

# اندیشه رهائی



نشریه خارج الزکفور سازمان وحدت کمونیستی

دی ۱۳۶۴

شماره ۵

در باره مطالب این شماره

«انقلاب ایدئولوژیک» بحاجدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتریزم و مذهب  
میخائیل اشاج

ملاحظات در باره اترناسیونال سوم مسئله شرق

۳ - کنگره دوم کمپون - بررسی اسناد

آب در خوابگاه مورچگان: «دربار یکران لیبرالیزم وحدت کمونیستی»  
نگاهی بد نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»

هنوای حضرت امام!

پاک داستان کوتاه

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴ - مالکیت دولتی و مابین طیفه حاکم شوروی - اشغورمن

۵ - استقلال بیسم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل تپلهلم، برنارد گوانس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟

۲ - سرپرستی هر کتاب «محمد» اثر طاکسیم روشسون

# فهرست

صفحه	عنوان
۷	در باره مطالب این شماره :
۳۰	«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: رواتشناسی اجتماعی توالتاریسم و مذهب میمنای اشباح
۹۹	ملاحظاتى درباره اترناسیونال سوم و مسئله شرق ۲ - کنگره دوم کمیتن - بررسی استاد
۱۷۰	آب در خوابگاه مورچگان : «دریای یکران لیرالیسم وحدت کمونیستی» نگاهی به نقد گروه ای از «حزب کمونیست ایران»
۲۳۸	فتوای حضرت امام ا یک داستان کوتاه
	مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی
۲۵۶	۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - اسیرمن
۲۶۴	۵ - استالیسم ، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل بلایام ، برنارشارانس
۲۹۲	اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد ؟ ۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنون

اندیشه رهائی ، نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی ، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می گردد .  
اسامی نویسندگان و مترجمان ایرانی ، همگی اسامی مستعارند و هرگونه تشابهی با اسامی افراد حقیقی صرفاً تصادفی است .

ایران در پناه اسلام و قرآن

ویرانگری





ابتدال

★ "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین : روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب" عنوان مقاله ایست که به "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین اختصاص یافته است .

اگر از طرف مجاهدین پیرامون این "انقلاب ایدئولوژیک" اینهمه هیاهوی - های گوش خراش و کارزار همه جانبه برافراشته نمی افتاد و ابعاد و چنان رشه آور و رقت انگیز به آن داده نمی شد ، جز یک مسئله ساده ، طبیعی و عادی یعنی ازدواج و نفر چیز دیگری نبود . اگر همین مسئله ساده ، طبیعی و عادی با ادعاهای مخیر العقول و سفسطه بافی های عجیب و غریب توأم نمی شد و اگر بصورت "ضرورت ها" و "الزامات" انقلاب ! در نمی آمد و بعنوان "جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری" ، "در پرتو رهبری مسعود" که "آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود بمنصه ظهور خواهد رسید" تلقی نمی شد ، اگر بمثابة هر ازدواج - و یا بمثابة ازدواج سابق آقاي رجوی - ، در روال عادی و معمولی خود باقی می ماند ، کسی را با آن کاری نبود . ولی متأسفانه مجاهدین همین امر ساده و طبیعی را - اگر فرضاً در "بدترین" حالت متصور و ممکن یعنی عاشق مریم عضدانلو شدن مسعود رجوی ، باز چیز عجیب و نوظهوری نبود - به جایی کشاندند که هر فرد یسازمان که به انقلاب بمفهوم دگرگونی بنیادین جامعه در عرصه های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی و به رشد و تعالی و رهایی و بالندگی و شکوفایی انسان ها می اندیشد ، نمی تواند تماشاگر بی تفاوت صحنه های نمایشی اینچنین مضحك - و در عین حال دلخراش - باشد ، نمایشی که توهین به انسان است و شعور آدمی را به ریشخند می گیرد .

وقتی نقل قول های حیرت آور و در عین حال ، ریشه برانگیز و هولناکی که در این مقاله ، از قول رهبران ، اعضاء و هواداران مجاهدین در رابطه با این "انقلاب ایدئولوژیک" از نشریه مجاهد انتخاب شده را می خوانسی ، از وحشت بند بند وجودت به لرزه در می آید . چشمهایت را بهم می مالی که : خواب نمی بینی ؟ آنگاه بی اختیار بخود می گوئی : چه راه دشوار و درازی در پیش است !

در همین مقاله می بینیم که ادعای مجاهدین در "انقلاب ایدئولوژیک" در رابطه با "رهائی زن" ، "نفی استثمار زن" ، "استیفای حقوق بفشارت رفته و لگد مال شده زنان" و غیره چیزی جز سفسطه و عوام فریبی مبتذل نیست . نویسنده مقاله نشان می دهد که مجاهدین ، حتی در همین "انقلاب ایدئولوژیک" ، دیدگاهی عقب مانده و سنتی در مورد زنان را بنمایش می گذارند . با این که بنظر می رسد که عمده ترین هدف مجاهدین در برابرا انداختن کارزار گسترده تبلیغاتی در "انقلاب ایدئولوژیک" تعقیب یک هدف سیاسی مشخص و بهره برداری از آن بوده باشد با اینحال نویسنده مقاله باین جنبه اساسی از نظر مجاهدین بدروستی توجه چندانی مبذول نمی دارد . در واقع ، باین بذل توجه ، نیاز چندانی نیز متصور نبود . چرا که آن هدف اساسی مجاهدین - از هواداران شان که بگذریم - ، در سطح جامعه نه تنها توفیقی نیافت بلکه به عکس خود نیز تبدیل شده است . ما جائی ندیده یا شنیده ایم که کسی بگوید : این کلاه بر شما مبارک باد ! بحث ها بیشتر بر سر اینست که کلاه را بردارید و دوباره بر سر خودتان بگذارید . جامعه ای که تجربه شعبده بازی های خمینی را پشت سر گذاشته است براحتی به دام چشم بندی هائی ماهی تا از همان قماش نمی افتد . کارگران و توده های زحمتکش جامعه ، مردمی که گرفتار جنگ ، گرانی ، بیکاری ، مشکل مسکن ، صف های طولانی ارزاق و مایحتاج اولیه ، اختناق و سرکوب و صدها مصایب و بدبختی های به ارمغان آورده شده توسط یک رژیم اسلامی اند ، اگر نامی از "انقلاب ایدئولوژیک" هم شنیده باشند ، بی توجه از کنارش رد می شوند . اگر با اصرار بخواهی "انقلاب ایدئولوژیک" را بزبان ساده و همه فهم معنا کنی :

مریم عضدانلو، همسر سابق مهدی ابریشمچی بعنوان همردیف مسعود رجوی، رهبر مجاهدین، انتخاب می‌شود ولی از آنجا که "مریم مشروط است به شوهرش" یعنی نسبت به مسعود رجوی "محرم" نبود، "ملزومات انقلاب" ایجاب می‌کرد که این "مانع" از سر راه "انقلاب نوین" برداشته شود، در نتیجه، مهدی و مریم "فداکاری" کردند و از هم جدا شدند و مسعود هم "فداکاری" کرد و مریم را به ازدواج خود درآورد . . . .

جواب خواهی شنید: آقا - بردار، رفیق -، چرا يك مسئله ساده را اینقدر پیچیده می‌کنی؟ چرا نام اصلی اش را نمی‌بری؟ این نامش "انقلاب" نیست، ازدواج است .

بهر حال، بحث‌های اساسی مقاله حاضر، نه پرداختن به این مسائل است، نه پرداختن به دلایل سیاسی ظهور "انقلاب ایدئولوژیک"، بلکه در عرصه دیگریست .

نویسنده مقاله "روانشناسی اجتماعی توتالیتریزم و مذهب" توجه عمده خود را به ساختار روانی و به فعل و انفعالات حوزه ناهشیار رهبران، اعضاء و هواداران مجاهدین متوجه کرده است - به ساختار روانی و فعل و انفعالات روانی که می‌توانند چنین "انقلاب" هائی را در درون خود پرورش دهند . در آنجا، این سؤال بنیادی مطرح می‌شود: چه مکانیزم‌های منش آدمی و درون سازمانی اند که می‌توانند به بروز چنین "انقلاب" هائی میدان دهند؟ در این مقاله به وجوه مختلف فعل و انفعال‌های روانی - که خود بازتابی است از شرایط هستی اجتماعی هر فرد، هر گروه و هر طبقه اجتماعی - پرداخته می‌شود، و نیز به تاثیر ایدئولوژی بر سامانه روانی انسانها و به نقش خانواده پد رسالار که مینیاتوری از نظام قدرت‌مدار در جامعه طبقاتی است .

تحلیل صرف سیاسی برای درك چنین پدیده شگفت‌آوری - "انقلاب ایدئولوژیک" و حواشی آن را می‌گوئیم -، مطلقا ناکافی است و معما و ابعاد مهمی از آن همچنان لاینحل و بی‌جواب خواهد ماند، همان‌طور که ابعدای از فاشیسم تا قبل از "روانشناسی توده‌ای فاشیسم" رایش، ناروشن یسا حداقل در سایه روشن مانده بود . گفتیم که اساسی ترین هدف مجاهدین در براه انداختن معرکه "انقلاب ایدئولوژیک"، يك هدف سیاسی بود . ولی



ساده نگری است که در توضیح آن بخواهیم خود را فقط در حیطه سیاست محبوس کنیم. چرا که این پدیده در عمق خود، یک پدیده اجتماعی است و از واژه "اجتماعی" در اینجا، گسترده ترین مفهوم آن را در نظر داریم، مفهومی که اقتصاد، روانشناسی، جامعه شناسی، تعلیم و تربیت، فرهنگ، تاریخ، مذهب، خانواده و غیره را در بر می گیرد.

باری، با یاری مجموعه مباحث طرح شده در این مقاله است که می توانیم به "میهمانی اشباح" برویم و با رسوخ در بطن این مجموعه مباحث است آنچه باور نکردنی و غیر ممکن جلوه می کند. مثلا صحنه های تکان دهنده وحشت انگیزی که تلویزیون رژیم اسلامی و ویدئوی انقلاب ایدئولوژیک بنا پیش می گذارند. قابل درک می گردد. به کمک الفبای این مجموعه مباحث است که زبان نامهجور و تاری از عطر زندگی "مقدس شده" ها و "از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله گرفته" ها و افسون زدگان، شفافیت می یابند، مرئی می گردد و مفهوم میشود.

★ "ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق" سلسله مقالاتی است که سومین بخش آن ("کنگره دوم کمینترن - بررسی اسناد") در این شماره انتشار می یابد. همان طوری که در پیشگفتار شماره های پیشین "اندیشه رهائی" متذکر شده ایم، این سلسله مقالات در زمره مقالات "با امضاء" و توضیح "نشریه است" (در مورد مقالات "با امضاء" و مقالات "با امضاء" و توضیح "مراجعه کنید به مقدمه "رهائی"، دوره سوم، شماره اول، دیماه ۱۳۶۱ یا به پیشگفتار "اندیشه رهائی"، شماره اول، اسفند ماه ۱۳۶۲) از آنجا که نویسندگان این سلسله مقالات در مقدمه خود در همین شماره نشریه، "خلاصه ای از مهمترین مباحث پیشین" را ارائه داده اند به پرداختن مجدد آن ها در اینجا نیازی نیست فقط اشاره کنیم که دو بخش پیشین، "از انقلاب اکتبر تا پایان کنگره اول" و "در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمینترن" را در بر می گرفت.

بخش چاپ شده در شماره حاضر، همان طوری که از عنوان آن پیداست، به بررسی اسناد کنگره دوم کمینترن اختصاص دارد. این اسناد عبارتند از:

۱- تزه‌ای مقدما تی - پیشنهادی لنین و تزه‌ای مقدما تی - تصویبی کنگره  
در باره مسائل ملی و مستعمراتی ،

۲- تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی رُوی (Roy) و تزه‌ای الحاقی - تصویبی  
کنگره در باره مسائل ملی و مستعمراتی .

اشکال عمده بررسی این اسناد از اینجا آغاز می‌شود که از هر يك از این  
تزه‌ا ترجمه‌های متفاوت در زبان‌های مختلف و گاه چند ترجمه در يك زبان  
معین وجود دارد که غالباً هر يك از این‌ها با دیگری تفاوت‌هایی دارند  
و در نتیجه تشخیص سره از ناسره دشوار است . در نتیجه ، رفقای نویسنده  
اسنادی که بنظرشان صحیح تر جلوه می‌کرد برای بررسی انتخاب کرده اند -  
و دلایل انتخاب و رجحان خود را در مقاله ذکر می‌کنند . تفاوت این اسناد  
فقط تفاوت ترجمه از يك زبان به زبان دیگر نیست . بلکه حتی در پارامای موارد ،  
ناشران این اسناد به زبان‌های خارجی - یعنی " اداره زبان‌های خارجی  
مسکو " و " انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم ، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد  
شوروی " - در جهت پیشبرد اهداف مشخص ، در اسناد کنگره حتی  
در نوشته‌های لنین دست می‌برند و یا يك عبارت روشن را بشکل مورد نظر خود  
" تفسیر " یعنی تحریف می‌کنند . گاهی عالمانه و عامدانه باین اغتشاش  
دامن می‌زنند : متن اصلی تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی ، ۵۱ سال بعد  
از تشکیل کنگره ( در سال ۱۹۲۱ ) ، از طرف شوروی اجازه انتشار می‌یابد  
و تا قبل از این تاریخ ( و لاقلاً تا قبل از ۱۹۶۲ که رژیوکوف در مقاله‌ای سه  
شیوه خود به متن اصلی استناد کرد ) ، همه گمان می‌بردند که یکی از ترجمه -  
های تزه‌ای الحاقی - تصویبی ، متن اصلی تزه‌ای الحاقی - پیشنهادی  
است و بقیه ترجمه‌هایی از تزه‌ای الحاقی - تصویبی . در حالی که در سال  
۱۹۶۲ معلوم می‌شود که آن " متن اصلی " نه متن اصلی بلکه مثل بقیه ،  
ترجمه‌ای بود از تزه‌ای الحاقی - تصویبی . علاوه بر این‌ها ، " محققان "  
و " مورخان " شوروی ، هر از چند گاهی ، از آرشیوهای شوروی ناگهان  
" سند جدیدی " ، " کشف " می‌کنند و عامدانه به آشفتگی‌های موجود در زمینه  
این اسناد دامن می‌زنند . در يك چنین وضعی ، همانطوری که نویسندگان  
مقاله بد رستی نوشته اند ، اهمیت پیگیری این مسئله فقط از لحاظ تحقیقی

و تاریخی نیست بلکه از جهت نتایج سیاسی هم حائز اهمیت فراوان است .  
لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ خود به کنگره دوم صریحا اعلام  
داشت :

" کمیسیون به اتفاق آراء هر دو تزه‌های مقدماتی و الحاقی — بشکلی  
تصحیح شده — را پذیرفته است . بدینسان ما در تمام مسائل اصلی  
به توافق کامل رسیده ایم ."

علی‌رغم این اظهار نظر صریح و عاری از ابهام ، " مورخان " و " محققان "  
شوروی اعلام می‌دارند که لنین " برخی اغراض ها برای تعلیم کمونیست های  
جوان را " ضروری می‌دانست و بدیگر سخن ، آنچه را اظهار داشت نظیر  
واقعی اش نبود . و این ادعاهای مضحک پرفسورهائی نظیر اولیانفسکی  
و رژیکیوف ، مقدمه ایست بر تقلب ها و تحریف های بعدی . با این مقدمه ،  
تزه‌های الحاقی — تصویری — پس از تصحیحات و تغییرات لنین و کمیسیون  
مسائل ملی و مستعمراتی و تصویب کنگره — که " دیگر " تزه‌های روی " نیست بلکه  
مصوبه و اسناد کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی بشمار می‌رود ، مورد تحریف  
و دستبرد قرار می‌گیرد ، تشکیل احزاب کمونیست بعنوان " نخستین و لازمترین  
وظیفه " ، به تشکیل " سازمان " یا " سازمان های غیر حزبی " یا " احزاب  
غیر کمونیست " تغییر می‌یابد چرا که تزرشد غیر سرمایه داری نظریه پردازان  
روسی ( بویژه اولیانفسکی ) می‌بایست مستند به اسناد کنگره بشود ! این  
تحریف ها و دستبردها در اسناد کنگره را حتی در مورد لنین هم اعمال  
می‌کنند . لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه خود صریحا می‌گوید :

" نه فقط ما باید گردان های مستقل رزمندگان و سازمان های حزبی  
در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را پدید آوریم ، نه فقط باید فسورا  
تبلغ در جهت سازماندهی شوراهای دهقانان را آغاز بکنیم و بکشیم  
آن ها را با شرایط ماقبل سرمایه داری مطابقت دهیم بلکه انترناسیونال  
کمونیستی باید شالوده شوریک مناسب این قضیه را پیش ببرد که کشورهای  
عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند وارد سیستم  
شورائی شوند و با طی مراحل معینی از تکامل ، بی آن که نیازی به  
عبور از مرحله سرمایه داری باشد ، به کمونیسم برسند ."

آقای اولیانفسکی، با پس و پیش کردن عبارات پاراگراف فوق، و با چند تغلب "كوجك" دیگر، یعنی با تغییر "سازمان های حزبی" و "سازماندهی شوراهای دهقانان" به "سازمان های انقلابی توده ای" ("غیر حزبی") با تغییر "سیستم شورائی" به "نظام سیاسی خلقی"، در جهت توجیه همان هدف راه رشد غیر سرمایه داری (که نام دیگر آن، انواع "انقلاب های دموکراتیک" است)، عبارت صریح و عاری از ابهام لنین را چنین "تفسیر" یا تحریف می کند:

"وی [لنین] همچنین نشان داد که کشورهای عقب مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان های انقلابی و توده ای ("غیر حزبی") می توانند "باطنی کردن مدارج معینی از رشد" به کمونیسم برسند و این که تشکیل "گردان های مستقل رزمندگان و سازمان های حزبی" شرط چنین رشدی است" (پرانتر و گیومه ها از اولیانفسکی و گروه از ماست).

نویسندگان این سلسله مقالات، در بخش چاپ شده در این شماره، مانند بخش های قبلی آن، زیر نویس های متعدد، چه در زمینه اراسته توضیحات تکمیلی در رابطه با مباحث مطروحه در متن و چه در رابطه با منابع اسناد و آثار مورد مراجعه خود، به مقاله افزوده اند. علاوه بر این، قسمت پایانی مقاله و ضمیمه وجود دارد که ترجمه اسناد (تا کنون به فارسی ترجمه نشد) و کنگره دوم در باره مسائل ملی و مستعمراتی را در بر دارد.

۱- در ضمیمه شماره یک، متن اصلی (آلمانی) تزه های مقدماتی - تصویبی کنگره انترناسیونال کمونیستی در باره مسائل ملی و مستعمراتی و ترجمه های انگلیسی و فرانسوی آن ها از زبان های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی توسط رفقا و دیگر همکاران نشریه به فارسی ترجمه شده است.

۲- ضمیمه شماره ۲ به ترجمه تزه های الحاقی - پیشنهادی روی و تزه های الحاقی - تصویبی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در باره مسائل ملی و مستعمراتی، اختصاص دارد. برای سهولت مقایسه این تزه های پیشنهادی و الحاقی، هر صفحه از متن تزه های پیشنهادی در مقابل همان صفحه تزه های تصویبی قرار داده شده است. و تغییرات، تصحیحات، حذفیات

و اضافات لنین و کمسیون در تزه‌های پیشنهادی به ترتیب ، با حروف تاکیدی و يك خط و با حروف تاکیدی ، مشخص شده اند .

★ یکی از سیاست‌های مستمر سازمان وحدت کومنیستی و از آنجا ، اندیشه رهائی ، برخورد با نظرات انحرافی جریانات و سازمان‌های جنبش چپ ایران است . اهمیت اینگونه جدل‌های نظری و سیاسی ، اداء سهمی است در شکل‌گیری فرهنگ اصیل مارکسیستی و زدودن زنگارهای انواع و اقسام نظریات انحرافی و ارتجاعی و رویزیونیستی در سوسیالیسم علمی . ما این هدف را برای گسترش و تثبیت هر چه بیشتر دستاوردهای ( هر چند نسبی ) جنبش چپ ایران ، بمثابة راه خروج از بن‌بست کنونی چپ دنبال می‌کنیم و این یکی از مهمترین وظایفی است که اندیشه رهائی در مقابل خود قرار داده است .

یکی از دستاوردهای مهم جنبش چپ در سال‌های اخیر ، عقبنشینی ( تاکتیکی ) چپ سنتی است در مقابل چپ مستقل . این دستاورد هم ناشی از ورشکستگی عملی و نظری چپ سنتی در عرصه اجتماعی و سیاسی ، از غیبت‌های پی‌درپی‌اش در وعده‌گاه‌های تاریخی و از هر چه بیشتر آشکار شدن ناتوانی‌اش در برخورد با مسائل واقعی جامعه است و هم ناشی از مبارزات پیگیر نظری و سیاسی چپ مستقل است که در افشاء ماهیت آن چپی که از مارکسیسم و کومنیسم فقط نام آن را با خود داشت ( و دارد ) .

وقتی از دستاوردهای جنبش چپ ایران در سال‌های اخیر صحبت می‌کنیم خیل عظیم توده‌های مایوس و ناامید شده چپ از سازمان‌های سنتسی را که به سمت‌آیده‌های نوین جذب می‌شوند در نظر داریم نه سازمان‌های ورشکسته ( نظیر اقلیت ، راه کارگر و غیره ) یا متلاشی شده ( نظیر پیکسار ، اتحادیه کونیست‌ها و امثالهم ) که امیدی به رستگاری آن‌ها نیست چرا که بقایای این سازمان‌ها در خارج از کشور بدون تجربه آموزی از گذشته همان اشتباهات و انحرافات را تجدید تولید می‌کنند .

اگر نگرانی و هراس یکی از سازمان‌های چپ سنتی — " حزب کونیست ایران " — را باور کنیم ، معلوم می‌شود که بخش قابل توجهی از این توده‌های چپ بریده و ناامید شده از سازمان‌های چپ سنتی بسوی

ایده هائی رو کرده اند که در طی سال ها ، سازمان وحدت کمونیستی یکسی از مبلغین پیگیر آن ها بوده است و باز بقول آن "حزب" ، ما به "قطب" و "ملجاء" همان توده های چپ مایوس و نا امید از گروه ها و سازمان های چپ سنتی تبدیل شده ایم . چه مصیبتی بالاتر از این برای سازمان ها و گروه های ورشکسته ای نظیر اقلیت و راه کارگر و یا متلاشسی شده ای نظیر سازمان های خط ۳ ( که "حزب کمونیست" بنوعی در صدد بازسازی اینهاست ) . باری ، در يك چنین شرایطی است که "حزب کمونیست ایران" تشخیص داده است که باید بما "بپردازد" و اعطاء لقب هائی نظیر "لیبرالیسم چپ" و "اومانیسم بورژوائی" و غیره از طرف پل پوت های کوچک وطنی به ما که بینش قلدر منشانه و سرکوبگرانه ای از کمونیسم دارند ، هیچ چیز عجیب یا تعجب آوری نیست .

تاثیر ایده های انتقادی و بی اعتباری برداشت های قالبی و دکماتیک به توده های چپ محدود نگشته بلکه بنوعی گریبانگیر چپ سنتی هم شده است با این توضیح که اگر در ارلی جوانه هائی از رشد تفکر آزاد و مستقل قابل رویت است ، در رومی ، چیزی جز يك کوشش سطحی برای انطباق دادن خود با شرایط جدید مشاهده نمی شود . جدیدترین نمونه این عقب نشینی تاکتیکی چپ سنتی ( در عرصه تئوری ) را حزب باصطلاح کمونیست ایران ارائه می دهد ( مراجعه کنید به "رهائی" شماره ۸ ، "کالبد شکافی" "حزب کمونیست ایران" - پوپولیسیم ، بوندیسم ، استالینیسم ، مهرماه ۶۴ و "اندیشه رهائی" ، شماره های ۳-۴ ، مقاله "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست" امک - مدخلی بر مباحث" ، اسفند ۶۳ ) . ولی از آنجائی که این عقب نشینی ها در گروه هائی نظیر "حزب کمونیست" مصلحت جویانسه ، فرصت طلبانه و حسابگرانه و در يك کلمه ، غیر صادقانه است ، ما مبارزه نظری و سیاسی خود را تا عقب نشینی کامل و استراتژیک چپ سنتی همچنان دنبال خواهیم کرد چرا که برای آینده چپ در ایران جز تصحیح انحرافات و اشتباهات بزرگ گذشته ، راه دیگری وجود ندارد . برای جنبش چپ در ایران آینده ای جز این متصور نیست که بختك استالینیسم در تمامی ابعاد و جلوه های آن و برای همیشه بدور ریخته شود . هدف ما در این مبارزه سیاسی و نظری ،

اداء سهمی است در این راه . در تعقیب این هدف، در شماره اول "اندیشه  
 رهائی"، مقاله "نهفته سخنان سوسیالیسم و انقلاب - اندیشه های کهسن در  
 قالب های نوین"، به يك گروه كوچك تروتسکیستی ("حزب کارگران سوسیالیست")  
 اختصاص یافت، که در خارج از کشور جریانی را حول نشریه "سوسیالیسم و انقلاب" گرد  
 آورده بود . آن گروه با مخفی کردن خود پشت این جریان ، مدعی نوآوری،  
 ایجاد گروه بندی جدید فکری یعنی "گروه بندی انقلابی سوسیالیستی"  
 شده بود و در حد ادعا، با استالینیسیم "مرزبندی قاطع" داشت و لسی  
 در بینش، مدت ، تحلیل و عملکرد ، رویه دیگری از آن را به نمایش می گذاشت .  
 در آن مقاله، ضمن نقد شوری های این گروه (یعنی "حزب کارگران  
 سوسیالیست") که این بار تحت پوشش "گروه بندی انقلابی سوسیالیستی"  
 ("سوسیالیسم و انقلاب") ارائه میشد و چیزی جز تکرار کلیشه وار شوری های  
 انترناسیونال چهار نبود - شوری های که بدون تحلیل مشخص از شرایط واقعی  
 طبقه کارگر و بدون تحلیل شرایط عمومی يك جامعه مشخص، حل تمام مشکلات  
 و مسائل انقلاب ایران را ، مثل همه جا ، در "بحران رهبری" خلاصه  
 می کرد - ، عملکرد های توطئه گرایانه و انگیزه های ناسالم این "حزب" در بزاه  
 انداختن "سوسیالیسم و انقلاب" نیز افشاء گردید . از آنجا که بقول يك  
 ضرب المثل فارسی، بار کج به منزل نمی رسد ، تلاش های توطئه گرایانه  
 و ناسالم آن گروه با شکست مواجه شد . مضافاً ، وقایع متعدد بعدی نشان  
 داد که ما در تشخیص و تحلیل خود از این گروه راه خطا نرفته بودیم . "حزب  
 کارگران سوسیالیست" ، قریب دو سال پس از انتشار آن مقاله هنوز به مباحث  
 مطروحه در آن پاسخ نداده است ولی در اینجا و آنجا ، در يك زیر نویس از يك  
 مقاله ، در يك عبارت از يك اعلامیه ، در يك جمله از يك سخنرانی ، بخيال خود  
 زهر خود را می پاشد و به زخم های هنوز شفا نیافته اش از آن مقاله، مرهم  
 می نهد . پیداست که ما را با يك محفل شایعه پراکن ، بی پرنسیپ و غیر  
 جدی ، کاری نیست .

در شماره ۲ "اندیشه رهائی" ، مقاله "از راه کارگرتا سازمان کارگران  
 انقلابی ایران - خط ۴ یا خط حزب توده؟" انتشار یافت . در مقدمه  
 آن مقاله از جمله آمده بود :

" ۰۰۰۰ در این شماره، مطلبی در باره يك سازمان چپ دیگر ایران را انتشار می‌دهیم. فراموش نکرده ایم که این سازمان، در زمان رشد بادکنکی اش، بمثابة طاووس علیین شده، چه فخرها کسه به زمین و زمان نمی‌فروخت و چه بادها که در غیب نمی‌انداخت. گروهی که در آغاز کار، در زمان تأسیس خود، در سال ۵۸، با نوعی فروتنی (مصلحتی)، ادعائی در حد پیروی از "راه کارگر" داشت، پس از ۳۰ خرداد ۶۰، پس از خالی شدن بادکنک، پس از آن همه ضرباتی که، بدلیل انحرافات و کج روی های نظری و عملی، به سازمان خود، به اعضا و هواداران فداکار خود و به حیثیت چپ ایران وارد کرد، بجای این که با تواضع انقلابی به انتقاد از خود بنشینند، در عرصه ادعاهای توخالی چندین پله بالاتر صعود کرده و در شهریور ۶۲، در خارج از کشور، با نوعی غناخر رقت انگیز، خود را "سازمان کارگران انقلابی ایران" نامیدند و نوشته ای ۱۱۵ صفحه ای تحت عنوان "راه کارگر، ارگان شوریک سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران" انتشار داد.

تبدیل "راه کارگر" داخل به "سازمان کارگران انقلابی ایران" در خارج، چندان مهم نیست چرا که بیشتر نمایشگر جنبه طنز و جنبه تزاری - کمیک قضیه است. اما نکته بسیار مهم برای ما این بود که ببینیم آیا "راه کارگر" به اشتباهات و انحرافات و کج روی های گذشته خود واقف شده و با صداقتی انقلابی به انتقاد از خود پرداخته است یا نه؟ و از فعالیت های دو سه ساله خود در ایران چسسه جمع بندی ای ارائه می‌دهد؟ در يك کلام از گذشته چه آموخته است. مقاله زیر متأسفانه نشان می‌دهد که آن انتظار کاملاً بی مورد بوده است و با تأسف بسیار مشاهده می‌کنیم که شکست گذشته چپ (چه در زمینه شوری و چه در عرصه پراتیک اجتماعی)، هیچ چیز به رفقای "راه کارگر" سابق و "سازمان کارگران انقلابی ایران" لاحق، نیاموخته است. رونوشت همچنان برابر با اصل است و مسیر جدید، دنباله خط قدیم.



باری، در آن مقاله، علاوه بر پرداختن به محاسن قدیمی "راه کارگر" که دقیقاً به "سازمان کارگران انقلابی ایران" انتقال یافتند، به يك حُسن تازه - یا برای بعضی ها تازه - سازمان جدید الولاده توجه گردیده بود. تشخیص ما این بود که پس از انشعابات بیشمار و پایان ناپذیر در سازمان فدائیان، پس از سوخت شدن حزب توده، راه کارگر - که تمامی بدنه رهبری و اکثریت نیروی سازمانی آن در خارج است - در صدد بهره برداری از اغتشاش فکری موجود در بین طیف های گوناگون فدائی و هواداران حزب توده است. سرخوردگی گرایش هایی از طیف فدائی از "سوسیالیسم و انقلاب" و تمایل آن ها به راه کارگر، جذب مجدد توده ای های راه کارگر در سازمان جدید الاحداث و بالاخره "وحدت راه فدائی و راه کارگر"، نشانه هائمی را بدست می دادند که "سازمان کارگران انقلابی ایران" در صدد است که رهبری هژمونیک خط پروسویت را در ایران به عهده بگیرد.

خلاصه این که، با حرکت از واقعیت های ملموس، با در نظر گرفتن خصوصیات سیاسی - عقیدتی "راه کارگر"، در آنجا، باین نتیجه رسیده بودیم که مسیر انتخاب شده و پیموده شده توسط "راه کارگر"، این جریان را در خارج از کشور به يك جریان موثر پروسویت تبدیل خواهد کرد. این تشخیص وقتی برجسته تر نمایان میشد که نظریات "سازمان انقلابی کارگران" در باره مرحله انقلاب (عنوان شده در جزوه "مرحله انقلاب"، آذر ۱۳۶۱) در مقابل آنچه حزب توده در این باره گفته است قرار می گرفت. نشان دادن شباهت های حیرت آور (یا "حیرت آور") تزه های سازمان کارگران انقلابی ایران و حزب توده، یکی از وظایف محوله به مقاله "خط ۴" بود.

بعد از انتشار آن مقاله، عملکردها و مواضع بعدی سازمان کارگران انقلابی ایران در نزدیکی بیشتر با شوروی و جریان های پروسویت نشان داد که در تشخیص خود به خطا نرفته بودیم. و سازمان کارگران انقلابی ایران همچنان در مسیر پیش بینی شده به پیش می تازد.

در "اندیشه رهائی" ۳-۴، مباحث ما با اصطلاح حزب کمونیست ایران با مقاله "حزب کمونیست ایران" یا "حزب کمونیست" امک؟ - مدخلی بر مباحث

آغاز شد . در فاصله آن شماره و شماره حاضر نشریه ، از جانب رفقای سازمان در ایران ، مقاله " کالبد شکافی " حزب کمونیست ایران " - پوپولیسیم ، بوندیسیم و استالینیسیم " در " رهائی " شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ ، انتشار یافت .

دو گروهی که در دامنه کوه های کردستان عراق ، در عالم خیال و بسروی کاغذ ، " حزب کمونیست ایران " را تشکیل داده اند ، ریشه در خاک جنبش کارگری ایران ندارند . این جریان ، جریانی پا در هواست . تلفیقی است از سوسیالیسم روستائی و سوسیالیسم خرده بورژوائی شهری . تمام انحرافات بینشی ، شوریک ، سیاسی ، منشی چپ سنتی ایران ( از حزب توده به بعد ) را یکجا در خود جمع کرده است . این جریان ، مانند تمام سوسیالیست های تخیلی ، فقط خیالبا ف نیست بلکه علاوه بر این ، جانشین گزاف ، قلد رمنش و سرکوبگر نیز هست . علاوه بر مباحث دو مقاله قبلا اشاره شده در " رهائی " ۸ و " اندیشه رهائی " ۳-۴ ، در زمینه پراتیک یا تلفیق شوری با پراتیک و یا بازتاب شوری در پراتیک روزمره ، در مقاله دیگری از همان شماره " اندیشه رهائی " به هنگام بحث در مورد درگیری های اخیر کردستان ، باین مسائل - بطور جانبی - پرداخته شده است که طرح مشخص و همه جانبه آن به مقالات آینده نشریه موکول می گردد .

بطوری که در این شماره خواهیم دید ، " حزب کمونیست ایران " دارای ویژگی های دیگری نیز هست - که حتی منفی ترین نمونه های چپ ایران کمتر به چنین درجه ای از ابتدال سقوط کرده اند . از جمله این " ویژگی ها " اینست که " حزب کمونیست ایران " نه تنها بنحورقت انگیز و شرم آوری دروغ می گوید ، تهمت می زند ، تحریف می کند ، شایعه می پراکند بلکه ( بطوری که در شماره پیشین اشاره شده است و در شماره آینده به تفصیل خواهیم دید ) با برنامه ای حساب شده پرونده سازی می کند و گوئی که این حزب بوجود آمده است تا با توسل به هر وسیله ای چپ و کمونیسیم را بد نام کند و بقایای حیثیت آن را در ایران از بین ببرد . این حزب باندازه اسلاف خسود ( از مجاهدین " مارکسیست " تا پیکار ) ، جنجالی ، بی هویت و پوشالی است . شوری با فان این " حزب " در برخورد با سازمان های دیگر - از جمله ما - این پیام آشنا را بگوش می رسانند : دروغ هر چه بزرگتر باشد ، امکان

باورکردنش بیشتر است . خلاصه این که "حزب کمونیست" ، در تشریح و در عمل ، تصویری هولناک و رعشه آور از يك حزب کمونیست را ارائه می دهد . در مقالات قبلا اشاره شده "رهائی" و "اندیشه رهائی" و نیز در همین شماره نشریه به جنبه هائی از مسائل عنوان شده در فوق توجه کرده ایم و در شماره های آینده نشریه - در کنار نقد نظریات و عملکرد های سایر سازمان های چپ - ، به جنبه های دیگری از این مسائل خواهیم پرداخت . این نکته نیز در رابطه با مقاله "آب در خوابگاه مورچگان" قابل ذکر است : در پایان مقاله ، در بخش ضمیمه ، مقاله چاپ شده در شماره ۱۲ نشریه "کمونیست" و صفحاتی از شماره اول "اندیشه رهائی" را بدلائل زیر عینا کلیشه کرده ایم :

- ۱- نویسنده شریف "حزب کمونیست ایران" مدعی است که مستند نوشته اش در نشریه "کمونیست" این صفحات "اندیشه رهائی" بوده است .
- ۲- خوانندگان آن شماره نشریه "کمونیست" و آن شماره "اندیشه رهائی" را در اختیار ندارند از مقایسه این دو متن هم می توانند تفاوت فاحش آنچه در واقع ما گفته ایم و آنچه نشریه "کمونیست" گویا از قول ما "نقل" کرده است ، دریابند ، هم می توانند به سایر تحریفات آن نشریه ( بدلالی که گفته ایم فرصت پرداختن به آن ها را در مقاله حاضر نخواهیم داشت ) ، پی ببرند و هم آنچه در مقاله حاضر از طرف ما عنوان شده است ، مستند تر باشد و نیز قابل مطالعه و کنترل .

★ "فتوای حضرت امام" داستانی است که فضای آشنای جامعه پس از ۳۰ خرداد ۶۰ را تصویر می کند . در زمان وقوع این داستان ، ربانی املشی - که امروز گویا در بهشت با پیشوای خود امیر المومنین محشور است - در اوج سرکوب های رژیم در شهریور ۶۰ ، در مقابل "امت حزب الله" ، که با جنازه های رجائی و با هنر بردوش ، در برابر کاخ مجلس سنا اجتماع کرده بودند ، در سخنرانی خود بعنوان دادستان کل انقلاب اسلامی - "دادگاههای اسلامی سراسر کشور" رهنمود داد که : "از امیر المومنین پیاموزید که در یکروز ، ۴۰۰۰ نفر را از دم شمشیر می گرداند" ( نگاه کنید

به "رهائی" شماره ۱۰۳ مورخ ۱۹/۶/۶۰) در این داستان، صحنه‌ای از "قضاوت اسلامی" و "عدل علی" تصویر میشود. صحنه‌ای کوتاه از یک تراژدی بزرگ - عدالت اسلامی - که در این چند سال، نمونه‌های بسیاری از آن در هر گوشه این سرزمین بارها به نمایش گذاشته شد. تا دیروز، تا قبل از بقدرت رسیدن یک حکومت صد درصد اسلامی، تا قبل از برپائی حکومت صدر اسلام، تاریخ، "افسانه" جلوه داده می‌شد و "دست پخت دشمنان اسلام" شگفتا! امروز نیز بنظر عده‌ای، افسانه، "تاریخ" است و "دست پخت مذهب ستیزان حرفه‌ای" و "دشمنان اسلام راستین" در این میان، جامعه‌ای آزمایشگاه و آزمایش‌هایی نکبت‌بار و از فرط تکرار مبتذل و با نتایجی از پیش واضح شده است و مردمی، قربانیان یک دور تسلسل باطل.

باری، در این داستان، با چهره‌های منغور کارگزاران عدالت اسلامی مانند اسدالله لاجوردی، دادستان انقلاب اسلامی تهران و محمد گیلانی قاضی شرع حکومت اسلامی و با طرز کار دادگاه‌های انقلاب اسلامی، آشنا تر می‌شویم. سرکوب‌گری که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و حتی به عمه‌های ظلم خود - نظیر محمد، پاسدار مسجد احمدی -، نیز رحم نمی‌کند.

از خاطر نبریم صحنه‌های هولناک نظیر صحنه‌های تصویر شده در این داستان را که سرگذشت واقعی یا گوشه کوچکی از واقعیت‌های مخوفی است که در این هفت سال، در سایه یک رژیم اسلامی، بر ما گذشته است. حافظه توده‌ای را به سینه تاریخ بسپاریم و نگذاریم که تاریخ به "افسانه" بپیوندد و یا افسانه بعنوان "تاریخ" ارائه شود.

★ در ادامه، "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی"، در این

شماره نشریه و مقاله را انتشار می‌دهیم:

۱- مقاله "مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی" نوشته استورمن، چهارمین و آخرین مقاله ایست که از طرف رفقا در ایران ترجمه و برای ما ارسال شده بود. این مقالات چهارگانه حاوی بحث‌های بسیار بر سر تبیین ماهیت جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن که در یکطرف بحث سوئیزی و استورمن و در طرف دیگر، مندل قرار داشت. مقاله اول از پل سوئیزی تحت عنوان "آیا در شوروی

طبقه حاکمی وجود دارد؟"، در شماره اول "اندیشه رهائی" بچاپ رسید . این حمله مستقیمی بود به تزه‌های تروتسکی و تروتسکیست‌ها (بویژه مندل) . سوئیزی در این مقاله، بر وجود نظام استثماری ("مابعد سرمایه داری") و طبقه حاکم ("طبقه نوین حاکم") تاکید می‌گذاشت بی این که این نظام و طبقه حاکم را مشخصاً نامگذاری کند .

ارنست مندل در مقاله "چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست؟" (چاپ شده در شماره ۲ "اندیشه رهائی") به انتقادات سوئیزی پاسخ داد . مندل بر خلاف آنچه عنوان مقاله اش می‌تواند تداعی معانسی کند، نه معتقد است که بوروکراسی طبقه نوین حاکم است و نه به وجود طبقه حاکم (چه نوع نوین و چه نوع قدیم) اعتقادی دارد . و در مقاله خود بسسه تفصیل توضیح می‌دهد که چرا این امر بنظر او تجدید نظر در تزه‌های مارکس بشمار می‌رود . همانطوری که در مقدمه آغاز این سلسله مباحث در شماره اول "اندیشه رهائی" توضیح داده ایم بنظر تروتسکی و تروتسکیست‌ها (از جمله مندل)، جامعه شوروی یک جامعه سوسیالیستی است و مشخصاً سوسیالیستی بودن آن، دولتی شدن مالکیت، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و وجود اقتصاد با برنامه است . اما رژیم سیاسی حاکم بر این کشور، بخاطر حاکمیت بوروکراسی بعنوان یک انگل و یک سرطان، غیر سوسیالیستی است و بنابراین، با یک انقلاب سیاسی باید بوروکراسی را سرنگون کرد و قدرت را مجدداً به پرولتاریا برگرداند .

در مقاله بعدی سوئیزی و استورمن (چاپ شده در شماره هفتم) ۳-۴ و ۵ "اندیشه رهائی" پاسخ هائیت به مقاله مندل ورد استدلال های او . هر دو نویسند ه ضمن تاکید بر ماهیت استثماری جامعه شوروی، آشکارا از دادن یک پاسخ مشخص ایجابی خود داری می‌کنند و حتی استورمن، در مقاله خود (چاپ شده در همین شماره) وقتی که اصطلاح رودلف بارو، مارکسیست آلمان شرقی، یعنی "مناسبات تولیدی سیاسی و بوروکراتیک" که در مقدمه این مباحث در شماره اول "اندیشه رهائی" نوشتیم پاسخی شدیداً ناکافی یا در حد پاسخ ندادن است) را بنوعی وام می‌گیرد و آن را توضیح می‌دهد، ولی با اینهمه موافقت یا مخالفت صریح خود با آن را اعلام

نمی‌کند. خلاصه این که هر دو نویسندۀ با وسواسی علمی، از تبیین  
و نامگذاری مناسبات تولیدی جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن کشور خود داری  
می‌کنند و این، همانطوری که در همان مقدمه متذکر شدیم، ناشی از پیچیدگی  
عجیب مسئله و روشن نبودن کلیه جوانب آنست. سوئیزی در جایی دیگر،  
در پاسخ به مقاله ای از برنار شاوانس می‌نویسد:

"... آنچه مورد نیاز ماست، و تا جایی که من خبر دارم هنوز تحقیق  
نیافته، مطالعه در عمق واقعیت شوروی، از دیدگاه اصل مارکسیستی  
است. این را هم بگویم که بنظر من ضعف چشمگیر استدلال هائسی  
چون دلایل شاوانس در اثبات سرمایه داری بودن جامعه شوروی،  
مرا قویا به رد این نظر سوق می‌دهد و بر آنم می‌دارد که حقیقت  
را در جای دیگری جستجو کنم.

نکته آخر، که با آن به نقطه آغاز بحث برنار شاوانس و خود بازمی‌گردم،  
این که: اتحاد شوروی جامعه ای سرمایه داری باشد یا نباشد [این  
جامعه] هیچ ربطی به سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد. اما با جامعه ای  
طبقاتی - استثماری سروکار داریم، و مسئله اینست که با روحیه علمی  
و بدور از تعصبات و پیشداوری های فلج کننده به تحلیل آن  
بپردازیم" ("چند دیدگاه در باره شوروی"، انتشارات آگس، ۱۳۶۲،  
صفحات ۴۳-۱۴۲، تاکید از متن، گروه از ماست).

نکته آخر در مورد مقاله استورمن، چاپ شده در همین شماره نشریه، اینست  
که نویسندۀ پاراگرافی از کتاب پری آند رسن بنام "تبار حکومت مطلقه-Lineage  
of the absolutist state" را نقل می‌کند که (خود آند رسن آنرا  
از مارکس وام گرفته) حاوی نکته بسیار مهمی است. استورمن این پاراگراف  
را در جهت استدلال خود در باره ماهیت مناسبات تولیدی جامعه شوروی  
بکار می‌گیرد. اما بحث آند رسن بویژه در رابطه با جامعه کنونی ایران،  
قابل مکت و تامل و احتمالا شایسته تدقیق است.

۲- مطلب دیگری که در این شماره چاپ آن را آغاز کرده ایم مقاله ایست تحت  
عنوان "استالینیسیم بمثابة ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" بقلم شارل بتهایم و  
برنار شاوانس. این مقاله حاوی یک مقدمه و دو بخش است:

۱- درباره ایدئولوژی سیاسی : سوسیالیسم دولتی

۲- درباره ایدئولوژی اقتصادی : "شیوه تولید سوسیالیستی"

که مقدمه و بخش اول مقاله در این شماره و بخش دوم آن در شماره آینده نشریه بچاپ خواهد رسید . نویسندگان مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" از این حکم حرکت می کنند ( حکمی که در نوشته های دیگر خود به آن پرداخته اند ) که ماهیت جامعه شوروی و طبقه حاکم بسسر آن کاملا روشن است : نظام اقتصادی حاکم بر شوروی ، سرمایه داری دولتی و طبقه حاکم بر این جامعه ، بورژوازی است . همانطوری که - در مقدمه این سلسله مقالات در شماره اول "اندیشه رهائی" نوشتیم - برای طرفداران شوروی هم مسئله کاملا روشن است : جامعه شوروی ، سوسیالیستی و طبقه حاکم بر آن ، پرولتاریاست . برای تروتسکیست ها هم مسئله کاملا روشن است : جامعه شوروی سوسیالیستی است با حاکمیت بوروکراسی .

اگر برای ما هم ، مثلا مانند نویسندگان مقاله حاضر ، مسئله کاملا روشن بود که جامعه شوروی یک جامعه سرمایه داری ( از نوع دولتی ) و طبقه حاکم بر آن ، بورژوازی ( "یک نوع از انواع" بورژوازی که "فرمولاسیون های اساسی [ ایدئولوژی ] اش جزئی از ایدئولوژی بورژوازی مسلط حتی در خارج از اتحاد شوروی" ) است ، در اینحال می بایست "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی" را خاتمه یافته تلقی می کردیم ( چرا که دیگر چیزی برای تبیین و تدقیق باقی نمی ماند ) .

نه ، اهمیت این مقاله و انتخاب آن برای چاپ در نشریه ، در این زمینه نیست . در جای دیگریست که به آن اشاره خواهیم کرد ولی قبلا به یسک سؤال احتمالی پاسخ دهیم . ممکنست گفته شود : مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" به "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی" ارتباط مستقیمی ندارد . در نگاه اول ممکنست چنین باشد . ولی در واقع چنین نیست . درست است که بحث های اساسی این مقاله در تبیین مناسبات تولیدی جامعه شوروی و طبقه حاکم بر آن نیست ( همانطوری که قبلا گفته ایم نویسندگان آن ، استدلالات خود در این زمینه را در آثار دیگرشان ارائه داده اند ) ولی در ارتباط مستقیم است با مباحث مطروحه در این سلسله

مقالات • از این زاویه، نکته اساسی این نیست که نویسندگان مقاله نظام حاکم بر جامعه شوروی را چه نام می‌نهند، مهم اینست که بر خلاف طرفداران شوروی و تروتسکیست‌ها، این نظام را یک نظام غیر سوسیالیستی و استثماراری ارزیابی می‌کنند • مهم اینست که مانند تمام کسانی که رژیم سیاسی حاکم بر این کشور را سوسیالیستی نمی‌دانند، بروی تاثیر سیاست بر اقتصاد و بروی نقش دولت و نقش سرکوب در دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه شوروی انگشت می‌گذارند و تاثیرات آن‌ها را بروی هم نشان می‌دهند • مثلاً نشان می‌دهند که ایدئولوژی استالینی چرا، چگونه، در چه رابطه و با چه هدف مشخصی در تزه‌های مارکس و لنین در باره دولت، تجدید نظر می‌کند • چرا استالین کشف می‌کند که :

”برخی از تزه‌های عمومی دکتترین مارکسیسم در زمینه دولت که بطور پایانی تدوین نگردیده‌اند، ناکافی‌اند” •

با چه هدف مشخصی، تز زوال دولت جای خود را به تحکیم حد اعلی‌سی آن می‌دهد • استالین می‌گوید :

”گسترش حد اعلی قدرت دولتی بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت” • باید با فرهنگ استالینی یا بقول نویسندگان مقاله با ”زبان دوگانه” آن آشنا بود تا دریافت که ”بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت” پوششی است برای اصل مطلب و لب کلام: ”گسترش حد اعلی قدرت دولتی” • حتی استالین معتقد بود که :

”دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم، با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند، به حیات خود ادامه دهد” •

شناخت با فرهنگ استالینی و ”زبان دوگانه” آن، امکان این را فراهم می‌کند که جمله معترضه: ”با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند” را براحتی حذف کرد و عبارت واقعی، بدون آرایش کلامی، را چنین خواند :

”دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم به حیات خود ادامه دهد” •

پیرایش عبارت از آرایش کلام استالینی عمدتاً بدو دلیل زیر است :

۱- گویا با وجود ”محاصره سرمایه داری”، مرحله عالی کمونیسم می‌توانست



مثلا در يك کشور متحقق شود .

۲- سرمایه داری، مانند بسیاری از اصطلاحات مارکسیستی، در زبان ویژه استالینی مفهوم مخصوص بخود را دارد که با مفهوم درست آن بسیار متفاوت است . در همین مقاله، از زبان شخص استالین، ویشنیسکی، جاسلاد دادگاه های دهه سی، و سایر سردمداران ایدئولوژی استالینی با مفهوم "سرمایه دار"، "سرمایه داری" در این ایدئولوژی آشنا تر می شویم . نه تنها بلشویک های قدیمی بلکه همچنین دهقانان فقیر و کارگرانی که با معیار و "صفات" تعیین شده توسط ایدئولوگ های استالینیسیم در انطباق نیستند، "دشمنان خلق" اند، حاملین ایدئولوژی سرمایه داری، متحدین بالفعل، "مزدوران" و "ماموران" استخدام شده توسط سرمایه داری و امپریالیسم .

خلاصه کنیم، مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" حتی اگر در چهارچوب دقیق "مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی" نگنجد، بی تردید آحاد و عناصر اساسی شناخت از آن مباحث را بدست می دهد . و این، دارای ارزش و اهمیت کمی برای مباحث مورد نظر ما نیست .

★ "اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟"، سومین بخش از سلسله مطالبی است مربوط به "مروری در کتاب محمد، اثر ماکسیم رود نسون". همانطوری که در پیشگفتار شماره های گذشته "اندیشه رهائی" نیز توضیح داده ایم، این سلسله مقالات، یکی دیگر از "مقالات با امضاء و توضیح" نشریه است .

در معرفی کتاب "محمد" و نویسندگانش، آن، قضاوت در باره شیوه تحلیلی نویسندگانه در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی، علت انتخاب این کتاب برای معرفی و تلخیص، نحوه ترجمه مطالب آن و غیره در مقدمه رفیق سیمائی، تنظیم کنندگان این سلسله مطالب ("اندیشه رهائی"، شماره ۲، صفحات ۱۶۲-۱۵۴) توضیحات لازم داده شده است که برای اجتناب از تکرار، خواننده می تواند به همانجا مراجعه کند .

از آنجا که رفیق سیمائی، در مقدمه خود در همین شماره، در باره رؤوس مطالب طرح شده در شماره حاضر و شماره های گذشته توضیحاتی ارائه داده است بنابراین بجای پرداختن مجدد به آنها، خواننده را به همان مقدمه ارجاع می دهیم.

در این شماره نیز، مانند شماره های گذشته، تنظیم کننده این سلسله مطالب، توضیحات متعدد تکمیلی چه در رابطه با نقایص، ایرادات و کمبودهای کتاب و چه بمنظور ارائه اطلاعات اضافی در زمینه مطالب مطروحه به متن افزوده است. علاوه بر اینها، در دو ضمیمه بخش پایانی مقاله، به مطالب مهمی در رابطه با اسلام اشاره میشود که اشاراتی در باره این دو ضمیمه ضروری است:

۱- در ضمیمه شماره یک، طی یک بررسی کوتاه، به موقعیت زنان در عربستان (قبل و بعد از اسلام) توجه می شود. در طی این بررسی کوتاه می بینیم که بر خلاف انسانه های رایج، نه تنها اسلام موقعیت زن در "دوره جاهلیت" را بهبود بخشید، نه تنها زنان بعد از اسلام آزاد تر شدند بلکه کاملاً برعکس، اسلام به آن مقدار آزادی هائی که بویژه در بین زنان چادرنشین هنوز وجود داشت، پایان داد. تتمه آزادی های روابط جنسی زن و مسرد نیز (که زمانی خود محمد از آن برخوردار میشد) از بین رفت. بعد از اسلام، مقررات ازدواج، خشن تر و مردسالارانه تر شد و هر چه بیشتر علیه زنان جهت گرفت. قبل از اسلام، گاهی اوقات، وقتی مردی می خواست زنی را به همسری خود برگزیند، فقط با زن وارد گفتگو می شد و حتی در مواردی، این زن بود که شوهر آینده خود را انتخاب می کرد. در مورد اخیر الذکر، بهترین نمونه، انتخاب محمد برای همسری توسط خدیجه بسود محمد که بر اثر این ازدواج از فقر و در بدری نجات یافت و در سایه رفاه مادی ناشی از این ازدواج، امکان یافت که در کوه حری معتکف شود و مانند شاعران و گاهنان زمان خود، با سر مخفی کرده در عبا، در عالم خلوت فرو رود (در همین کوه حری بود که جبرئیل برایشان نازل شد و پیغمبری او را اعلام داشت - برای شرح سوزناک این ماجرا، مثلاً مراجعه کنید به "بامداد اسلام" نوشته عبدالحسین زرین کوب، صفحات ۲۳-۲۲)، ولی

پس از مبعوث شدن به پیغمبری، شکر این نعمت — که بدنبال خواستگاری خدیجه از او، بوی روی آورده بود — را بجای نیاورد و اختیار — کم و بیش موجود در آن زمان — در انتخاب شوهر را نیز از بین برد. در مورد طلاق هم، اسلام، در بهترین حالت، به مقررات طلاق "دوران جاهلیت" هیچ چیز جدیدی نیفزود. بعد از اسلام، نحوه برخورد در مورد زنان اسپر، هم خشن تر و غیر انسانی تر شد و هم قبح مسئله، که کم و بیش قبل از اسلام در مواردی وجود داشت، کاملاً از بین رفت.

خلاصه کنیم، وضع زنان، برخلاف افسانه های رایج در بین انواع و اقسام اسلام های "راستین"، بعد از اسلام، در مقام مقایسه با قبل از اسلام، نه تنها کمترین بهبودی نیافت بلکه ارتجاعی ترین سنت های موجود، با ظهور اسلام، تثبیت شد و مقداری از مقررات خشن و مردسالارانه جدید به آن اضافه گردید. جالب است که بدانیم رفیق نویسنده ایمن ضمیمه، مستند مطالب فوق را از خود یا از قول "دشمنان اسلام" نقل نمی کند بلکه از لابلای نوشته یکی از مدافعان پرشور اسلام، نویسنده کتاب "تاریخ سیاسی اسلام" — که به فارسی ترجمه شده — استخراج کرده است.

۲ — در ضمیمه شماره ۲، به تحول ادیان طبیعی یا چند تاپرست به ادیان ساختگی (که توسط پیغمبران و رهبران مذهبی ساخته و پرداخته شده) یا یکتا پرست توجه شده است. در آنجا، به بازتاب ادیان یکتا پرست باخدای مذکر و پیغمبران مذکر و حذف خدایان زن (اله ها)، مشخصاً در دو زمینه اجتماعی و سیاسی زیر دنبال می گردد:

۱ — تسلط مطلق و تثبیت کامل مردسالاری با پیدایش خدای مذکر و پیغمبران مذکر،

۲ — استحکام موقعیت حکومت های مطلقه و رهبران مستبد (پادشاه، خلیفه، پاپ، امام).

در کنار این دو محور اساسی بحث، در آنجا اشاراتی نیز وجود دارد به این که از یکطرف چگونه ادیان یکتا پرست، که زائیده نظام طبقاتی انبند، در صورت بدست گرفتن قدرت سیاسی یا مشارکت در آن، بصورت دستگساز ایدئولوژیک نظام طبقاتی موجود در می آیند و بعنوان ابزار سرکوب توده ها

عمل می‌کنند و از طرف دیگر، چرا این ادیان یکتاپرست با دموکراسی (بمفهوم جامعه مدنی، بمفهوم حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و بمفهوم نهادها و ارزش‌های دموکراتیک)، بطور ماهوی و بنیادین در تضادند؟ و در همین رابطه، چند سؤال اساسی در آنجا مطرح می‌شود: چرا در طی قرون متعددی حاکمیت سیاسی ادیان یکتاپرست و یا مشارکت آن‌ها در حاکمیت سیاسی، همواره با حکومت‌های مطلقه، با رهبران مستبد و مطلق‌العنان مواجه ایم؟ آیا این یک تصادف تاریخی است که دموکراسی در یونان و جمهوریت در روم قبل از پیدایش ادیان یکتاپرست در این جوامع ظاهر شدند؟ آیا باز این یک تصادف تاریخی است که تا قبل از انقلاب‌های اجتماعی قرن‌های هیجده و نوزده در غرب، تا قبل از بزیر کشیده شدن دین مسیحیت از مشارکت در قدرت سیاسی نظام فئودالی، بدنبال مبارزات توده‌های ستمدیده و محروم از حقوق، نهادهای دموکراتیک و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک امکان ظهور نمی‌یابند؟ پس از آن، باین نکته پرداخته می‌شود که برخلاف تصور رایج، دموکراسی بمفهومی که گفته شد، نه هدیه بورژوازی بلکه حاصل انباشت مبارزات توده‌های زحمتکش و محروم و دستاورد بشریت ستمدیده است. سرانجام بحث‌های آن ضمیمه با این نتیجه‌گیری خاتمه می‌یابد که ارتقاء دموکراسی به آزادی، امحاء دین بمثابه زائیده و زائنده نظام طبقاتی و از بین رفتن مردسالاری (یا تساوی واقعی زن و مرد) در سوسیالیسم و با نابودی جامعه طبقاتی می‌تواند متحقق شود.

## اندیشه‌رهای

## میهمانی اشباح

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان مجاهدین خلق از مهمترین رویداد های سیاسی اپوزیسیون ایران در چند ماه گذشته بود . کمتر جریان ، گـروه و سازمان سیاسی را می توان یافت که به سهم خود در باره این رویداد اظهار نظر نکرده باشد . از جناح های مختلف سلطنت طلب گرفته تا سازمان های چپ ، هر یک به فراخور دریافت و دید خود به تحلیل و ارزیابی در این مورد نشستند . بیرون واضح است در این میانه عده ای نیز از این فرصت سود جستند ، به کناره گیری «آبرومندان» و از موضع باصطلاح بالا از «شورای ملی مقاومت» و بطریق اولی از اتحاد سیاسی با مجاهدین اقدام کردند . این عده که در کار فرصت طلبی بمعنای دقیق کلمه حرفه ای اند و همواره در جنبش خود را صاحب هر عزا و عروسی می دانند ، تصور کرده اند در فرصتی که به یمن «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین حاصل آمده و بازار انتقاد به مجاهدین گرمی گسترده ای یافته و همه چشم ها به مجاهدین دوخته شده است ، خواهند توانست براحتمی از صحنه ای که امروز در مقابل ماست ، آنان تا همیشه گذشته نزدیک از بازیگران و از عناصر پدیداری آن بوده اند ، بگریزند . به شعبده بازانی می مانند که خود بیش از تماشاگران ، مفتون شعبده های خود شده اند . باین افراد که از نظر منش و رفتار اجتماعی ، قربت خیره کننده های

با منش و رفتار اجتماعی مجاهدین دارند، درآینده خواهیم پرداخت.  
 اما حیرت‌آورتر از همه، مواضع مفلوط پاره‌ای از عناصر، محافل و جریانات  
 چپ است که در مواردی نشان دهنده بافت مذ‌هبی نظرات آن‌ها در برخورد  
 باین واقعه و در مواردی دیگر، نمایش دهنده جستجوی بی‌حاصل شان  
 در سطح مسئله و عدم پرداخت به ریشه‌ها و بی‌توجهی به نتایج محتمل آتی  
 این اقدام در سرنوشت مجاهدین و نقش و جایگاه آنان درآینده اپوزیسیون  
 بود. برای ما تاسف‌انگیز است ولی تعجب‌آور نیست، وقتی می‌بینیم که  
 یک‌گروه مذ‌هبی، با استفاده از فرصتی که یک سازمان چپ در اختیار وی برای  
 عوام‌فریبی گذاشته است، خود را "سنت‌شکن" می‌نمایند و به سنت‌گرائی  
 آن سازمان اعتراض می‌کند (۱). می‌گوئیم که این مسئله برای ما تعجب‌آور

۱- "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)" در اطلاعیه‌ای که به تاریخ ۹ فروردین  
 ۱۳۶۴ در مورد ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو با عنوان "تقیح و اعتراض"  
 منتشر ساخت ضمن "تقیح" این عمل نوشت:

"اتخاذ چنین روشی برای ازدواج از سوی مسعود رجوی و صحه‌گذاری بر  
 آن توسط دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین و بویژه تأیید این شیوه  
 توسط مهدی ابریشمی بعنوان همسر مریم عضدانلو و حتی ابراز "افتخار"  
 وی به "شرکت در این تصمیم‌گیری" افکار عمومی را بشدت مبهوت، و اخلاق  
 عمومی را عمیقاً جریحه‌دار ساخت" (اطلاعیه "تقیح و اعتراض" سازمان کارگران  
 انقلابی ایران" (راه کارگر)، تأکید از ماست).

پس از انتشار این اطلاعیه، "جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد)"  
 (جمعیت اقامه سابق) طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۱۴/۱/۶۴، ضمن دفاع از "ارزشهای  
 والا و نوینی که در اثر "این ازدواج" و بقیمت‌ایثار و سنت‌شکنی زاده شده‌اند"  
 در پاسخ به مخالفان، تلویحاً اطلاعیه "راه کارگر" را به نقد می‌کشد و بـ  
 "کمونیست‌ها" می‌گوید: "ما دیالکتیک می‌آموزد:

"جالب است که غالباً چنین احتجاجاتی [تکیه بر اخلاق عمومی سنت‌های جامعه  
 و مقولاتی مثل غیرت و ناموس و ...] را نه صرفاً از زبان سنت‌گرایان و پیروان  
 اخلاق موروثی و سنتی بلکه از کسانی می‌شنویم که قاعدتاً سنت‌ها و اخلاق عمومی  
 را مسئله‌ای جدی نمی‌شمارند و مجاهدین را نیز متهم به سنتی بودن و تکیه  
 کردن بر ارزش‌های ارتجاعی و سنن موروثی می‌نمایند."

نیست، زیرا می‌دانیم که باور مذهبی الزاماً مختص جریان‌هایی نیست که به —  
 "خالق یکتا و ذات باری تعالی" اعتقاد دارند. بسیاری از گروه‌هایی که ظاهراً  
 خود را از حصار دین‌رها کرده‌اند ولی بافت باورهایشان مذهبی است.  
 اینان نیز مانند آنان، سرچشمه همه خیرات دنیوی را در چیزی برون از خود  
 یعنی جزم‌ها و احکامی لایتغیر می‌جویند و نتیجتاً تقدس بسیاری از نهاد‌های  
 جامعه طبقاتی را — که از زاویه کارکردی، ارتجاعی و عقب‌مانده‌اند — تحت  
 پوشش سنت‌های قابل احترام مردم! می‌پذیرند و آن‌ها محترم می‌دارند. بنا بر  
 این جای تعجب نیست وقتی می‌بینیم که در مورد يك مسئله واحد، میان کنش  
 يك سازمان مذهبی با الهام از "تعالیم الهی" و واکنش يك سازمان مدعی  
 جهان بینی مادی، و در نحوه نگرش آن‌ها در مورد همان مسئله واحد، وجوه  
 مشترك فراوانی بچشم می‌خورد. اختلافات این دو دسته، بر سر رعایت  
 "سنت‌ها" و "احکام" دور می‌زند و هرگز از طرف يك سازمان چپ به نقصدی  
 ریشه‌ای، به آن نقدی که مجموع دریافت‌های مذهبی در مورد يك مسئله را به  
 زیر سؤال کشد، منجر نخواهد شد و باز نباید تعجب کرد اگر در این  
 مضاف و در این کارزار تاثر انگیز بر سر دفاع از "سنت"‌ها، پیروان "شهید  
 کربلا، حسین بن علی" فاتح گردند و سازمان‌های چپ را متهم به —  
 "سنت‌گرائی" کنند.

اما پیش از آن که به خود مسئله بپردازیم، لازم می‌دانیم که نکاتی را توضیح  
 دهیم. در باره لزوم توضیح این نکات باید بگوئیم که سازمان مجاهدین با  
 احتجاج به سنسپه و تشبیه به خلط مبحث کوشش می‌کند که جوهر واقعی  
 اعتراضات مخالفین خود را بیوشاند. مجاهدین بجای هرگونه استدلالی،  
 با شیوه‌ای که در سبک کار و رفتار مجاهدین چیز تازه‌ای نیست — و

---

اینک با کمال شگفتی می‌بینیم که همچنان با پرچم دفاع از اخلاق "عمومی" که —  
 "عمیقاً جریحه‌دار" شده است در برابر مجاهدین به میدان می‌آیند.  
 باید در پاسخ این مدافعان اخلاق "عمومی" به صدای بلند اعلام کرد: نه! هر  
 سنت رایج اجتماعی و هر جنبه‌ای از اخلاق عمومی لزوماً سزاوار احترام و حفظ  
 نیست. برخورد يك موحد و انقلابی با ارزش‌ها و عاداتی که از گذشته باقی  
 مانده است — دیاکتیکی و پویاست. (اطلاعیه "داد"، گروه از ماست).

امروزه دیگر برای همه آشکار شده است، کوشیده اند که بحث را به مجاری مجازی و خود ساخته انداخته و از آن نتایج دلخواه خود را نیز استخراج کنند.

**”فرمالیسم بورژوائی” یا فرمالیسم عصر حجر!**

سازمان مجاهدین در تمام گفتارها و نوشته های اخیر خود، بارها مدعی شده است که در سطح جهان اولین سازمانی می باشد که يك زن را به مقام همدیغی (رهبری) رسانده است. اگر این ادعا را صرفاً در حد بیان مقوله ابداعی ”همدیغی” بپذیریم، باید اذعان کرد که مجاهدین نادرست نگفته اند. ما تا کنون، در هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی، با پدیده های بنام ”همدیغی” روبرو نبوده ایم. شکل تشکیلاتی غالب در نزد اکثر جریان ها، سازمان ها و احزاب سیاسی تا کنون چنین بوده است که آن ها با توجه به سامانه تشکیلاتی شان افراد حائز شرایط را به کادر رهبری خود (کمیته مرکزی یا هراگان رهبری کننده دیگر) دعوت می کنند، وظایف معین و خاصی را به آنان محول کرده و باین ترتیب آنان اعضاء يك هیئت یا يك کمیته رهبری کننده می شوند. مقام یا عنوانی بنام ”همدیغی” وجود خارجی ندارد در این گونه سازمان ها گاه حتی عنوانی بنام ”علی البدل” نیز وجود دارد، اما، لقبی بنام ”همدیغی” خیر.

باین ترتیب این عنوان از همان دسته ابداعات خاص مجاهدین است و تا این حد ما اعتراضی به سازمان مجاهدین نداشته و نداریم. اما اگر این امر که ظاهراً جوهر اصلی ادعای مجاهدین است، به معنی آن باشد که این سازمان ”تنها سازمانی است در جهان” که يك زن را به مقامی مسئول و رهبری کننده انتخاب (انتصاب؟) کرده است، باید گفت که این ادعا کاملاً بی پایه است و نمونه های بسیار برای بطلان آن می توان ارائه داد. هر چند می دانیم که برای سازمانی که دچار بیماری صعب العلاج خود مرکز بینسی می باشد و مبداء تمام تحولات تاریخ و دست آورد های بشری را از آن خود می داند و در این پندار بسر می برد که همه چیز با وی آغاز می گردد، ارائه این نمونه ها دردی را دوا نمی کند.

پس سازمان مجاهدین، برای پر کردن دره موجود میان واقعیت ها



و چنین ادعائی می‌باید پاسخ مناسبی برای "مجاهد زدایان" داشته باشد. استدلال آنان این است که قرار گرفتن زنان در رهبری احزاب و سازمان های سیاسی (از جمله احزاب و سازمان های انقلابی)، یک "فرمالیسم بورژوازی" بوده است. و این را البته جز شوخی به چیز دیگری نمی‌توان تعبیر کرد. زیرا که این "استدلال" را سازمانی ارائه می‌دهد که خود، پس عقب مانده تر و ارتجاعی تر از بورژوازی به حقوق زن برخورد می‌کند. این را سازمانی می‌گوید که در عمل عقب مانده ترین برداشت های جامعه طبقاتی در مورد زنان یعنی، دیدن "زن بمثابة يك شیئی" را متحقق می‌کند. در حقیقت وقتی که دفتر سیاسی چنین سازمانی ابراز می‌کند که:

"بعبارت دیگر دوگانگی تشکیلاتی و خانوادگی بین مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان و مشروط بودن مریم به همسری غیرمسعود، دست کم در شرایط و مقطع کنونی سازمان و انقلاب ما، در عمل به درجات زیادی به معنی صوری کردن و غاری از محتوی نمودن نقش همردیف مسئول اول سازمان می‌باشد و این هم یعنی قایل شدن یک نقش عمدتاً تشریفاتی برای مریم در کنار مسعود که از یکسو فرمالیسم بورژوازی در امر همردیفی را تداعی می‌کند و از سوی دیگر فعلیت یافتن ترکیب نوین رهبری ما را تا حدود زیادی ناقص و چه بسا نامیسر می‌سازد" (۲)

نشان می‌دهد که علی‌رغم ادعاهای فراوان، نه تنها ارزشی برای قابلیت‌ها و تعهد اجتماعی زنی که ظاهراً بر اثر دارا بودن آن‌ها، به مقام "همردیفی" رسیده، قایل نیستند، بلکه آن را موجودی می‌دانند که همانند زنان عقب مانده ترین اقشار جامعه بیش از هر چیز و هر تعهد اجتماعی به شوهرش مشروط است. چنین برداشتی، زمانی به اوج ابتدال (و شاید عوام‌فریبی) خود می‌رسد که آقای مهدی ابریشمچی آن را با توضیح زیر کامل می‌کند:

"بنا بر این مریم یا میبایست بدون قید و شرط مینشست در رهبری سازمان و فی الواقع مثل خود مسعود صرفاً مشروط به خود انقلاب

۲- مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۲۶، تأکید از ماست.

می‌بود و یا نباید این کار می‌شد . در اینجا بود که با يك مسئله بسیار ساده یعنی با مسئله خانواده تناقض ایجاد می‌شد . یا باید از کیسه موضع رهبری انقلاب مایه گذاشت و نتیجتاً به همان درجه يك شكاف را پذیرفت . یعنی می‌باید می‌پذیرفتیم که فردا ممکن است امری برای انقلاب پیش بیاید که مثلاً يك درصد مریم نمی‌تواند در حل آن حضور داشته باشد و مسعود باید به تنهایی و یا با سایر معاونینش آن را حل کند . چرا که مریم مشروط است ————— شوهرش" (۳) .

هیچ موضعی بهتر از این مظهر يك "فرمالیسم" — نه بورژوازی بلکه — ارتجاعی نیست . يك سازمان سیاسی با چنین ابرازی عمق بغایت ارتجاعی خود را در مورد "زن" به نمایش می‌گذارد . چرا که چنین انتخابی یا بر اساس صلاحیت های سیاسی ، شوریک — ایدئولوژیک فرد مزبور صورت گرفته است یا خیر . یا این انتخاب ناظر به مجموع قابلیت ها ، تعهد اجتماعی و تجربه سیاسی چنین شخصی است و یا تنها يك انتخاب "فرمالیستی" ، يك انتخاب از نوع بدترین "فرمالیسم" — فرمالیسم عهد جاهلیت — ، است (۴) . بنا بر این ، اگر از شقوق فوق بگذریم تنها باین نتیجه می‌توانیم برسیم که چنیسن ابرازاتی جز احتجاج ، جز سفسطه و جز آسمان و ریسمان بهم بافتن و جز خاک در چشم دیگران پاشیدن ، چیز دیگری نیست . اما برای مجاهدیسن همین احتجاجات ، همین سفسطه ها و آسمان و ریسمان بهم بافتن ها و همین

---

۲- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۲ ، تاکید از ماست .

۴- قبلاً گفتم که ادعای مجاهدین درباره "رهائی زن" بیشتر به شوخی شباهت دارد . اکنون باید اضافه کنیم که این دیگر ، يك شوخی رقت انگیز می‌باشد . بعبارت بهتر امروز کسانی خود را سگان دار حل مسئله "استثمار زن" و مدافع "رهائی زن" می‌دانند که علی رغم همه پرده پوشی ها و ظاهر سازی ها ، براحتی "دم خروس" مرد سالاری خود را به نمایش می‌گذارند :

"می‌بایست حتی برای يك دوره هم که شده زنی با صلاحیت مگنی در رأس رهبری سازمان بنشینند و واقعا و بطور مادی و نه فرمالیستی سرتوشت انقلاب را مثل يك مرد بدست گیرد" ( مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۱۰ ، تاکید ها از ماست ) .

خاك در چشم ديگران پاشيدن ها ، سنگ بنای نوع ديگری از پرخاش و اعتراض آنان به مخالفين می شود :

... شگفت انگيز است که هر قدر ما در اين مبارزه صداقت بيشتري نشان می دهيم و فدای بيشتري تقدیم انقلاب و خلق می کنيم، بيشتري مورد تهاجم قرار می گيريم. شايد باين دليل که دوره دوره تصفيه حساب نهائی با عوامرئيسی در رنگه های مختلف آنست. البته اين ها برای ما معنائی بسيار شکوهمند دارد و بيانگر آینده ای بسيار، بسيار تابناک تر برای ايران است. چرا آینده ای تابناک تر؟ برای اين که ما از خود مان بغايت مطمئنيم ... وقتی ما در خود مان چنين آمادگی را می بينيم و در مورد آن صادقيم، ديگر مطمئن می شويم که کسانی که تيغ شقه کردن سازمان و لجن پراکندن بر چهره مجاهدين کشيده اند، هر نامی هم که بر خودشان بگذارند در جبهه انقلاب قرار ندارند بلکه در مقابل آن هستند. خواه مثل خميني مدعی اسلام باشند ... خواه مثل مدعیان منافع طبقه کارگر با مواضع بغايت ضد انقلابی و ارتجاعی بر سر انقلابی ترين اقدام سازمان مجاهدين يعنی استيفای حقوق بغارت رفته و لگ مال شده زنان، تيغ بکشند (۵).

ملاحظه می کنيد. در ابتدا می گویند ما اولين سازمانی هستيم که يك زن را به مقام "همردیفی" انتخاب کرده است، سپس با يك چرخش قلم، اتکاء به نفس و شور انقلابی صدها زن انقلابی را در حساس ترين مسئوليت هساء، يك "فرماليسم بورژوازی" معرفی می کنند و بعد هر کس به چنين احتجاجات و سفسطه بازی هائی اعتراض کرد وی را بعنوان مخالف "استيفای حقوق به غارت رفته و لگ مال شده زنان" افشاء می کنند و او را در "جبهه نامتحد ضد انقلاب" قرار می دهند.

برای ما در اين معرکه هيچ چیزی "شگفت انگيز" نيست، حتی چنين ابرازاتی. با توجه به منش، دیدگاه و ماهيت سازمان مجاهدين، چنين ترکانزی ها، چنين اتهامات و کاربرد "منطق" سفسطه و مغلطه در پاسخگویی

۵- مجاهد، شماره ۲۵۴، صفحه ۱۲، تاکيد ها و نقطه چين ها از ما است.

به اعتراضات از طرف آنان شگفت آور نیست . رقت انگیز و ناشر انگیز است . تنها زمانی يك مسئله شگفت آور می شود که امری مخالف قانونمندی تکامل طبیعی — یك پدیده حادث شود . برای کسانی که سال ها ناظر خود مرکز بینوسی و خود شیفتگی مجاهدین هستند ، برای کسانی که این خود مرکز بینوسی و خود شیفتگی را صورت دیگری از ضعف و ناتوانی ماهوی مجاهدین — در پاسخگویی به مسائل انقلاب ، نیازمندی ها و الزامات آن می دانند ، چنین ادعاها و مواضعی حیرت آور نیست . ناشر آور و رقت انگیز است ، زیرا که بوضوح دیده می شود ، عده ای از خود گذشتگی هزاران جان باخته را وثیقه ، منحرف ترین رفتارهای سیاسی خود کرده اند و می کوشند که با منحرف کردن آن ها از جهت واقعی اعتراضات ، بحث را به مجرای دلخواه خود بکشانند و از این طریق جوهر اساسی مخالفت های دیگران — اعتراض به دعایوی محیرالعقول مجاهدین — ، را لوٹ کنند . راستی چه کسی با "استیفای حقوق به غارت رفته و لگد مال شده زنان" مخالفت کرده است ؟ کدام سازمان یا جریان سیاسی معترضی علیه رهائی زن موضع گرفته است ؟ کسانی — استعانت از مفاهیم انقلابی چون "رهائی زن" به توجیه عملی می پردازند که باستناد نص صریح خودشان "بینه طیبه" اش احادیث منسوخ ۱۴۰۰ ساله عهد جاهلیت و بربریت است ، دارای دیدگاهی "بغایت ضد انقلابی و ارتجاعی" اند یا مخالفین چنین استدلالاتی ؟ برای ما روشن نیست که مجاهدین با استناد به کدام اطلاعیه ، اعلامیه ، گفتارها و نوشتارهای "مدعیان منافع طبقه کارگر" استدلال می کنند که اعتراض مخالفین "بر سر انقلابی ترین اقدام سازمان مجاهدین یعنی استیفای حقوق بغارت رفته و لگد مال شده زنان" بوده است چه اگر رهبری سازمان مجاهدین برای اعضا و هواداران آن بمثابة مرجع تقلید باشد و گفته هایش در حد احادیث نبوی و یا وحی منزل تلقی شود ، اگر اعضا و هواداران سازمان مجاهدین — ادعاهای رهبری را از باب اجتهاد بپندارند و آن ها را بدون تحقیق بمثابة فتاوی لازم الاجراء نصب العین خود قرار دهند ، رهبری این سازمان لابد می داند که این امر در مورد دیگران صادق نیست . باری ، از آنجا که ما در هیچیک از اطلاعیه های منتشر شده از جانب "مدعیان طبقه کارگر"

با مواضع ادعائی سازمان مجاهدین روبرو نشده ایم ، تنها باین نتیجه می‌رسیم که سازمان مجاهدین ته مانده های اعتبار و حیثیت سیاسی خود را از این طریق به حراجی ارزان گذاشته است . ساختن شبیحی خیالی و آنگاه شمشیر کشیدن و به جنگ اشباح برخاستن . توجه کنید :

"یک ریال و دو ریال مسئله این معامله کلان را حل نمی‌کند . . . مگر این که بزنیم به خال و نفی استثمار را مطرح کنیم . . . اینهم که بگویند آقا زن و مرد مساوی است و چه فرقی می‌کند که یک زن در رهبری باشد یا یک مرد ، این یک حرف بسیار بی بنیادی است . . . واقعیت این تضاد مثل واقعیت مرزهای جغرافیائی است . از حالا نمی‌توان آن‌ها را نفی کرد و فی المثل گفت ای بابا تهران و بغداد و آنکارا نداریم . . . شکر کالائی نسبت به زن نه فقط در جامعه بورژوازی و امپریالیستی بلکه دیدیم که در عمق اندیشه مدعیان انقلاب و ترقیخواهی هم فراوان است و خود را در این جریان خوب باارز کرد . . . کسی داد و کسی گرفت ، مضمون تمام مزخرفاتی است که این‌ها نوشته اند . گویا زنی که در این جریان ارتقاء پیدا کرده اصلاح اراده‌ای ندارد . علی رغم این که توی دفترچه اش از حقوق مساوی زن و مرد حرف می‌زند ولی وقتی نگاه می‌کند به مسئله ، اینطور دیدگاهش رو می‌شود " ( ۶ ) .

سود و زیان این "معامله کلان" که ترجمان "نفی استثمار زنان" بزبان مجاهدین است ، البته ارزانی مجاهدین باد ، ولی آیا باز چیزی بهتر از عبارات فوق می‌تواند هویت واقعی دارندگان "شکر کالائی" را نشان دهد ؟ طنز تلخی است . کسانی که زبانشان در توضیح هر مسئله اجتماعی ، رنگ "بازار تهران" را بخود می‌گیرد و هر مسئله‌ای را حل "معامله" ای می‌دانند و می‌خواهند به "خال" قضیه بزنند ، آن شکر را با کوله بساری از عوامفریبی به دیگران نسبت می‌دهند . ما از مجاهدین سؤال نمی‌کنیم که چرا "اینهم که بگویند آقا زن و مرد مساوی است و چه فرقی می‌کند که یک زن در رهبری باشد یا یک مرد ، این یک حرف بسیار بی بنیادی است" ؟ و ۶- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۱۰ ، تاکید ها و نقطه چین ها از ما است .

به شیوه قیاس مع الفارق "تهران و بغداد و آنکارا نداریم" نیز فعلا کاری نداریم، زیرا طرح آن ها و پاسخ طلبیدن از مجاهدین انتظار بیهوده ای است، و علاوه بر آن، دیدگاه و عمل آن ها درباره مسئله "رهائی زن" پیش رویمان قرار دارد. با این حال، همه این ها مانع نمی شوند که از آنان سؤال کنیم، چه کسانی، چه جریاناتی و چه سازمان هائی، تا کنون، علیه "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین، از زاویه فوق - یعنی اعتراض به مجاهدین بخاطر "استیفای حقوق زنان" -، موضع اتخاذ کرده اند؟ احتجاجاتسی همانند "در هم رفتن" و "ترکیب" و صلاحیت عالی" و بوجود آمدن "سنتز ایدئولوژیک" و یا انتقال "۵۰٪ پرستیژ و ارزش های سازمان و مسعود به مریم" و "رهائی هم در طلاق سمبلیزه می شود" را باید جزو "مزخرفات" گذاشت یا صرفا اعتراض به چنین احتجاجاتی که حول يك مسئله معمولی - یعنی ازدواج و د نفر -، صورت گرفته است؟ آیا تعیین تکلیف دفتر سیاسی يك سازمان برای شخصی ترین رابطه زنی که بلحاظ وجود ارزش های قابل قبول این سازمان در وی، به سطح رهبری رسیده است معنایش "رهائی زن" است؟ اگر اینست همینجا به صراحت می گوئیم که ما با چنین نحوه "رهائی زن" مخالفیم و بس - آن افتخار نیز می کنیم. رهائی زن، نفی استثمار زن در جامعه طبقاتسی امروز و کوشش برای برقراری مناسباتی بر اساس برابری زن و مرد، بیش از هر چیز از مجرای نفی مناسبات استثمارگرانه جامعه طبقاتی و مرد سالاری می گذرد. اگر می خواهیم اصل "برابری زن و مرد" را در مناسبات جامعه - بعنوان يك منش و کردار اجتماعی -، متحقق سازیم، اگر می خواهیم این "برابری" يك فرمالیسم و يك برخورد صوری نباشد و يك تعالی واقعی را نمایندگی کند، می باید از هم اکنون در سامانه منشی خود به نفی هر گونه رابطه مبتنی بر "سلطه" پرداخته، از "امرونی" و "تعیین تکلیف" هائی که سنجیست و قرابتی با اصل احترام به برابری زن و مرد ندارند ولی همواره، علی رغم پنهان ساختن آن ها در پوشش "ضرورت ها" و "الزامات" انقلاب، رخ می نمایند، دوری کنیم. شك نیست که در يك جامعه متکی بر روابط طبقاتی - پدرسالاری و بخصوص در جامعه ای با بافت مذهبی و سنتس مرد سالارانه می باید از هر مکانیسمی که به شکسته شدن سد های اجتماعسی

شکوفائی استعدادها و قابلیت های زنان کمک می کند و از هر امکانی که  
آنان را در مسئولیت های اجتماعی نیز شریک می سازد بهره جست . اما  
این مقصود هنگامی به یک بازی مسخره و یک "فرمالیسم" نه بورژوازی بلکه  
ماقبل سرمایه داری تبدیل می شود که یک زن به سطح رهبری آورده شود  
و آنگاه "دفتر سیاسی سازمان" بنا به ضرورت های "ایدئولوژیک" و "سیاسی"  
برای وی تعیین تکلیف کند :

"بیج ایدئولوژیکی حل مسئله زنان و مسئله همردیفی و آوردن یک  
زن در رأس رهبری بلحاظ ایدئولوژیک محصول خود مسعود بوده  
است . داستان ازدواج و طلاق داستانی بود که بعدا دفتر  
سیاسی آن را دنبال کرد" (۷) .

البته در اینجا هم نباید از مجاهدین پرسید که "دفتر سیاسی  
سازمان" - که قاعدتا باید به مسائل و مشکلات مهمتری بپردازد - در این  
میان چه کاره است که "داستان طلاق و ازدواج" همردیف رهبری سازمان  
را "دنبال" کند . اما در هر حال کار این تعیین تکلیف ها به جایی می رسد  
که حتی خصوصی ترین وجه زندگی زنی را که بقول خودشان از لحاظ سیاسی  
و ایدئولوژیک (که اخیرا در لغظی های مجاهدین ، اسم شب هر مسئله  
بی پاسخی شده است) دارای شایستگی "همردیفی" بوده است نیز شامل  
می شود :

"پس این راه دقیقا به ازدواج مریم و مسعود منتهی می شد . حالا  
اگر مسعود زن داشت ، مریم مجرد می ماند . چرا که مشروط بودن  
مسعود به همسر سابقش یک الزام دیگر انقلاب بود" (۸) .

و باز در همین عبارات کوتاه ، بوضوح دیدگاه عقب مانده مجاهدین درباره  
"رهائی زن" آشکار می شود . "مریم مجرد می ماند" چرا؟ چه کسی است  
که حق خود می داند حکم به تجرد مریم بدهد؟ آیا چنین دیدگاهی می تواند  
به بالندگی ، رشد و رهائی زنان اعتقاد داشته باشد؟ آیا سازمانی یا چنین  
نظرگاهی می تواند مدعی شود که به زنان بعنوان "شیئی" نمی نگرد؟ بجزرات

۲- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۹

۸- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۳ ، تاکیدها از ماست .

می‌توان گفت که برای چنین سازمانی همه انسان‌ها صرف‌نظر از جنسیت شان يك "وسيله" و يك "شیئی" و يك "كالا" يند برای تحقق "ضرورت" هـا و "الزامات" دیگر. منتها از "دست تصادف" ! وجه تحدید کننده و سارتمبار این الزامات همیشه متوجه زنان است. دید کالائی داشتن نسبت به "زن" یعنی همین. یعنی صرف‌نظر کردن از قابلیت‌ها و استعداد هـا و نیز مجموع خصوصیات فعال، زنده و بطور کلی کش‌ها و واکنش‌های عاطفی آدمی و تبدیل آن‌ها به شیئی، به کالائی که تنها دارای "ارزش مبادله‌ای" است. ساختن "چیزی" که دارای "ارزش مبادله" در بازار سیاست است برای کسب اعتبار و وجه سازمان.

بهر رو برای ما و تا آنجا که به جوهر اعتراضات دیگران نیز توجه داشته ایم، نفس مسئله "ازدواج" رهبری مجاهدین هرگز امر عجیب و غریبی نبوده و نیست. "ازدواج"، "طلاق" و هر اقدام دیگری از اینگونه، جزو امور شخصی افرادند. اما نمی‌توان به صرف شخصی بودن این امر، به ادعاهای خود ساخته و محیر العقول و توجیحات آن، که پای مضمون و محتوای کل جنبش انقلابی را نیز به میان می‌کشد سکوت کرد. نمی‌توان به صرف این که ازدواج رهبری مجاهدین امر شخصی است، به ادعاهای آنان در باب اهمیت آن برای انقلاب! نپرداخت و به آن گردن نهاد. در این مورد ویژه، نمی‌توان امر ازدواج را از عوامفریبی‌های حاشیه آن - که اینک در متن اصلی يك نمایشنامه کم‌دی - تراژیک قرار گرفته‌اند - منتزع ساخت.

ولی همینجا نباید اضافه کرد که اعتراض ما در مقاله حاضر به پرداخت تصویر "خدا یگونه" از آقای رجوی توسط سازمان مجاهدین نیست. شك نیست که مجاهدین از مسعود رجوی خدائی برای خود آفریده‌اند، زیرا همه مذاهب ساخته و پرداخته آدمی‌اند و خدا هیچ نیست جز انعکاسی از گونه‌انگامی‌ها و رنج‌های بشری. آدمیان مذهب و خدای خود را می‌آفرینند تا در پناه آن عذاب خویش را تسلی داده و رنج تنهایی و بیچارگی خود را در پناه هیئت آن پنهان سازند و به آرامش دست یابند. چهره قادر، غضبناك و بی‌شفقت خدا در همه مذاهب آئینه‌نا توانی و عجز آدمیان است و بخشندگی و عطوفت و عدل آن بازتابی از حوائج و امیال سرکوب شده انسان هـاست.



آدمی خدای خود را می‌آفریند و خویشتن را باو تسلیم می‌کند تا از استیصال و رنج جانگاہ و مداوم "انتخاب" رهائی یابد . از این گذشته حضور رهبرانی با خصوصیت رهبران "کارزماتیک" ، در شرایط بحرانی جوامعی که هنوز در مرتبه غیر تعقلی Irrationell بسر می‌برند و با مختصات جامعه منطقی همخوانی ندارند ، همواره امکان پذیر است و بصورت قاعده‌ای کلی حکمیت دارد و در حد يك تابهنجاری تاریخی نیز قابل فهم است . اما اگر ایمن مدعیان بخواهند ادعاهای بی اساس خود را بعنوان مضامین اساسی و عمومی انقلاب مطرح سازند و حتی بخواهند دیگران را وادار کنند که آن را "بالا بیاورند" (۹) دیگر نمی‌توان از سر دعا و ایشان گذشت . با اینهمه در نوشته حاضر بسر آن نیستیم که باین امور بپردازیم چرا که پرداختن به آن فرصت جداگانه‌ای می‌طلبد . آنچه که در اینجا حائز اهمیت است، پرداخت به ساختار روانی سازمان‌هایی است که امروز سازمان مجاهدین بهترین نمونه تجلی یافته آن‌هاست . عبارت بهتر، آنچه که اکنون در باره مجاهدین خواهیم آورد، کم و بیش در باره ساختار روانی بسیاری دیگر از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی صدق می‌کند و اگر امروز در این خصوص، مجاهدین مورد ارزیابی ما قرار می‌گیرند ، باین خاطر است که آنچه را که بالقوه در دیگر سازمان‌ها وجود دارد ، در مجاهدین متجلی و بالفعل گردیده است . ما در نقد "انقلاب ایدئولوژیک" سازمان مجاهدین بیش از آن که در جستجوی یافتن دلایل صرفاً سیاسی این اقدام باشیم ، برآنیم که ببینیم فعل و انفعالات حوزه ناهشیار این سازمان چه بوده است . دلیل اقبال توده‌های هوادار و اعضاء

---

۱- آقای مسعود رجوی طی سخنرانی خود در "مراسم عقد و ازدواج مریـــــــــــــــــــــم و مسعود . . . " می‌خواهند "بقیه" را بجائی بکشانند تا "بالا بیاورند" که دشمن اصلی‌شان کیست . روزگار غریبی است ! توجه کنید :

"این که نمی‌شود یکی بنام اسلام و یکی بنام مبارزه ضد امپریالیستی و یکی بنام این که بنده با اصطلاح نماینده ازلی پرولتاریا هستم و یا بنده با اصطلاح دموکرات هستم و یا بنده ملی‌گرا هستم، همگی بیایند و جاده خمینی را هموار بکنند. شما را به آنجا می‌کشانیم که این کلمه را بالا بیاورید که دشمن اصلی کیست . . . " (مجاهد ، شماره ۲۵۲ ، صفحه ۴۲) .

این سازمان از این اقدام چیست و بر هشیاری خود از آینده چنیــــن سازمان هائی بیافزاییم . این ابراز که مثلا سازمان مجاهدین بخاطر پاسخ به مشکلات و اختلافات درونی خود و تثبیت "رهبری مسعود رجوی" بایــــن اقدام دست زده است آیا تحلیل همه جانبه ای از يك مسئله پیچیده است؟ آیا مجاهدین نمی توانستند با بهائی بسیار کمتر از آنچه که امروز پرداخته اند باین مشکلات پاسخ دهند؟ و یا حتی اگر این فرض را بپذیریم که مجاهدین صرفا برای تثبیت "رهبری مسعود رجوی" دست باین اقدام زده اند باز هم از اهمیت این پرسش بنیادین نمی گاهد که چه مکانیزم های درون سازمانی به بروز چنین "انقلابی" میدان داده اند؟ آیا صرف توجه به "کیش شخصیت" در سازمان مجاهدین پاسخگوئی مسئله است؟ تصادفا خود مجاهدین در جواب به مخالفین خود بارها باین گونه تحلیل ها برخورد کرده اند :

"آیا مشکل اینست که ما مجاهدین نمی فهمیم؟ آیا اشکال اینست که آن ها مثلا کتاب های مربوط به مضار شخصیت پرستی را خوانده اند ولی ما نخوانده ایم؟ آیا علم شان راجع به رهبری دستجمعی زیاد است ولی علم ما کم است؟ آیا شکل و تفاوت مجاهدین با سایرین در اینجاست؟" (۱۰) .

هرگز . ما نیز همانند مجاهدین بر این عقیده ایم که تفاوت و مشکل ما با آنان به تنهائی بر سر این ها نیست . حداقل این که در اینجا نیست . کسانی را می شناسیم که نه تنها جزوه "نقش شخصیت در تاریخ" را خوانده اند ، بلکه به "هانا آرنه" و "مانس اشپریر" نیز ارادت خاصی داشته و به علم "رهبری شورائی" نیز اشراف کامل دارند . با این حال ، امروز در گردهم آیی "انقلاب ایدئولوژیک" جزو سرود خوانان اند . بنا بر این می باید درکنسار بررسی سیاسی این موضوع ، در حوزه دیگری ، بدلائل ابراز شده توسط توده های مجاهدین حول "ازواج" رهبری پرداخت . باید عللی را جستجو کرد موجبات بروز چنین واکنش اعجاب انگیزی را فراهم آورده است و نشان داد که که "ایدئولوژی و آگاهی انسان ها تنها بوسیله هستی اقتصادی متعیــــن نمی گردد" (۱۱) . باید به فعل و انفعالات روانی که خود بازتابی

از شرایط و هستی اجتماعی هر فرد و گروه و هر طبقه اجتماعی است و نیز  
به تاثیر ایدئولوژی در سامانه روانی انسان ها توجه کرد .



"ایدئولوژی هر صورت بندی  
اجتماعی ، بعنوان عملکرد  
فقط فرآیند اقتصادی  
را منعکس نمی کند ، بلکه  
مضافاً آن را در سامانه های  
روانی انسان های این  
جامعه تحکیم می سازد " ( ۱۲ )

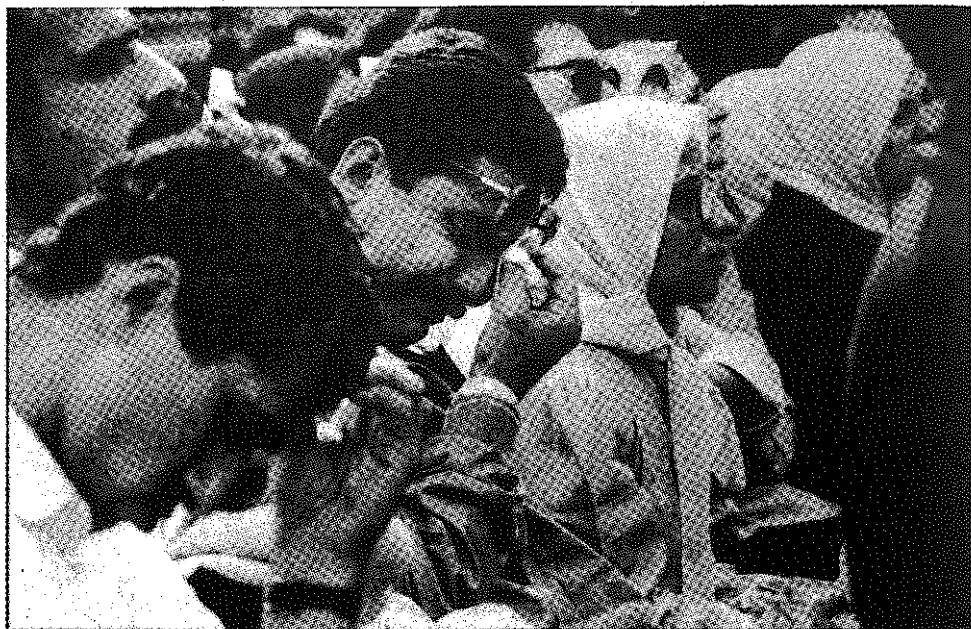
این که چگونه يك جامعه یا يك گروه اجتماعی معین ، علی رغم علائق  
واقعی خود و برغم آرمان های اجتماعی خود بدفاع و توجیه مناسباتی  
در تعارض با این علائق بر می خیزد ، سئوالی است که نمی توان از زاویه صرف  
سیاسی به آن پاسخ داد . باید دید که در يك چنین جامعه ای یا در اعضا ،  
چنین گروه اجتماعی چه تحولی صورت می پذیرد که آن ها را به جهتی بر خلاف  
منافع شان رهنمون می گردد . " تحمیق " ، " عوامفریبی " و مفاهیمی از این  
قبیل همیشه دارای دو وجه مشخص اند . آن که تحمیق می کند همیشه نیازمند  
کسانی است که تحمیق شوند . باید دید که مکانیزم این روند تحمیق ،  
عوامفریبی و غیره در مورد افراد و گروه های اجتماعی چیست .

۱۱- ویلهلم رایش : " روانکاوی توده ای فاشیسم " ، چاپ آلمانی ، صفحه ۳۶ ،

II-W.Reich: "Massenpsychologie des Faschismus, verlag fis -  
cher taschenbuch, Marz 1971, S.36.

۱۲- همانجا ، صفحه ۳۹ .

## میهمانی اشباح



"هنگامی که [مسعود] از انقلاب خودش سخن می‌گفت تعداد زیادی می‌گریستند"

"مریم،

عزیزترین عزیزانم،

مادر عقیدتی ام

وقتی در سخنرانی‌های برادر مسعود شرکت می‌کردم اصلاً شب‌ها خوابم نمی‌بوسید  
برای هم‌اطاقتی‌هایم از سخنانش و آرمان‌هایش می‌گفتم. • باین ترتیب من با نام مسعود  
یک میلیشیا شدم. • وقتی مجاهد می‌فروختم و از فالانتهای مزدور خمینی آن حرف‌ها  
را می‌شنیدم، وقتی باران سنگ و چوب‌درامجدیه فرود می‌آمد، فقط مسعود جلو  
چشمانم بود."

"فلق با خون آن‌ها رنگین شده بود. • با خود می‌گفتم که در نوبهار انقلاب مسعود  
می‌آید و موسی و اشرف را معنی می‌کند. • خوشحال بودم که مسعود زنده است،"

"هرگز آن شب قدری را که پیام ترا شنیدم فراموش نخواهم کرد . در آن لحظات ذهن کوچکم میخواست منفجر شود . پیام تو عظمتی بود که در اندیشه من جا نمیگرفت و من در میان باران گریه فقط نام ترا فریادم می کردم و برای اولین بار معنی شب قدر را میفهمیدم . تو ایمان ما به مسعود و شناخت ما از رهبری عقیدتی او را به چنانسان درجاتی ارتقاء دادی که انرژی هایمان را صد برابر کرده است ،"

"من دیگر پاسخ تمامی مشکلاتم را یافته ام و بعد از این در پیوند با مریم و از عشق و ایمان و اعتماد و یقین لبریزم" ( مجاهد ، شماره ۲۵۷ ، ص ۲۳ ) .

"مریم مادر عقیدتی ام سلام

من از روزی که این انقلاب شده ، تا ۳ ، ۴ روز نمی توانستم خودم را قانع کنم . ولی در يك شب ، در نشست كاك صالح يك دفعه متوجه شدم و سر نخ نقطه ضعف های ایدئولوژیکی و افکار استثماراری و شرك آلودی که در ذهنم وجود داشت را پیدا کردم ،"

"دلم میخواد از بالای کوه های کردستان فریاد بزنم تا گوش های شنوایت بشنود که : مادر ، از ایمان تو دوباره متولد شدم - تولدی پاک - تولدی دیگر ، فرزنددی هستم که به وجود چنین مادر فداکاری که همه چیزش را فدا کرده و درس رهائسی داده است ، افتخار می کند و من می دانم که این افتخار جز پذیرفتن مسئولیت سنگین تر و خونین تر نمی طلبد . می دانی مادر ، شما در يك جای خیلی بالائسی هستید ،"

"تا آنجا که من می دانم از بین بردن يك فردیت ، يك زنگار طبقاتی فشار و سختی زیادی می طلبد . و خدا می داند که من مدت هاست که با مسائل فردی ام می جنگم ولی نتوانسته بودم آن ها را ریشه کن کنم . آن ها مثل يك فولاد بودند که من با هر ابزاری که می شد به سراغشان می رفتم و بعد از مدتی ذره ای از يك گوشه اش را می کندم و دور می انداختم و فکر می کردم که سال های سال باید با این ها جنگم ،"

"حتی بعضی دیگر از فردیت هائی که تا بحال اصلا آن ها را نمی شناختم در من

دوب شد، باور کنید برای خود من قابل فهم نیست . آخر مگر این انقلاب چقدر قدرت دارد و چه کارها می‌کند؟”

”از برکت این انقلاب از تمام مسائلی که ذهنم را در گذشته می‌گرفت رها شده‌ام و احساس می‌کنم که انرژی عجیبی پیدا کرده‌ام”

”در گذشته يك دفعه توسط يك گزارش از مسئولم تقاضا کرده بودم که مرا به تیم های عملیاتی شهر بفرستند ولی پذیرفته نشد و با وجود این که بعید می‌دانم شما هم بدون مسئولینم با این تقاضا موافقت کنید ولی چون امید دارم که شما حداقل تأکید می‌کنید در صورت امکان پذیرفته شود . از شما و امید و مرادم مسعود تقاضا می‌کنم که موافقت کنید که من را جزو اولین داوطلبان عملیات انتحاری قرار دهند”

ای مادر و پدر خانواده‌ی در خون شناور مجاهدین

خدا نگهدارشان باد

(مجاهد، شماره ۲۵۷، صفحات ۲۳-۲۴)

”شب‌ی در قزل حصار خوابیده بودم . . . . بیک باره چراغ‌های بند روشن شد و زندانبانان با شادی و هلهله درون بند ریختند . با نظاره به شادی زیاد اعلام کردند مسعود ترور شده . . . . من فکر می‌کردم آخر امکان ندارد . مسعود رسالتش نیمه تمام است . هنوز حتی خمینی نرفته . به بچه‌ها گفتم: آخه حتی قانونمندی‌ها اجازه نمیده . قدرش نیست که الان بره” (مجاهد، شماره ۲۴۴، ص ۱۵)

”من امروز حاضرم برای اثبات حقانیت شما در نظر جهانیان، خودم را به‌مراه طفل بد دنیا نیامده‌ام در جلوی ”اورو” به آتش بکشم و همگان را به تماشای آتش آن فسررا بخوانم” (مجاهد، شماره ۲۴۶، ص ۲۱)

”براستی لحظات شگفتن گل‌های محمدی تماشایی بود . من نماینده تو و مسعود بودم . بعنوان گزارش باید بگویم که ۲۴ زن و مرد رزمنده جدید متولد شدند . به پاکسی ۲۴ طفل زیبا . همه به هنگام تولد زار زار گریستند تا از هوای تازه شناخته‌ی انقلاب و رهبری نوین، از هوای تازه شناخته‌ی مریم و مسعود سینه‌هایشان را پر کنند” (مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۶)

"بدنبال انتشار نخستین مجاهد سال نو، نامه ای دریافت کردیم از هموطنی که بر اساس توضیحات منضم به نامه، در گذشته از کادرها و کارشناسان پیشین "ساواما" در قسمت خارجی اطلاعات بود، و گویا از سال ها قبل نیز در امور اطلاعات دست اندر کار بوده است ۰۰۰ متن نامه ها حاکی از يك تكان بزرگ در قلوب روح نویسنده است که انشاءالله عمیق و واقعی و مبارک باشد ۰۰۰" (مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷، تاکید از ماست).

"من دارم می‌آیم و قبول کرده ام که در سکوی پرتاب هستم، مسلم می‌دانم آن فرهنگ متعالی که آن "ازدواج" و این "خطبه" را می‌سازد و باز هم توان زایش و زاینده گی دارد ۰۰۰ راهی بس طولانی را در پیش رو می‌بینم. قافله سالاران را شناخته ام" (از متن نامه "کارشناس پیشین ساواما"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷).

"این يك دادگاه است و باید حکم را جاری کرد. حکم بر اساس قرار دادن فرائض در الوویت یا نفی آن حکم بر پایه حفظ خانواده بالاتراز "انسان"، "آرمان"، حکم بر زمینه های "زن"، "آزادی"، "کالا"، "رفاقت"، "مردانگی" حکم بر ۰۰۰" (از متن نامه "کارشناس پیشین ساواما"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، ص ۱۷).

"برادر مجاهد دکتر ابراهیم جدی نامه اش به رهبری سازمان را با خون خود امضاء کرده و در کنار آن نوشته است:

با خونم امضاء می‌کنم این نامه را و بر آن خون عهد می‌بندم تا فراسوی جان و روان" (مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۳۱).

"و امروز بی تردید همه زنان و دختران مجاهد يك مریم هستند: اینطور نیست مریم؟ (و خطاب به جمعیت) آیا اینطور نیست) تأکید حضار بویژه خواهشگران مجاهد" (مجاهد، شماره ۲۵۳، ص ۴۶).

"بناچار برای وصف این لحظه های تاب، باید از فرهنگ قرآن كك گرفت و از درمقیاس با پیامبران و ائمه درآمد. آخر مگر فدای مسعود را جز با ایثار ابراهیم، دم حیات بخشش را که ما را دوباره زنده کرد - جز با نفس عیسی و این نور رستگاری را - جز با نور هدایت محمد (ص) و این جسارت و قاطعیت را جز با امیر مومنان و ایمن

پاك باختگی را جز با حسین (ع) می‌توان توصیف و تبیین کرد \* (مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

" زنجیری بر دست و پا داشتیم و راه می‌رفتم، زنجیری که انرژی ها را می‌بست و گام به گام مرا از مسیر اصلی دورتر می‌ساخت . از درون مرا میخورد و تحلیل می‌برد . مریم جان ، خوب می‌دانی چه می‌گویم! آخر بدون اعتماد به نفس قدرت هر نوع برخوردار اصولی از من سلب شده بود و روشن است که چنین خلاء و کمبودی چه عوارض مشخص و یا ناشناخته ای در پنهان ترین و ریزترین زوایای زندگی آدمی به بار می‌آورد . . . . . مریم عزیزم، تو و مسعود چنین دردهائی را شفا دادید ، بر چنین زخم هائـــــــی مرهم گذاردید و چنین گره هائی با دست های پر توان خود گشودید \* ( مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

" گاه بر خلاف خصلت ضد کهنوت انقلابی گری ، احساس پیری می‌کردم . بارها آرزوی شهادت می‌کردم . چرا که فکر می‌کردم در زنده بودنم به مردم و ششهادت مدیونم \* (مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

" آری ! بدلیل همان عدم اعتماد به نفس که جزئی از وجودم شده و بسان کوهـــــــی سنگین و ناکندنی بر سینه ام بود ، در تمام دوران زندگی ام همیشه چیزی را بعنوان تکیه گاه می‌جستم . . . . . اینک . . . . . اعتماد به خود . این گم شده سالیان . را در پناه اعتماد به رهبرانم، یافتیم . . . . . فارغ از آن قید و بندها و ذنیت های چرکیـــــــن و با دو دستی که به دامان رهبری آویخته ام ، گاه آنچنان توان انرژی متکاثری همراه با شور و شوق ها در خود احساس می‌کنم که فضا را برای خود تنگ می‌بینم، انگار که پرنده ای جان قصد پرواز از قفس تن دارد \* ( مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

" زمانی احساس زیستن در کنار انبیاء و پاکان خدا به من دست می‌دهد و از شوق لبریز می‌شوم . آن نقطه اتکاء اعلام را یافته و بی هیچ پروائی ره خواهـــــــم سپرد \* (مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

" مسعود و مریم عزیزتر از جانم! بنظر من چنین آمد که بواقع شما چون پدر و مادری هستید که فرزندان پاك خود را در دست بند هائی اسیر می‌بینید و گرفتار در چنگ



دیوی کهنه کار و سالخورده . طلسم گشایش این بندها تنها بدست شماست کسه عشق و عاطفه بی نهایت به فرزندان آرمانان نمی‌گذارد . . . شما علاوه بر همه هستی و خانمان خود ، آخرین ذره یعنی عواطف تان را نیز به آتش می‌کشید . . . حال اگر من نیز به ازای رهائی مان . . . با همه عشق و عاطفه مادری ، "آدر"م - دختر کوچکم - را . . . به تو و مسعود تقدیم کنم . . . بگذارید خون جگر گوشگان خردسالمان نیز باز هم تا بلوی قیام عاشورا گونه مجاهدین را سرخ فام تر و چه - ره امام دژخیان را رسواتر نماید " (مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۲۲) .

"امروز سدی درمن شکست و تمام آب زلال ایدئولوژی که پشت آن جمع بود به یکباره در وجودم سرازیر شد " (مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، ص ۲۸) .

"اگر کسی از من بپرسد خوبی چرا ؟ بدی چرا ؟ بد بختی چرا ؟ خوشبختی چرا ؟ رنج چرا ؟ مبارزه چرا ؟ ایدئولوژی چرا ؟ اسلام چرا ؟ محمد چرا ؟ علی چرا ؟ . . . و نهایتاً زندگی چرا ؟ برخلاف ۱۱ سال گذشته من نه پاسخ خواهم داد و نه بحث خواهم کرد . لب فرو خواهم بست ، ساکت ساکت و با غرور و اطمینان تنها با اشاره چشم شما را نشانش خواهم داد " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۳۹) .

"گاه دوست دارم "زوریا" وارد رخیابان های شهر برقصم و ارشמידس وار فریاد " یافتم ، یافتم " بزنم " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۳۹) .

"به خودم گفتم امشب شب انتخاب نهایی است . اگر اهل تردید و دوگانگی هستی لااقل این قدر شرف داشته باش که همینجا صغوف مجاهدین را ترك کنی ولی اگر قبولشان کردی باید صد درصد قبول کنی و نباید حتی يك درصد حق تردید و يك درصد حق بازگشت برای خودت قائل شوی چرا که همین يك درصد تردید است که دینامیزت را از تو می‌گیرد و اراده ات را سست می‌کند " (مجاهد ، شماره ۲۴۷ ، ص ۴۱) .

"در طول سخنان برادر مسعود حاضرین به شدت تحت تاثیر مطالب طرح شده قرار گرفته بودند . قاطعیت برادر در سخنانش همه را میخکوب کرده و هنگامی که از انقلاب خودش سخن می‌گفت تعداد زیادی می‌گریستند " (مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۴) .

"فردی که از مبارزه سیاسی فاصله گرفته بود بعد از دیدن ویدئو در حالی که چشمانش از فرط گریستن قرمز شده بود می‌گفت که ما باید شاه و خمینی را بالا بیاوریم و بدون این کار درست نمیشویم" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۴ ) .

"یکی از زنان شرکت‌کننده [ در مراسم ویدئو عقد و ازدواج ] می‌گفت :  
"من حداقل باید چند بار این ویدئو را نگاه کنم، می‌خواهم تمام مطالب آنرا بگیرم" . او هنگام خدا حافظی می‌گفت "ترا بخدا با ما بیشتر ارتباط داشته باشید" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۴ ، گروه از ماست ) .

"یکی از هواداران سازمان : ( در حالی که از شوق می‌گریست می‌گفت ) :  
"مسعود همه ما را بیدار کرد و اتفاقاً آدم از خودش خجالت می‌کند" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۳ ) .

"یک کارگر پارکینگ [ در لوس آنجلس ] :  
"مسعود عجب کوهی است و اتفاقاً انسان که در نظر می‌گیرد! وزیر بار چله اتهاماتی رفته است و قد راست کرده است و الان نیز اینچنین می‌خروشد و بر اندامش راست می‌شود" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۳ ) .

"یک خانم امریکائی می‌گفت :  
"وقتی که شمار می‌دادند "ایران رجوی ، رجوی ایران" چشم‌هایم را می‌بستم و می‌گفتم انقلاب دیگر شروع شده" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۳ ) .

"دختری که قبلاً زندان بوده گفت :  
"ابتدا برخورد بسیار بدی با جریان داشت ولی بعد فهمیدم که دیدگاه خودم است که بورژوازی است" او اضافه کرد : "زمانی می‌گویم انقلاب کرده ام که انرژی‌هایم آزاد شود" . وی انقلاب ایدئولوژیک را خیلی مثبت می‌دانست و می‌گفت "ما را نجات داد تا فرق خودمان نشویم" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۵ ) .

"در سوئد یکی از شرکت‌کنندگان می‌گفت :

"عجب جلسه ای بود ، صحبت های مسعود آدم را میخکوب می کند . او چه قدرتی دارد" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۳۷ ) .

"در آلمان يك هموطن فرش فروش می گفت :

"من این زو و آن روشدم . اصلا باورم نمی شد . برای اولین بار در عـمـر من پنج ساعت بی حرکت نشستم ولی نفهمیدم چگونه گذشت . من در مورد زن در اشتباه بودم ولی اکنون نظراتم تصحیح شده . این صحبت ها ، من را دگرگون کرد . می خواهم برای رهبری نامه بنویسم" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲ ) .

"در انگلستان يك هوادار می گفت :

"من فکر می کردم مسئله ازدواج يك وحدت شرعی - جنسی است . حال فهمیدم که يك وحدت انقلابی است . . . ." ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲ ) .

"در انگلستان خانم هواداری که دکترای علوم سیاسی دارد در حالی که گریه می کرد گفت :

"این همه درس در دانشگاه خواندم ولی این چند ساعت که به جلسه آمدم احساس کردم که تازه يك چیزی یاد گرفتم و می فهمم که مقام زن یعنی چه . . ." ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲ ) .

"در فرانسه يك خانم ایرانی گفت :

"غده ای که در زن ایجاد شده بود با این کار حل شد . من هوادار نبودم و امشب برای اولین بار لرزیدم و گریه کردم" ( مجاهد ، شماره ۲۵۴ ، ص ۱۲ ) .

"همه می گفتند بدترین چیز برایمان اخراج از سازمان است . اخراج از این خانواده از هر مرگی بدتر است" ( مسعود رجوی ، مجاهد ، شماره ۲۵۳ ، ص ۴۴ ) .

"باید عاطفه فدا کرد ، باید سر برید تا وجدان ها بیدار بشود" ( مهـمـدی ابریشمچی ، مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، ص ۸ ) .



بدون شك در وهله اول چنین بنظر می‌رسد که صحنه بیش از حد سوررئالیستی است. چنین بنظر می‌رسد که به میهمانی اشباح رفته ایم. اشباحی که بواسطه قطع هر گونه پیوندی با دنیای زندگان، کلامشان خالی از عطر زندگی و نفس‌شان آغشته به بوی مرگ است. حتی آنجا که می‌خواهند علائق و عواطف دنیای زندگان را بزبان آورند، آن کلام فاقد طراوت واقعی زندگی است. در این دنیا همه چیز مطلق است. گوئی عشق، نفرت، رنج، شادی، زندگی و مرگ عناصری از هستی آدمیان این خاک نیستند و بهمسان دنیای غریب و بیگانه اشباح تعلق دارند. دنیائی که همه چیز در آن نمودار روشنی است از افسون زندگی آدمی. دنیائی که در آن همه مفاهیم در قالب‌های ریخته شده در گارگاه جامعه طبقاتی شکل می‌گیرند و از اینرو معرفت يك دنیای واقعی و افسون شده - یعنی روان انسان - اند. بنا بر این همه چیز این "اشباح" را باید جدی گرفت. حتی تعلق و سرسپردگی و خاکساری حقیرانه آنان را نباید با "چاپلوسی" اشتباه کرد بلکه بایست ریشه‌های شان را جستجو کرد و واقعیت وجودی آن‌ها را دریافت.

در جامعه‌ای که مبنای آن بر تقسیم طبقات قرار دارد، نیاز مبرمی برای تجهیز آدمی از همان دوران کودکی جهت ورود باین نظام و پذیرش ارزش‌های رایج چنین جامعه‌ای وجود دارد. اهمیت این نیاز حتی از تجهیز عوامل تولید نیز زیادتر است. چنین جامعه‌ای برای تسهیل روند تولید غالب علاوه بر بسیج کلیه امکانات مادی، محتاج همسازی و همراهی "عامل ذهنی تاریخ" یعنی انسان است. بسیج و تجهیز انسان بـ "ایدئولوژی" طبقه اجتماعی حاکم بعنوان پیش شرط اساسی تسهیل روند تولید است، حفاظ مهمی برای بقاء نظام‌های اجتماعی موجود ایجاد می‌کند:

"هر نظم اجتماعی در توده‌ها اعضا، خویش سامانه‌ای را تولید می‌کند که برای دسترسی به مقاصد اصلی خود به آن محتاج است" (۱۲).

بعبارت دیگر، تمام نظامات اجتماعی در جوامع طبقاتی، بوجود آورنده سامانه ایدئولوژیکی معینی در افراد جامعه‌اند، تا از این طریق یعنی از راه بسط ارزش‌هایی در پاسداری از جامعه طبقاتی، آن جامعه را از آشکار

و بالفعل شدن تعارضات ماهوی نجات بخشند . تنها نگاهی کوتاه به تلقی توده های مردم، به کارگران جوامع صنعتی کنونی، نشان می دهد که تسلیح و تجهیز کارگران و توده های مردم این جوامع به ایدئولوژی و دستگاه ارزشی حاکم (شعور کاذب) چه سلاح نیرومندی بجای کاربرد قهر آشکار به دست طبقه حاکم این کشورها، برای ادامه استثمار نیروی کار، داده است :

"مارکس زندگی اجتماعی را در سیطره شرایط تولید اقتصادی و مبارزه طبقاتی ناشی از آن در مقطع معینی از تاریخ یافته است . سلطه بر طبقه تحت ستم بوسیله مالکان ابزار تولید اجتماعی تنها در موارد بسیار نادر بوسیله قوه قهریه صورت پذیرفته است . سلاح اصلی این سلطه، اعمال قدرت ایدئولوژیک بر ستم کشیدگان است که [این قدرت] با توانمندی از دستگاه دولت حمایت می کند . قبلاً تاکید کرده ایم که مارکس انسان زنده و تولید کننده با خصائل فیزیکی و روانی اش را بمثابه اولین شرط تاریخ و سیاست قرار داده است، اما سامانه منشی انسان فعال و با اصطلاح "عامل ذهنی تاریخ" در مفهوم مارکس نامشکوف باقی ماند، زیرا مارکس جامعه شناس بود و نه، روانشناس؛ [نیز] بخاطر آن که در آن زمان روانکاوی علمی هنوز وجود نداشت . [از همین رو] این مسئله که به چه دلایلی انسان ها در طول هزاران سال به استثمار و ذلت اخلاقی خلاصه به بردگی تن در داده اند، بدون پاسخ باقی مانده [و] تتبع فقط به فرآیند اقتصادی جامعه و مکانیسم استثمار اقتصادی محدود گردیده بود" (۱۴) .

هر چند چنین برداشتی از نقطه نظرات مارکس (وانگلس) دقیق نیست و یا بهتر بگوییم که همه جانبه نیست (۱۵) اما حاوی واقعیتی است که در اینجا

۱۴- همانجا، صفحه ۴۵ .

۱۵- انگلس در یکی از نامه هایش باین مسئله توجه می کند و تاکید مارکس و خسود را بر عوامل اقتصادی نسبت به نقش عوامل روینائی جامعه (فرهنگ، تاریخ، سنن و آداب و رسوم و اخلاق) در روند تحولات اجتماعی بیش از حد توصیف می کند . به عبارت بهتر از این نامه می توان به سادگی دریافت که مارکس و انگلس خود به نقیشت

مورد بحث ماست و آن این که تاکید بیش از حد بر عامل اقتصاد تا کنون مانع از توجه کمونیست ها به چگونگی سیر تحولات ساختاری عامل انسان در تحولات اجتماعی گشته است .

اما باز تولید دستگاه ارزشی بخودی خود صورت نپذیرفته، قائم بالذات نیست . هر نظام اجتماعی، برای باز تولید خود و برای آن که به اصلاح مادی نیرومندی جهت حفظ مناسبات موجود مجهز گردد، از کوچکترین واحد جامعه یعنی خانواده، فراگرد تولید و باز تولید خود را آغاز می کند . و در حقیقت "خانواده پدرسالار" بعنوان یکی از مهمترین فاکتورها و حلقه رابط میان فرد و جامعه، مبتنی بر تقسیم طبقات ( و طبیعتاً بر اساس سلسله مراتب و یا بعبارت دیگر جامعه قدرتمدار ) تولید و باز تولید ارزش های موجود در جامعه را متحقق می سازد . اهمیت این نقش چنان است که نظریه پردازان علوم اجتماعی آن را "آژانس روانی جامعه" ( ۱۶ ) و یا "کارگاه تولید انسان های ارتجاعی و محافظه کار" می دانند :

"از دیدگاه تقابل اجتماعی خانواده نه بعنوان پایه دولتمداری قدرت مدار، بلکه صرفاً بعنوان یکی از مهمترین نهاد های حامی آن می تواند مورد توجه قرار گیرد . اما می بایست بدرستی از آن بعنوان نطفه ارتجاعی اصلی، بمثابه مهمترین کارگاه تولید انسان های ارتجاعی و محافظه کار یاد کنیم" ( ۱۷ ) .

نحوه کارکرد و مکانیزم این "کارگاه" خود موضوع بحث دقیق تر و همه جانبه تری است که مورد توجه بسیاری از صاحب نظران قرار داشته است . "رایش" عملکرد

---

تعیین کننده عوامل دیگر ( از جمله "عامل ذهنی تاریخ" ) در کنار عامل اقتصادی توجه داشته اند . از این گذشته، "رایش فروم"، در پاره ای از آثار خود از جمله "انسان از دیدگاه مارکس"، "بحران روانگای"، دیدگاه های مارکس درباره "انسان" و توجه وی به روانگای ساختاری انسان را مطرح می سازد . با این همه باید افزود که متاسفانه این حوزه هنوز برای بسیاری از کمونیست ها ناشناخته باقی مانده است .

۱۶- رایش فروم: "بحران روانگای"، ترجمه اکبر تبریزی، انتشارات مروارید، چاپ اول ۱۳۶۱، صفحه ۱۹۷ .

۱۷- ویلهلم رایش، "روانگای توده ای فاشیسم"، صفحه ۱۰۸ .

خانواده و انتقال ارزش های جامعه در آن را ، چنین توصیف می کند :

" در ابتدا بگوئیم که موقعیت دولتی و اقتصادی پدر ، در مناسبات پدر سالارانه او با بقیه اعضاء خانواده منعکس می گردد . دولت قدرت مدار در هر خانواده ای پدر را بعنوان نماینده خود داراست که از طریق او خانواده با ارزش ترین ابزار قدرت دولتی می شود .

جایگاه قدرت مدارانه پدر ، نقش سیاسی او را متجلی می کند و از رابطه خانواده با دولت قدرت مدار پرده بر می دارد . همان موقعیتی را که مافوق او در جریان تولید نسبت به وی دارا می باشد ، او در میان خانواده حفظ می کند و موقعیت فرمانبردارانه خود را از مافوق میان فرزندان و بخصوص پسرانش از نو بوجود می آورد . از درون چنین مناسباتی رفتار منفعل و مطیع انسان های خرده بسورژوا نسبت به تندیس رهبر سرچشمه می گیرد " ( ۱۸ ) .

در این " کارگاه " تمامی انگاره ها و ارزش های جامعه طبقاتی ، نظام مبتنی بر سلسله مراتب و اطاعت از فرادستان بطور مدام باز تولید می شوند . ضابطه ها و مقررات وضع شده در خانواده ، اشکال مینیا تور شده نظام طبقاتی اند و بعضا به مدل در خانواده صورت برداری می شوند . کلیه قوانین مربوط به نظام سلسله مراتبی از این طریق رعایت و آیاتی برای " پیشرفت " و " ترقی " در جامعه می گردند . اطاعت - به اشکال متنوع ، پیچیده و نیز بسیار ظریف - ، پایداری خانواده و بعد ها جامعه را تضمین می کند . علقه های گوناگون عاطفی ، قدرت پدری را بصورت شالوده ای از کامیابی و ناگامی ، ورنج و شادی و اضطراب تجسم می بخشد . دنیای کودک ، دنیایی منقسم به خواهش ها و امیال از یکطرف و " مرجع " بازدارنده ، این خواهش ها می گردد . برای پدر هیچ چیز والاتر و برتر از " وظیفه " نیست . شور زندگی و ارضاء خواهش ها در برابر این " وظیفه " مفاهیمی بوج و بی پایه اند . احساس گناه ناشی از وجود عینی این امیال و سرکوبان ها نتیجه ای جز تسلیم به مراجع قدرت ندارند و درست " همین شرایط روانی - اجتماعی است که خانواده را در سطح جهانی پای بست ( یا دست کم از پشتیبانان

مهم) جامعه قلمداد کرده است" (۱۹) . پس بطور خلاصه می توان ابراز داشت که نهاد خانواده، سهم بسیار بزرگی در چگونگی تکوین منش آدمی ایفاء می کند .

از نظر "اریش فروم" پروسه تکوین خوی و منش آدمی با از دست رفتن احساس ایمنی کودک متقارن است . تولد همواره آغازی است برای سیر "غرد" آدمی که لحظه به لحظه فاصله او را از طبیعت، جدائی و "تک" افتادگی او را از آن افزون می سازد . "فروم" پیوستگی انسان با طبیعت تا پیش از تولد و گسست او پس از تولد با آن را، به بریده شدن "بند ناف" کودک از مادر تشبیه می کند :

"کودک وقتی چشم به جهان می گشاید که دیگر با مادر یکی نیست و از آن پس از لحاظ زیست شناسی موجودی است جدا از او . . . مجازاً نیز می توان گفت به همان میزان که فرد هنوز با بند ناف به دنیای خارج متصل است ، به همان درجه فاقد آزادی است . اما این بند ها یا علقه ها به او ایمنی و احساسی از تعلق می بخشند . می توان باینگونه علائق بیش از آن که سیر غرد منجر به ظهور کامل فرد شود وجود دارند ، "علائق نخستین" نام داد . . . تغییر فرمالنسبه ناگهانی از زندگی جنسی به انسانی و قطع بند ناف ، شروع استقلال کودک از تن مادر است" (۲۰) .

کودک ، همزمان با رشد جسمی و دستگاه عصبی خود ، جهان پیرامون خویش را ، "جهان خارج از خویشتن" را از طرق گوناگون و طی مراحل متفاوت تجربه می کند و به مظاهر دنیای برون از خود ، بمثابه چیزی جدا از خود می نگرد . بازداری امیال و غرایز گوناگون توسط والدین و انتقال ارزش های پذیرفته شده به کودک ، نقش مادر را از یک پناهگاه ایمن دگرگون ساخته ، او را به یکی از "مراجع قدرت" مبدل می سازد . اما علقه های عاطفی میان کودک و پدر و مادر هنوز مانع از آنند که این جدائی به تمامی

۱۹- نگاه کنید به اریش فروم ، "بحران روانکاو" ، ترجمه اکبر تبریزی .

۲۰- اریش فروم ، "گریز از آزادی" ، ترجمه عزت الله فولادوند ، چاپ تهرآن ۱۳۶۵ ، (از انتشارات کتاب جیبی) ، صفحات ۲۹-۲۸ .



احساس شود زیرا "پدر و مادر قسمتی از دنیای کودکند" با اینهمه کودک درمی یابد که وجودی مستقل از جهان پیرامون خویش است. این احساس جدائی، "تلاش برای آزادی و استقلال را در او پرورش می دهد، اما سرنوشت این تلاش وقتی به فهم خواهد گنجید که از کیفیت دو جانبه این سیر تغرد که هر دم زیادتر می شود، آگاه شویم". ولی سیر تغرد واجد دو جنبه — کاملاً متضاد است که ناشی از هر یک، در شکل گیری خوی معینی، موثر است. چنانچه این سیر تغرد با رشد "جسمی، هیجانی و ذهنی" همراه باشد، "ساختن مشکل و منظمی به رهبری اراده و عقل پرورش پیدا می کند و اگر این کل مشکل و تمامیت یافته شخصیت را "خود" یا "نفس" بنامیم می توان گفت یکی از جوانب سیر متزاید تغرد رشد قدرت نفس است". جنبه دیگر سیر تغرد بنظر فروم احساس تنهائی افزون شونده است، زیرا تا زمانی که "علاقه نخستین" هنوز موجودند، آدمی میان خود و جهان خارج از خویش احساس وحدت می کند و همین مسئله موجد احساس ایمنی در شخص می گردد. اما خروج از این دنیا، خروج از دنیای اطمینان بخشی که میانی آن همان علاقه نخستین اند، سرآغازی است بر ایقان بشر به تنهائی خود و بر این حقیقت هراسناک، اضطراب آور و خطرناک "که موجودی است جدا از دیگران" و از این پس که آغازیست بر سیر تغرد، می بایست خود را برابر دنیا و جنبه های خطرناک و نیرومند آن "به تنهائی بایستد" (۲۱). در این مرحله است که انسان زیر بار "جنبش های درونی" از فردیست خود درمی گردد و با مستحیل ساختن "کامل خویش در دنیای خارج" بر تنهائی و هراس ناشی از آن غلبه می کند. نتیجه عمدۀ این حل شدن اما چیزی نیست جز تسلیم. آدمی از خود می گردد تا آرامش از دست رفتن را باز یابد و بر اضطراب خود فائق آید. و این البته تلاش عبثی است، زیرا نه تنها منجر به رفع تعارض و تناقض میان مرجع قدرت و کودک نمی شود بلکه — علی رغم "احساس ایمنی و رضایت" که در حوزه هوشیار کودک ایجاد می کند، او را به "عناد و طغیان" وامی دارد. چرا که وی "بطور نا هشیار" درمی یابد که در تقابل این "احساس ایمنی و رضایت" بهای گزافی پرداخته است که

همانا از دست رفتن "تمامیت نفس" اوست . پس بر خلاف نتیجه ای که از تسلیم انتظار می رفت، "احساس ناایمنی کودک" تشدید می گردد و در همان حال عناد و طفیانی پدید می آورد. که چون متوجه همان کسانی است که کودک بدان ها قائم و وابسته مانده یا شده، هراس انگیز است" (۲۲) .

در نظر اول چنان می نماید که تسلیم یگانه راه برون رفت از دایره تنهائی است . گویی تسلیم، تقدیر ابدی بشر است و گریزی از آن نیست . در حالی که هرگز - حتی در جامعه از خود بیگانه امروز نیز، چنین نیست "ارتباط خود انگیخته انسان با آدمیان دیگر و طبیعت" گامی است آگاهانه و ابتدائی که می تواند بشر را از "کشکس لاینحل" رها ساخته و او را در فائق آمدن بر ترس و هراس یاری دهد "ارتباطی که فرد را با دنیا پیوند می دهد بدون آن که فردیت وی را از میان ببرد" (۲۳) . بنابراین می توان گفت که "جدائی افزون شونده" می تواند همواره به شکل متجلی گردد : یا به نگرانی و ناایمنی شدیدی که خود ناشی از احساس "بی کسی و پریشانی" انسان است منجر می گردد و یا به احساس همبستگی فعال و نزدیکی های بیشتر آدمیان با دیگران (۲۴) .

همین پرورده، از نظر تکامل نوعی بشر نیز صادق است . عبارت دیگر "سیر نفرد و آزادی متزاید" ناظر بر تکامل بشر است . آدمی در طول تکامل خود، خویش را از قیود غرایز آزاد می سازد و برعکس سایر حیوانات که در برابر محرک ها، واکنشی غریزی از خود بروز می دهند، با انتخاب روبروست . او در عصیان علیه نیروی کور طبیعت، راه های ممکن را می آزماید و به کمک خلق ابزار می کوشد که بر طبیعت فائق آید . او بر خلاف حیوانات که تمامی واکنش های آن ها محصول کنش های غریزی است، می باید فقدان کنش های غریزی را با بکارگیری فکر و پرورش استعداد های خود جبران سازد . تمام تاریخ بشریت شاهد این جدال است، یعنی تقابل انسان و طبیعت و سپس انسان علیه انسان . و عبارت دیگر : گذار از "آزادی از چیستی"

۲۲- همانجا، صفحه ۴۳ .

۲۳- همانجا، همان صفحه .

۲۴- همانجا، صفحه ۴۴ .

به "آزادی برای انجام کاری" • جدالی که سبب فقدان تعادل میان "افزایش نیرو" و امکانات بشر از یکطرف و "افزونی فرد" از سوی دیگر که منجر به ناایمنی و اضطراب بیشتر انسان گردیده است • با اینهمه این نینسز سرنوشت رقم خورده بشریت نیست :

"حل مسئله رابطه بین طبیعت و انسانی که اکنون فرد شده تنها به يك راه ممكن است و آن همبستگی فعال فرد با همه آدمیان و فعالیت خود انگيخته وی با عشق ورزیدن و کار است که او را نسه با علائق نخستین بلکه بعنوان فردی مستقل و آزاد با دنیا اتحاد می دهد •

اما اگر شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی که همه سیر تفسرد انسانی بدان ها وابسته است ، اساسی برای تحقق فردیت بدان معنی که هم اکنون گهتیم بدست ندهند و مردم نیز آن علائق را که به ایشان ایمنی می بخشید از دست داده باشند ، این خلاء ، آزادی را مبدل به بار غیر قابل تحملی خواهد ساخت که در این حال بی شك ، با يك نوع زندگی بی معنی و بدون جهت تقاتی نخواهد داشت • گرایش نیرومندی در افراد پدید می آید که از این نوع آزادی ( آزادی از چیزی ) بگریزند و به تسلیم یا نوعی رابطه بین آدمی و دنیا پناه برند که به آنان نوید نجات از عدم یقین و شك می دهد ، هر چند که این جریان آزادی ( آزادی برای انجام کاری ) ایشان را می رباید " ( ۲۵ ) •

می توان و باید با تلاش در دگرگونی آن مجموعه شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی که مولود چنین از خود بیگانگی است ، به از خود بیگانگی انسان پایان داد •

## مالیخولیای ششور جنسی

در این مختصر کوشیدیم طرحی از جامعه بیمار کنونی که "سیر تفسرد انسانی" متاثر و "وابسته" به "شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی"

( و فرهنگی ) آنست ، تصویر کنیم و به اجمال ، ریشه ها و پیش شرط های اجتماعی ابرازات مالیخولیائی رهبران ، اعضاء و هواداران مجاهدین را ( که نمونه هائی از آن ها را در صفحات قبل دیده ایم ) مورد بررسی قرار دهیم . کوشیدیم که علل روانی چنین شیفتگی بیمار گونه را که بیان خردی و حقارت انسان در بند و از خود بیگانه است ، بیان کنیم . احساس زبونی در تمامی نوشته های اعضاء و هواداران مجاهدین همانند بند تسبیحی است که همه این حلقه را به یکدیگر متصل می سازد و صفت مشترک آنان هیچ نیست جز تسلیم . با اینهمه آنچه که در فوق رفت ، تصویری بود کلی و موجز از پدیداری عمومی تنهائی و اضطراب . ولی هنوز روشن نساخته ایم که در این روند تاثیر مکانیزم بازداری سائق ها و خواهش ها بر جهت گیری خوی آدمی چگونه است . مهمتر آن که ارتباط این خوی آدمی با مذاهب را - که در مورد مجاهدین ایدئولوژی رسمی سازمان است - مشخص نکرده ایم .

بطور خلاصه گفتیم که خانواده ، و بطریق اولی جامعه و شرایط اجتماعی چه نقشی در تکوین منش آدمی ایفاء می کنند و طی آن به نقش " خانواده پدر سالار - مرد سالار " اشاره کردیم و چگونگی بازداری و منع سائق ها را بطور عمومی مورد توجه قرار دادیم . سئوالی که می تواند مطرح شود اینست که روند این بازداری در تکوین منش آدمی چگونه است و چه دسته سائق ها در این مسیر نقشی اساسی ایفاء می کنند . رابطه منفعل و خوی مطیع - رام ( که وجه دیگری از قدرت گزائی است ) چگونه پدیدار می شود و چگونه می توانند به عاملی تبدیل شوند که آدمی برغم علائق مادی خود ، احساس و فکر کند .

سائق ها بطور کلی به دو دسته اند . بخشی که اصطلاحاً به آن سائق های " صیانت ذات " گفته میشود ( مثل گرسنگی ) ، دسته دیگری که غرایز جنسی نام دارند . از میان این دو دسته غرایز ارضاء اولی الزام آور است و به هیچ روی نمی توان آن را واپس زد . این دسته از غرایز چنانچه مطابق قانونمندی های بیولوژیک ارضاء نشوند ، مرگ فرا می رسد . گرسنگی یا تشنگی را می توان برای مدت کوتاهی تحمل آورد اما این مدت بسیار محدود است . برای ارضاء گرسنگی یا تشنگی هیچ " جانشینی " نمی توان

یافت و میل و خواهش خوردن یا آشامیدن را نمی‌توان به جهت و مسیبری دیگر کشاند .

اما برعکس این دسته از سائق‌ها، غرایز جنسی، قابل تعدیل، تعلیق، و تعویق اند و آن‌ها را "می‌توان والايش داد" (۲۶). ارضاء سائق‌های "صیانت‌ذات"، در دراز مدت غیر قابل تحمل است در صورتی که ارضاء دومی (غرایز جنسی) را می‌توان به تعلیق و تعویق انداخت و نیز جانشینی برای ارضاء آن یافت و "بعبارت دیگر بجای ارضاء مستقیم، می‌توان میسلی جنسی را به هدفی کاملاً متفاوت با هدف مستقیم آن هدایت کرد" (۲۷). بطوری که حتی گاه ارضاء غریزه جنسی از طریق عطف آن به سائق گرسنگی تعدیل می‌شود . شکمبارگی در پاره‌ای از افراد که شور جنسی خستود را واپس زده‌اند، نوعی ارضاء غریزه جنسی است :

"سائق‌های صیانت‌ذات باید با وسایل واقعی و ملموس ارضاء شوند، در صورتی که سائق‌های جنسی اغلب با "فانتزی" محض قابل تسکین هستند . گرسنگی انسان فقط با خوراک برطرف می‌شود، اما آرزوی طرف محبت واقع شدن، فقط با فانتزی يك خداوند مه‌روز و گرایش‌های سادیستیک و یا مناظر و فانتزی‌های سادیستیک تسکین پذیرند . . . خلاصه این که غرایز جنسی که می‌توان آن‌ها را معوق کرد، واپس زد، والايش داد یا تعویض کرد قابل انعطاف تر از غرایز صیانت‌ذات هستند، غرایز اولی به غرایز دومی متکلی بوده و پیرو آن‌ها می‌باشند لکن قابلیت انعطاف و تعویض پذیری زیاد غرایز جنسی بدین معنی نیست که می‌توانند بمدت نامحدودی ارضاء نشده باقی بمانند" (۲۸) .

خاصیت انعطاف سائق‌های جنسی و کیفیت خاص آنان که امکان تعویض و جانشین شدن غرایز دیگر را بجای آن‌ها میسر می‌سازد باعث می‌شود که "به توده مردم همان روش‌های ارضاء عرضه شود که از لحاظ اجتماعی

۲۶- نگاه کنید به اریش فروم، "بحران روانگاری"، صفحه ۱۹۰ .

۲۷- همانجا، همان صفحه .

۲۸- همانجا، صفحات ۱۹۱-۱۹۰، تاکید از ماست .

قابل دسترسی بوده، از دیدگاه طبقات حاکم پسندیده باشد" (۲۹)، اما نکته ای که هیچگاه نباید از نظر دور داشت، اینست که نیروی میل جنسی هرگز بوسیله بازداری، تعلیق و تعویض از میان نمی رود، بلکه طی یک فرآیند آگاهانه از فعالیت باز داشته می شود و به ناخود آگاه انتقال می یابد و موقتاً آرام می گیرد. بدیهی است که این آرام گرفتن بمعنای از بین رفتن آن نیست بلکه نیروی آن فزونی یافته و بشکل اختلالات بیمارگونه مختلف بروز پیدا می کند (۳۰) که در صفحات آینده، در رابطه با موضوع مورد بحث خود، به اشکال مختلف آن، اشاره خواهیم کرد. ولی قبل از آن ببینیم که نفع طبقات حاکم در چگونگی عرضه "روش های ارضاء" در چیست:

"تغیلات جنسی موقعیت های اولیه نیرومندی را برای لذت و خوشی فراهم می کند. اگر به آن امکان داده می شد که تا حد نهائی بمنظور رشد بارور شخصیت انسان گسترش یابد، نه این که بمنظور کنترل توده ها محدود شود، لزوماً منجر به بروز تمایل شدید نسبت به ارضاء سایرخواست های زندگی نیز می گردد. چون ارضاء این تغیلات فقط با امکانات مادی میسر است، لذا سبب از هم پاشیدگی نظم اجتماعی می گردد. عملکرد اجتماعی دیگری هم در محدودیت ارضاء جنسی وجود دارد: مادام که ارضاء نامحدود احساس جنسی گناه تلقی می شود، در حالی که میل جنسی همواره فعال است، ممنوعیت های اخلاقی منشاء تولید احساس گناه است که اغلب ناآگاه بوده و یا به زمینه های دیگری منتقل می شود. این احساس گناه دارای اهمیت اجتماعی مهمی است و آن این که رنج بردن از گناهکاری بمنزله تنبیه، تجربه می شود نه این که به نقص اجتماعی نسبت داده شود. احساس گناه لاجرم هراس عاطفی به بار می آورد: ظرفیت فکری - بخصوص انتقادی - مردم را محدود می کند، اما در عوض یک وابستگی عاطفی نسبت به اخلاق اجتماعی بوجود می آورد" (۳۱).

۲۹- همانجا، صفحه ۱۹۱ (نقل به معنی توسط "فروم" از "سه مقاله در باره تغیلات جنسی" اثر فروید).

۳۰- ویلهلم رایش، "روانگاری توده ای فاشیسم"، صفحات ۴۶-۴۴.

بنا بر این بازداری و محدود ساختن ارضاء جنسی، بازداری تمایل "به ارضاء سایر خواست های زندگی" را نیز در پی خواهد آورد و "از هم پاشیدگی نظم اجتماعی" موجود جلوگیری خواهد کرد، بعلاوه انتقال این نیروی "فعال" به "زمینه های دیگر" و به مسیر دیگری جهت ارضاء، عواقب بسیار ناگسوار را در مسیر تعالی یک جامعه بدنبال می آورد. نفرت و عناد ورزی بیمارگونه آدمی با هر چه که "اخلاق اجتماعی"، "سنت" ها و بطور کلی مظاهر یک جامعه طبقاتی و "سنت گرا" را تهدید می کند، در کنار سایر عوامل مادی باید از این زاویه نیز نگریسته شود، بویژه در دورانی که جامعه مورد نظر با بحران سیاسی - اجتماعی مواجه است و مجموعه تحولات اجتماعی به ایمن "نیروی والایش یافته" امکان بروز می دهد. میل شدید ویرانگری و اعمال دیگر آزارانه (Sadistisch) عمل های ظلم رژیم (ارگان های سرکوب، پاسداران، بسیج) که عمدتاً از جوانان محروم ترین اقشار و طبقات جامعه تشکیل شده اند، در کنار وجود "شعور کاذب" که خود نیز منتجی از سازمان جامعه می باشد، نمونه های خوب و بارزی از چگونگی اهمیت این مسئله و آثار هدایت (کانالیزه کردن) سائق های جنسی به "زمینه های دیگر" می باشند. شره این بازداری تنها به منفعل شدن و غیر سیاسی شدن آدمی محدود نمی شود. بلکه، با ایجاد علائق مصنوعی، نیروئی آفریده می گردد که بصورت فعال از نظم "قدرت گرا" پشتیبانی می کند. هنگامی که شور جنسی بوسیله جریان واپس زدگی جنسی از مسیر طبیعی ارضاء، بکنار رانده می شود، به انواع مختلف و بطور مثال با "افزایش نیروی پرخاشگری (Aggression) طبیعی" (۳۲) و تبدیل شدن آن به سادیسم راهی برای خروج می یابند. نتیجه دیگری که از بحث فوق حاصل می شود اینست که طبع آدمی "محصول سیر یا فرآیند" اجتماع است:

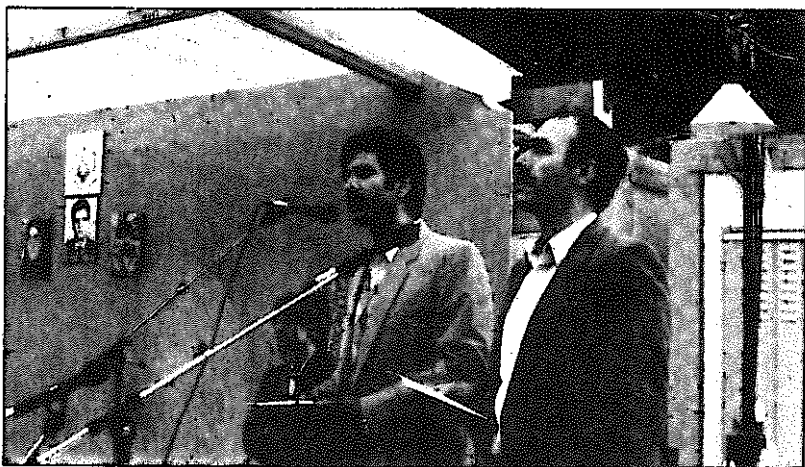
"با آن که بعضی نیازها چون گرسنگی و تشنگی و غریزه جنسی در میان همه مشترك است، آن سائق ها که خوی هر کس را از دیگران متمایز می کنند، چون عشق و نفرت، شهوت قدرت و آرزوی تسلیم، متمتع

۳۱- ایش فروم، "بحران روانکاوی"، صفحه ۱۷۱، تأکیدها از ماست.

۳۲- نگاه کنید به ویلهلم رایش، "روانکاوی توده ای فاشیسم"، صفحه ۵۰.

از لذات حسی یا ترس از آن ها همه محصول سیر، یا فرآیند اجتماعند. زیبا ترین یا زشت ترین شرایط آدمی هیچکدام جزئی از یک طبیعت تغییر ناپذیر و بیولوژیک نیست، بلکه از سیر یا فرآیند اجتماع که آفریننده انسان است نتیجه می شود. عبارت دیگر علاوه بر جلوه گیری، اجتماع وظیفه آفرینندگی نیز دارد. طبیعت آدمی و انفعالات و اضطرابات او محصول فرهنگ اجتماعند و خود انسان مهمترین مخلوق کوشش مدام بشر است که داستان آن را "تاریخ" نام نهاده ایم" (۳۳).

## د نیای افسون زده مجاهدین



"برادران سجاهد عباس صنوبری و عباس اشرفی حین اجرای غزل بهار مجاهدین"

اکنون قبل از آن که دوباره به "میهمانی اشباح" برویم، می بایست از عنصر مهم دیگری که وسایل هدایت امیال سرکوب شده را به "زمینه های دیگر" فراهم می سازد و توجیهاات مناسبی برای تسلی نیروهای سرکش درونی

۲۲- اریش فروم، "گریز از آزادی"، صفحه ۲۵.



بوجود می‌آورد یاد کنیم.

در قبل به نقش خانواده در باز تولید ارزش‌های جامعه قدرت مدار به اختصار اشاره کردیم و کوشیدیم که نشان دهیم خانواده مدل کوچک‌سی از مناسبات حاکم اجتماعی و نوع ارتباط انسان با جهان پیرامون خویش است. بنابراین از آنجا که جامعه قدرت مدار به کمک خانواده قدرت مدار، در سامانه تک تک افراد باز تولید میشود، بعنوان اساس و پایه حکومت، فرهنگ و تمدن مورد پشتیبانی و حمایت ارتجاع قرار دارد (۳۴). متذکر شدیم که تمامی انگاره‌ها، ارزش‌ها و تلقی‌ات اجتماعی در آدمی محصول روند باز تولید آن‌ها در چنین "کارگاهی" است. موقعیت پدر و نقش آمرانه وی اولین تمایلات تسلیم طلبانه کودک را بوجود می‌آورد و چون این موقعیت با عاطفه آمیخته است ایمنی بخش نیز می‌باشد و راه هرگونه سرکشی را اگر نگوئیم ناممکن که محدود می‌سازد. در ضمن اشاره کردیم که "بقاء" و "پایداری" جامعه قدرت مدار متضمن "بقاء" خانواده قدرت مدار است. اما بایمن اصل باید مذهب را نیز افزود. بعبارت بهتر می‌توان گفت که حامی "بقاء" جامعه قدرت مدار، خانواده است و دین ضامن بقای آن‌ها. بازداری جنسی که "مهمترین پیش شرط پایداری خانواده قدرت مدار را تشکیل می‌دهد" (۳۵) به کمک ترس مذهبی در شکل احساس گناه ایجاد می‌شود، به نزول اتکاء به نفس منجر می‌گردد و در رفتار و منش آدمی موثر واقع می‌افتد.

"اجبار برای مسلط شدن بر میل جنسی جهت تداوم واپس زدگی آن، به پدیداری تصویری بیمارگونه و بخصوص موکدا احساساتی در باره حیثیت، وظیفه، شجاعت و تسلط بر خود منجر می‌شود. اما بیمارگونگی و بارشیدای عاطفی این رفتارهای روانی تضادی عجیب با واقعیت رفتار آدمی دارد. انسان از نظر جنسی ارضاء ششده دارای حیثیت، وظیفه شناس، شجاع و برخورد مسلط است بدون آن که در مورد آن‌ها هیاهوی بسیار بپا کند. این رفتار بنحوی ارگانیک با شخصیت او عجین گشته است. انسان ارضاء نشده که در سامان

۳۴- ویلهلم رایش، "روانکوی توده‌ای فاشیسم"، صفحه ۱۰۸.

۳۵- همانجا، همان صفحه.

جنسی خود پراز تناقض است ، می بایست مدام به خود نهیب بزنند تا میل جنسی خود را کنترل ، حیثیت جنسی خود را حفظ کنند و در برابر نفس اماره شجاع باشد و ۰۰۰ ( ۳۶ ) .

در همه ادیان ، به استثنای ادیان طبیعی اولیه ، بازداری و سرکسوب غریزه جنسی امری مشترک است و از اعتقاد ادیان به اصل گناهکاری ذاتی بشر نشأت می گیرد . انسان برای رسیدن به سعادت ابدی باید از لذات دنیوی چشم پوشی کند . استیصال بشر در برابر قوای قاهر طبیعت ، به تسلیم وی در برابر قدرتی متصورا متفوق بر قوای طبیعت می انجامد . قدرتی که سرنوشت بشر ، شادی و رنج و شادگامی و تیره روزی هایش را رقم می زند ، قدرتی که برای گریز از بلایای طبیعت ، می توان خود را در پناه آن قرار داد . پس برای جلب این قادر متعال ، می باید به آنچه که سرنوشت تست گردن بگذاری و شکر نعمت را نیز بجای آوری ! می باید همواره از ارتکاب گناه و از اجابت غرایزی که منشاء گناهند خود را دور نگاه داشت . می باید از طریق ریاضت با " جسم " و با " تن " ی که منشاء آلودگی ها و گناهان بشری است عناد ورزید . اساس همه تعالیم مذهبی بر وجود آفریدگاری است که گوئی تمام هستی را با گل فریب سرشته است تا آدمی را گرفتار غضب ابدی خود سازد . شاید عده ای با استناد به این که اسلام پیروان خود را به ازادواج ترغیب می کند و یا به اشاره به وجود سنت " صیغه " در این دین ، بر این پندار باشند که دین اسلام از این قاعده مستثنی است . در پاسخ این عده باید به اجمال اشاره کنیم که اولاً بازداری و ساختن شدن " تابوی جنسی ، سال ها پیش از سنین ازدواج ، یعنی در دوره ای که کودک هنوز در ۴ - ۵ سالگی و در مراحل شناخت و تکوین غریزه جنسی خویش است ، انجام می گیرد و بحران های روانی ناشی از سرکوب غرایز جنسی که در سال های بعد ظاهر می شوند ، ریشه در این سال ها دارند ( ۳۷ ) . برای این عده شاید رفتار سرکوبگرانه ای که در ایران امروز با دختران خردسال

۳۶- همانجا ، صفحه ۶۹ .

۳۷- رجوع کنید به " انقلاب جنسی " ، اثر ویلهلم رایش ، چاپ آلمانی ، صفحات

۲۹-۲۷ .

در رابطه با رعایت "حجاب اسلامی" از طرف جمهوری اسلامی اعمال می‌گردد کافی باشد که دریابند، اسلام نه تنها در این رابطه تافته جدا بافته ای از سایر ادیان نیست بلکه به مراتب عقب مانده تر و ارتجاعی تر است. بعلاوه در اسلام نیز - همانند مسیحیت - هدف ازدواج تولید مثل است و ایمن پاسخی بود به رفع یکی از تنگناها و معضلات تولید - یعنی عامل انسانی - در جامعه عربستان هزار و چهارصد سال پیش. بدیهی است که علل دیگری نیز در این امر دخالت داشته، ولی هیچکدام به معنای آن نیست کسسه اسلام برخلاف دیگر ادیان به شور جنسی بطور مثبت نگریسته و آن را سرکوب نمی‌کند. از این ها گذشته فکر می‌کنیم که در آستانه قرن بیست و یکم - بجز برای عقب مانده ترین لایه های اجتماعی - "تکلیف شرعی" ازدواج دختران از ۹ سالگی و پسران از ۱۲-۱۳ سالگی (یعنی سال های آغاز بلوغ) مایه خفت و سرشکستگی باشد. بعلاوه نکته روشن است که خود این امر نیز با رفع بازداری فریزه جنسی منافات کامل دارد و خود موجب بسیاری از انحرافات دیگر میشوند. پس اگر ازدواج دختران از ۹ سالگی و پسران از ۱۲-۱۳ سالگی (با توجه به پیشرفت های علوم طبیعی و انسانی و نیز آگاهی انسان عصر حاضر به غیر عقلانی و غیر انسانی بودن چنین امری) مورد تأیید نباشد، بایست پرسید که مکاتیم ارضاء فریزه جنسی نزد پیروان این دین چگونه است. بهر حال در همه ادیان، برای انسان چاره ای جز تسلیم محض و چشم فرو بستن از لذات فریبنده دنیوی نیست:

"ایده اساسی در تمام ادیان "پدرسالار" نفی خواهش های جنسی است و از این نظر - بجز ادیان ابتدائی که در آن ها هنوز آئین های جنسی و مذهبی امر واحدی را تشکیل می‌دادند و نیازهای جنسی مورد تأیید بودند - هیچیک از ادیان از دیگری مستثنی نیستند. در گذار سازمان اجتماعی از حقوق طبیعی و مادرسالاری به [سازمان اجتماعی] پدرسالاری و بدین طریق [گذار] به جامعه طبقاتی پدرسالار، وحدت آئین های مذهبی و جنسی متلاشی گردید، آئین

W.Reich:"Sexuall Revolution"verlag fischer taschenbuch, frankfurt/M 1971.

مذهبی در تباین با آئین جنسی قرار گرفت . بدینگونه هستی آئین جنسی از میان رفت تا برای ضد فرهنگ جنسی فاحشه خانه ها ، پرنوگرافی و روابط جنسی دزدانه ( Hintertreppensexualität ) جا باز شود . نیازی به دلایل دیگری نیست تا گفته شود : از همان لحظه ای که تجارب جنسی دیگر وحدتی با فرهنگ مذهبی نداشته و در تقابل با آن قرار گرفتند ، شور مذهبی میبایست جانشین لذت از دست رفته ای گردد که مقبول جامعه بود . نیرو و سرسختی ادیان فقط از طریق این تضاد درونی شور مذهبی - که مشخصاً بطور همزمان هم علیه تمایلات جنسی و هم جانشینی برای آن است - قابل فهم میگردند " ( ۳۸ ) .

از این رو در تمام هیجانات ناشی از اعتقادات و آداب و رسوم مذهبی که آمیخته ای از ریاضت ، خود ویرانگری ، خود آزاری و خلسه اند ، عنصر ارضاء امیال و انبساط جسم از زیر بار انقباضات درونگی بچشم می خورد . فی المثل ، مراسم سینه زنی ، قمه زنی و سایر رسوم و آداب مذهبی مصادیق بارز این رفتار روانی در مذهب تشیع اند . انسان مذهبی که مانند هر موجود زنده دیگری زیر بار تمایلات جنسی قرار دارد ، بخاطر احساس گناه ( و ترس از مجازات ) دائماً در حالت انقباض است . برای او خوشبختی و نشاط مفاهیمی بیگانه و دست نیافتنی می شوند و چون به رحمت آخرت معتقد است در هیچ چیز دنیای خاکی موردی برای خوشبختی نمی یابد . با این همه از نظر بیولوژیکی هرگز نمی تواند از ارضاء نیازهای جنسی صرف نظر کند . از اینروست که وی خود را در یک پندار مذهبی از خوشبختی غرقه می سازد . و از آنجا که فاقد انگه به نفس و لاجرم فاقد توان رویارویی با مشکلات زندگی است ، می باید به نیروهای مافوق طبیعی که از او حمایت و محافظت می کنند هر چه بیشتر ایمان بیاورد ، که این خود منجر به یک نیروی غیر قابل تصور از اعتقاد و رغبت منفعل به مرگ می گردد .

از سوی دیگر قدس خانواد در تمام ادیان تقدیس خداست و " پدر " در خانواده نایب اوست و امرش مطاع واجب . و می بینیم که این چنین ، نظام سلسله مراتب ۳۸- ویلهلم رایش ، " روانکوی توده ای فاشیسم " ، صفحات ۱۴۲-۱۴۱ .

و جامعه قدرت مدار بصورت امری مسلم و طبیعی در باور آدمی خانه می‌کند و بصورت احساس ایمنی کردن از تعلق و سرسپردگی به فزادستان، در رفتار آدمی متجلی می‌شود و ظرفیت‌های انتقادی او را به تحلیل می‌برد و همواره چیز را به اراده قدرتی بیرون از خود، به تقدیر احاله می‌کند:

"تقدیر اینست که باید جنگ وجود داشته باشد، تقدیر این است که یک دسته از آدمیان باید بر دیگران فرمان برانند، تقدیر این است که رنج و بدبختی هرگز از آنچه همیشه بوده کمتر نشود. ممکن است تقدیر به جامعه معقول آراسته شود و از نظر فلسفه "قانون طبیعت" یا "سرنوشت آدمی"، از نظر دین "اراده خداوند" از نظر علم اخلاق "وظیفه" و از نظر قدرت گرایان نیروئی برتر و بیرون از فرد که چاره‌ای جز تسلیم بدان نیست نام‌گیرد" (۳۹).

دین بعنوان مکمل نقش خانواده، در صحنه ظاهر می‌شود و راه معقول‌گریز را از طریق تعالیم اخلاقی هموار می‌سازد. دین سپردن دفاعی نیرومند و مطمئنی را برای یک فرار شرافتمندانه از زیر بار غرایز و یک تسلیم آبرومندانه فراهم می‌آورد و آنچنان که در قبل آوردیم، همه ادیان آفریده‌های انسانند و انعکاسی از ناتوانائی‌ها، ناملازمات، رنج‌ها و سختی‌های زندگی آدمی اند و چیزی نیستند جز گریز گاهی، جز مأمنی که تا مانده امید آدمی - که حیات به آن نیازمند است - در آن خانه کند و دمی بی‌آساید. گریز گاهی است برای فرار انسان از بار تنهائی و هراس و اضطرابش در نیائی که صورتبندی اجتماعی - اقتصادی متکی به تقسیم جامعه به طبقات هیچ مفردی برای بروز استعدادها و خصایل نیکوی انسانی جهت تحقق شور و شادی واقعی زندگی بجای نگذاشته است. هدایت نیروی مهار شده شور جنسی به جاذبه‌های غیر زمینی و ماوراء طبیعی نتیجه‌ای جز بر آوردن اهداف جامعه طبقاتی یعنی ازلی دانستن مناسبات اجتماعی جامعه طبقاتی قدرت مدار و تحکیم آن در رفتار انسان بصورت دفاع از روابط سلسله مراتبی، دفاع از نظم، آبرو، شرف، اطاعت از پدر، مافوق و غیره بمثابه اموری طبیعی که از بامداد خلقت تا شام مرگ همزاد آدمی است، مبدل می‌گردند.

۳۹ - ایش فروم، "گریز از آزادی"، صفحه ۱۷۵.

و در تاریخخانه ذهن نقش می‌بندند و از همین روست که کلیه ادیبان،  
نهاد‌هایی در خدمت طبقات حاکم و تحکیم مبانی جامعه قدرت مدارند.

## ”در زخمخانه‌ی مهیب زندگی“



”امروز بی هیچ تردید همه‌ی زنان و دختران مجاهد یک مریم هستند“

”خوشا نام مریم“

خوشا تیغ نام تو که امشب

تار و پود ترس‌های تاریک‌های ما از هم می‌گسلد

و خون مندرس‌ها بر خاک جاری می‌کند

و استخوان‌های ما خاکستر

و در زخمخانه‌ی مهیب زندگی

زخمگاه‌های جان‌ها مرا مرهم می‌نهد

و تیغ شاداب آوازه‌های ما از نیام بر می‌کشد

و من اینک بر دلمان یاد تو در آرامش

چون آن طفل خرد بر دامانِ مادر باز یافته

بدرود !

بدرود ای دلآوری های شب

بدرود ای نزدیک بینی های مه آلوده

بدرود وحشت های عظیم در میان تاریکی های بی منتها

بدرود برزخ های هراس انگیز و دوزخ سرد " ( ۴۰ ) .

اکنون با نگاهی دوباره به " میهمانی اشباح " تا حدی می توانیم به رمز و راز دنیای شگفت آور آنان واقف شویم و معنای واقعی کلام آنان را از ورای زیان نامهجورشان با مفاهیم زندگی ، دریابیم و متوجه شویم که احساسات به غلیان آمده و آتشی که هستی وجود توده های مجاهد را فرا گرفته است چیزی نیست جز لهیب آتش غریتی که در سردابه های ناخود آگاه آنان خانه کرده است و دمای نفرت بار خود را بر آنان می دمد .

در قبل آوردیم که " تسلیم " یگانه راه خروج از برزخ اضطرابات روانی نیست . چنین گریزگاهی خاص کسانی است که بواسطه سامان روانی خود ، فاقد اتکاء به نفس و خود انگیختگی و در زندگی اجتماعی دچار از خود بیگانگی اند . ارتباط آنان با جهان واقعی و با جنبه های شور انگیز هستی مختل شده است ، همواره دچار " بحران هویت " اند و به ناچار در سرتاسر زندگی رنج آور خود بدنبال " خویشستن " خویش ، در جستجوی راهی برای خلاصی از عذاب جانگاہ خود می باشند . پس تنها بدیل واقعی در برابر تسلیم ، تقویت نیروی اتکاء به نفس ، رفع از خود بیگانگی ، و " ارتباط خود انگیختگی انسان با آدمیان دیگر و طبیعت " است . نبود چنین " ارتباط خود انگیخته انسان با آدمیان دیگر و طبیعت " و فقدان اتکاء به نفس و باور به " بودن " ، در نامه های اعضا ، و هواداران مجاهدین و نیز در رهبری مجاهدین - البته به شکل دیگر - بوضوح بچشم می خورد . رابطه ای که بر اساس " حقارت " مطلق در مقابل " قدرت " مطلق وجود داشته باشد ، رابطه ای خود انگیخته نیست . رابطه ایست میان اجزاء

۴۰- از شعر " در امتداد نام مریم " ، مجاهد ، شماره ۲۴۱ ، صفحه ۱۸ .

يك جامعه، يك سازمان و يك گروه "قدرت گرا" با كل رهبري كه هيچ اصلي جز سرسپردگي و خاكساري در مقابل فرادستان برآن حاكم نيست و در آن اصل تبعيت زيردستان از فرادستان قانوني است تخطي ناپذير. احساس حقارت مجاهدين در برابر رهبري (رجوي) و كوشش عذاب آور آنسان براي پوشاندن اين احساس در لافه اي از "فروتنی انقلابی"، آئينه تمام نمائی است از واكنش های روانی توده های كه بدلايل اجتماعي - سياسي و فرهنگي (كه شرح آن در پيش رفت) فاقد نقطه اتكائي به خويشند و باوري به امكانات، به استعدادها و به "خود" ندارند. نگاه شان همواره قدرتي برون از خود را می جويد تا در پناه آن قرار گيرند و با تسليم خويش به آن قدرت، از عذاب انتخاب و از رنج اضطرابات آزاد شوند. تكيه گاه همه اين خاكساران فروتن به قدرتي است كه وعده رهایی آدمي را نويد می دهد و نيز قادر است شور سركوب شده ای را كه در تاريكخانه ذهن خانه كرده است، با جان به كاريسماتيك خود از راه ايجاد ششوري كه از مقبوليت اجتماع برخوردار می باشد، ارضاء كند. بنا به نص صريح پاره ای از نوشته های مجاهدین، بسياري با دیدن سخنرانی آقای رجوي و یا آقای ابريشمچی، آنچنان مجذوب و مسحور شده اند كه اشك در دیدگان شان جاری شده است. خانمی در تحليل از سخنرانی آقای ابريشمچی می نویسد:

"البته من مسعود را یکی از بهترین سخنرانان دانسته ام كه تاشاچی را در مشت خود دارد و هر كجا كه بخواهد می برد. دقيقا می داند چه زمان احساسات تاشاچی را متاثر كند، چه زمان قدرتش را به نمایش بگذارد، چگونه نگاه یا نفوذش را به دوربين بدوزد و حرفش را در اعناق وجود بنشانند. ۰۰۰ اينبار مهدی نيز جلوه ای از مسعود بود. ۰۰۰ وقتی كه از حاملگی مریم در حین مبارزه حرف می زد و اين كه قرص های سيا نورش را می خواست پس بدهد و ۰۰۰ با چنان اعتماد به نفسي صحبت كرد كه قادر بود هر انسانی را به زانو در بياورد، زيرا خودش مثل يك انسان غير خاکی شده بود. در اين لحظات كاملا متوجه سالن بودم. نفس ها حبس شده بود و همه



باین مرد خیره بودند ۰۰۰ خودم، مقابل چشماتم نار شده بود چون سیلاب اشک هایم می ریخت چون مهدی برایم مقدس شده بود و از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله گرفته بود" (۴۱) .

البته برای نشان دادن تاثیرات و عواقب چنین نگاه های با نفوذی، "تماشاچی را در مشت خود داشتن" و "احساسات تماشاچی را متاثر" کردن هـ لازم نیست الزاما به تاریخ ۵۰ ساله گذشته ایران - و جهان - اشاره کنیم . کافیت به همین چند ساله گذشته تاریخ خودمان و به تاثیر نگاه های "نافذ" "پدر بزرگوار حضرت آیت الله خمینی" که "مقدس شده بود و از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله گرفته بود" رجوع کنیم و نتایج آن را با تامل و ارسی کنیم . باید دید که چه تفاوتی میان چنین واکنش هایی از جانب هواداران مجاهدین و عکس العمل هزاران انسانی که تحت تاثیر جان به هائی از این دست ، به خدمت رژیم سیاه ترور و اختناق جمهوری اسلامی کمر بسته اند وجود دارد و آیا انسان هایی که مایه قضاوتشان از نظر کیفیت در حد عقب مانده ترین اقشار جامعه است، می توانند باوری انقلابی به تعالی و به تکامل و به انسان داشته باشند و افزون بر این آیا آن ها می توانند به نقد انقلابی واکنش های میلیون ها تن از اقشار و طبقات محروم و عقب نگه داشته شده، جامعه ای بپردازند که بواسطه باوری دروغین ، شعوری گانبد و پرورش در خانواده ای سنتی با بافت مذهبی برای یافتن "بهشت گمشده" خود مجذوب نگاه های نافذ مدعیان "قسط و عدل الهی" و حامی حکومت وحشت و جنایت گشته اند ؟ آیا این "ناقدین" امروزی خود حامل همان شعور گانبد نیستند ؟

در هر دو مورد فوق ، نقطه اتکاء انسان و تکیه گاه وی به "چیزی" بیرون از خود است ، چیزی که قادر است شور و امیال وی را ارضاء کرده ، شک را به یقین و اضطراب را به اطمینان تبدیل کند . تنها تفاوت میان دو مورد فوق "بتی" است که پرستیده می شود . کسی است که نماد آرزوهـ و خواسته های آدمی می گردد . آرزوهائی که آدمی خود در تحقق آن هـ جز تبدیل شدن به ابزاری در دست "قدرتی بی بدیل" نقشی ندارد :

۴۱- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۱۷ ، تاکید از ماست .



شدن مجاهدین به هنگام سخنرانی مسعود رجوی دیده میشود ( آن هـا را کامیاب کند . سازمانی که می‌تواند بدلیل شالوده مذهبی اش، بیـش از هر سازمان سیاسی دیگر مامن و پناهگاه " رانده شدگان از بهشت" گردد و با تئوری " ایثار " و " فدا " شور تعلیق یافته را در جهتی " انقلابی " هدایت کند و سرکوب آن را مشروعیت بخشد و " بیت‌العتیق " آنان گردد :

" آه ! ای خانه ، ای رکن ، ای پایه

دوست می‌دارم خانه ی بی در اما با چارچوب

تو " بیت‌العتیق " جهانی

و بر نقطه ایمن زمین سنگ ترا پی نهاده اند

بگذار تا گرگ ها همچنان بنالند

همچنان بنالند

و بنالند باز

گرداگرد ترا مدارهای سلامتی ست

حرّمانی تو

و در اناك تا بناك می‌پاید

حجرالاسود چشمی

دست های ناپاك را " ( ۴۳ ) .

برای انسان هائی که سال ها در سرگشتگی درونی خود غوطه خورده اند و تمام زندگی را با اضطراب و احساس گناه تجربه کرده ، پیوسته در هر عنصر شورانگیز زندگی جلوه ای از " شرك " و " معصیت " را دیده ، و از " عشق " ، " زندگی " ، " امید " ، " کار " و " ایثار " تنها تصویری مقبول عموم و اخلاق اجتماعی - سنت - داشته اند ، " حرّمان " فرار از بار تنش های درونی و تجربه " عشق " و " ایثار " سازمانی می‌گردد که باید خود را به آن تسلیم کند:

" این همه سرمستی

این همه روان ، این همه زوال

باید از سر سپاس

چیزی فراتر از خویش را تسلیم کرد

۴۲ - مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۰ .

این "حرم امن" - سازمان مجاهدین - گمشده باز یافته ای است برای هزاران جوانی که در جستجوی فرور و هویت خود برآمده اند و ناوقت مامنی یافته اند که در آن می توانند ، بی آن که اخلاق و ارزش های مقبول جامعه پدر سالار خدشه دار گردند و بی آن که به "شرك" و "معصیت" آلوده بشوند، تنش های درون خود را ، در جریان فعالیتی که يك هدف متعالی بنسبام "انقلاب" دارد آرام سازند و "مردانگی" خود را در شکل اعمال "قدرت" و "تسلط" یعنی در فرآیندی که به "گناه" آلوده نیست و دارای مقبولیت اجتماعی است ، اثبات کنند . اما باور نك تك آن ها به "خردی" شان در جهانی چنین پر آشوب که قانون "تنازع بقاء" در همه نهاد های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی اش حکمفرماست ، آنان را به جانب اجتماعی قدرتمند ، گروه های قدرت گرا و دیگر جاذبه های قدرت می کشاند . تجمعات و نهاد هایی که از یکطرف احساس اضطراب و ترس ناشی از تنهایی و خردی آنان را تسکین می بخشد و از طرف دیگر بواسطه وجود عنصر قدرت در آن ها ، سائق های نیرومند و تعلیق یافته شان را آزاد و ارضاء و بودن آن ها را اثبات می کند . سازمان مجاهدین با پشتوانه ای مبارزاتی ، با شالوده ای مذهبی - سیاسی و با رهبرانی به تمام معنی افسانه ای ! که جذابیت بر باد رفته افسانه های کودکی را برای بسیاری تداعی معانی می کند ، برای چنین کسانی مسجور کننده است . رهبرانی فداکار . مردانی بزرگ . مردانی جسور و شجاع . کسانی که بخاطر يك آرمان بزرگ اجتماعی از همه چیز گذشته اند ، مبارزه کرده اند ، زندانی و شکنجه شده اند . قهرمانانی که مقاومتشان حماسه است و قدرت شان مرزهای توان واقعی انسانی را در نور دیده است . رهبرانی که خشم و قهرمانی شان ، اشک و لبخند شان و عشق و نفرت شان و همه چیز و همه حالشان افسانه ای است . انسان هایی هستند "غیر خاکی" کوه "از ما بعنوان انسان های کره زمین فاصله" می گیرند . ادبیات مجاهدین سرشار از این افسانه های آرامش بخش و سکر آور است . در این سازمان

۴۴ - همانجا ، همان صفحه .

آقای رجوی کسی است که "طومار" مخالفین را "در هم می پیچاند" و "آثار نفیس ایدئولوژیک" تدوین می کند و همه "راست گرایان ارتجاعی و اپورتونیست - های چپ نما" را با "قاطعیتی ستایش انگیز - و البته در منتهای سلامت - بر جای خود" می نشاند. همه مجاهدین به "شاگردش افتخار" می کنند - و معتقدند که صلاحیت "خود را در زمینه های مختلف" از او کسب کرده اند. آقای رجوی کسی است که "نسل محبوب خود، میلیشیا را بنیاد" می نهاد و "طومار بسا فتنه و فشار سیاسی، از قبیل فتنه های توده ای - اکثریتی - آن ایام را، درهم" می پیچید و "انقلاب عظیم مردم ایران را در عالی ترین شمره تشکیلاتی خود - یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران - از خاکستر شدن نجات" می بخشد و "سرانجام به فرمان و تشخیص او" است که سرفصل ۳۰ خرداد انقلاب دموکراتیک نوین ایران به پیشتازی مجاهدین آغاز" می گردد. وی "واضع و الهام بخش حرکت عاشورا گونه مجاهدین" است و اوست "کسه در سرآغاز مقاومت عادلانه سراسری مردم ایران فرمان بی آینده کسب - استراتژیکی رژیم خمینی را با جسارت و قاطعیتی بی نظیر صادر" می کند و هم اوست که "به ساختمان تنها آلترناتیو دموکراتیک یعنی شورای ملی مقاومت" فرمان می دهد و "با پرواز تاریخی و فوق العاده خطیرش به پاریس، تسد اوم انقلاب و رهبری آن را تأمین" می کند و بالاخره "تحت چتر رهبری ایدئولوژیک و سیاسی مسعود" است که "بار دیگر بسا جریانات و کسانی که کمر به فروپاشی مجاهدین بسته بودند بر جای خود" نشاند و "رهبری دموکراتیک - انقلابی مجاهدین بر تمامیت انقلاب نوین خلق تثبیت" میگردد و اکنون نیز "در پرتو رهبری مسعود" آنان "در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری" قرار دارند که "آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصف ظهور خواهد رسد" (۴۵).

در مقابل، "نگاه عاقل اندر سفیه" این سازمان به مخالفان خود از یک طرف و اطلاق عناوین و صفات اغراق آمیزه اعضاء و هواداران خود از طرف دیگر، بنوعی فریبنده است. در بسیاری از گفتارها و نوشتارهای این سازمان ۴۵ - تمام مطالب درون گیومه از اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی "سازمان مجاهدین خلق ایران"، منتشره در مجاهد، شماره ۱۲۴۱ است.

شهادای مجاهدین بیشتر با عناوین خود هویت می‌یابند (سردار = موسسی  
 خیابانی و سمبل زن انقلابی = اشرف ربیعی، عزیز = خانم رضائی، بنیانگذار،  
 بنیانگذار کبیر، فرمانده، فرمانده کبیر و... و بالاخره در آخرین ردیف،  
 اعضا و هواداران ساده، بردار، خواهر) . برای مجاهدین ورود و خروج  
 سازمان از "فازهای" مختلف، شروع و خاتمه آن‌ها نیز جملگی بر اساس  
 دقیق‌ترین "تحلیل‌ها" استوار است و برایشان همانقدر که مخاطب قرار  
 دادن خمینی با عنوان "پدر بزرگوار، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی"  
 بر اساس تحلیل دقیق و درست و شناخت از او استوار بوده است که "دجال"  
 نامیدن وی . همانقدر اتحاد با بنی صدر یک "اقدام انقلابی" بوده است  
 که "ضد انقلابی" شمردن وی، همکاری با حزب دموکرات همانقدر "حقانیت"  
 داشته است که قطع همکاری با آن . هر چند گاهی تسامح آقای رجوی ضمن  
 یاد آوری وقایع سرنوشت‌ساز خرداد ۶۰ و مرحله ورود به "فاز نظامی" ابراز  
 می‌دارند که :

"ملاقاتان را با خمینی کرده بودیم . دیدیم که از این اما مزاده!  
 شفائی بر نخواهد خواست [خاست] . کور خواهد کرد کسه  
 شفا نخواهد داد!" (۴۶) .

و اینهمه مانع ترک‌کاری آقای ابریشمچی نمی‌شود که خطاب به هواداران  
 سازمان بیان می‌کنند :

"هیچکس مثل ما مجاهدین خمینی را نشناخته و نمی‌تواند  
 بشناسد" (۴۷) .

"ما همه ی این‌ها را [دعای مخالفین سازمان مجاهدین را] در آغاز  
 شروع مبارزه مان کهنه کردیم" (۴۸) .

"ما خوب می‌دانیم که اگر رژیم خمینی را ساقط نکنیم، کسی ساقطش  
 نمی‌کند" (۴۹) .

۴۶- مجاهد، شماره ۲۵۳، صفحه ۴۶، گروه از ماست .

۴۷- مجاهد، شماره ۲۵۷، صفحه ۱۹ .

۴۸- همانجا، گروه از ماست .

۴۹- مجاهد، شماره ۲۵۴، صفحه ۳۶ .

"باید در ابعاد وسیع حضور داشته باشیم . این ها بارش  
روی دوش ماست [ بار سقوط رژیم خمینی ] و باید مسئله اش  
را حل کنیم" (۵۰) .

"وقتی دگم خمینی و طلسم دناوی مبنی بر ضد امپریالیست بودن  
خمینی را می خواستیم بشکسیم [؟! ] دیدید چه قشقرقی تحت  
عنوان لیبرال ارتجاع ، براه افتاده بود ؟" (۵۱) .

و سپس با کمال خود خواهی و یک دنیا تبختر به ادعای خود ادامه می دهند :  
" همانطور که در ابتدا گفتم یک کلید رمز داشتیم ، یک کلید که  
در دست رهبری سازمان بود و بخدا سوگند که اگر می بینید تا بحال  
توانستیم اینجا بیاییم ، قبل از این که بستگی به تاکتیک های  
سیاسی یا هوشیاری سیاسی یا توان شکلاتی و توان نظامی و هر  
چیز دیگر داشته باشد ، بر می گردد به سرفصل های " انتخاب  
ایدئولوژیک [؟! ] ، که همه را به رهبری مسعود گذرانده ایم  
و در ابتداء به رهبری حنیف" (۵۲) .

و پیداست که همه این لاف زنی ها ، همه این خود ستائی ها و ویژگی های  
سرشت !! مجاهدین ، در جامعه ای عقب مانده ، قدرت گرا و تحقیر شده ،  
در جامعه ای که استبداد تجربه روزانه زندگی است و زبان قدرت آشنا ترین  
وسيله ارتباط مردم و " زور" سرپناه نظم اجتماعی است ، جذاب و فریبنده  
است . و سوسه انگیز است و ارضاء کننده است . سازمانی عظیم که " کلید رمز"  
آن در دست یک قهرمان است . و البته در جامعه قدرت گرا ، مردم " قهرمانان"  
را می ستایند و نماد آرزوهای آدمی می گردند . مردم با تسلیم خویش بسوسه  
قهرمان ، کلید دروازه بهشت را به گردن می آویزند زیرا قهرمان - رهبر -  
می داند که ساعت سعد سعادت کی فرا خواهد رسید . برای آنان هر چیز  
" رهبر" استثنائی و خارج از ظرفیت کنش و واکنش های انسانی است . همه  
چیز او " خطیر" و " فوق العاده" است . او کلید تمام درهای ناگشوده را در

- ۵۰- همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .
- ۵۱- همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .
- ۵۲- همانجا ، تاکید ها و گروه از ماست .

دست دارد ، باطل کننده همه طلسم هاست و تمام کارها و اعمالش با درایت خاصی توأم است و از عهده دیگران خارج :

” کما این که مسایلی هم که در نقطه رهبری حل می شود خیلی خاص است . اگر ملاقات طارق عزیز را بجای مسعود ، فرد بعدی سازمان یعنی علی (زرکش) انجام می داد نه تنها مسئله حل کسب نبود ، بلکه اصلا مسئله خراب می شد . تمام مضرات ملاقات می شود ولی منافعش نمی بود . مسئله جدی نمی شد . بار و مفهوم اجتماعی و استراتژیک خود را نمی داشت و بمثابة يك نقطه عطف تاریخی در مسئله جنگ تیز [ نیز ؟ ] نمیشد و به ثبات نمی رسید . بلکه ملاقات مارك می خورد . این مسئله بلا جواب می ماند که اگر این کار اصولی و استراتژیکی است چرا علی رفت و چرا مسعود نرفت؟ پس لابد این کار ، کار بدی است یا قدری شك راجع به آن وجود دارد . در حالی که وقتی خود مسعود می رود معنایش مشخص است . یعنی از نظر مجاهدین این کار **مطلقا** درست است . داستان پرواز و آمدن با بنی صدر هم همینطور ، معنای سیاسی اش وقتی کامل می شود که مسعود این کار را می کرد و فقط در آن نقطه جواب داشت . حتی نوع لباس و ظاهر خود مسعود خواه ناخواه تأثیری دارد که متفاوت با دیگران . . . .

در سازمان ما بلافاصله بعد از مسعود هر مسئولی برنامه ای مشخص دارد و کار مشخص دارد ولی مسعود اصلا نمی تواند چنین وضعی داشته باشد . برنامه مسعود برنامه ای است که الان انقلاب ایجاب می کند . برای این که مسعود نمی تواند انقلاب و مسایل آنرا متوقف کند و سرفرصت به آن برسد . . . .

رهبری **مطلقا** هیچ تعیینی به سمت پائین را نمی تواند بپذیرد . . . . يك درجه پائین آمدن و کوتاه آمدن از این ، فرمالیزم است و محتسواى مسئولیت رهبری را مخدوش می کند . . . . ” ( ۵۳ ) .

---

۵۳- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۳ ، پراپرتز از نشریه مجاهد ، تأکیدها و گروه

از ماست .



"وقتی فرد، رهبری انقلاب را می‌شناسد و او را در جایگاه خودش قرار می‌دهد و می‌بیند و متوجه می‌شود که نباید خودش را درگیر آن تضادهائی بکند که حل آن در عهده رهبری است؛ آنوقت ورودش در مسائلی ایدئولوژیک با اشل عمومی صلاحیت‌هایش در سازمان و انقلاب برابر می‌شود و به تعادل می‌رسد [؟!]. چنین فردی هیچگاه خودش را در تشخیص ایدئولوژیک در موضع بالاتر از رهبری قرار نمی‌دهد. بلکه در تشخیص ایدئولوژیک از رهبری ایدئولوژیک کمک می‌گیرد. چرا که اگر کسی بتواند روی نظر ایدئولوژیک رهبری قضاوت کند پس لابد خودش را در جایگاه رهبری می‌داند و باید دنبال او راه افتاد! [نعوذ بالله] بنابراین ذهن فرد در تشخیص پیچیده‌ترین مسائل ایدئولوژیک از رهبری کمک می‌گیرد و توسط او هدایت می‌شود و لذا به کارها و مسئولیت‌هایی که صلاحیت آن را دارد بهتر می‌رسد" (۵۴).

و می‌بینید که تکلیف آدمی در این سازمان کاملاً روشن است. در یکسره "رهبری" یا "رهبر" که اعطالش "مطلقاً درست" است، هر اقدامش "کامل" است، همه چیز او با دیگران "مقاوت" است، "مطلقاً هیچ تعیینی بسمت پائین [یعنی توده‌ها] را نمی‌تواند بپذیرد" و در سوی دیگر "توده‌ها" که "نباید" خودشان را درگیر آن تضادهائی "بکنند" "که حل آن در عهده" رهبری است، (بعبارت بهتر: وقتی مسئولان درجه اول سازمان، حتی فرد دوم سازمان، یا "فرد بعدی سازمان یعنی علی" هم اگر وارد حیطة خیلی خاص رهبری بشود "نه تنها مسئله حل کن" نیست "بلکه اصلاً خراب" می‌شود، اعضا و هواداران ساده نباید غلط‌زادی بکنند و وارد معقولات شوند) و نباید خودش را "در موضع بالاتر رهبری قرار" دهند زیرا: "لابد بعد انتظار دارند که "باید دنبال آن‌ها" راه افتاد".

بدین ترتیب است که سازمان مجاهدین و رهبری آن برای بسیاری گمشده باز یافته‌ای می‌شود که آدمی می‌تواند با گذشتن از فردیت و تسلیم خویش و تحلیل خود در آن ایمنی یابد. اکنون نیروی بازداشته شده درون، لگام

۵۴- مجاهد، شماره ۲۶۰، صفحه ۱۰، تاکیدها و گروه‌ها ازماست.

گسیخته و بصورت تلاشی خارج از تصور و اشتیاقی زاید الوصف - ظاهراً برای سازمان و در خدمت اهداف "انقلاب" - آزاد می‌شود، اما جهت‌گیری مادی این شور، چیزی جز اثبات خویش و گریز آدمی از تنش‌های "مرموز" درونی نیست. مایه سرسپردگی و خاکساری این آدمیان و اعتقاد کورآنان به رهبری و واکنش‌های عاطفی خود آزارانه و دیگر آزارانه‌شان و ابراز تمایسل بی‌مبارکانه این اشباح به همین دلیل "واقعی" است.

این آرامش‌ولی دیرپا نیست. وعده‌های داده شده، ورود و خروج بی‌شکوه سازمان از فازهای مختلف سیاسی - نظامی کم‌کم به اموری فاقد بداعت و جذابیت و "مشغله" تبدیل شده‌اند و به همین سبب تردید آفرین می‌گردند. "هیولای‌های درون" دوباره در تاریکخانه ذهن به جنب و جوش می‌افتند. وعده "سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم" توسط "رهبری انقلاب" پس از زمستان بندی‌های مختلف، عاقبت به آینده‌ای که چندان اطمینان برانگیز نیست، احاله می‌گردد و ساختمان "تنها آلترناتیو دموکراتیک" نیز به حول و حوش "اوور" محدود می‌شود. تردیدها آغاز می‌شوند.

ازدواج آقای مسعود رجوی با خانم مریم عضدانلو، زنگاره‌های تردید در نیای افسون‌زدگان مجاهد را دوباره می‌زداید. همزمان با اوج بمباران شهرهای ایران، در حالی که افکار عمومی مردم ایران و جهان متوجه جنایات داور رژیم ایران و عراق است، در شرایطی که تمام سازمان‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی اپوزیسیون می‌بایست تمام امکانات و ظرفیت‌های سیاسی و عملی خود را علیه کشتار مردم بی‌دفاع شهرهای ایران بسیج کنند، سازمان مجاهدین طی اطلاعیه‌ای، خبر این ازدواج را منعکس می‌سازد و با حذف فاکتور تمایل جنسی، آن را گامی دیگر - مضاف بر دوگام قبلی! - در جهت رهائی مردم ایران، توصیف می‌کند. زیرا برای رهبران "فرهیخته" (۵۵) تعلقاتی زمینی و متعلق به انسان‌های خاکی محلی از اعراب ندارد. برای سازمانی که از سامانه و ساخت "توتالیتیر" برخوردار است، برای گروه سیاسی خاصی که از همه فردیت خویش برای "آرمانی بزرگ" و "لاهوئی" درگذشته است، برای توده‌هایی که بخاطر تسکین جنب و جوش‌های سمج تاریکخانه

۵۵ - اصطلاح مورد علاقه آقای محمد حسین حبیبی در باره مسعود رجوی.

ذهن خویش، خود آزارانه از لذت های طبیعی هستی چشم پوشیده اند و بالاخره برای "رهبرانی" که در چشم "توده ها" سمبل "گذشت و ایشار و فدا"ی زندگی و "تعلقات" آن هستند، نمی توان برای زندگی مشترک و نافر، انگیزه های "انسانی"، عاطفی و خصوصی جستجو کرد. باید برای انگیزه های چنین "انسان" های "غیر خاکی" دلایلی ملکوتی و آسمانی قایل گردید. برای این که بتوان بر عمیق ترین تردیدها فائق آمد باید به جستجوی دلایلی پرداخت که معرف سرشت ویژه رهبران و انعکاسی از فاصله شان از تعلقات زمینیان باشد. "ابتلاء"، "ابتلاء مسعود"، "آزمایش مریم"، "ایثار مهدی" و از همین روست که مسعود رجوی طی سخنانی در مراسم تحویل سال نو (و اعلام تصمیم ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو) اظهار می کند:

"در هر زمان آزمایشات جدیدی به ما رو خواهد کرد که از دو حال خارج نیست: یا از آن ها با طیب خاطر، علی رغم تمامی صعوبتشان خواهیم گذشت و یا در پشت آن ها درجا خواهیم زد. وای به حال هر کسی که ندای دعوت خدا و آزمایشات و ابتلائات خدائی را نکوید. در غیر این صورت ما مرد میدان [البته این عبارت باید اشتباه لپی واضح اصل "رهائی زن" باشد! ]، و میدان بر زمین کوبیدن خمینی، نخواهیم بود. در غیر این صورت صفوف خودمان را از زنگارهای شرک و جاهلیت پاک نخواهیم کرد" (۵۶).

۵۶- مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۱۰. ضمناً آقای مهدی ابریشمی نیز طوسی یک سخنرانی که به دعوت "انجمن دانشجویان مسلمان در فرانسه" در تاریخ ۱۱/۴/۶۴، ایراد کردند، اظهار داشتند:

"بله "فدا" انجام شد و کسانی مایه گذاشتند تا ذهن های ما به حرکت درآید. به چه دلیل وقت این کار بود و به چه دلیل وقت این "فدا" بود؟ بدلیل سازمان مان، بدلیل انقلاب مان و بدلیل جامعه مان. بدلیل یسک سازمان انقلابی که تبلور نیازهای انقلاب است، باید فدا می کردیم و این دفعه مسئله مسئلهی جان نیست" (مجاهد، شماره ۲۵۶، صفحه ۸).

اینطور که پیداست، مجاهدین اصرار عجیبی دارند که به هیچ سئوالی پاسخ ندهند.

پاسخ مجاهدین به يك مسئله معمولی حالتی " غیر زمینی " بخود می گیرد و دستگاه افکار سازی و ماشین تبلیغات مجاهدین ، ایدئولوگ ها ، شعراء ، نویسندگان و نظریه پردازان خود را بسیج می کند تا با تمام توشه و توانشان به " خیرات " و " برکات " واقع بپردازند ، که البته کار این افکار سازی و تبلیغات شباهتی تا سف بار و مشمئز کننده با گذشته نه چندان دور تاریخ میهن مان پیدا می کند . وظیفه تمام بسیج شدگان سازمان ، ارائه " حرم امن " به کسانی است که زمین واقعیت زیر پایشان سست شده است . پیام نهفته در همه نوشته های دفتر سیاسی مجاهدین ، سخنان آقای رجوی ، خانم مریم عضدانلو و تمام " افکار سازان " این سازمان ( همه نویسندگان ، شعرا ، " شخصیت ها " و ... ) ابتلاء سعود ، آزمایش مریم و ایثار مهسدی است . انسان هایی که دست هایی مرموز و آسمانی - همان دست هایی که گویا انبیاء را به آزمایشی دشوار کشانده - ، آنان را " مبتلا " ساخته است تا يك بار دیگر طاقت و توانائی شان و ایمان شان را برای رهبری " بره های گمشده عیسی " به محک تجربه بکشاند .

اصرار مجاهدین به هنگام توضیح دلایل ازدواج رهبری ( و نیز درد و مسوزد قلبی ازدواجهای آقای رجوی ) برتهی بودن این امر ازهرپیزایه دیگری بجز " الزامات انقلاب " معرف آنست که برای مجاهدین شورجنسی باگناه و معصیت مترداف است و با تظاهر به جدا ساختن کامل ضرورت این امر ازسائقه های جنسی آن راجعنا به گامی دررفع موانع انقلاب اعلام می کنند . برای هر عقل سلیم احتجاجاتی این گونه مایه اعجاب که نه ، اسباب غرچ خاطر آنست . به شوخی بیشتـر شبیه است تا واقعیتی در آستانه قرن بیست و یکم . اما این ها بـرای

مثلا در نقل قول فوق می بینیم که با چند " دلیل " این " فدا " توضیح داده می شود ( یا سعی می شود که جلوه داده شود که توضیح داده شده است ) ، اما در باره خود این دلایل سخنی بیان آورده نمی شود . به مثال این که : به کدام دلیل " انقلاب مان " به چنین " فدا "ئی نیاز داشت ؟ به کدام دلیل سازمان مجاهدین این الزام را داشت و به کدام دلیل " جامعه مان " اینگونه " فدا "ئی را می طلبید . این الزامات چه بوده اند . آیا مسکوت نهادن این ها در پشت حمله و فحاشی به دیگران جز سفسطه و لفاظی نام دیگری دارد ؟

توده های مجاهد که سال هاست "رنج و عذاب" خود را با پنهان ساختن خویش در پشت رهبری و سازمان به آرامشی سکرآور تبدیل کرده اند و توانسته اند همه ضعف ها و ناتوانی های "مقدر" خود را با اضمحلال فردیت خویش در وجود رهبری "قدرتمند و فرهیخته"، به "قدرتی عظیم" مبدل سازند، برای کسانی که خود را تسلیم کرده اند تا از شر غرایز و افکاری که منشاء شرک و معصیت اند خلاص شوند و همه چیز این دنیای خاکسبی را "فدای آرمانی بزرگ" ساخته ولی پیوسته تحت وسوسه آن غرایز نسنسد، دارای جدابیت است: باید برای رستگاری، برای انقلاب فدیّه داد.

محتوای پیام های تبریک و تهنیت به مسعود رجوی، مهدی ابریشمچسی و مریم عضدانلو بخاطر "ایثار" و "فدا"یشان در راه "انقلاب" بخوبی سی نمایانگر وضعیت روانی توده های مجاهد است. ایشان در عمل آن سه تن، خود را جستجو می کنند و "گذشت" شان را در ترازوی توان و قابلیت های خود قرار می دهند. توده های مجاهد رهبری را تجسم واقعی بالاترین فداکاری در راه "انقلاب" دانسته و با تحسین و تکریم آنان در واقع به ستایش گذشت خود از غرایز "معصیت بار" بر می خیزند. درست در چنین شرایطی است که "اخلاص" و وابستگی توده های مجاهد به "مرجع" و "ایده آل" و رهبران خود فزونی می یابد و به نیروئی شگرف تبدیل می گردد و از همین روست که افسون شدگان "انقلابی" ما بسان "زارزدگان" خود را در شوری ظرفانه و مذهبی غرق ساخته و به هذیان گوئی دچار می گردند:

"رهبری نوین سازمان!

اگر آنچه در دنیا است از آن ما باشد و جاودانه بر ما بیاید و ما جاودان در آن باشیم، با این همه بر دنیا پشت خواهیم کسرد و از خدمت تو دست باز نخواهیم داشت. با دوستان تو دوستیم و دشمنان ترا دشمن می داریم، در راه تو جنگ بیاغازیم و جان ببازیم و بدن های ما در راه تو پاره پاره شود" (۵۷).

"بیان حال این روزهایمان شاید کلمه "بی قراری" باشد و یی احساسی شبیه به شور و شغف شهدا در لحظه های قبیل

"وقتی سودابه سرشار از عشق و ایمان و در حالی که صدایــــــــش می لرزید ، قسم خورد که حاضر است برای اثبات پاکی مریم همیــــــــن الان خودش را به آتش بکشد ، چه ها فهمیده بود . من هم الان از اعطاق وجود م می گویم که به همان درك رسیده ام و می توانم هــــــــر ابتلائی را از سر بگذرانم" (۵۹) .

"من امروز حاضرم برای اثبات حقانیت شما در نظر جهانیان ، خودم را به همراه طفل به دنیا نیامده ام در جلوی "اوور" به آتــــــــش بکشم و همگان را به تپشای آتش آن غرا بخوانم" (۶۰) .

و چه چیزی بهتر از ابرازات اعضا و هواداران مجاهدین می تواند حال و هوا و "افسون زدگی" آنان را بیان کند ؟ در همه نامه ها و اشعار منتشر شده در "مجاهد" ، شور و شوق عارفانه و مذهبی ، هراس و اضطراب از "هیولاهای درون" ، تعلیق شور غرایز جنسی ، تمایل انفعالی به مرگ ( که در هر لحظه میتواند فعال گردد ) ، خلسه و خلاصه بی تابی از تنشهای "مرموز" بچشم می خورد :

"نگاه اعجاب آور علی

ذوالفقارش در دست

پرسشی روشن در چشم هایش  
و شرمی که سراپایم را می لرزاند  
کی تسلیم خواهم شد ؟

چه بسیار

پروانه ی باردار آرزومندی

از دیدگان جستجو گرم

پر می کشد .

۵۸- مجاهد ، شماره ۲۵۶ ، صفحه ۲۲ .

۵۹- مجاهد ، شماره ۲۵۵ ، صفحه ۲۲ .

۶۰- مجاهد ، شماره ۲۴۶ ، صفحه ۲۱ .

برای خودم گریه می‌کنم  
از تشویش دلم  
و عشقی که مبادا سر به دامنش نگذارم  
به دور خودم می‌چرخم  
آزادگی در این محبس به تنگ آمده  
پای بر زمین می‌گویم

می‌خواهم  
بتوانم از مدار نفرینی تو  
شجاعانه سفر کنم  
رو به آفتاب ...  
تا دیار موعود  
به تمنای آن که گوهر فرزاندگی را  
از پیشانی سنگی سخت  
مجسمه سنگین سیاهم

تصاحب‌کنم" (۶۱) .

ملك الشعراى مجاهدین آقاى اسمعیل وفا یغمائی، حقارت و اضطراب  
خود از نیروهای "مرموز" زندگی را این چنین بدامن کلمات می‌آویزد:  
"من حشره‌ای خرد بودم  
و جهان بیکره‌ای عظیم و پر خم و کرخت [؟! ] که بر من می‌غلظید.  
زندگی

جنگلی هولناک و هراس‌آور بود  
و من پرنده‌ای سرگردان و دیر باور  
که از تنگی روح خود می‌سرودم

۶۱- از شعر "نردبان يك صعود مسعود"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۶۰، صفحه

۰۳۳

و از آشیانه‌ی ابهام در فضاهای مرموز بال می‌گشودم" (۶۲).

و شاعر دیگر مجاهدین "م. بارون" در سرآغاز شعری که سروده است، خطاب به "مسعود و مریم" از بیکار مجاهدین علیه "هیولای بازدارنده خود" سخن می‌راند و می‌نویسد:

"این روزها ما - یعنی همه ما - زخم داریم. بچه‌ها خنجرهائی از نیام برکشده‌اند و به جان خود افتاده‌اند. نه، بچگان هیولاهای بازدارنده خود افتاده‌اند."

بعضی در جراحی سخت‌ترج می‌برند و امید التیام دارند و بعضی شتابان تر از دیگران از "مرهم" وجود "شما" بر خود نهاده‌اند و در آرامشی عمیق و جاودانه فرو رفته‌اند.

و من، که دیگر شعر التیام نمی‌بخشد، مهمیزی بر زخم‌های کهنه و باستانی‌ام خلیده [؟! ] است و در آرزوی "مرهم" "شما" هستم" (۶۳).

و بدینگونه مراسم تحلیف مجاهدین در برابر "رهبری نوین" در فضائی چندش‌آور، وهم‌انگیز و هراسناک و در میان اندوه و گریه حاضران به پایان خود نزدیک می‌شود. پیر زنان و پیر مردانی که پس از ۴۵ سال "دنبال این کارها رفتن"، یکشبه متوجه شده‌اند "تمام کارها حساب شده بوده" و از "کامپیوتر دقیق‌تر" و تازه دارای "مسئول" شده‌اند (۶۴)، زنانسی

۶۲- از شعر "در امتداد نام مریم"، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۱۸.

۶۳- مجاهد، شماره ۲۵۵، صفحه ۲۱، تاکیدها و گروه‌ها از ماست.

۶۴- آقای حاج خلیل رضائی (پدر رضائی‌ها) در مراسم "حلول سال نو" اظهار داشتند:

"تا دیروز از بعضی کارهائی که از مجاهدین می‌دیدم همین طوری عبور می‌کردم. با کمال تأسف نسبت به بعضی هایش هم کم‌اعتنا بودم. ولی حالا می‌فهمم که تمام این کارها حساب شده بود، با حساب‌های دقیق، از کامپیوتر هم دقیق‌تر. حقیقتاً من در خودم از دیشب عوض شدم. و حالا تصمیم دارم که جدی‌تر در این راه قدم بردارم. خیلی دلم می‌خواهد که مسعود لطفی بکند و یک کسی را مسئول من قرار دهد" (مجاهد، شماره ۲۴۱، صفحه ۲۲، نقطه چین‌ها از ماست).

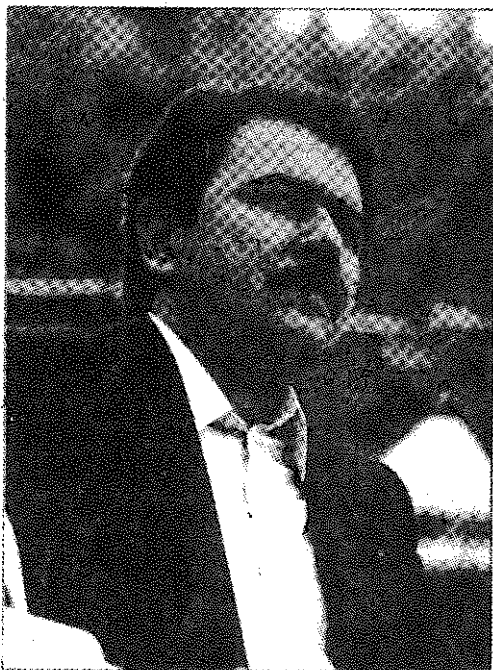


که منتظر صدور فرمان "رهبر" برای آتش زدن خود و طفل "بدنیا نیامده شان" هستند، مردانی که در انتظار شرکت در عملیات انتحاری اند، دختران و پسرانی که با افتخار اعلام می‌کنند که از "فردیت" خویش در گذشته‌اند، شاعران مجاهد بجای "صله"، "مرهم" طلب می‌کنند و فیلسوفان مجاهد در کار تفسیر جهان وهم‌آلود مقابل خود به حیرت تشسته‌اند، و کسی مشغول به آتش کشیدن کتاب‌های "مانس اشپریر" و "هانا آرت" است، ساواکی‌ها و ماموران اطلاعاتی رژیم خمینی که "گویا" از سال قبل نیز در امور اطلاعات دست‌اند رکار بوده‌اند "درحالی که "قلب و روح شان" "تکان بزرگ"ی خورده است (۶۵)، همه و همه مراسم تحلیف را بجای آورده‌اند و "میهمانی" را تا "انقلاب بعدی" ترک می‌گویند.

اما برای ما این میهمانی هنوز آغاز کار و بیشتر، نوعی مجلس معارفه با آینده سازمان مجاهدین است. آینده‌ای که با توجه به منش توده‌ها و رهبری مجاهدین، از هم‌اکنون خطوط اساسی اش را می‌توان ترسیم کرد. آینده‌ای که بدلیل فقدان برخورد ناقده درون سازمانی و تعیین همه چیز از سوی یک رهبری بلامنازع و تمام‌خواه، با "انقلاب" مرزبندی و اتمام حجت کرده است. سازمان مجاهدین از هم‌اکنون با تبلیغات هیستریک علییه مخالفانش، حفاظی از کینه و نفرت نسبت به مخالفین سازمان در میان هواداران و اعضاء خود برای حفظ آنان ایجاد کرده است. ابرازاتی نظیر "بادستان تودوستیم و دشمنان ترا دشمن می‌دانیم" نتیجه چنین فرآیند و این تبلیغات هیستریک است. این امر شاید بتواند چند صباحی دیگر از تاثیر عملکردهای بغایت انحرافی و ارتجاعی مجاهدین بروی آن‌هایی که در این سازمان هنوز چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن دارند و قادرند به شکر بنشینند جلوگیری کند، اما دیر یا زود مجاهدین را متوجه بی‌شری رفتارشان خواهد ساخت. رفتار منفعل خائفانه و احساسات‌بیهیجان آمده توده‌های مجاهد برای هر سازمان دیگری که اندکی فراتر از بند بازی‌ها و کاسب‌کاری‌های رایج دنیای "سیاست‌بازان" می‌اندیشد، می‌توانست زنگ خطری یا حداقل تلنگری باشد. اما، همانطور که قبلاً گفتیم،

۶۵- نامه یکی از ماموران اطلاعاتی رژیم، منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۵، صفحه ۱۷.

برای مجاهدین این رفتارها ، این احساسات و این تملق ها دلایلی می شوند  
بر "اشبات" حقانیت عمل شان .



با توجه به آنچه که تا کنون به اجمال آوردیم ، جامعه ، طبقاتی قدرت گرا ،  
خانواده پدر سالار و مذهب ، بدلائل سیاسی - اجتماعی ، نقش تعیین  
کننده در پرداخت منش انسان ایفاء می کنند . سرکوب سائق ها و باز داری  
غرایز جنسی توسط آن ها ، بخصوص توسط نهاد مذهب ، به تعلق شان  
می انجامد و موجب هراس ، احساس تنهائی و اضطراب می شود و خوی آدمی  
را به " تسلیم " ، " ترس " ، " اطاعت " و " فرمانبری " می کشاند . بروز هیجانی  
ناگامی ها ، بشکل اختلالات " خود آزاری " و " دیگر آزاری " مظاهر می گردد .  
این عوارض به همانگونه که در منش آدمی موثر می افتند ، سامانه منشی جامعه  
را نیز تحت تاثیر قرار می دهند و با باز تولید مدام و لاینقطع آن هـ  
در جامعه ، روان جامعه و همه نهاد های اجتماعی را مختل و بیمار کرده ،

مناسباتی "قدرت گرا" بر اساس سلسله مراتب را تحکیم می بخشد . جامعه قدرت گرا ، جامعه ایست که در همه آحاد آن تقسیم انسان ها به "فردستان" و "فردستان" ، از رأس به قاعده صورت می گیرد ( که عکس آن ، نفی قانونمندی جامعه قدرت گراست ) . در چنین جامعه ای ، "خوی قدرت گرا" حاکم است و تجلی آن در انسان ها بسته به موقعیت اجتماعی و نتیجتاً امکانات عملی آن هاست . "خوی قدرت گرا" که با زتاب محرومیت های اجتماعی و نتیجتاً اضطراب و هراس آدمی و محمل گریز وی از بار تنهایی است ، هدفی جز تسلط کامل بر پیرامون تابع خود ندارد . ولی همواره در شکل آشکار اعمال خشونت و در کاربرد شیوه های بارز سرکوب و عمل اندیشه ( دیگران ) مظاهر نمی گردند . "خوی قدرت گرا" ، برای گانالیزه کردن شور و اشتیاق های سرکوب شده خود ، برای تسکین اضطراب های ناشی از سائق های تعلیق یافته ، و برای تسکین ضعف های موجود و استعداد های شکوفا نشده خود ، با توجه به موقعیت و امکانات اجتماعی اش ، اشکال گوناگون و متفاوتی بخود می گیرد . در شرایط مساعد ، این منش خود را در شکل شدیدترین و خشن ترین سرکوب ها و با کاربرد زور آشکار می سازد . و در شرایطی دیگر که امکانات و پیش شرط های اعمال قهر فراهم نباشد ، انسان "قدرت گرا" به چهره "پدری مهربان ، رهبری دموکرات و معتقد به مشورت و جلب نظر و رأی دیگران ، ظاهر می شود .

"انسان قدرت گرا" همانقدر می تواند "نجیب" باشد که "لگام گسیخته" "عشق" و "علاقه" وی به زیردستانش ، تنها زمانی می تواند متجلی شود که همه تسلیم او شده باشند . تسلیم محض زیردستان به آراء ، به خواست ها و به چشم اندازهای وی . از همین روست که سائق های ساد و مازوخیستی پیوسته و به تناسب اوضاع و اصول اجتماعی مشخص امکان بروز می یابند .

اگر نهاد خانواده پدرسالار بمثابه یکی از کارگاه های جامعه طبقاتی ، با سرکوب سائق های غریزی نقش مهمی در ایجاد خوی "مطیع" و "فرمانبردار" و "تسلیم جویانه" آدمی ایفاء می کند ، دین و تعالیم آن ، این نقش را در پرداخت خوی "قدرت گرا" کامل می سازد .

دین ، رهائی انسان از تنهایی و هراس نشأت گرفته از مناسبات جامعه طبقاتی را به تسلیم و اطاعت محض از نیروی قاهر و بیرون از خود موکول می کند .



با همان شدت و حرارتی که به چیزی "عشق" می‌ورزد، از آن نفرت پیدا می‌کند و از آنجا که مدام در جستجوی جانشینی برای ارضاء شور سرکوب شده خویش می‌باشد و نیز از آنجا که فاقد اتکاء به نفس است و پیوسته در فکر کسب تکیه گاهی مطمئن و فراهم آوردن يك جمع مطیع، مأمور، معذور، پرکار و سربراه، "فداکار" و "ایثارگر" است.

با این وجود انسان قدرت‌گرا، گاه بسیار طرفدار آزادی و آزادی خواهی می‌شود. بظاهر با شیوه‌های تحمیق و عوام‌فریبی "مرزبندی" می‌کند. اما در همان حال عوام‌فریبی و تحمیق را در زورقی از "آزادی خواهی" که بسرای او وسیله‌ای بیش نیست، پنهان می‌سازد. تنها محرك شاخک‌های حسّی او "قدرت" است و راه‌های مسلط شدن. در تمام سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی قدرت‌گرا، مناسبات میان توده‌ها بر حسب جایگاه و موقعیت هر کس، بر این قاعده است. اگر افراد درون سازمان‌های قدرت‌گرا را می‌شد به دو دسته شیآن و گله تقسیم کرد، یافتن راهی برای جلوگیری از ضربات مهلك رهبران قدرت‌گرا، آسان بود. اشکال کار در اینجاست که روابط درونی شان از یکطرف بوسیله تك عناصر سازمان با حفظ سلسله مراتب به زیردستان آن‌ها منتقل میشود و از طرف دیگر، نفرت و کینه کورشان را نسبت به "متجاسرین" بر می‌انگیزد که از قانون اطاعت و فرط‌نبری سرپیچی می‌کنند یا علیه آن سر به شورش بر می‌دارند.

از اینروست که در این خیل "عظیم" پابوسان فروتن "رهبری نویسن" مجاهدین و در پس چهره بظاهر تابدانه شان و در پشت کلام سرشار از عطفوت و مهر آنان نسبت به "رهبری" بنوبه خود، هیولائی بی‌شفقت، خوئی قدرت‌گرا و قاهر پنهان است که به محض دریافت محرك‌های لازم و وجود شرایط بروز، سر از تاریکخانه ذهن بیرون می‌آورد و از فرودستان خود اطاعت محض و تسلیم می‌طلبد. سوی همه تلاش‌های بیمارگونه شان محفوظ ماندن در يك "حرم امن" است که آنان را در برابر جهان پر آشوب خارج از ذهن مراقبت کند:

"حیاشان به طرز باریکی به قدرتی برون از آن‌ها مرتبط می‌شود، و ممکن نیست عملی انجام دهند، چیزی را احساس کنند، یا

اندیشه‌ای به ذهنشان راه یابد که به نحوی از انحاء با این قدرت ارتباط نیابد. انتظار دارند که این قدرت محافظت و مواظبتشان کند، و هر چه بر آنان می‌رسد به حساب نتایج اعمال این قدرت می‌گذارند.

غالباً از این وابستگی آگاه نیستند و اگر هم باشند، قدرتی که بدان وابسته‌اند دارای شخص و تعیین نیست و تصویر مشخصی از آن در ذهن ندارند. خاصیت مهم این منبع حفظ و یاری و پرورش و همراهی با کسانی است که بدان وابسته‌اند. گاهی نیز این "یاور سحرآمیز" شخصیت می‌یابد و بصورت خدا، اصلی کلی، یا شخصی حقیقی چون پدر و مادر، شوهر، زن، یا مافوق به دایره تصور راه می‌یابد. نکته مهمی که باید به یاد داشت این است که وقتی اشخاص حقیقی در نقش این مددکار افسونگر ظاهر شدند، به صفات آن متصف می‌شوند و قدر و اهمیتی که می‌یابند نتیجه همین امر است" (۶۲).

برای چنین خویی که راه گریز خود را از اضطراب‌ها در وابسته ساختن خویش به قدرتی برون‌جستجو کرده است و در پشت آن پناه گرفته است، ابعاد "گذشت" و "ایثار" به مرزهای غیر قابل باور - ولی در تاریخ واقعیت یافته - می‌رسد. اگر از مثال‌های تاریخی چنین مکانیزمی - با وسواس آگاهانه - در این مقال بگذریم، می‌توان از خود مجاهدین مثال‌های فراوان آورد. آنان نافرمانی از "رهبر فرهیخته" را توهین به خویشتن خویش می‌انگارند و به آن چنان معصیتی که تنها کيفرش مرگ است می‌نگرند. به سرتاسر تاریخ سیاسی چنین احزابی نگاه کنید. تصفیه‌های درونی، سرریز آب کردن‌ها و اعدام‌های آشکار و پنهان را واسی کنید. همه جا می‌توانید این جای پای شوم را ببینید. از این رو نباید تصور کرد که فقط رهبران مسئولند. آنانی که از این "رهبران" اطاعت می‌کنند و ایشان را می‌پذیرند نیز شریک جرم‌اند. فقط کیانوری‌ها نبودند که انقلابیون را تسلیم جوخه‌های مرگ کردند. بار عده، این جنایت‌ها به عده، هزاران کیانوری کوچک تر

است که بعنوان بازوان حزب، و هر يك در هيئت يك "رهبر" به شكار "متردين" می پرداختند. در نظر آنان "سریچی" و "خیانت" واژه هائى مترادف اند. آنان فراتر از شعور گاناب خویش نمی توانند بیان دهند و برایشان نظام اطاعت و فرمانبری، تنديسى است قابل ستایش و خطا ناپذیر، و همواره براین باورند که "رهبر" هرگز نمی تواند اشتباه کند، حتی اگر واقعیت ها خلاف آن را ثابت کنند. ترس آنان از تنها ماندن، به تفریبی پایان شان نسبت به "متردان" و هر که در "اصول عقیدتی" شان شك کند تبدیل می شود. و اینجاست که دشمنه های پنهان آشکار می گردند. "برادر" و یا "رفیق" دیروز - اگر بخت با او یاری کند و آویخته دشمنه های عریان نگردد - يك شبه به موجودی تبدیل می شود که نگاه کردن به او معصیت دارد. صفاتی نظیر اپورتونیست، ضد انقلابی، خائن، ترسو، خرده بورژوا و تسلیم طلب، مودبانه ترین لقب هائی هستند که وی به آن ها متصف می شود (۶۸) ادبیات سیاسی سازمان های قدرت گرا سرشار از چنین مقولاتی است. کینه ها و عناد ورزی چنین موجوداتی با کسانی که به صفات آنان آراسته نیستند، گاه این آد میان مطیع و منقاد و فروتن را به چنان موجودات درنده خوئی تبدیل می کند که اقدام به یکی از اعمال شان توشه، هنگفتی از جسارت و شهامت می طلبد. آنان به راحتی می توانند "برادر" دیروز خود را امروز منگنه کنند و بانگ هیچ وجدان بیداری نمی تواند آنان را از اعمال شان بازدارد. به کسانی می مانند که در خواب راه می روند: بی اختیار و از روی غریزه ای ناشناس.

۶۸ - در پیام علی زرکش آمده است:

"پرویز یعقوبی که در سال ۴۸ وارد سازمان ما شده بود از همان ابتداء به علت ضعف ها و کمبودها و اشکالات ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی هیچگاه مسئولیت جدی در سازمان نداشت و از حد يك عضو ساده هم بالاتر نیامد و بناچار همواره توسط يك یا چند عضو دیگر سازمان يدك کشیده می شد. همسرش مینا ۰۰۰ کوئیا در پاریس انقلابی و مجاهد شده و اسباب سیاه روستی آن آقای پرویز هم تا حدودی هم اوست. در این باره [درباره مینا] گفتنی زیاد است و فی الواقع من شرم دارم که واردش بشوم. (از پیام علی زرکش منتشره در مجاهد، شماره ۲۴۸، صفحه ۴، نقطه چین ها و کروشها از ما است.)"

ولی در پس همین جسارت ، در واقع ضعف و ناتوانی شان نهفته است .  
 جسارت شان منتج از ضعف و هراس شان از واماندن در برهوت تنهایی است و  
 عناد با " متمردين " نیز انعکاس ستایش جسارتي است که خود از آن بسی  
 بهره اند . آنان با نابودی " نافرمانان " می کوشند تا بانگ خفیف و لسانی  
 مزاحم انسان دیگری را که در کالبدشان وجود دارد و همواره از ایستادگی  
 و مقاومت عصیانگران به وجد می آید ، خفه کنند . و در واقع پاره ای از خویشتن  
 را نابود می کنند تا بتوانند آسوده خاطر سر بر بالین گذارند و خوابشان  
 آشفته نگردد و بدینگونه مصالح اصلی بنای تسلیم و ذلت اند و از همین  
 زاویه ستون های اصلی دهشتناک ترین دیکتاتوری ها .



با توجه به آنچه گذشت ، با توجه به مسیری که سازمان مجاهدین شتابان  
 در پیش گرفته ، در ناصیه این سازمان نور رستگاری مشاهده نمی شود و برای  
 آن نمی توان آینده ای درخشان تر از آنچه تا کنون بر سر همه سازمان های  
 قدرت گرا گذشته است ، تصور کرد . اینگونه سازمان ها ( چه مذهبی  
 و چه باصطلاح کمونیست ) بنا به منطبق نهفته در نقطه حرکت شان ، چنانچه  
 بتوانند موفق به کسب قدرت سیاسی گردند ، راه حلی آسان تر از اعمال  
 تهر خونین و حشایشه علیه مخالفین نخواهند یافت و این برخلاف تصور  
 مجاهدین يك اتهام علیه آنان نیست . ابرازات سخیف و نحوه برخورد زشت امروزین



آن ها نسبت به مخالفین شان - از هر مسلک و مرامی که باشند - ناپسند  
گویای آینده ایست که در صورت کسب قدرت ، در انتظار مخالفین شان  
خواهد بود . در غیر این صورت ، یعنی در صورتی که چنین سازمان هائی  
ن بتوانند حاکمیت سیاسی را به تصرف خود در آورند ، به فرق متعصبان  
و متعارضی منقسم می گردند و در انزوائی کشنده ، آرام آرام به ابدیت خواهند  
پیوست . البته ، قبل از آن ، ضربات مهلك خود را بر جنبش توده ای و اشراکات  
منفی خود را بر سیر تکاملی جامعه بر جا خواهند گذاشت که زودن این ها  
به زودی و به سادگی میسر نخواهد بود .

م. شیدا



## ملاحظاتى در بزرگ انترناسيونال سوم و مشله شرق

### ۳ - كنگره دوم كميترون - بررسى اسناد

#### خلاصه اى از مهمترين مباحث پيشين

سابقه تاريخى ارتباط مبارزات ملت هاى شرق با جنبش هاى سوسيال دموكراتيك - روسيه - به سال هاى قبل از انقلاب اكتوبر و به دوران مبارزات اولين سال هاى ۱۹۰۰ باز مى گردد . بعد از انقلاب اكتوبر ارتباط بلشويك ها با مبارزان كشورهاي همجوار از طرق مختلف ادامه يافت . سپس اين ارتباط از طريق " دفتر مركزى سازمان هاى كمونيست مسلمان " كه در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ به رهبرى استالين بوجود آمده بود - كه در آستانه تشكيل كنگره اول كميترون به " دفتر مركزى سازمان هاى كمونيست خلق هاى خاور " تغيير نام يافت - انجام مى گرفت .

کنگره اول کمینترن در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو برگزار گردید . این کنگره ارزیابی نسبتا خوشبینانه ای از اوضاع جهانی ارائه داد و برای نقش شرق در روند انقلاب جهانی اهمیت لازم را قائل نشد .

در فاصله بین کنگره اول و دوم کمینترن ، مسئله انقلاب در شرق به علت شکست های مرحله ای جنبش توده ای در غرب اهمیت بیشتری یافت . در نوامبر سال ۱۹۱۹ دومین کنگره "سازمان های کمونیست خلق های خاور" در مسکو برگزار گردید . گردانندگان اصلی این کنگره استالین و سلطان گالیف بودند . سلطان گالیف اهمیت بیش از اندازه برای انقلاب در شرق قائل بود و آنرا انقلابی با خصلت های سوسیالیستی تلقی می کرد . شرکت لنین در این سخنرانی کنگره و سخنرانی وی اهمیت خاصی به کنگره بخشید . لنین در این سخنرانی به طرح خطوطی می پردازد که بعد ها بشکل کامل ترش به کنگره دوم کمینترن عرضه می گردد . وی انقلاب جهانی را در ترکیبی از مبارزات زحمتکشان شرق و غرب تصویر می کند و پیروزی قطعی آن را منوط به انقلاب در کشورهای پیشرفته می داند . در این کنگره برای اولین بار تصمیم به تشکیل "احزاب کمونیستی" در شرق گرفته شد . شکل گیری این احزاب که بطور جداگانه در هر یک از کشورهای خاور انجام گرفت در حقیقت تحت رهبری مستقیم حزب کمونیست روسیه بود .

در ماه ژوئن ۱۹۲۰ لنین تزه های مقدما تی خود را جهت پیشنهاد به کنگره دوم کمینترن ، به رشته تحریر در می آورد . این تزه ها در کنار تزه های الحاقی روی ( کمونیست هندی ) پایه های اساسی مصوبات کنگره دوم در مورد مسائل ملی و مستعمراتی را تشکیل می دهند . آنچه در پی خواهند آمد ، ملاحظاتی است در باره تزه های فوق الذکر .

احمد پورمند  
فرهاد سرداری

## مقدمه

تزه‌های مسائل ملی و مستعمراتی و الحاقات آن که در کنگره دوم کمینترن به تصویب رسید، در زمره مهمترین تزهائی است که توسط بین الملل کمونیست در مورد جوامع شرق ارائه گردیده است. بسیاری از صاحب نظران مسائل کمینترن، ارائه و تصویب این تزه در دومین کنگره انترناسیونال را جزء مهمترین دست‌آورد های این کنگره به حساب می‌آورند. کمتر نوشته و یا بررسی پیرامون مسائل کمینترن در شرق و سیاست های انترناسیونال کمونیست در قبال جنبش های ملی و مستعمراتی وجود دارد که به استاد این کنگره اشاره ای نکرده باشد. بویژه آنکه مسائل عنوان شده در این تزه در ارتباط مستقیم با تکالیف انقلاب در شرق قرار دارند. تجارب و نکاتی که در این تزه ارائه شده اند، هم اکنون نیز از اهمیت خاصی برخوردارند و جزئیاتی از پروبلما تیک های جنبش کمونیستی را تشکیل می‌دهند.

معهدا، علی رغم این اهمیت تاریخی و سیاسی، هاله ای از ابهام برگرد تزه های "مقدماتی مسائل ملی و مستعمراتی" و تزه های "الحاقی" تصویبی کنگره دوم وجود دارد. شاید تعجب انگیز بنظر برسد ولی با در حین و ادامه بررسی هایمان باین نتیجه رسیدیم که حتی دامنه این ابهامات به تشخیص صحت و یا عدم صحت اسنادی که بنام "استاد کنگره" از جانب خود کمینترن منتشر شده اند نیز می‌رسد. از اینرو ضروری بود که قبل از بررسی محتوای تزه و نظرات ارائه شده پیرامون آن ها از جانب نمایندگان مختلف در مباحث "کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی" و "جلسات کنگره" به بررسی خود استاد بپردازیم و از میان آن ها، اسنادی را که بنظر ما صحیح ترند معرفی و بعنوان پایه مباحث خود انتخاب کنیم. با توجه باین امر ما این مقاله را به دو بخش تقسیم کرده ایم.

بخش اول که در این شماره بدان خواهیم پرداخت عمدتاً شامل موارد زیر است:

## تزه های مقدماتی

۱- ارائه و معرفی متون مختلف که بعنوان تزه های "مقدماتی مسائل ملی و مستعمراتی" بر اساس تزه های پیشنهادی لنین به کنگره دوم، به تصویب رسیده اند. در این

بخش پس از ارائه و معرفی آن ها ، به توضیح دلائل خویش در مورد انتخاب یکی از متن های آلمانی این تزها ( تزهای تصویبی کنگره ) خواهیم پرداخت .  
۲- با توجه به صورت جلسه کنگره ، تفاوت های بین تزهای پیشنهادی ( لنین ) و تصویبی ( کنگره ) را مورد بررسی قرار خواهیم داد .

## تزهای الحاقی

همین روال کار را در مورد تزهای "الحاقی" ( که پیشنهاد اولیه آن از جانب م.ن.ر.وی انجام گرفته و با تغییرات قابل ملاحظه ای ، در " کمیسیون مسائل ملّی و مستعمراتی " ، به تصویب کنگره رسیده اند ) دنبال می کنیم . بدین معنی که :  
۱- با جستجو در میان اسناد به معرفی اسنادی می پردازیم که بدلائل غیر قابل انکار ، صحیح ترین آن ها بنظر می رسند .

۲- ضمن یک مقایسه تطبیقی ، تفاوت های بین تزهای الحاقی - پیشنهادی ( ر.وی ) و تزهای الحاقی - تصویبی ( کنگره ) را مورد بررسی قرار خواهیم داد .  
ضمنا در خلال این مباحث ، به بررسی داوری نویسنده گانی می پردازیم که پیش از این در مورد این تزها به تحقیق پرداخته اند .

## سرگزاری کنگره دوم کمینترن

کنگره دوم کمینترن در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ در شوروی آغاز شد و تا ۱۷ اوت همان سال ادامه داشت . جلسات آغازین کنگره در پتروگراد تشکیل شد و طی آن لنین در باره اوضاع جهانی و وظایف انترناسیونال کمونیست گزارشی داد . ادامه جلسات از ۲۳ ژوئیه تا ۱۷ اوت در مسکو برگزار گردید . در این کنگره ۳۷ کشور بوسیله ۲۱۸ نفر نمایندگی می شدند . از این ۲۱۸ نماینده ، ۱۶۹ نفر دارای رأی قطعی و ۴۹ نفر دارای رأی مشورتی بودند ( ۱ ) .

در کنار مسئله ملی و مستعمراتی که از مهمترین مسائل مطروحه در این کنگره بود ، مسائل دیگری چون پارلمانتاریسم ، مسئله ارضی ، ساختمان و نقش حزب کمونیست و مسئله تشکیلاتی و شرایط عضویت در کمینترن و غیره نیز در دستور کار کنگره قرار داشت . نمایندگان مستقیم کشورهای خاور برای اولین بار ، با رأی قطعی در این کنگره شرکت کردند ( ۲ ) .

برای بررسی تزهای پیشنهادی در باره مسائل ملی و مستعمراتی ، کمیسیون ویژه ای تشکیل شد . جدول زیر در برگیرنده نام نمایندگان مختلف عضو این کمیسیون می باشد ( ۳ ) .

نام‌اعضای کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی  
کنگره دوم کمیونترن

نام کشور	نام نمایندگان	نام کشور	نام نمایندگان
۱ بلغارستان	کباک چیف Kabaktschijew	۱۰ مکزیک	آلن روی * Allan Roy
۲ فرانسه	گیلیو Guilbeaux	۱۱ هندوستان	آلن * Allan
۳ هلند	ویجنکوپ Wijkoop	۱۲ ایران	سلطانزاده Sultanzade
۴ آلمان	لیوی Levi	۱۳ ایرلند	ن کونولی V. Connoly
۵ مجارستان	رود نیازکی Rudnyanszky	۱۴ انگلستان	رامسی Ramsay
۶ اطریش	تومن Tomann	۱۵ انگلستان حزب سوسیالیست	کوالچ Quelch
۷ روسیه	لنین و کامنف Lenin, Kamenev	۱۶ ترکیه	اسلانیتزکی Slanitzki
۸ ایالات متحده آمریکا	رید Reed	۱۷ چین	لاوسی تائو * Laosi Tao
۹ اندونزی	مارینگ Maring	۱۸ کره	پاک دین شون * Pak Din Chun

## تزه‌های "مسائل ملی و مستعمراتی"

### بررسی اسناد

تزه‌های "مسائل ملی و مستعمراتی" مرکب از دو بخش اند :

— تزه‌های مقدماتی یا اولیه .

— تزه‌های الحاقی یا متمم .

\* ایند و بنظر می‌رسد که همان م . ن . روی باشند که در سند مربوطه به روشنی  
مشخص نشده است .

## الف - تزه‌ای مقدماتی

هما‌نطور که در مقاله شماره پیش‌نشریه گفتیم، تزه‌ای مقدماتی که قبل از برگزاری کنگره دوم توسط لنین نوشته شده بود باین کنگره پیشنهاد گردید. این تزه‌ها با تغییرات و اصلاحاتی که لنین نیز با آن‌ها موافقت کرده بود، بعنوان تزه‌ای "مقدماتی" به تصویب کنگره رسید. بنا بر این در مقاله حاضر تزه‌ای لنین قبل از تصویب راء تزه‌ای "مقدماتی - پیشنهادی" و تزه‌ائی را که به تصویب کنگره رسیدند، تزه‌ای "مقدماتی - تصویبی" می‌خوانیم.

یکی از مشکلات بررسی از همینجا آغاز می‌گردد. بویژه آن که در نظر داشتیم باشیم که علی‌رغم گذشت سالیان متادی از تصویب این تزه‌ها، علی‌رغم اهمیت آنها برای کشورهای مشرق زمین و علی‌رغم امکانات متعدد "اداره انتشارات زبان‌های خارجی مسکو" و "حزب توده"، چه از نظر امکان مراجعه به اسناد دست‌اول و چه از نظر در اختیار داشتن مترجمین متعدد، تا کنون تزه‌ای مقدماتی - تصویبی به زبان فارسی انتشار نیافته‌اند (۴). این مشکل اما، صرفاً از آن فارسی‌زبانان نیست. در میان اسناد متعدد و ظاهراً معتبری که به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی از انتشارات کمینترن و دیگر موسسات انتشاراتی در دست داریم، تفاوت‌هایی وجود دارند که قابل چشم‌پوشی نیستند. بررسی این اسناد - پرداختن به اختلافات موجود در جزئیات، دنبال کردن منشاء این اشتباهات - خود می‌تواند مورد مطالعه و تحقیق و موضوع رساله جداگانه‌ای قرار گیرد. ما در اینجا فقط به ذکر چند نکته ابتدائی در باره چهارچوب چنین بررسی اکتفاء می‌کنیم، و در بخش ضمیمه سه نمونه از اسناد مورد بحث را ارائه خواهیم داد. دنبال کردن این مسئله را که هم از نظر سیاسی و هم از نظر تاریخی - و بالطبع از نظر تحقیقی - دارای اهمیت بسیار است بدیگر علاقه‌مندان به مسائل مربوط به کمینترن پیشنهاد می‌کنیم. تا جائی که ما می‌دانیم، تا کنون چنین تحقیقی و از این زاویه در زمینه کمینترن بعمل نیامده است و تحقیق مفصل‌تر می‌تواند راه‌گشای نکات متعدد دیگری باشد.



در میان اسناد موجود در زبان‌های اروپائی، یکی از متون قطعنامه‌های پروتکل به زبان آلمانی (۵) را بدلائل زیر باید معتبرترین سند دانست:

- ۱- زبان آلمانی، زبان اصلی مورد استفاده در کنگره بوده است (۶).
- ۲- تزه‌ای پیشنهادی مورد بحث - به استثناء تزه‌ای الحاقی روی که بدان اشاره خواهیم کرد - که در میان نمایندگان کنگره و برای اطلاع آنان پخش گردید، به زبان آلمانی بوده است (۷).

۳- پروتکل آلمانی مورد اشاره ما ، حاوی گزارش مارینگ ( نماینده اندونزی ) ، منشی کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی ، پیرامون تغییراتی است که بر روی تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی لنین انجام گرفته است . مارینگ هنگام ارائه تغییرات کمیسیون تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی را مورد استناد قرار می‌دهد . بطوری که آنچه او بعنوان خط ، صفحه و ... ذکر می‌کند ، دقیقاً مربوط به همین سند است و با آن همخوانی دارد ( ۸ ) .

۴- علی‌رغم اختلافات موجود در ترجمه‌های انگلیسی از تزه‌های مقدماتی - تصویری ( ۹ ) ، و علی‌رغم اختلاف هر یک از آن‌ها با تزه‌های مقدماتی - تصویری به آلمانی ، این ترجمه‌های انگلیسی بیشتر به یکدیگر و به همین تزه‌ها به زبان آلمانی شبیه اند تا هر یک از ترجمه‌های انگلیسی و آلمانی با ترجمه فرانسوی ( ۱۰ ) . علاوه بر این ، با توجه به گفته جین دگراس در مقدمه کتاب " انترناسیونال کمونیست " ( اسناد ) ، مبنی بر این که :

" ترجمه‌ها [ در کتاب او ] از متن آلمانی گزارش‌های چهار کنگره کمینترن در این دوران ، انجام گرفته است ، زیرا که زبان آلمانی ، زبان اصلی مورد استفاده بوده است و هر جا که قابل تردید بود با متن روسی مقایسه شده است " ( ۶ ) .

و همچنین همخوانی تقریبی ترجمه‌های دگراس و متن آلمانی - و مقایسه‌ای که او با متن روسی انجام داده است ، با احتمالی زیاد می‌توان اسناد آلمانی مورد مراجعه ما را صحیح تر دانست .

اگر این اشارات در مورد " سند آلمانی " صحت دارد ، مراجعه به اسناد انگلیسی و فرانسه و چاپ آن بعنوان " اسناد " دیگر چه ضرورتی دارد ؟ برای پاسخ باین سؤال باید در نظر داشت که :

۱- قاعدتاً اصل سند مورد بحث - حداقل در شکل پیشنهادی آن - باید به زبان روسی باشد . چون می‌دانیم که لنین قبل از کنگره این نوشته را بمنظور نظر خواهی برای چند نفر منجمله استالین ( ۱۱ ) فرستاده است . با توجه به عدم آشنائی استالین به زبان‌های اروپائی ( ۱۲ ) و با توجه به جوابی که لنین به استالین داده است ، باید تزه‌ها به زبان روسی وجود داشته باشد . علاوه بر آن ای . اچ . کار . نیز هنگام اشاره باین تزه‌ها ، " در شکل اصلی آن " ماخذ روسی را عنوان می‌کند ( ۱۳ ) .

۲- با این حال ، متن تزه‌های مقدماتی - پیشنهادی لنین به زبان‌های انگلیسی و آلمانی ، که در کلیات آثار لنین باین زبان‌ها یافت می‌شود ، و ظاهراً از زبان روسی ترجمه شده است ، با متن تزه‌های مقدماتی - تصویری به همین زبان هم



دارای تفاوت‌های اساسی است. این تفاوت‌های اساسی غیر از تغییراتی است که در جریان مباحث کنگره انجام یافته بود. بعبارت دیگر اگر تزه‌های مقدّماتی — پیشنهادی در کلیات آثار لنین به زبان‌های انگلیسی و آلمانی را در نظر بگیریم — و کلیه تصحیحاتی را به آن اضافه کنیم که در جریان جلسات کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی و جلسات عمومی کنگره، به روی آن‌ها انجام یافته است، حاصل کار مجدداً با مصوبات انگلیسی و آلمانی متفاوت است. در حالی که اگر همین شیوه مقایسه را در مورد تزه‌های مقدّماتی — پیشنهادی به زبان فرانسه (در کلیات آثار لنین به فرانسه) و ترجمه تزه‌های مقدّماتی — تصویری به همین زبان بکار بندیم، متوجه برخی از تشابهات و متن‌از لحاظ عبارت‌بندی و ساختن جمله‌ها خواهیم شد.

اما، در تزه‌های موجود به زبان فرانسه، مسئله از یک زاویه دیگر پیچیده تر است. در متن تزه‌های مقدّماتی — تصویری به زبان فرانسه، حتی برخی از اصلاحات مهم انجام شده توسط کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی، دیده نمی‌شود (۱۴).

پرسیدنی است که آیا، ناشرین "اداره زبان‌های خارجی مسکو" و "انستیتو مارکسیسم — لنینیسم"، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، "ماده‌اند و با نیات ویژه سیاسی باین اغتشاش دامن زده اند؟ پاسخ باین سؤال بسیار مشکل است. ولی با قاطعیت می‌توان گفت که بین تزه‌های مقدّماتی — پیشنهادی لنین و ترجمه‌ای که اکنون در کلیات آثار او وجود دارد، اختلافاتی موجود است. از این نظر طرح این مسئله و کوشش در راه پیدا کردن جواب همه جانبه‌ای برای آن ضروری است.

بویژه آن که در نظر داشته باشیم که اشارات مکرر رویزیونیست‌ها به "راه رشد غیر سرمایه داری لنینی" عمدتاً با توجه به همین ترجمه‌ها از تزه‌های مقدّماتی — پیشنهادی لنین و مقدّماتی — تصویری کنگره دوم کمینترن عنوان می‌شود. و این اتهام که معمولاً بطور غیر کنکرت در باره تزه‌های لنین، بدون در نظر گرفتن تزه‌های "مقدّماتی — تصویری"، تزه‌های "الحاقی — تصویری" همان کنگره عنوان می‌شود، بر هیچ سند درستی استوار نیست. بعبارت دیگر، تحقیق در این باره صرفاً تاریخی نبوده و از اهمیت سیاسی ویژه‌ای نیز برخوردار است و باید آن را ادامه داد. امید داریم که دیگران باین کار اقدام ورزند و چه بسا در این راه نکات جدی تری بدست آید.

از نظر اهمیت این مطلب، علی‌رغم تشخیصی که در مورد صحت تزه‌های "آلمانی" می‌دهیم، ترجمه انگلیسی و آلمانی و فرانسه این تزه‌ها را نیز از قول اسناد کمینترن چاپ می‌کنیم تا هم غیر مستند سخن نگفته و هم به مشکلات موجود در راه یک بررسی در این زمینه اشاره کرده باشیم. اگر طرح سؤال عنوان شده در اینجا که آیا "انستیتو مارکسیسم — لنینیسم"، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی" در اسناد

و نوشته های لنین دست برده اند یا نه، جواب مثبتی پیدا کند، آیا نباید با دقت فراوان تری بکار تحقیقاتی در این مورد ادامه داد؟



البته پیش از این و در موارد مختلف، کسانی که به کارهای تحقیقاتی و یا ارائه اسناد درباره کمیتن دست زده اند، وجود اختلاف در میان ترجمه های موجود اشاره کرده اند، ولی ما جایی ندیده ایم که این اختلاف را، اختلاف اساسی ارزیابی کرده باشند بلکه بیشتر آن را مرتبط به چگونگی انجام ترجمه ها دانسته اند. فی المثل جین دگراس، در مقدمه ای که پیش از این بدان اشاره کردیم، در این باره چنین می نویسد:

"تفاوت های زیادی بین این دو [متن های آلمانی و روسی اسناد چنهار کنگره اول کمیتن] موجود بود، اما هیچیک از این تفاوت ها را مهم نیافتیم" (۱۵).

و در یادداشت مترجمین "تزا"، قطعنامه ها، بیانیه های چهار کنگره اول بین الملل سوم می خوانیم که:

"... هر چند ما اختلافاتی بین چاپ های مختلف و بین ترجمه های زبان های مختلف یافته ایم، ولی بسیار جزئی بوده، از اهمیت خاصی برخوردار نبوده اند" (۱۶).

در حالی که واقعیت امر، چنین نیست. بویژه آن که علی رغم ادعای مترجمین انگلیسی "تزا"، قطعنامه ها ... مبنی بر این که متن های "روسی" جمع آوری شده توسط بلاکون (۱۷) را مورد استفاده قرار داده اند و علی رغم ادعای آنان مبنی بر این که "باقی مانده قطعنامه هائی" (۱۶) که بلاکون در مجموعه روسی اسناد کمیتن جمع آوری نکرده با "تخص در کتاب خانه های متعدد در بریتانیا و خارج از آن" گرد آورده اند، معذاته تنها به تزه های الحاقی - تصویری (روسی) - که در آن تاریخ متن انگلیسی آن وجود داشت - اشاره ای نمی کنند، بلکه تزه های مقدماتی لنین را فقط در شکل پیشنهادی آن عیناً از مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی منتشر می کنند (۱۸). ولی در باره مفاد تغییرات این تزه ها، سکوت می کنند. و این در صورتی است که متن انگلیسی تزه های تصویری (مقدماتی و الحاقی) را می توانستند از موزه کتابخانه بریتانیا تحت عنوان THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL, REPORT ON PROCEEDINGS, MOSCOW, 1920.

پیدا کنند.

توضیحات فوق در مورد تزه‌های مقدّماتی لنین را خلاصه می‌کنیم:

- ۱- اصل سند تزه‌های مقدّماتی - پیشنهادی به زبان روسی است.
- ۲- بین ترجمه تزه‌های مقدّماتی - پیشنهادی لنین منتشره توسط کمینترن به هنگام برگزاری کنگره دوم (به زبان آلمانی) و ترجمه‌های این تزه‌ها به زبان‌های اروپائوسی توسط "اداره زبان‌های خارجی مسکو"، اختلافاتی وجود دارد.
- ۳- بنظر ما تزه‌های مقدّماتی - تصویری در پروتکل آلمانی صحیح تر بوده از این جهت آن را انتخاب کرده ایم.

## ب- تزه‌های الحاقی

تزه‌های "الحاقی" توسط کمونیست‌های هندى م.ن. رُوی (۱۹) به کنگره پیشنهاد شد (که از این به بعد از آن‌ها بعنوان تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" نام می‌بریم) و با تغییرات نسبتاً مهمی به تصویب کنگره رسیدند (که از این پس تحت عنوان تزه‌های "الحاقی - تصویری" از آن‌ها یاد می‌کنیم).

بدلیل عدم انتشار متن کامل تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" تا سال ۱۹۷۱، بررسی مقایسه‌ای بین تزه‌های پیشنهادی و تزه‌های تصویری، بسیار پیچیده بود. علاوه بر آن در کنگره فقط تزه‌های "الحاقی - تصویری" توسط رُوی خوانده می‌شود و در مدارک کنگره دوم سخنی در باره محتویات تغییرات و تصحیحاتی که در تزه‌های او بعمل آمده به میان آورده نشده است. ما تنها از طریق گزارش لنین از کمیسیون متوجه می‌شویم که در تزه‌های "پیشنهادی" رُوی نیز "پاره‌ای اصطلاحات" صورت گرفته است (۲۰) و همچنین رُوی بعد از قرائت تزه‌های "تصویبی" متذکر می‌شوند: "پاره‌ای تغییرات که توسط کمیسیون در تزه‌های من صورت گرفته مورد قبول من بوده‌اند" (۲۱).

رُوی سال‌ها بعد به هنگام تحریر خاطراتش در مورد این "تغییرات" مهم همچنان سکوت می‌کند و با چند جمله از کنار این مسئله می‌گذرد:

"من پیش‌نویس تزه‌های الحاقی در باره مسئله ملی و مستعمراتی را فقط در دو نسخه تایپ شده تهیه کردم. یکی از این نسخه‌ها را هنگامی که روز بعد لنین را ملاقات کردم شخصاً به او دادم. او سند را با اشتیاق فراوان خواند و چند تغییر لفظی (Verbal) را پیشنهاد کرد که من از روی میل پذیرفتم" (۲۲).

با این وجود خود رُوی هیچگاه در مورد ماهیت این "چند تغییر لفظی" سخنی عنوان نمی‌کند و بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید مسئله نه برسر "چند تغییر لفظی" بلکه تغییراتی مهم است. در سال ۱۹۶۷، قبل از انتشار متن کامل تزه‌های

"الحاقی - پیشنهادی" (در سال ۱۹۷۱)، مقاله‌ای از ا. رزنیکوف منتشر می‌گردد که در آن به بخش‌هایی از این تژها استناد می‌شود (۲۳). گرچه انتظار می‌رفت که این مقاله بتواند به بحث‌های موجود درباره این مسئله جهت بخشد، معذالک تعبیرات انحرافی و گوناگون همچنان ادامه پیدا می‌کند، چنان که برخی از "مورخان" هتاند "رئیس‌نیا" که از منابع تاریخ نگاری توده‌ای تغذیه می‌کنند اساساً معتقدند که تژهای "الحاقی - پیشنهادی" رُوی به علت:

"برداشت‌های یکسوزگرایا نه‌وضد مارکسیستی و ماجراجویانه‌مردود شمرده‌شد" (۲۴). اصولاً مورخان شوروی و "تاریخ‌نویسانی" که وابسته به احزاب طرفدار این کشور می‌باشند سعی کرده‌اند که با برجسته کردن "چپ‌گرایی"، نظریات رُوی را از تژهای لنین متمایز نمایند. علت این امر تا حد زیادی روشن می‌گردد وقتی بدانیم که رُوی در سال ۱۹۲۹ از کمینترن اخراج می‌شود. ولی نه بعنوان یک "چپ‌گرا" بلکه این بار بعنوان یک "عنصر دست‌راستی" و "طرفدار بوخارین"!

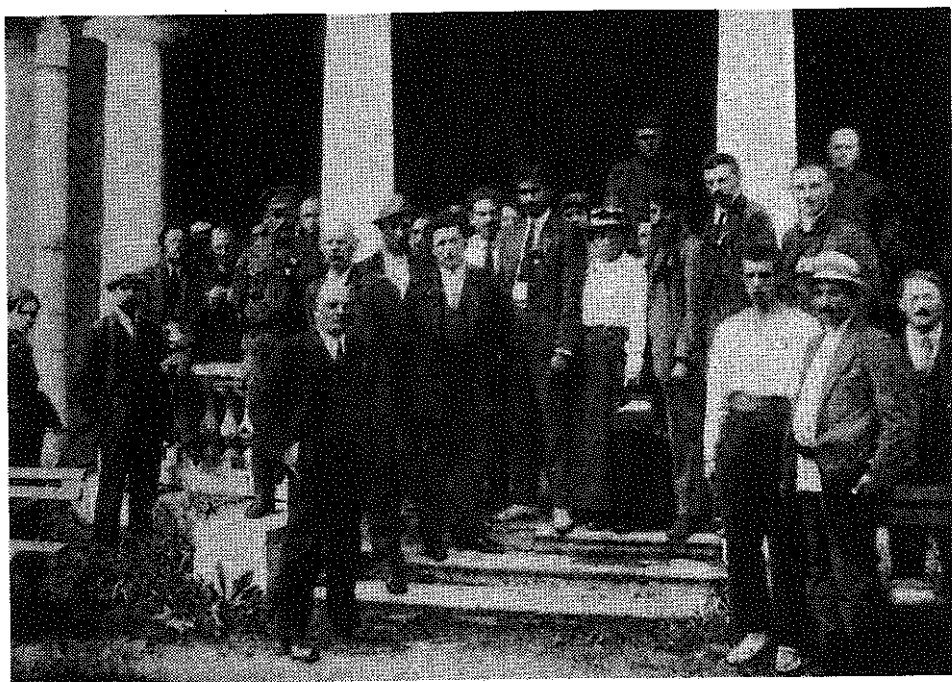
این را نیز باید در نظر داشت که غنی‌ترین منبع اسناد کمینترن در شوروی وجود دارد. لاجرم هر کسی که خواهان مطالعه و تحقیق همه‌جانبه در زمینه کمینترن باشد باید از این منابع استفاده کند، و آنچه به جرأت می‌توان گفت این است که تا به امروز فقط قسمت ناچیزی از کل مدارک و اسناد مربوط به کمینترن انتشار یافته است و قسمت اعظم آن‌ها همچنان در آرشیوهای روسیه شوروی محبوس‌اند. خلاصه این که از یک طرف تحلیل‌های مورخین رسمی شوروی و طرفداران شان مفرضانه‌اند، از طرف دیگر اسنادی که از آرشیوهای روسیه شوروی انتشار یافته‌اند - و چنان که در مورد تژهای لنین دیده‌ایم خالی از ایراد و اشکال نیست - منابع اصلی مطالعاتی در مورد کمینترن را تشکیل می‌دهند و در نتیجه، تشخیص سَره از ناسَره در این راه دشواری‌های خود را دارد. هیچ مورخ و محقق جدی را سراغ نتوان گرفت که درباره کمینترن کاری عرضه کرده، مستقیم یا غیر مستقیم از منابع منتشره توسط شوروی استفاده نکرده باشد. با علم باین مشکلات است که دنبال کردن مسیر مباحث متخصصین مختلف در این باره خالی از فایده نخواهد بود.

در بررسی تژهای رُوی ما با دو نمونه مهم تحقیقات مواجه‌ایم. نمونه اول تحقیقات شوروی‌شناسان و محققان امور کمینترن تا سال ۱۹۶۷ است و نمونه دوم تحقیقات مورخان و محققان بعد از این سال‌ها. همانطور که گفته شد سال ۱۹۶۷ از این نظر حائز اهمیت است که برای اولین بار به مقاله‌ای از الف. ب. رزنیکوف موسوم به "لنین در زمینه جنبش آزاد بیخشم‌ملی" در نشریه "کمونست" ارگان شوریک حزب کمونیست شوروی برمیخوریم که به بخش‌هایی از اصل تژهای "پیشنهادی" رُوی استناد

می‌کند (۲۳). اختلافاتی که او بین ترها در شکل "تصویبی" و "پیشنهادی" آن می‌بیند، و آنچه قبل از او توسط مورخان و محققان دیگر بیان شده بود تفاوت دارند.

یکی از مهم‌ترین محققانی که درباره این مسئله (قبل از سال ۱۹۶۷) به اظهار نظر پرداخته، ای‌اچ‌اچ کار است. توجه به تحقیقات ای‌اچ‌اچ کار در کتاب معروف انقلاب بلشویکی از این نظر ضروری است که نتایج بدست‌آمده توسط وی پایه و اساس بسیاری از تحقیقات دیگر در این زمینه را فراهم کرده است.

ای‌اچ‌اچ کار با توجه باین مسئله که ترهای رُوی به زبان انگلیسی تهیه و تصحیح شده‌اند (۲۵) متذکر می‌گردد که در ترجمه آلمانی اسناد کنگره دوم کمیترن کسه



### کنگره دوم:

لنین و روی (وسط عکس) همراه عده‌ای از نمایندگان

توسط خود کمیترن انتشار یافته، هنگام ترجمه ترهای "الحاقی-تصویبی" اشتباهاتی، که مفهوم ترها را تغییر می‌دهد، راه یافته است (۲۶).

او همچنین متذکر می‌گردد که تمام ترجمه‌های روسی اسناد کمیترن تا قبل از سال ۱۹۳۴، از آنجا که ماخذهای خود را نه متن انگلیسی ترهای "الحاقی-تصویبی"،

بلکه ترجمه اشتباه آلمانی آن قرار داده بودند ، همان اشتباهات ، ترجمه آلمانی را تکرار کرده اند ( ۲۷ ) . فقط ۱۴ سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۴ ( ۲۸ ) است که ترجمه صحیح روسی تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " منتشر می‌شود ( ۲۹ ) . و به سر درگمی‌ها درباره این که کدام یک از اسناد موجود را باید تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " کمینترن دانست ظاهراً خاتمه می‌دهد ( ۳۰ ) . اما همین مسئله در کنار عدم انتشار تزه‌ای " الحاقی - پیشنهادی " خود منجر به اشتباه عمده دیگری می‌شود . بویژه آن که در نظر داشته باشیم که " اشتباه " مترجمین آلمانی تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " صرفاً یک اشتباه تکنیکی نیست . در این باره کمی توضیح می‌دهیم :

گفتیم که روی تزه‌ای " الحاقی - پیشنهادی " خود را ابتدا به لنین و سپس به کمیسیون بررسی مسئله ملی و مستعمراتی ارائه داد و کمیسیون با اصلاحاتی آنرا تصویب کرد . نظرات روی در بحث‌های کمیسیون و همچنین نوشته‌های او قبل و بعد از کنگره نشان از اختلاف نظر او با لنین در دو مورد مشخص یعنی : نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک در انقلاب و اهمیت شرق در روند انقلاب جهانی دارد . با در نظر داشتن این مسائل اگر به ترجمه آلمانی تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " مراجعه کنیم متوجه خواهیم شد که این ترجمه با نظرات ارائه شده از جانب روی در تزه‌ای " الحاقی - پیشنهادی " بیشتر در انطباق است تا در شکل تصویبی آن . از این رو بسیاری از مورخان و محققان دچار این اشتباه شده‌اند که ترجمه آلمانی تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " را بجای تزه‌ای " الحاقی - پیشنهادی " و متن انگلیسی همان تزه‌ها را بعنوان تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " تلقی کنند . همین تفسیر نادرست باعث می‌شود که فی المثل محقق چون ای . اچ . کار علی رغم آگاهیش به اشتباه در وجود این ترجمه‌ها و علی‌رغم اشاره‌اش باین مطلب که تزه‌ای روی به زبان انگلیسی تهیه و تصحیح شده‌اند ( ۲۵ ) ، هنگام انجام مقایسه بین تزه‌های " الحاقی - پیشنهادی " روی و نظرات دیگران ، ترجمه روسی این تزه‌ها را - که از همان ترجمه اشتباه آلمانی به روسی انجام گرفته است - مورد استناد قرار می‌دهد . البته او احتیاط لازم را رعایت کرده ، می‌گوید :

" ظاهراً تنها چایی که [ نظرات روی را ] در شکل اصلی ( Original ) آن ارائه می‌دهد " ( ۳۱ ) .

بطور خلاصه ، از یکطرف عدم انتشار متن اصلی ( انگلیسی ) تزه‌ای " الحاقی - پیشنهادی " روی بیش از پنجاه سال بعد از نگارش این تزه‌ها ( ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ ) ، و از طرف دیگر شباهت فراوان ترجمه آلمانی تزه‌ای " الحاقی - تصویبی " با نظریات روی در شکل اولیه‌اش سبب شد که بعد از انتشار ترجمه‌های صحیح از متن اصلی انگلیسی تزه‌ها در سال

۱۹۳۴، این شبهه دامن زده شود که آنچه پیش از این در زبان های آلمانی و روسی بعنوان "الحاقی - تصویبی" شناخته میشدند در حقیقت همان تزه های پیشنهادی روی می باشند. منتهی مدت ها آنچه که نیز بعنوان مقایسه تطبیقی بین تزه های "الحاقی - پیشنهادی" و "الحاقی - تصویبی" انجام می گرفت در حقیقت چیزی جز مقایسه ترجمه اشتباه يك متن با خود آن متن نبود. و این اشتباه چنان که دیدیم گریبا نگیر محققى چون ا. ا. ج. کار نیز می شود.

کتاب انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت و بعد از آن نویسندگان دیگری چون ه. کارردانکوس و اس. شرم نیز در کتاب "مارکسیسم و آسیا" (سال ۱۹۶۴) بر پایه تحقیقات ای. ا. ج. کار همان برداشت نادرست را تکرار کردند. و با تصور غلط این مطلب که ترجمه های نادرست آلمانی و روسی تزهائی که تا سال ۱۹۳۴ بعنوان تزه های "الحاقی - تصویبی" شمرده می شد، در حقیقت همان تزه های پیشنهادی روی است، به مقایسه ای تطبیقی بین این ترجمه ها و متن اصلی انگلیسی دست زده اند (۳۲). حتی در سال ۱۹۶۹ ف. کلودین با استناد به تحقیقات نویسندگان "مارکسیسم و آسیا" همان اختلافات را بازگو می کند و از مقاله ای که در سال ۱۹۶۷ تحریر شده است (همچنان که پیش از این یاد کردیم برای اولین بار به تزه های اصلی "الحاقی - پیشنهادی" روی اشاره می کند) سخنی به میان نمی آورد (۳۳).

این نویسندگان (کار، کارردانکوس و...) هیچگاه دلیل قانع کننده ای ارائه نداده اند که چرا ترجمه های آلمانی که در سال ۱۹۲۱ بعنوان تزه های "تصویبی" انتشار یافته همان تزه های "پیشنهادی" روی بوده است. تنها دلیلی که می توان از بررسی های آنان استنباط کرد این است که ترجمه آلمانی تزه ها بسیار شبیه به نظرات روی است. ولی این امر به هیچ وجه نمی تواند بعنوان دلیل عرضه شود و چنانچه مشاهده خواهیم کرد حتی همین فرض هم نادرست است زیرا اولاً تزه های "الحاقی - پیشنهادی" روی که بعدها بدست آمد در انطباق کامل با این ترجمه آلمانی نیست. ثانیاً فقط ما با يك ترجمه آلمانی مواجه نیستیم. با ترجمه دیگری به زبان آلمانی که يك سال قبل از انتشار تزه های آلمانی مورد استناد این محققان (یعنی در سال ۱۹۲۰) منتشر شده است دست یافته ایم که با ترجمه منتشره در سال ۱۹۲۱ مطابقت کامل ندارد (۳۴). این نشان می دهد که نه تنها در سال ۱۹۴۳ و روشن شدن اشتباه در ترجمه بلکه حتی قبل از آن نیز می بایست بر ترجمه های آلمانی تزه های "الحاقی - تصویبی" شک کرد.

بطور کلی باید گفت که تحقیقات مورخان تا سال ۱۹۶۷ در جهت ارائه تزه های

"پیشنهادی" روی به نتیجه مطلوب نرسید . برای دسترسی باین ترها باید بسـه تحقیقات نویسندگان ، بعد از این تاریخ رجوع کرد .



بعد از سال ۱۹۶۷ ، آثار دیگری ، انتشار یافته اند . از جمله می توان بسـه دو نمونه مهم اشاره کرد .

اولی کتاب "لنین و کمیترن" که توسط دو نویسنده غیر کمونیست ، بـه لاریـچ و مـمـمـمـم دراشکویچ نوشته شده است . این کتاب در سال ۱۹۷۲ انتشار یافته است (۲۵) . دومی کتاب "اسناد تاریخی حزب کمونیست هند وستان" که در سال ۱۹۷۱ توسط اد هیگاری یکی از شورسین های حزب کمونیست هند وستان جمع آوری شده است (۲۶) . نویسندگان این دو کتاب تحقیقات خود را بر پایه مقالـه رژیکیوف قرار داده اند و در مورد اختلافات موجود بین ترهای "الحاقی" - پیشنهادی" و "الحاقی - تصویبی" به نتیجه ای مشابه میرسند (۲۷) . کتاب اد هیگاری خاوی اسناد کاملی است . از جمله سند جالبی که در این کتاب بچشم می خورد متن اصلی ترهای "پیشنهادی" روی در شکل اولیه آن است . این سند ، بنا به گفته اد هیگاری توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در اختیار او گذاشته شده است (۲۸) . بدین ترتیب ۵۱ سال بعد از انتشار ترهای "تصویبی" روی حزب کمونیست شوروی اجازه انتشار متن "پیشنهادی" این ترها را می دهد و پرده ابهامی که بر ترهای روی سایه افکنده بود تا حدی کنار می رود . می گوئیم تا حدی زیرا هنوز برخی مسائل بسـه جواب مانده اند . علاوه بر این چرا در تمام این مدت علی رغم پلمیک های بسیار در مورد ترهای روی ، شوروی این اسناد را مخفی نگاه داشته بود ؟ چرا این اسناد مدت ها بعد از مرگ روی انتشار می یابند ؟ چرا خود روی هیچگاه ترهای "الحاقی" - پیشنهادی" خود را منتشر نمی کند ؟ و . . .



روی در سال ۱۹۱۹ ، یعنی فقط يك سال قبل از کنگره دوم ، در مکزیک بعید از آشنائی با پرودین - یکی از بلشویک های قدیمی و بعد ها نماینده کمیترن در چین - کمونیست می شود . هـا نظوری که قبلا دیده ایم ، قبل از برگزاری کنگره دوم به آلمان می رود و از آنجا راهی روسیه می گردد . در روسیه با ترهای لنین در مورد مسئله ملی و مستعمراتی آشنا میشود و در جریان بحث های "خصوصی" که بین او و لنین انجام می گیرد ، لنین به وی پیشنهاد می کند که نظراتش را به رشته تحریر در آورد (۲۹) . قبل از بحث در کمیسیون ، لنین ترهای "پیشنهادی" او را مطالعه می کند (۲۲) و بنظر



ما در آن ها ، نه چند تغییر لفظی بلکه تغییرات مهمی وارد می‌آورد . بالاخره کنگره با در نظر گرفتن این تغییرات و تصحیحات کمیسیون آن ها را در شکل " تزهای الحاقی " به تصویب می‌رساند .

تزهای " مقدّماتی " لنین و تزهای " الحاقی " روی و همچنین بحث های کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی حاوی مطالب و نظرات مهمی در باره نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک در انقلاب ، گذار از مرحله تکامل سرمایه داری ، شکل شورائی و اهمیت شرق در روند انقلاب جهانی اند .  
در پاره ای از این موارد ، بین لنین و دیگر نمایندگان کمیسیون ، بخصوص روی ، اختلافاتی وجود دارد که برخی از آنان از اهمیت خاصی برخوردارند ، که در فصل های بعدی همین نوشته به آن ها خواهیم پرداخت .



ولی آیا بین تزهای " مقدّماتی - تصویبی " و " الحاقی - تصویبی " که بعد از تبادل نظرات نمایندگان از تصویب کمیسیون و کنگره گذشت و بصورت تزهای کمینترن در آمد ، تفاوت هایی اساسی وجود دارد ؟ اولیا نفسکی در این باره چنین اظهار نظر می‌کند :  
" شاید دلیل وجود بقایای " چپ روی " در تزهای روی در دومین کنگره کمینترن حتی پس از آن که لنین آن را تدوین کرد ، این بود که لنین اعتماد داشت تحمل و بردباری از طریق کار توضیحی و برخی اغاض ها برای تعلیم کمونیست های جوان ضرورت دارد . اما فقط در مورد امور کم اهمیت می‌شد اغاض کرد . تزهای روی پس از این که به تصویب کنگره می‌رسید ، در حقیقت حکم تصمیم انترناسیونال کمونیستی را پیدا می‌کرد و به رهنمود و رهنمون آن تبدیل می‌شد " ( ۴۰ ) .

از این اظهار نظر ملی آقای اولیا نفسکی که در حقیقت مدعی است که " لنین " و دیگر اعضای " دومین کنگره کمینترن " برای تعلیم کمونیست های جوان اغاض کسرده و نتیجتاً رهنمود " چپ روانه " صادر کرده اند که بگذریم ، لنین در گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی می‌گوید :

" کمیسیون با شاق آراء هر دو تزهای مقدّماتی و الحاقی - بشکل تصحیح شده - را پذیرفته است . بدیشان ما در تمام مسائل اصلی به توافق کامل رسیدیم ( ۴۱ ) .  
اما ملی رغم توضیح لنین ، پرسش فوق هنوز بجای خود باقی است ؟ چنان که در همین نوشته خواهیم دید ، محققان روسی برای اثبات وجود اختلاف نظر در تزهای فوق الذکر ، حتی در اسنادی که در معتبر بودن آن ها شکی نیست ، دست

می‌برند. اما صرفنظر از تحریف‌ها نشان آنچه که این محققان "اختلاف" می‌نامند، چیزی جز تاکید‌های متفاوت بر جنبه‌های مختلف یک پدیده نیست. تفاوت‌هایی که اشاره به آن‌ها ضروری است. فراموش نباید کرد که کمینترن، در مقطع مورد بحث، مسائل مهمی چون وظائف انقلاب در شرق را در دستور کار خود داشت. از آنجا که درجه تکامل اقتصادی و اجتماعی کشورهای شرق و سطح مبارزات مردم این جوامع یکسان نبود، لاجرم تشکیلات بین‌المللی که خواهان ارائه ترها و رهنمود‌هایی عمومی برای جنبش‌های این جوامع بود می‌بایست - آن فرق‌ها و عدم یکسانی‌ها را مورد توجه قرار می‌داد. مضافاً در گزارشی که پیش از این از قول لنین نقل کرده ایم بوضوح آمده: "در تمام مسائل اصلی به توافق کامل رسیده ایم" - بعبارت دیگر، توافق بر روی مسائل غیر اصلی و جزئی‌جائز و محتمل است. و این مسئله البته تصادفی نیست. توضیحات بعدی از زمینه‌های مادی این "تفاوت‌ها" را روشن می‌کند. لنین در اولین قسمت از توضیح ایده‌های اساسی خود به "تقسیم جهان" به "ستمدیده" و "ستم‌گر" می‌پردازد و متذکر می‌شود که "حدود هفتاد درصد از جمعیت جهان، متعلق به ملت‌های ستمدیده - بعنوان مثال ایران، ترکیه، چین و غیره - است که یا در حالت وابستگی استعماری مستقیم، یا نیمه مستعمره بسر می‌برند" (۴۲). او سپس در ادامه سخنانش به تزه‌های خود و روی اشاره می‌کند و درباره تزه‌های "رفیق روی" می‌گوید:

"[این تزه‌ها] اساساً از زاویه شرایط هندوستان و دیگر کشورهای بسزرگ تحت ستم انگلستان شکل گرفته‌اند، اهمیت زیاد این تزه‌ها برای ما در همین امر نهفته است" (۴۳).



بنظر مورخان روسی باز گردیم:

اینان سعی کرده‌اند با تحریف اسناد و جابجا کردن نقل قول‌های متضمن اسناد، نظرات روی را دیگرگونه جلوه داده که البته این کار را فقط در مورد روی نکرده بلکه به نقطه نظرات لنین نیز تعمیم داده‌اند. بعد از انتشار مقاله رزنیکیسوف در سال ۱۹۶۷ تا به امروز ما با "تحقیقات" جدیدی از مورخین رسمی شوروی از جمله اولیا نسکی، پرستیس و غیره مواجه‌ایم. نمونه این تحقیقات در کتاب‌های مختلف به زبان روسی و بخصوص سه جلد از این آثار که به انگلیسی ترجمه شده، دیده می‌شوند (۴۴). این سه جلد حاوی مقالات متعددی در مورد مسائل شرق و کمینترن است که توسط این مورخین نوشته شده‌اند. جلد اول آن به فارسی انتشار یافته است (۴۵). متأسفانه این کتاب‌ها، آثار مستندی نیستند و نویسندگان

آن‌ها در اغلب موارد با استناد به نقل قول‌های کوتاه در اینجا و آنجا و چسباندن آن‌ها به هم و با ارائه تحلیل‌های نادرست، صادقانه مسئله را مورد بررسی قرار نداده‌اند. رسیدگی به تک‌تک این موارد از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا فقط به یکی از "کشفیات" جدید این مورخین در مورد ماده هفتم تزه‌های "الحاقی - تصویبی" اشاره می‌کنیم. جمله مورد جدل مورخین شوروی چنین است:

"ولی نخستین و لازم‌ترین وظیفه، تشکیل احزاب کمونیست است که دهقانان و کارگران را سازمان دهد و آنان را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری شورائی هدایت کند" (۴۶).

رژنیکوف در این مورد می‌نویسد:

"مطالعه صورت جلسات کنگره بویژه متن بایگانی شده انگلیسی قطعنامه‌ها در باره مسائل ملی و مستعمراتی این فرض را بوجود آورده است که اشتباهی در هفتمین تز ["الحاقی - تصویبی"] بصورت انتشار یافته‌آن وجود داشت. در حقیقت این تز می‌گوید که "نخستین و لازم‌ترین وظیفه تشکیل سازمان غیر حزبی دهقانان و کارگران است" (۴۷).

وی در تأیید اعتبار متنی که در این "کشف" جدید مورد استفاده قرار داده می‌گوید:

"این متن رسماً توسط انستیتو مارکسیسم - لنینیسم تحت نظر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی انتشار یافت (نگاه کنید به و ۱۰ لنین و انترناسیونال کمونیستی، ص ۲۰۴ [به روسی]). از آنجا که صحت متن مزبور توسط سندوی آرآرشیوها و موافقت کامل با رهنمودهای اساسی لنین، و همچنین بر اثر عدم توافق کامل این رهنمودها با متن قبلی [که در اسناد منتشره وجود داشت] تأیید شده است، دلیلی وجود ندارد که این سندیت از طریق مراجعه به "اشتباه خوانی" قبلی مورد سؤال قرار گیرد." (۴۸).

بدین ترتیب مورخین رسمی شوروی معتقدند که در ماده هفتم تزه‌های "الحاقی - تصویبی" در حقیقت "نخستین و لازم‌ترین وظیفه تشکیل احزاب کمونیست" نبوده بلکه "تشکیل سازمان غیر حزبی" بوده است. رژنیکوف اندیشه "شکیبیل احزاب کمونیست" در شرق را بعنوان "نخستین و لازم‌ترین وظیفه"، چپ‌روی دانسته و حتی، خواسته است با انتساب آن به نظرات روی گامی دیگر در جهت اثبات "چپ‌روی" روی بردارد (۴۹). در حالی که حقیقت جز این است. زیرا جمله مورد جدل مورخین رسمی شوروی اساساً در تزه‌های "پیشنهادی" روی غایب است و فقط به هنگام تصویب توسط کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی برای تکمیل تزه‌ها به

آن اضافه می‌شود. در نتیجه آن را باید بعنوان نظر اصلاحی کمیسیون و لنین بر ترهای "الحاقی - پیشنهادی" روی دانست و نه اندیشه‌ای که از آغاز متعلق به روی بوده است. از طرف دیگر مورخین شوروی "کشف" مزبور در سال ۱۹۷۰ - یعنی ۵۰ سال بعد از تحریر ترها - را به دو دلیل عمده موثق می‌دانند:

الف - کشف "سند جدیدی" از "آرشیوهای" شوروی (به زبان انگلیسی)،  
 ب - "توافق کامل" سند فوق با نظرات و رهنمودهای لنین، بویژه سخنرانی او در کنگره، دوم کمینترن در ۲۶ ژوئیه.

در مورد دلیل اول باید گفت که سندیت متن جدید ماده هفتم بدلائل زیر معتبر نیست:

اولا - باین دلیل ساده که متن "الحاقی - پیشنهادی" روی و متن "الحاقی - تصویبی" هر دو به زبان انگلیسی به نگارش درآمده بود. با توجه باین امر، با توجه به انگلیسی زبان بودن روی و آشنائی و تسلط لنین به زبان انگلیسی - تصحیحات انجام شده از جانب لنین، نشان از تسلط عمیق وی در این زبان دارد (به ضمیمه شماره ۲ مراجعه کنید) - و با توجه به عضویت روزنامه نگار معروف امریکائی جان ریچد و دیگر نمایندگان انگلیسی زبان چون گوالچ، رامسی، کونولی و روی در "کمیسیون مسئله ملی و مستعمراتی"، دلیلی وجود ندارد که هنگام نگارش این متن در کمیسیون مزبور اشتباهی رخ داده باشد. بویژه آن که متن بعد از تصویب توسط روی به زبان انگلیسی در جلسه قرائت شده (۵۰).

ثانیا - متن های مختلف انگلیسی منتشره، همگی با یکدیگر خوانائی دارند. ثالثا - حتی اگر بخواهیم به سیاق "پروفسور" رزنیکوف بجای پرداختن به سند اصلی به "ترجمه هائی" که پیش از این غلط بودن آنها را نشان داده ایم، مراجعه کنیم، باز هم استدلالی در اثبات این ادعا نخواهیم یافت:

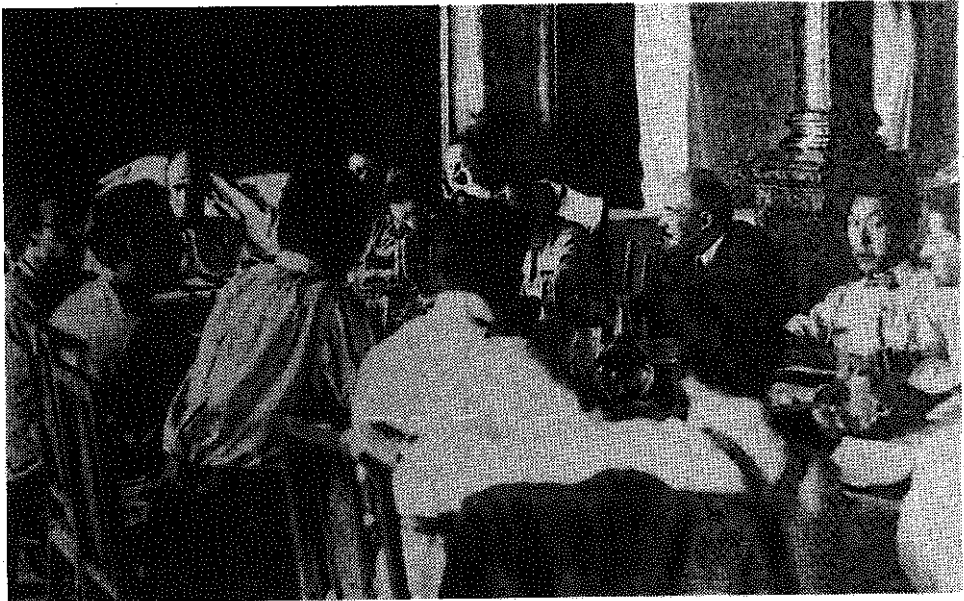
در ترجمه فرانسه: "تشکیل احزاب کمونیست" (۵۱)، در یک ترجمه آلمانی: "سازمان های کمونیست" (۵۲) و در ترجمه آلمانی دیگر: "سازمان های غیر کمونیست" (۵۳) آمده که هیچیک اصطلاح دلخواه آقای رزنیکوف را در بر ندارد. رابعا - آقای رزنیکوف، نه تنها چنان که در زیرنویس ۵۰ متذکر شدیم، مجبور به تحریف متن می‌گردد، بلکه حتی در شاقص با خود صحبت کرده و می‌گوید:

"گزارش تصحیح شده روسی جلسه کنگره می‌گوید تشکیل "احزاب غیر کمونیست" (۵۴).

واز "احزاب غیر کمونیست"، همان "سازمان های غیر حزبی" را مستفاد می‌کنند. گویی به نظر ایشان تشکیل "سازمان های غیر حزبی" و تشکیل "احزاب غیر کمونیست"

يك معنى را می دهند .

"سازمان های غیر حزبی" - گذشته از ابهام خود این اصطلاح - می تواند شامل شوراها ، اتحادیه ها ، کمیته ها و غیره باشد . در حالی که "احزاب غیر کمونیست" دارای معنائی کاملا متفاوت و مشخص است . اصولا اعتقاد باین که کمینترن در ترزهای الحاقی چنین رهنمودی را به کمونیست ها بدهد که "نخستین و لازمترین وظیفه احزاب غیر کمونیست دهقانان و کارگران است که آن ها را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری شوراها هدایت کند" بیشتر به يك شوخی



### یکی از کمیسیون های کنگره دوم

شبهت دارد . رزنیکوف حتی باین دو اصطلاح یعنی "سازمان های غیر حزبی" و "احزاب غیر کمونیست" بسنده نکرده و چند خط پائین تر و این بار ظاهرا از قول لنین از اصطلاح "سازمان های غیر کمونیست" (در گیومه) صحبت می کند ( ۵۵ ) . گویی خود او نیز متوجه شده که اصطلاح "احزاب غیر کمونیست" تا چه حد غیر معقول بوده ، در نتیجه بجای "احزاب" از "سازمان ها" که مفهوم وسیع تری دارد نام می برد . با این وجود حتی این اصطلاحات ، یعنی "سازمان های غیر حزبی" یا "سازمان های غیر کمونیست" نیز نمی توانند در مضمون و محتوای ماده هفتم ترزهای

الحاقی بگنجد . بعبارت دیگر حتی اگر " سازمان های غیر حزبی " بتوانند دهقانان و کارگران را سازماندهی کنند به هیچ وجه نمیتوانند به تنهایی آن ها را در " جهت انقلاب و استقرار جمهوری شوراها هدایت کنند " . روشن است که شکل هسای کمونیستی هستند که بعنوان پیشاهنگان طبقه کارگر می توانند و باید دهقانان و کارگران را با سازماندهی حزبی و شورائی در جهت این هدف هدایت کنند . به هر حال رزنیکوف آنقدر ساده و آوازه های " سازمان ها " ، " سازمان " ، " احزاب " ، " غیر کمونیست " و " غیر حزبی " را پس و پیش می کند که گوئی همه معنای مشابهی دارند و بالاخره هم برای خواننده روشن نمی کند که در متن صحیح چه اصطلاحی را باید در نظر گرفت : " سازمان های غیر حزبی " ، " سازمان غیر حزبی " ، " احزاب غیر کمونیست " ، " سازمان های غیر کمونیست " و یا ... ؟

بدیهی است که این نحوه بررسی استاد نمیتواند اعتماد خواننده را جلب کند . در مورد دلیل دوم یعنی " توافق کامل " این متن جدید با نظرات لنین ، رزنیکوف مدعی است که لنین کوچکترین شکی در باره لزوم سازماندهی احزاب کمونیست در شرق نداشته ولی مخالف تشکیل این احزاب به زور و در شرایطی بوده است که شرایط عینی و ذهنی آن هنوز آماده نیست ( ۵۶ ) . رزنیکوف اضافه می کند :

" مطلقاً روشن است که لنین در ۱۹۲۰ نمی توانست این تصور ذهنی Notion را پیشنهاد و تأیید کند که ایجاد احزاب کمونیست در شرق ستم دیده ( و نه در کشورهای خاص بلکه بطور اعم در شرق ) وظیفه اولیه در آن زمان بود " ( ۵۷ ) .

وی ادامه می دهد :

" لنین معتقد بود در آن زمان فوری ترین وظیفه کمونیست های شرق ، فعالیت شان در سازمان های توده ای وسیع مردم زحمتکش است " ( ۵۸ ) .

رزنیکوف همچنین می نویسد :

" کافی است که تز هفتم را آنطوری که واقعاً بوده ، با نکاتی که از جانب لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ارائه شده ، مقایسه کرد تا معلوم شود که آن ها با هم توافق کامل دارند . لنین و کمینترن ایجاد سازمان های انقلابی توده ای مردم زحمتکش ، " سازمان های غیر حزبی " را که راهی جهت اعمال " اندیشه سازمان شورائی " در شرایط ماقبل سرمایه داری است بعنصوان نخستین و لازمتترین وظیفه که در مقابل کمونیست ها در فعالیت شان با توده های ملت های تحت ستم است ، در نظر می گرفتند " ( ۵۹ ) .

نتیجه بررسی شوریک - سیاسی آکادمیسین رزنیکوف ، نیز دست کم از بررسی های

اسناد او ندارد. آنچه را که وی عنوان می‌کند، در حقیقت این است که کمیته‌سرن معتقد بوده "نخستین و لازمترین وظیفه" در مقابل کمونیست‌ها در "کشورهای شرق" نه ایجاد "احزاب کمونیست"، بلکه، تشکیل "سازمان‌های غیر حزبی"، "سازمان غیر حزبی" و یا حتی "سازمان‌های غیر کمونیستی" است.

پروفسور اولیانفسکی در راه "اثبات" این مسئله، گامی جلوتر می‌نهد، او نه تنها اصطلاح "سازمان‌های غیر حزبی" را که تا کنون از آن بعنوان عبارت "تصحیح شده" هفتمین تز "الحاقی - تصویبی" نام برده می‌شد به گزارش ۲۶ ژوئیه لنین، منتسب می‌کند، بلکه حتی در یک جمله بی ربط، مدعی می‌گردد که:

"وی [لنین] همچنین نشان داد که کشورهای عقب مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان‌های انقلابی توده‌ای ("غیر حزبی") می‌توانند "با طی کردن مدارج معینی از رشد" به کمونیسم برسند و این که تشکیل "گردان مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی" شرط چینی شدن است" (۶۰).

این "استدلال"‌ها در ادامه، آنچه پیش از این عنوان کرده‌اند، از آن "دانشمندان" است که بقول پروفسور:

"..... در مدرسه‌های گوناگون پژوهشی مسکو کار می‌کنند و از جانب انستیتوی جنبش بین‌المللی کارگری آکادمی علوم اتحاد شوروی دعوت شدند تا بطور گروهی به بررسی مسئله علمی و سیاسی بحث انگیز و عمده نقش کمینترن در تکامل جنبش آزاد بیخشم ملی کشورهای خاور بپردازند" (۶۱).

استدلال‌های آکادمیسین‌های "انستیتوی جنبش بین‌المللی کارگری آکادمی علوم اتحاد شوروی" را بدلائل زیر باید نادرست دانست:

۱- مطالعه گزارش ۲۶ ژوئیه لنین در مورد "کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی" در اجلاس کمینترن، غیر واقعی بودن اظهارات عنوان شده از جانب اولیانفسکی و رژنیکوف را نشان می‌دهد.

در سرستا سر مقاله، بلکه حتی در عبارت مورد استناد آقای اولیانفسکی، نیز اشاره‌ای به اصطلاح گنگ و مبهم "سازمان‌های غیر حزبی" وجود ندارد، بلکه بسیار روشن و قاطع از پدید آوردن "سازمان‌های حزبی" "مستقل" در "مستعمرات و کشورهای عقب مانده" سخن می‌رود:

"نه فقط ما باید گردان‌های مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را پدید آوریم، نه فقط باید فوراً تبلیغ در جهت سازماندهی شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آن‌ها را با

شرایط ماقبل سرمایه داری مطابقت دهیم، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید با شالوده شوریک مناسب این قضیه را پیش ببرد که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته می‌توانند وارد سیستم شورایی شوند و با طی مراحل معینی از تکامل، بی‌آن که نیازی به عبور از مرحله سزمایه داری باشد، به کمونیسم برسند" (۶۲) .

لنین نه تنها اشاره‌ای روشن به "سازمان های حزبی" می‌کند، بلکه منظور مشخص خود را از "سازمان های غیر حزبی" یعنی "شوراهای دهقانی" و حتی نظام مورد نظر ارائه می‌دهد. در نزد لنین نظام مورد نظر "سیستم شورایی" و در نزد آقای اولیانسکی "نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان های انقلابی توده‌ای" (غیر حزبی) است .

۲- متن تزه‌ای "مقدماتی - پیشنهادی" لنین به کنگره دوم کمینترن منتشره توسط "اداره انتشارات زبان های خارجی مسکو" و "انستیتو مارکسیسم - لنینیسم، وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی" که ترجمه امروزی آن به زبان های فرانسه، انگلیسی و آلمانی - بدلتالی که پیش از این شرح داده ایم - با شکل اولیه آن منطبق نیست، با این وجود حتی در ماده یازده، بند پنجم آن به صراحت در این باره می‌گوید :

"لزم مبارزه ای قاطعانه علیه کوششهایی که بر آن است به گرایش های رهایی بخش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیستی بسدند، انترناسیونال کمونیست، می‌باید جنبشهای بورژوا - دموکراتیک و ملی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده را تنها بشرطی حمایت کند که عناصر احزاب آتی پرولتری در این کشورها را - که فقط در نام کمونیست نخواهند بود - بدور هم جمع کرد و برای درک وظیفه شان - مبارزه علیه جنبشهای بورژوا - دموکراتیک در میان ملت های خود - تربیت کند . انترناسیونال کمونیست، در کشورهای شرق و مستعمرات می‌باید وارد اتحادی (Alliance) موقت با دموکراسی بورژوایی گردد، اما هیچگاه نباید در آن مستحیل شود و در تمام شرایط، می‌باید استقلال جنبش پرولتری را حفظ کند، حتی اگر این جنبش در حالت جنینی آن قرار داشته باشد" (۶۳) .

بر اساس عبارت فوق، نه تنها تربیت عناصر "احزاب آتی پرولتری" بعنوان تنها شرط کمک انترناسیونال کمونیست به جنبش های ملی اعلام میگردد، بلکه از انترناسیونال خواسته میشود که در تمام شرایط استقلال جنبش پرولتری را حفظ کند، حتی اگر این جنبش در حالت جنینی آن قرار داشته باشد . آیا تربیت عناصر "احزاب



آتی پرولتری" و "در تمام شرایط استقلال جنبش پرولتری" را حفظ کردن و مستحیل نشدن در جنبش بورژوا دموکراتیک می تواند از طریق "سازمانهای غیر حزبی" تامین شود؟

۳- مطالب فوق نه تنها در تظاهرات "پیشنهادی لنین" بلکه در تظاهرات "تصویبی" کنگره نیز بوضوح بچشم می خورد. عبارت دیگر، این موضع نه تنها از آن لنین، بلکه متعلق به کل انترناسیونال بوده است. جالب آن است که تمامی ترجمه های آلمانی، انگلیسی و فرانسه تظاهرات تصویبی نیز بر این تأکید دارد و خواننده برای اطلاع دقیق از این امر می تواند به ترجمه های فارسی تظاهرات تصویبی از زبان های آلمانی، فرانسه و انگلیسی که در ضمیمه شماره (۱) آمده است، مراجعه کند.

۴- از این ها گذشته، ماده هفتم تظاهرات "الحاقی - تصویبی" تنها ماده ای نیست که در مورد "احزاب کمونیست و وظایف آن" صحبت می کند، در قسمت پایانی مساده نهم نیز جمله زیر توسط کمیسیون به تظاهرات روی اضافه می شود و مورد تصویب قرار می گیرد:

"برعکس احزاب پرولتری باید به تبلیغات قوی و منظم در مورد ایده شورائسی دست بزنند و شوراهای دهقانی و کارگری را هر چه زودتر سازماندهی کند" (۴۶).

ملاحظه می شود که در اینجا نیز وظیفه سازماندهی دهقانان و کارگران از طریق نهاد های شورائی به "احزاب پرولتری" محول می شود و نه "به سازمان های غیر حزبی"، عبارت دیگر، سازماندهی شوراهای توسط حزب کمونیست که لنین در گزارش خود به کمیسیون از آن سخن می گوید، یک بار دیگر در این ماده - علاوه بر ماده هفتم - مورد تأکید قرار می گیرد.

۵- و بالاخره تشکیل احزاب کمونیست در شرق مسئله جدیدی نبود که در کنگره دوم مطرح شود. در مقاله پیش توضیح دادیم که چگونه تصمیم "شکل گیری تدریجی احزاب کمونیست" در شرق، اولین بار در کنگره دوم "سازمان های خلق هسای خاور" با شرکت لنین در سال ۱۹۱۹، اتخاذ گردید (۶۴).

با توجه باین نکات است که باید گفت "تحلیل ها" و "تحقیقات" این مورخین تلاش بیپوده است برای وفق دادن نظرات لنین با نظر رسمی انستیتو مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مبنی بر ایجاد سازمان های غیر حزبی کسه فقط در چارچوب اندیشه انحرافی "راه رشد غیر سرمایه داری" آنان می گنجد. بقول پروفیسور اولیا نفسکی:

"اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" دور از ذهن نیست، این اصطلاح از پدیده اجتماعی شخصی که اهمیت استثنائی دارد حکایت می کند،

پدیده‌ای که باید در زمان بطور تمام و کمال ارزیابی شود تا سیاست درستی برای زرفش انقلاب آزاد بیخشم ملی و رساندن آن به مرحله‌ای بالاتر آغاز ساز گردد. این اصطلاح لنین "بدون گذشتن از مرحله سرمایه داری" است که چشم اندازی ممکن و راهی ممکن برای تقریباً هزار و پانصد میلیون تن از مردم جهان سوی چشم انداز و راه سرمایه داری که اکنون صورت بندی اجتماعی - اقتصادی کهنه و پوسیده‌ای شده است، فراهم می‌آورد" (۶۵).



همانطور که قبلاً نیز اشاره شده نکته پیداست که امروز مورخان و محققان وابسته به "کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی" با چه انگیزه و دلایل مشخصی سعی می‌کنند "اشتباهی" را در این تزه‌ها کشف کنند و مسئله تشکیل احزاب کمونیست "بعنوان نخستین و لازمترین" وظیفه را به نفع ایده غلط "سازمان های غیر حزبی" به زیر سؤال ببرند. بررسی درستی یا نادرستی این ماده از تزه‌ها در شرایط آن مقطع - بویژه آن که در نظر داشته باشیم که اظهار نظرها و تردیدهایی، در باره این مسئله و در همان مقطع نیز وجود داشته است -، فرصت مفصل جداگانه‌ای می‌طلبد. آنچه در پی می‌آید، صرفاً ذکر نکات مقدماتی در این باره است:

لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ خود بسیار واقع بینانه در مورد امکان ظهور "احزاب پرولتاریائی" در "کشورهای عقب مانده" اظهار تردید جدی می‌کند:

"خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورهای عقب مانده احزاب پرولتاریائی - اگر واقعاً بتوانند ظاهر شوند - بدون برقراری روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون دادن حمایت موثر به آن، قادر بدنبال کسردن تاکتیک های کمونیستی و سیاست کمونیستی باشند" (۶۶).

ما به هنگام بررسی خود از مصوبات دومین کنگره "سازمان های کمونیست خلق های خاور"، هنگام اشاره به تصمیم ایجاد "احزاب کمونیستی" در شرق، خاطر نشان کردیم که:

"این امر که تشکیل حزب کارگری یعنی حزب کمونیست، در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره، در حالت شکل نایافتگی و یا واقعاً ناموجود بودن طبقه کارگر توسط روشنفکران انقلابی با حمایت حزب کمونیست روسیه، در آن شرایط مشخص تاریخی، امری درست و ولونتساریستی (اراده گرایانه) نیست، شایسته پدید قابل تردید است" (۶۷).

اهمیت این ابراز تردیدها، هنگامی بیشتر می‌گردد که در بابیم در تزه‌هایی که از جانب زینویف در باره "نقش احزاب کمونیست در انقلاب پرولتری" که در ۲۴ ژوئیه

یعنی دو روز پیش از گزارش لنین به کنگره دو کمیتزین ارائه گردید و به اتفاق آراء، به تصویب رسید، از "حزب کمونیست" چنین تعریفی ارائه می‌شود:

"حزب کمونیست تقریباً همیشه بعنوان یک حزب شهری، بعنوان کارگران صنعتی که عمدتاً در شهرها فعالیت می‌کنند، شروع می‌شود. برای تسهیل و تسریع پیروزی طبقه کارگر حیاتی است که حزب کمونیست نه تنها حزب شهرها، بلکه حزب روستاها نیز باشد. حزب کمونیست باید تبلیغات و فعالیت سازمانی را در میان کارگران روستائی و دهقانان کوچک و متوسط انجام دهد. حزب کمونیست باید به سازماندهی سلول‌های کمونیستی در روستاها، توجه ویژه‌ای نشان دهد" (۶۸).

با توجه به مسائل عنوان شده، آیا می‌توان بند هفتم تزه‌های "الحاقی - تصویبی" مبنی بر این که در جوامع عقب مانده:

"... نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل احزاب کمونیست است ..."

را درست دانست؟

پاسخ مشخص باین سؤال را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آن مجموعه شرایطی که طرح چنین مسئله‌ای را الزام آور می‌کرد، ارائه داد. لنین در گزارش ۲۶ ژوئیه خود، توضیحی می‌دهد که اشاره به آن برای روشن کردن جوانب مختلف این شرایط بسیار ضروری است:

"دومین ایده اساسی در تزه‌های ما اینست که در شرائط کنونی جهان بدنبال جنگ امپریالیستی، روابط متقابل بین خلق‌ها و سیستم جهان در مجموع توسط مبارزه‌ای تعیین می‌گردد که بوسیله گروه کوچکی از ملت‌های امپریالیست علیه جنبش شورائی و دولت‌های شورائی به رهبری روسیه شوروی، دامن زده میشود.

بدون در نظر گرفتن این شرایط ما قادر نخواهیم شد که مسئله ملی مستعمراتی - حتی اگر این در باره قسمت دور افتاده‌ای از جهان باشد - را به تنهایی به شیوه درستی عنوان کنیم. هم در کشورهای متمدن و هم در کشورهای عقب مانده، احزاب کمونیست فقط هنگامی قادر به طرح و حل صحیح مسائل هستند که فرضیه مزبور [فرضیه در باره شرایط کنونی جهانی] را نقطه حرکت خود قرار دهند" (۶۹).

بخاطر وجود همین "ایده اساسی" و اهمیت وزن پرولتاریای بین‌المللی بود که تزه‌های "مقداتی - تصویبی" و "الحاقی - تصویبی" در باره مسائل ملی - مستعمراتی، به هنگام تعیین وظایف و ارائه رهنمود در مورد کشورهای عقب مانده

شرق ، صرفاً "عناصر کمونیست" و "احزاب کمونیست" این جوامع را مد نظر قرار ندارد . این تزها — صرف نظر از آن که در عمل چگونه بکار بسته میشود — رهنمودهایی بودند برای جنبش پرولتری در سرتاسر جهان . این تزها نه فقط "عناصر کمونیست" و "احزاب کمونیست" در کشورهای عقب مانده ، بلکه کل پرولتاریای جهان — و انترناسیونال کمونیستی را در مقابل وظیفه " . . . تشکیل احزاب کمونیست . . ." به عنوان نخستین وظیفه قرار داده است . و مهم تر این بود که توده های این کشورها با هدایت و حمایت پرولتاریای بین المللی بدون گذار از مرحله تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند :

"بدینگونه توده ها در کشورهای عقب مانده می توانند با هدایت پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری که از آگاهی طبقاتی برخوردار است ، بدون گذار از تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند " ( ۴۶ ) .



## تغییرات تزهای "پیشنهادی" لنین

با توجه بدلائل عنوان شده در صفحات پیشین است که تغییرات تزهای "پیشنهادی" لنین نسبت به تزهای "تصویبی" را بر پایه اسناد آلمانی — که در بخش مربوط به تزهای مقدماتی مشخصات آن را ذکر کرده ایم — انجام می دهیم .

۱- جایگزینی ، اصطلاح "بورژوا-دموکراتیک" . لنین در تزهای پیشنهادی خود ، در رابطه با جنبش های شرق ، از اصطلاح "جنبش بورژوا-دموکراتیک" استفاده کرده بود ، ولی با توجه به گزارش مارینگ که پیش از این ها به آن اشاره کرده ایم ( ۸ ) و با توجه به اسنادی که در ضمیمه شماره ۱ ارائه خواهیم داد ، اصطلاح "بورژوا-دموکراتیک" به "انقلابی" تغییر یافته است . با اینحال ، جالب است که بدانیم لنین ، بعد از بحث های کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی ، در گزارش کمیسیون ، بجای همین اصطلاح "انقلابی" موجود در اسناد فوق الذکر ، شخصاً اصطلاح "ملی - انقلابی" را بکار می برد . بهر تقدیر ، لنین در همان گزارش دلایل تغییر اصطلاح "بورژوا-دموکراتیک" به "ملی - انقلابی" را چنین بیان می کند :

"بعنوان نتیجه مباحثان ، با این تصمیم جمعی رسیدیم که بجای صحبت از "جنبش بورژوا-دموکراتیک" از جنبش ملی - انقلابی صحبت کنیم . تردیدی نیست که هر جنبش ملی ، فقط می تواند یک جنبش بورژوا -

د موکراتیک باشد ، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب مانده از دهقانی تشکیل می شود که روابط بورژوا - سرمایه داری را نمایندگی می کنند . خیال محض خواهد بود اگر گمان کنیم که در این کشورهای عقب مانده احزاب پرولتاریائی - اگر واقعاً بتوانند ظاهر شوند - بدون برقراری روابط مشخص با جنبش دهقانی و بدون دادن حمایت موثر به آن ، قادر به نبال کردن تاکتیک های کمونیستی و سیاست کمونیستی باشند . هر چند اعتراض هایی عنوان شده است ، که اگر ما از جنبش بورژوا - دموکراتیک صحبت کنیم ، تمام تفاوت ها بین جنبش های رفورمیستی و انقلابی را فراموش کرده ایم . اما این تفاوت اخیراً به روشنی در کشورهای عقب مانده و مستعمره ، نمایان شده است ، زیرا بورژوازی امپریالیست ، هر آنچه در قدرتش دارد انجام می دهد تا بذریک جنبش رفورمیستی را بپاشد " ( ۶۶ ) .

۲- در پایان ماده پنجم مصوبه آمده است :

" . . . همه جنبش های آزاد یخواهانه ملی مستعمرات و خلق های تحت ستی را که خود از طریق تجربه تلخ باین باور رسیده اند که برای آنان [ راه ] نجاتی بجز اتحاد شان با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت شوراها بر امپریالیسم جهانی نیست . . . " ( ۷۰ ) .

عبارت " پرولتاریای انقلابی " در تزه های " مقدماتی - پیشنهادی " بچشم نمی خورد .

۳- در بند اول ماده یازدهم ، لنین نحوه کمک علی احزاب کمونیست به جنبش آزاد بیخش کشورهای خاور را روشن نمی کند ، در حالی که در مصوبه آمده است :

" همه احزاب کمونیستی باید در عمل جنبش های آزاد یخواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند . شکل حمایت باید با حسب کمونیست کشور ذینفع ، اگر چنین چیزی وجود دارد ، به بحث گذارده شود " ( ۷۰ ) .

عبارت " شکل حمایت . . . گذارده شود " در مصوبه اضافه شده است .

۴- بند سوم همان ماده تزه های " مقدماتی - تصویبی " چنین است :

" ضرورت مبارزه علیه پان اسلامیس ، و جنبش پان آسیائیس و جریاناتی اینگونه که می کوشند مبارزه آزاد یخواهانه علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی را با تقویت قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی و اشراف ، زمینداران بزرگ ، روحانیون و غیره پیوند دهند " ( ۷۰ ) .

عبارت های " پان آسیائیس " و " قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی " در تزه های

"مقدّماتی - پیشنهادی" وجود ندارد .

۵- در بند چهارم همان ماده تزه‌های "مقدّماتی - پیشنهادی" به "شش-ورای زحمتکشان" اشاره می‌گردد ، در حالی که این مسئله در تزه‌های "مقدّماتی - تصویبی" به شکل زیر بسط می‌یابد :

"۰۰۰ در صورت امکان دهقانان و همه، استثمار شوندگان را بایستد

در شوراها سازمان داد ۰۰۰" (۷۰) .

۶- در بند ششم همان ماده آمده است :

"قدرت‌های امپریالیستی به کمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه

دولت‌های پושالی را که از نظر اقتصادی ، مالی و نظامی کاملاً بسط

امپریالیسم وابسته اند در زیر نقاب دولت‌های مستقل مخفی می‌کنند" (۷۰) .

عبارت "بکمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه" در تزه‌های "مقدّماتی - پیشنهادی" وجود ندارد .

۷- در ماده دوازدهم تزه‌های "مقدّماتی - تصویبی" عبارت زیر که در تزه‌های

"پیشنهادی" بچشم می‌خورد حذف شده است :

"از سوی دیگر هر چه کشور عقب مانده تر باشد ، به همان نسبت واحد های

تولیدی کوچک کشاورزی ، پدرسالاری ، و میهن دوستی بومی در آن زیاد تر

است و این بطور اجتناب ناپذیری موجب می‌شود که عمیق ترین پیشداوری‌های

خرده بورژوازی ، مشخصاً خودخواهی و تنگ نظری ملی ، بطور وسیع‌تر

قوی و سرسخت متجلی گردند" (۷۰) .

غیر از این موارد ، کلماتی اینجا و آنجا در متن تزه‌های "پیشنهادی" لنین ،

هنگام تصویب آن در کنگره اضافه یا کم شده و یا در نحوه جمله بندی تغییراتی

بعمل آمده است که در مضمون کلی تغییری نمی‌دهند .

## تغییرات تزه‌های "پیشنهادی" روی

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد ، در آغاز لنین در تزه‌های "الحاقی-

پیشنهادی" روی تصحیحاتی کرد و سپس کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی

با در نظر گرفتن این اصلاحات در تزه‌های تغییراتی بعمل آورد . از آنجا که مقصد

این تغییرات کم نیست و برخی از آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند ، ترجیح

داده ایم که تزه‌های "پیشنهادی" روی را به فارسی برگردانیم و همراه با اصلاحاتی

که در آن‌ها انجام گرفته است ، یکجا ، در ضمیمه شماره ۲ ، ارائه دهیم (۴۶) که

در زیر فقط به محتوای این تصحیحات و تغییرات اشاره خواهیم کرد .

بطور کلی باید گفت که این تغییرات و تصحیحات عمدتاً در دو جنبه از تزه‌های  
 "پیشنهادی" روی رخ داده است. جنبه اول در مورد اهمیت شرق در رونق  
 انقلاب جهانی است. در این باره روی بطور یکجانبه به مسئله برخورد می‌کند  
 و برای انقلاب در کشورهای عقب مانده شرق، اهمیت بیش از اندازه قائل می‌شود.  
 این امر در مواد دوم و چهارم تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" او چشم  
 می‌خورد. کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی در این مواد تغییراتی  
 داده و کوشیده است که یکجانبه نگری روی را تصحیح کند. در نتیجه، در تزه‌های  
 "الحاقی - تصویری" بروی نقش مهم غرب و بروی هم‌آهنگی نیروهای جنبش‌های  
 انقلابی شرق و پرولتاریای غرب تأکید شده است. ما به هنگام بررسی نقش شرق  
 در انقلاب جهانی به یکجانبه نگری روی در این زمینه که جدل‌های متعددی را بر  
 انگیزت، باز خواهیم گشت.

جنبه دوم مربوط میشود به نقش جنبش بورژوا - دموکراتیک و نحوه همکاری با  
 آن در جوامع عقب مانده شرق که عمدتاً توسط لنین تصحیح شده است. این  
 تصحیحات مهمترین تغییرات را در تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی بوجود آورد.  
 تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" در بعضی موارد حاوی نوعی بدبینی نسبت به  
 ناسیونالیسم بورژوا - دموکراتیک است. روی این جنبش‌ها را در جهت "اممال  
 توده‌ها" ارزیابی نکرده (مواد ۷، ۱۰، ۱۱) و پشتیبانی از آن‌ها را الزامی تلقی  
 نمی‌کند (ماده ۹م) (۷۱). اکثر این موارد توسط لنین و یا کمیسیون حذف  
 شده‌اند.

بدین ترتیب لنین و کمیسیون سعی کرده‌اند که موضع بدبینانه روی علیه  
 بورژوازی ملی را بطرز منطقی ملایم تر ارائه دهند. و در این جهت حتی ۲ ماده  
 از تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" (مواد ۱۰ و ۱۱) کلاً حذف شده‌اند.

غیر از این دو مورد مهم اشاره شده در فوق، در تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی"  
 روی تغییرات دیگری نیز داده شده است که آن را پخته تر و کامل تر کرده است.  
 این تغییرات، منجر به روشن تر شدن این تزه‌ها در باره چگونگی مراحل گذار به  
 کمونیسم در جوامع عقب مانده - بدون گذار از سرمایه داری - با تکیه بر سازماندهی  
 شورائی است. روی در باره این مطلب اشاراتی در بند نهم و دهم تزه‌های  
 پیشنهادی خود داشت، ولی از آنجا که هنگام تصحیح، بند دهم حذف شد، مفاد  
 آن با اضافات تکمیلی در بند هفتم، ارائه گردید. ادامه دارد.

# توضیحات

۱- سلاطینزاده غیر از عضویت در ایمن کمیسیون، عضو کمیسیون مسئله ارضی نیز بود. وی همچنین در این کنگره به عنوان نماینده خاور نزدیک به عضویت کمیته اجرائی کمینترن (با رأی مشورتی) درآمد.

۴- رفقای نویسنده "دو پیش در حزب کمونیست ایران" (مشخصات این جزوه در "اندیشه رهائی" شماره ۲، آمده است) در این مورد می نویسند:

"متن این ترزا (بسیار آوردن تصحیحات انجام گرفته در کمینترن) بطور مستقل (با ترجمه فارسی) ولی بدون ذکر مشخصات انتشار منتشر شده است" (ص ۳۲)، تاکیدها از است.

علاوه بر این ترجمه ای از ترزای "مقدماتی-پیشنهادی" لنین در آثار منتخبه لنین به زبان فارسی موجود است.

۵- پروتکل آلمانی کنگره دوم کمینترن، صفحات ۲۳۲-۲۳۴.

۶- جین دکراس، "انترناسیونال کمونیست" (اسناد)، صفحه ۶ مقدمه.

۷- ترزای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی به آلمانی، مشخصات این سند:

LEITSATZ ZUM II KONGRESS DER KOMMUNISTISCHEN INTERNATIONALE  
Verlag der Kommunistischen Internationale Petrograd, Smolny, 62-N°64

۸- پروتکل آلمانی کنگره دوم، صفحات ۱۴۵-۱۴۴.

۹- دو نمونه از این ترجمه ها مورد استناد

۱- یادداشت های ناشرین کتاب "پنج سال اول انترناسیونال کمونیستی"، ص ۱۲۴، (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۲، ص ۱۶۷ آمده است).

پروتکل آلمانی کنگره دوم کمینترن (صفحه ۷۸۸) نیز تعداد نمایندگان را ۲۱۸ نفر قید می کند که ۱۶۷ نفر رأی قطعی و ۵۱ نفر رأی مشورتی داشتند.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNIST-INTERNATIONALE-PROTOKOLL, HAMBOURG, 1921, P. 788.

در کتاب "انترناسیونال کمونیستی (اسناد)"، لندن ۱۹۵۶ تعداد کشورها ۴۱ و تعداد نمایندگان آنان ۲۱۷ نفر قید شده است.

THE COMMUNIST INTERNATIONALE (DOCUMENTS) J. ANE DEGRAS, LONDON, 1956, OXFORD UNIVERSITY PRESS.

۲- برای آشنائی با نام نمایندگان ششرق در این کنگره، مراجعه شود به کتاب "انتر-ناسیونال کمونیستی و مسائل مستعمراتی ۱۹۳۵-۱۹۱۹"، پاریس ۱۹۶۸، صفحات ۲۹ و ۳۰.

L'INTERNATIONALE COMMUNISTE ET LES PROBLEMES COLONIAUX 1919-1935, ENRICA COLLOTTI PISCHEL, CHIARO ROBERTAZI, EDITION MOUTON, PARIS, 1968, PP. 29-30.

۳- همانجا، ص ۳۰، "پروتکل آلمانی کنگره دوم"، صفحات (۷۸۹-۷۹۰).



قرار گرفته است . اولی بوسیله جیسن  
دگراس از آلمانی به انگلیسی ترجمه شده و در  
"انترناسیونال کمونیست (اسناد)" ، صفحات  
۱۴۴-۱۳۹ بچاپ رسیده است . دیگری  
در "گزارشات در باره جلسات کنگره دوم" ،  
صفحات ۵۷۵-۵۷۰ بچشم می خورد .

THE SECOND CONGRESS OF THE CO-  
MMUNIST INTERNATIONAL, REPORT  
ON PROCEEDINGS MOSCOW, 1920, PP.  
570-575.

۱۰- رجوع کنید به بخش ضمیمه در همین  
شماره .

۱۱- رجوع کنید به "اندیشه رهائی" ،  
شماره ۲ و ۴ ، صفحه ۲۳۷ .

۱۲- بیوگرافی های متعدد استالین همگی  
براین امر صراحت دارند . مثلا مراجعه  
کنید به "استالین" ، نوشته لئون تروتسکی ،  
صفحه ۱۱۹ .

STALIN, an appraisal of the man  
and his influence-STEIN AND  
DAY PUBLISHERS NEW-YORK, P.119.

۱۳- انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷ ، جلد  
سوم ، لندن ۱۹۵۳ ، ص ۲۵۲ .  
THE BOLSHEVIK REVOLUTION 1917-  
1923, V.3, Macmillan, London, 1953  
P.252.

۱۴- مثلا مراجعه کنید به نشریه "بولتن  
کمونیست" شماره ۲۸-۲۹ ، صفحات  
۲۴-۲۵ . در اینجا در ماده ششم  
تزه های "مقدمانی-تصویبی" اصطلاح  
بورژوا-دموکراتیک تصحیح نشده است  
و این در شرایطی است که کمیسیون این  
تصحیح را تصویب کرده بود . همین ترجمه

از تزه های "مقدمانی-تصویبی" توسط  
انتشارات ماسپرو و تروتسکیست های  
انترناسیونال چهارم در کتاب "تزه ها  
و قطعنامه های ۴ کنگره اول انترناسیونال  
کمونیست" ( مشخصات این کتاب در اندیشه  
رهائی" ، شماره ۲ ، ص ۶۷ ، آمده است ) ،  
عینا تجدید چاپ شده است . مشخصات  
نشریه فوق الذکر چنین است :

BULLETIN COMMUNISTE, N°38-39 ,  
28 Oct. 1920, Paris.

۱۵- "انترناسیونال کمونیست (اسناد)"  
صفحه ۶ مقدمه .

۱۶- "تزه ها ، قطعنامه ها ، بیانیه های  
چهار کنگره اول بین الملل سوم" صفحه ۱۱ ،  
مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی" ،  
شماره ۲ ، صفحه ۶۲ آمده است .

۱۷- در مورد معرفی بلاکون مراجعه  
کنید به "اندیشه رهائی" ، شماره های  
۲ و ۴ ، اسفند ۱۳۶۳ ، صفحه ۲۴۳ .

مشخصات کتاب روسی جمع آوری شده  
توسط بلاکون بشرح زیر است :

KOMMUNISTICHESKII INTERNATSII-  
ONAL V DOKUMENTAK MOSCOW 1933,  
Edited by bela Kun. .

۱۸- "تزه ها و قطعنامه ها ۰۰۰" ، صفحات  
۸۱-۷۶ . ناشرین این مجموعه بعد از ارائه  
تزه ها بشکل پیشنهادی آن چنین می نویسند :  
"تزه ها تصویب شد -  
نکات مورد اختلاف  
به کمیسیون واگذار  
گسردید" ( همانجا ، صفحه  
۰۸۱ ) .

۱۹- م . ن . روی . N . Manabren danath . ROY

MILED, BOMBAY, 1964, P. 381.

۲۳- "لنین در زمینه جنبش آزاد بیخوش ملی"، الف. ب. رزنیکیف، نشریه "کونیست" شماره ۷، مه ۱۹۶۷.

A.B.Reznikov, "V.I.Lenin o national' no-osvoboditel' nom dvizhenii", Kommunist, №7, May 1967.

۲۴- حیدر عمو اولی در "گذار از طوفان ها" انتشارات دنیا، تهران، فروردین ۶۰، ص ۲۸۷، بنقل از "دو پیش در حزب کونیست ایران"، از انتشارات "سازمان وحدت کونیستی"، ص ۴۶.

۲۵- "انقلاب بلشویکی"، ۱۹۲۳-۱۹۱۷، جلد سوم، لندن ۱۹۵۳، صفحه ۲۵۲.

۲۶- هانجا، صفحات ۲۵۷-۲۵۲-۲۵۱. ویتینگ نیز در کتاب "سیاست های شوروی در چین ۱۹۲۴-۱۹۱۷" این مطلب را تأیید می کند، (ص ۵۶).

SOVIET POLICIES IN CHINA, 1917-1924.

ALLEN S. WHITING, STANFORD UNIVERSITY PRESS STANFORD, 1954, P. 56.

۲۷- "انقلاب بلشویکی"، صفحه ۲۵۲.

۲۸- هانجا، صفحه ۲۵۷. ضمناً اضافه کنیم که در سال ۱۹۳۴، ویراستاران اسناد کمیترن به زبان روسی نیز به همین مسئله اشاره می کنند:

"در یک مورد اتفاق افتاده است که تقریباً سندی دوبار ترجمه شود، منظور ما تزه های الحاقی در مورد مسئله ملی

۱۹۵۴-۱۸۹۳ ریاضی دان و کونیست هندی. او در یک خانواده مرفه در بنگال متولد شد. در سال ۱۹۱۵ به آلمان رفت تا از دولت آن کشور که در آنوقت درگیر جنگ با انگلستان بود در مبارزه علیه انگلستان کمک مالی بگیرد. در سال ۱۹۱۷، روانه مکزیک می شود و با برودین که از بلشویک های قدیمی بود آشنا می گردد و بطرف عقاید کونیستی جلب می شود. در سال ۱۹۱۹ بعنوان یک کونیست به تشکیل حزب کونیست مکزیک باری می رساند. در فاصله بین سال های ۱۹۲۸-۱۹۲۱ در کمیترن مسئولیت های مهمی (از جمله سرپرستی دایره خاور دور کمیترن) را بر عهده دارد. در سال ۱۹۲۷ بعنوان نماینده کمیترن در چین، جایگزین برودین می شود. در سال ۱۹۲۹ بعنوان "مصدر دست راستی" و حامی بوخارین از کمیترن اخراج می گردد. سپس توسط انگلیسها بعدت ۶ سال در هند زندانی می شود. روی بعدها به حزب کنگره هند ملحق می گردد و در سال ۱۹۴۰ حزب رادیکال دموکرات را تأسیس می کند و تا زمان مرگ سردبیر نشریه "رادیکال هوپانیست" بود.

۲۰- گزارش کمیسیون مسائل فلسفی و مستعمراتی، ۲۶ جولای، مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۴.

۲۱- "گزارشات درباره جلسات کنگره دوم"، به انگلیسی، ص ۱۱۷.

۲۲- خاطرات م. ن. روی، ص ۳۸۱.

M.N.ROY'S MEMOIRS

ALLIED PUBLISHERS PRIVATE LI-

۳۲- "بحران جنبش کمونیستی از کمینترن تا کمینفرم"، ف. کلودین، جلد اول، صفحه ۲۹۱.

LA CRISE DU MOUVEMENT COMMUNISTE DU KOMINTERN AU KOMINTERN, F. Claudin, Editions Maspéro, Paris, 1972, P. 291.

این جلد به فارسی ترجمه شده است و می‌توان به ترجمه فارسی آن در "بحران جنبش کمونیستی از کمینترن تا کمینفرم" ترجمه ع. جواری، انتشارات آزاد، کلان ۱۹۸۴-۱۳۶۳، صفحه ۲۳۷، مراجعه کرد.

۳۴- کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی، وین، ۱۹۲۰، صفحات ۱۵۵-۱۵۲.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNISTISCHEN, WIEN, 1920, PP. 152 - 155.

۳۵- مشخصات این کتاب در اندیشه رهائی، شماره ۲، صفحه ۶۳، آمده است.

۳۶- "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان ۱۹۲۲-۱۹۱۷".

DOCUMENTS OF THE HISTORY OF THE COMMUNIST PARTY OF INDIA, 1917-1922, G. ADHIKARI, VOL. I, PEOPLE'S PUBLISHING HOUSE, DELHI, 1971.

۳۷- رجوع کنید به "لنین و کمینترن"، صفحات ۳۸۹-۳۸۷ و "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، صفحات ۱۸۸-۱۵۶.

۳۸- "اسناد تاریخی حزب کمونیست هندوستان"، پیشگفتار، صفحه

و مستعمراتی است که از آلمانی به روسی برگردانده شده بود، در حالی که همین متن آلمانی که بنوبه خود از انگلیسی ترجمه شده بود سرشمار از اشتباه است.

بمنقل از کتاب "سیاست‌های شوروی در چین ۱۹۲۴-۱۹۱۷"، ص ۲۹۶ که منبع روسی خود را این چنین ذکر می‌کند:

PROTOKOLY KONGRESSOV KOMMUNISTICHESKOGO INTERNATSIONALNA, VIRODI KONGRESS MOSCOW, 1934, P. XII.

۲۹- با رجوع به ترجمه آلمانی تزه‌های روی (قبل از سال ۱۹۳۴) می‌توان موارد اختلاف آن را با متن انگلیسی مشاهده کرد: متن انگلیسی در "گزارش جلسات کنگره دوم"، صفحات ۱۱۷-۱۱۴ و متن آلمانی در "پروتکل آلمانی"، صفحات ۱۵۰-۱۴۵ موجود است.

۳۰- ما به مسئله ادعاهائی که بعدها در مورد نادرست بودن برخی از بندهای همین "تزه‌های الحاقی - تصویبی" به روسی، از جانب مورخان و محققان روسی عنوان شده است، در همین نوشته پرداخته ایم.

۳۱- "انقلاب بلشویکی"، صفحه ۲۵۲.

۳۲- "مارکسیسم و آسیا"، صفحات ۴۴ و ۲۱۵-۲۱۲ (مشخصات این کتاب در "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴ صفحه ۲۴۰ آمده است). نویسندگان این کتاب به ۴ مورد اختلاف بین تزه‌های

"پیشنهادی" و "تصویبی" روی در (مورد دوم، سوم، ششم و هفتم) اشاره می‌کنند.

NAL, LIBERATION MOVEMENT, ED, UL-  
YANOVSKY, PROGRESS PUBLISHERS,  
MOSCOW, 1979.

جلد دوم :

THE COMINTERN AND THE EAST, A  
CRITIQUE OF THE CRITIQUE, ED.  
ULYANOVSKY, PROGRESS PUBLISHE-  
RS, MOSCOW, 1981.

جلد سوم :

THE COMINTERN AND THE EAST ,  
STRATEGY AND TACTICS, ED. ULYA-  
NOVSKY, PROGRESS PUBLISHERS ,  
MOSCOW, 1984.

۴۵- منظور کتاب "کمینترن و خاور" است ،  
که پیش از این در زیر نویس ۴۰ به مشخصات  
آن اشاره کرده ایم .

۴۶- متن کامل تزه‌های "الحاقی-  
پیشنهادی" و تزه‌های "الحاقی-  
تصویبی" به ترتیب از متن های اصلی اسناد

(انگلیسی) "اسناد تاریخی حزب  
کمونیست هند وستان ۲۰۰۰" صفحات

۱۷۸-۱۷۳ ، و "گزارشات جلسات کنگره  
دوم ۲۰۰۰" ، صفحات ۱۱۷-۱۱۴ به

فارسی برگردانده شده و در ضمیمه شماره  
۲ آمده است .

۴۷- "کمینترن و خاور" ، (انگلیسی) ، جلد  
دوم ، ، صفحه ۸۸ .

۴۸- همانجا ، همان صفحه ، پراستراز متن  
و گروه ها از ماست .

۴۹- همانجا ، صفحات ۸۹-۸۵ .

۵۰- "گزارش در باره جلسات کنگره  
دوم ، ۱۱۸-۱۱۴ .

واقعیت این است که حتی با اصطلاح

۱۲ ، متن تزه‌های روی ( "پیشنهادی" و  
"تصویبی" ) در صفحات ۱۸۸-۱۷۳ آمده  
است .

در مقاله ای که در سال ۱۹۷۸ توسط  
ب.ک. جین B.K. JAIN نوشته شده  
تزه‌های "الحاقی - پیشنهادی" روی از منبع  
نامبرده به فرانسه ترجمه گردیده است که  
مساقت این ترجمه خیلی دقیق نیست .

COLLOQUE SUR: L'EXPERIENCE SO-  
VIETIQUE ET LE PROBLEME NATIO-  
NALE DANS LE MONDE (1920-1939),  
C.N.R.S, PARIS 1978, TOME II, PP.  
149-155.

۳۹- "خاطرات روی ۲۰۰۰" ، صفحه ۳۸۰ .

۴۰- "کمینترن و خاور" ، ویراستار  
اولیا نفسکی ، ترجمه جلال علوی نیا ، صفحه ۱۵ ،

انتشارات بین الملل ، تهران ۳۶۰ ، تاکید ها  
از ماست .

۴۱- مجموعه آثار لنین ، انگلیسی ، جلد  
۳۱ ، صفحه ۲۴۰ .

۴۲- همانجا ، صفحات ۲۴۱-۲۴۰ .

۴۳- همانجا ، صفحه ۲۴۱ . تاکید  
از ماست .

۴۴- این سه جلد موسوم به "کمینترن  
و خاور" به ویراستاری اولیا نفسکی به

ترتیب در سال های ۸۱، ۷۹ و ۸۴ توسط  
انتشارات پروگرس به زبان انگلیسی انتشار

یافته اند . در زیر مشخصات این سه  
جلد را می آوریم .

جلد اول :

THE COMINTERN AND THE EAST, THE  
STRUGGLE FOR THE LENINIST  
STRATEGY AND TACTICS IN NATIO-

"The prime and urgent task is to set up non-party organizations of peasants and workers ....".

بعبارت دقیق تر، آکادمیسن رژیکیوف هنگام نقد از متن واحدی به زبان انگلیسی - که اصل آن متن نیز به زبان انگلیسی است - و نشان دادن سندیت این متن و بسی اعتباری اسناد دیگر - يك جمله را به دو شکل میآورد . او در یکجا از قول سند میگوید "يك سازمان غیر حزبی" و در جای دیگر از قول همان سند میگوید "سازمان های غیر حزبی" . بهر حال برای سهولت امر فرض می کنیم که منظور ایشان "سازمان های غیر حزبی" باشد .

۵۱ - "ترها و قطعنامه ها" ، ۱۹۲۱ ، نشرات ماسپرو ، صفحه ۶۰ .

۵۲ - پروتکل آلمانی ، چاپ ها ماسپرو ، ۱۹۲۱ ، صفحه ۱۴۸ .

۵۳ - کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی ، وین ۱۹۲۰ ، صفحه ۱۵۴ - مشخصات این سند بشرح زیر است :

DER ZWEITE KONGRESS DER KOM -  
MUNISTISCHEN INTERNATIONALE ,  
WIEN 1920, Verlag Arbeiter-Buch-  
handlung VIII, Alerstrasse ,  
Nr. 69.

۵۴ - "کمینترن و خاور" ( انگلیسی ، جلد سوم ) ، صفحه ۸۲ .

۵۵ - "کمینترن و خاور" ( انگلیسی ، جلد دوم ) ، صفحه ۸۹ .

۵۶ - "کمینترن و خاور" ( انگلیسی ، جلد سوم ) ، صفحه ۲۹ .

۵۷ - همانجا ، صفحه ۸۰ .

محققان ممتازی چون آقای ب . رژیکیوف ، از آنجا که پایه و اساس "تحقیقات" خود را در جعل و تحریف قرار می دهند ، علی رغم مراقبت ها و کوشش های ناشران انتشارات پیورگرس در مسکو و علی رغم ویراستاری پروفسور اولیا نفسکی نمی توانند دم خسروس را نشان ندهند . علاوه بر دلایلی که در صفحات بعد ارائه خواهیم داد ، يك مقایسه سطحی و ساده نیز می تواند دروغ بزرگ آقای رژیکیوف را نشان دهد . چنان که پیش از این دیده ایم آقای رژیکیوف مدعی میشود که "متن بایگانی شده انگلیسی" را مورد استفاده قرار داده است . او از قول این "متن بایگانی شده" تز "صحیح" خود را اینگونه عنوان می کند : "نخستین و لازمترین وظیفه تشکیل يك سازمان غیر حزبی دهقانان و کارگران" است و جمله انگلیسی را بدینگونه نقل می کند :

"The foremost and necessary task is the formation of a non-party organization of peasants and workers".

خود او در مقاله دیگری در کتاب "کمینترن و شرق" (جلد دوم، صفحه ۸۲) با اشاره به "اسناد آرشیو متن قطعنامه کنگره درباره مسائل ملی و مستعمراتی" (که به زبان انگلیسی است)، به همین اشتباه اشاره می کند و عبارت "صحیح" را بدینگونه ارائه می دهد: "اولین و عاجل ترین وظیفه ایجاد کردن سازمان های غیر حزبی دهقانان و کارگران" . و جمله "تصحیح" شده از قول متن انگلیسی را اینگونه نقل می کند :

- ۵۸- همانجا، صفحه ۸۱ .
- ۵۹- "کمیتزن و خاور" (انگلیسی، جلد سوم)، صفحه ۸۹ .
- ۶۰- "کمیتزن و خاور"، فارسی، جلد اول، صفحه ۱۹ . عبارت داخل پرانتز از نویسندگان است .
- ۶۱- همانجا، صفحه ۲۵ .
- ۶۲- مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۴، تأکیدها از ماست .
- ۶۳- همانجا، صفحات ۱۵۰-۱۴۹- از آن جا که ترجمه فرانسوی همین مطلب، با ترجمه انگلیسی آن تفاوت هائی دارد، در زیر برگردان فارسی از ترجمه فرانسوی آن بند را ارائه می‌دهیم :
- "لزوم مبارزه قاطعانه علیه گزاشی که به جریان های رهائی بخش دموکراتیک بورژوازی کشور عقب مانده رننگد کمونیستی می‌دهد، انترناسیونال کمونیستی نباید از جنبش های ملی و دموکراتیک بورژوازی مستعمرات و کشورهای عقب مانده حمایت کند مگر بشرطی که عناصر احزاب آتی پرولتری - که فقط در نام کمونیست نباشند - در تمام کشورهای عقب مانده بدور هم گرد آمده، با روحیه وظایف ویژه شان - وظایف مبارزه علیه جنبش های دموکراتیک بورژوازی ملت خود - تربیت یافته باشند، انترناسیونال کمونیستی باید اتحادی موقت با دموکرات بورژوازی مستعمرات و کشورهای عقب مانده منعقد کند ولی در آن ها مستحیل نگردد و استقلال جنبش پرولتری را حتی در لوی جنبش ترین شکل آن قاطعانه
- حفظ کند" (منتخب آثار لنین، فرانسه، جلد دوم، صفحات ۴۳۱-۴۳۰) .
- ۶۴- "ملاحظاتی در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق"، "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴، صفحات ۲۳۱-۲۲۹ .
- ۶۵- "کمیتزن و خاور"، جلد اول، فارسی، صفحه ۲۱ .
- ۶۶- مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحات ۲۴۲-۲۴۱ .
- ۶۷- "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴، صفحه ۲۳۲ .
- ۶۸- "تزا و قطعنامه ها ۰۰۰"، اینک لینک، صفحه ۷۵ . تأکید از متن است .
- ۶۹- مجموعه آثار لنین، انگلیسی، جلد ۳۱، صفحه ۲۴۱ . تأکیدها از ماست .
- ۷۰- تزهائی کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی به آلمانی (رجوع کنید به زیرنویس ۷)، صفحه ۵۸، پروتکل آلمانی (زیرنویس شماره ۱) .
- ۷۱- این نوع موضع گیری با اصطلاح رادیکال (با توجه به وضعیت جوامع شرق در شصت و چند سال پیش) که دیگران از آن بعنوان چپ روی نام برده اند، معمولاً رویه دیگری هم بدنبال دارد : راست روی . و این "ریشخند تاریخ" در مورد خود روی هم صدق پیدا کرده است . او که نسبت به حمایت از جنبش های بورژوا ناسیونالیست ابراز بدبینی می‌کرد بعد ها به یک حزب بورژوازی (کنگره) پیوست .



ضمیمه شماره ۱

ترزهای "مقدماتی - تصویبی"

کنگره دوم انترناسیونال

پیرامون

مسائل ملی و مستعمراتی

ترجمه اول از پروتکل آلمانی کنگره دوم، صفحات ۲۳۲-۲۲۴.

DER ZWEITE KONGRESS DER KOMMUNISTISCHEN-INTERNATIONALE-PROTOKOLL HAMBURG-1921, PP. 224-232.

ترجمه دوم از متن انگلیسی گزارشات دربارہ جلسات کنگره دوم انترناسیونال

کمونیست، مسکو، ۱۹۲۰، صفحات ۵۷۵-۵۷۰.

THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNISTE INTERNATIONAL ,  
REPORT ON PROCEEDING MOSCOW 1920, PP. 570-575.

ترجمه سوم از متن فرانسه نشریه "بولتن کمونیست"، نشریه فرانسوی زبان

وابسته به کمیترن، چاپ پاریس، مورخ ۱۲۸ اکتبر ۱۹۲۰، شماره ۳۹-۳۸،

صفحات ۲۵-۲۳.

BULLETIN COMMUNISTE, N° 38-39, OCTOBRE, 1920, Paris, PP. 23-  
25.

۱- دموکراسی بورژوازی مطابق ذات واقعی اش، در باره مسئله برابری بطور اعم و برابری ملی بطور اخص دارای موضع تجربیدی یا صوری است. دموکراسی بورژوازی بطور کلی تحت ظاهر برابری شخصیت انسانی، برابری صوری حقوقی مالک و پرولتر، استثمارکننده و استثمار شونده را اعلام می کند و باین وسیله طبقات تحت ستم را به میزان زیادی فریب می دهد. مفهوم برابری که خود انعکاسی است از مناسبات تولید کالائی، توسط بورژوازی، تحت بهانه باصطلاح برابری مطلق شخصیت انسانی، به ابزار مبارزه علیه نابودی طبقات تبدیل میشود. معنای واقعی خواست برابری، فقط در خواست الغاء طبقات قرار دارد.

۲- حزب کمونیست بمثابه بیان آگاه مبارزه طبقاتی پرولتاریائی جهت خلاصی از یوغ بورژوازی، باید در تطابق با وظیفه اساسی خود، مبارزه علیه دموکراسی بورژوائسی و افشای اکانیپ و ریاکاری های آن در مورد مسئله ملی نیز اصول مجرد و صوری را مقدم نسازد، بلکه اولاً ارزیابی دقیق از اوضاع مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز وضعیت اقتصادی، ثانیاً، تمایز صریح منافع طبقات تحت ستم، زحمتکشان و استثمار شندگان، از مفهوم کلی باصطلاح منافع خلق (Volksinteressen)، که بمعنای منافع طبقه حاکم است، ثالثاً با همان دقت، تحکیم ملل تحت ستم، وابسته، نامساوی الحقوق از ملل ستمگر، استثمارگر و برخوردار از تمام حقوق، بمنظور خنثی ساختن (Als Gegengewicht) دروغ های بورژوا - دموکراتیکی که بردگی مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم مردم جهان توسط اقلیتی ناچیز از ثروتمندترین و پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری را - که مختص دوران سرمایه مالی و امپریالیسم می باشد - پنهان می کنند.

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ با وضوح ویژه ای، یاوه سرائی مزورانه دموکراسی بورژوازی را برای همه ملت های تحت سلطه و طبقات تحت ستم در تمام جهان اثبات کرد.

از یکطرف صلح برست لیتوفسک و بوخارست و از طرف دیگر صلح ورسای و سن ژرمن که توسط هر دو طرف، با عبارت پردازیهای آزاد سازی ها و حق تعیین سرنوشت



ملل استلال می‌گردد، نشان داد که بورژوازی پیروز بی رحمانه مرزهای "ملی" را نیز بر اساس منافع اقتصادی اش تعیین می‌کند . برای بورژوازی، مرزهای "ملی" نیز فقط يك شیئی مورد معامله اند (Handels objekt) . با اصطلاح اتحادیه خلق ها ("جامعه ملل") چیزی نیست بجز قرار داد بیمه‌ای که طبق آن، برندگان این جنگ بطور متقابل غنائم یک دیگر را تضمین می‌کنند . کوشش برای بازسازی وحدت ملی، برای "وحدت مجدد با قسمت های جدا شده کشور" برای بورژوازی چیزی جز کوشش مغلوب شدگان برای جمع‌آوری نیروهایشان جهت جنگ های جدید نیست . وحدت مجدد ملت های مصنوعا پاره پاره شده با منافع پرولتاریا نیز در تطابق است . با این وجود پرولتاریا می‌تواند آزادی و وحدت ملی واقعی‌اش را تنها از راه مبارزه انقلابی و از طریق بزیر کشیدن بورژوازی کسب کند . اتحادیه خلق ها و همه سیاست های دول امپریالیستی پس از جنگ ، این واقعیت را عریان تر و برجسته تر بر ملا ساخته ، همه جا باعث تشدید مبارزه انقلابی پرولتاریای کشورهای پیشرفته و نیز توده های زحمتکش مستعمرات و کشورهای وابسته شده ، و فروپاشی توهومات ملی خرد بورژوازی در باره امکان يك زندگی مشترك صلح آمیز و برابری ملت ها تحت سرمایه داری را تسریع می‌کند .

۴- از اصول عنوان شده نتیجه گرفته می‌شود که مجموعه سیاست انترناسیونال کمونیستی در مورد مسائل ملی و مستعمراتی باید بطور عمده بر مبنای هم بستگی ساختن پرولتاریا و توده های زحمتکش همه ملت ها و کشورها جهت مبارزه انقلابی مشترك برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی قرار داده شود . زیرا تنها يك چنین پیوندی است که پیروزی بر سرمایه داری را که بدون آن نابودی ستم ملی و نابرابری ممکن نیست ، تضمین می‌کند .

۵- وضع سیاسی جهان اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و همه حوادث سیاسی جهانی بطور اجتناب ناپذیر خود را فقط حول يك نکته مرکزی متمرکز ساخته است ، یعنی مبارزه بورژوازی جهانی علیه جمهوری شورائی روسیه که از یکطرف جنبش های شورائی کارگران پیشرو همه کشورها را ، و از طرف دیگر همه جنبش های آزادی خواهانه ملی مستعمرات و خلق های تحت ستمی را که خود از طریق تجربه تلخ باین باور رسیده اند که برای آنان [راه] نجاتی بجز اتحادشان با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت شوراها بر امپریالیسم جهانی نیست ، به گرد خود آورده است .

۶- نتیجتا نباید در حال حاضر خود را تنها در برسمیت شناختن یا اعلام لزوم نزدیکی زحمتکشان ملل مختلف محدود ساخت ، بلکه باید سیاست تحقیق



پارلمان و چه در خارج از آن — می‌بایستی نقض مکرر برابری ملل و حقوق تضمین شده اقلیت‌های ملی را در کلیه کشورهای سرمایه داری، علی‌رغم قوانین اساسی "دموکراتیک" به پیش برده می‌شود، بطور خستگی‌ناپذیر افشاء کنند، بلکه علاوه بر این ضروری است: اولاً، پیوسته در این باره به روشنگری بپردازند که تنها نظام شورائی قادر است، برابری واقعی همه ملل را پیش‌ازهمه، از طریق متحد ساختن پرولتاریا و سپس تمامی توده‌های زحمتکش در مبارزه علیه بورژوازی تضمین کند، ثانیسماً جنبش‌های انقلابی در میان ملل وابسته و نابرابر (بطور مثال ایرلند، در میان سیاهان آمریکا و غیره) و در مستعمرات را از طریق حزب کمونیست هر يك از کشورها مستقیماً مورد حمایت قرار دهند.

بدون این شرط بالاخص مهم آخر، مبارزه علیه سرکوب ملل وابسته و مستعمره و نیز برسمیت شناختن حق آنان برای تشکیل حکومتی يك تابلوی [سر در دکان] دروغین — از نوعی که ما در میان احزاب بین‌الملل دوم مشاهده می‌کنیم — می‌باشد.

۱۰ — برسمیت شناختن انترناسیونالیسم تنها در حرف، رقیق کردن آن در عمل، در تمام [فعالیت‌های] تبلیغی، ترویجی و پراتیک بوسیله ناسیونالیسم خرده بورژوازی و یاسیفیسم، يك تجلی غالب نه فقط در احزاب میانی (Zentrumparteien) بین — الملل دوم است بلکه همچنین در آن‌هایی است که از این بین‌الملل بیرون رفته‌اند. این تجلی حتی در میان احزابی که اکنون خود را کمونیست می‌دانند، بوفور رسیده می‌شود.

هر چه مسئله تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا از يك دیکتاتوری ملی (یعنی یسک دیکتاتوری که فقط در يك کشور وجود دارد و برای رهبری يك سیاست جهانی مستقل ناتوان است) به يك دیکتاتوری بین‌المللی (یعنی به يك دیکتاتوری پرولتاریائی — حداقل در چند کشور پیشرفته که قادر به اعمال نفوذ تعیین‌کننده در تمام سیاست جهانی است) میرم تر شود، می‌باید به مبارزه علیه این آفت و علیه ریشه دارترین پیشداوری‌های ملی — خرده بورژوازی که در همه اشکال ممکن مثل نفرت‌نژادی، تحریک ملی، ضد یهودگرائی اولویت هر چه بیشتری قایل شد، ناسیونالیسم خرده بورژوازی تحت عنوان انترناسیونالیسم، برسمیت شناختن خشک و خالی برابری ملل را اعلام می‌کند (صرفنظر از این که چنین برسمیت شناختنی، فقط در حرف صورت می‌پذیرد) و خود خواهی ملی را دست‌نخورده حفظ می‌کند. در مقابل، انترناسیونالیسم پرولتری خواهان: ۱ — تبعیت منافع مبارزه پرولتری در يك کشور از منافع این مبارزه در سطح جهان [است]، ۲ — خواهان توانائی، آمادگائی و بزرگترین فداکاری ملی جهت سرنگونی سرمایه داری بین‌المللی از ملتی است که

پیروزی خود را بر بورژوازی، به سرانجام می‌رساند.

باین ترتیب اولین و مهم ترین وظیفه در کشورهای در حال حاضر گاملا سرمایه‌داری که دارای احزاب کارگری هستند که حقیقتا پیشرو پرولتری را به نمایش می‌گذارند، مبارزه با تحریف خرده بورژوازی - پاسیفیستی در باره مقوله و سیاست انترناسیونالیستی می‌باشد.

۱۱- در ارتباط با کشورها و مللی که بیشتر دارای خصلتی عقب مانده، غالباً فئودالی یا پدرسالارانه و یا پدرسالارانه - دهقانی می‌باشند، می‌باید بخصوص نکات زیر را در نظر گرفت:

الف - همه احزاب کمونیستی باید در عمل جنبش‌های آزادی خواهانه انقلابی در این کشورها را مورد حمایت قرار دهند. شکل حمایت باید با حزب کمونیست کشور نینفع، اگر چنین حزبی وجود دارد، به بحث گذارده شود. در خط اول این تعهد برای کمک فعال، کارگران کشورهای قرار می‌گیرند که ملت عقب مانده از زاویه استعماری یا مالی به آن وابسته اند.

ب - رهبری مبارزه بدون قید و شرط علیه نفوذ ارتجاعی و قرون وسطائی روحانیت، مبلغین مسیحی و عناصری از اینگونه.

ج - ضرورت مبارزه علیه پان اسلامیم و جنبش پان آسیائیسم و جریانات - اینگونه، که می‌کوشند مبارزه آزادی خواهانه علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی را با تقویت قدرت امپریالیسم ترکی و ژاپنی، اشراف، زمینداران بزرگ، روحانیون و غیره، پیوند دهند.

د - بخصوص، حمایت از جنبش دهقانی در کشورهای عقب مانده علیه زمینداران و همه اشکال و بقایای فئودالیسم، ضروری است. قبل از هر چیز باید کوشید که به جنبش دهقانی تا حد امکان خصلتی انقلابی داد و در صورت امکان دهقانان و همه استثمار شوندگان را باید در شوراها سازمان داد و به همین روال امکان ارتباط فشرده میان پرولتاریای کمونیستی اروپای غربی و جنبش انقلابی دهقانان در شرق، در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را بوجود آورد.

ح - ضرورت مبارزه قاطع علیه کوششی که [می‌خواهد به] جنبشهای آزادی خواهانه انقلابی در کشورهای عقب مانده جنبش‌هایی که واقعا کمونیستی نیستند - قبای کمونیستی بپوشاند.

بین الملل کمونیست وظیفه دارد که جنبش انقلابی در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده را تنها با این مقصود مورد حمایت قرار دهد که عناصر احزاب پرولتاریائی آتی در کشورهای عقب مانده را - که واقعا و نه فقط در نام کمونیست باشند - گیرد

آورد و آن‌ها را برای آگاهی از تکالیف ویژه شان و بعبارت دیگر برای تکالیف مبارزه علیه گرایش بورژوا - دموکراتیک ملت شان تربیت کند . انترناسیونال کمونیستی باید یک اتحاد موقت ، حتی یک پیمان با جنبش‌های انقلابی مستعمرات و کشورهای عقب مانده ، منعقد سازد اما اجازه ندارد در آن‌ها ادغام شود ، بلکه می‌باید الزاماً خصلت مستقل جنبش پرولتاریائی را - حتی در حالت جنینی آن - حفظ کند .

و - قدرتهای امپریالیستی بکمک طبقات ممتاز کشورهای تحت سلطه و ولت‌های پوشالی را که از نظر اقتصادی ، مالی و نظامی کاملاً به امپریالیسم وابسته اند در زیر نقاب دولت‌های مستقل مخفی می‌کنند . ضروری است که بطور مداوم در میان تمام توده‌های وسیع زحمتکشان و بخصوص ملل و کشورهای در بند [چین ] فریبی را افساء و آشکار ساخت .

بمطابق یک نمونه ، تاثر انگیز از فریب طبقه کارگر ملتی در بند کوه جهت آن امپریالیسم کشورهای متحد و بورژوازی ملت مربوطه ، تلاش‌های خود را یگانه می‌سازند ، می‌توان قضیه فلسطین صهیونیست‌ها را نشان داد ( این که چگونه صهیونیسم بطور کلی ، به بهانه ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین عملاً جماعت کارگران عرب فلسطین را که کارگران یهودی فقط یک اقلیت کوچک آن را تشکیل می‌دهند ، تحت استعمار انگلستان قرار می‌دهد ) . در وضعیت بین‌المللی امروزه برای ملت‌های وابسته و ضعیف هیچ راه نجات دیگری جز اتحاد با جمهوری‌های شورائی وجود ندارد .

۱۲ - تا اوم قرن‌ها بردگی مستعمرات و خلق‌های ضعیف بوسیله قدرت‌های بزرگ امپریالیستی ، در میان توده‌های زحمتکش کشورهای به بردگی کشیده شده ، نه فقط احساس تلخ ، بلکه همچنین احساس بدگمانی علیه ملت‌های سلطه‌گر بطور عموم و از آن جمله علیه پرولتاریای این ملل بر جای گذاشته است . خیانت‌زدیلانسه اکثریت رهبران رسمی این پرولتاریا به سوسیالیسم در سال‌های ۱۹-۱۹۱۴ [یعنی ] هنگامی که سوسیال میهن‌دوستان (Sozialpatrioten) تحت عنوان "دفاع از سرزمین پدری" ، [ امر ] دفاع از "حق" بورژوازی "شان" را در به بردگی کشاندن مستعمرات و غارت‌کورهائی که از نظر مالی [به آن‌ها ] وابسته بودند می‌پوشاندند ، فقط توانست چنین بدگمانی بحقی را تقویت کند . از آنجا که ایمن بدگمانی و پیشداوری‌های ملی ، تنها پس از نابودی امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و پس از تغییرات اساسی در تمامی بنیاد زندگی اقتصادی کشورهای عقب مانده ، می‌تواند مضمحل شود ، بنا براین از بین رفتن چنین پیشداوری‌هایی فقط می‌تواند

بسیار کند صورت گیرد . نتیجتاً پرولتاریای آگاه کمونیست در همه کشورها موظف  
به احتیاط و هشیاری خاصی در مقابل بقایای احساسات ملی [بین] کشورها  
و خلق هائی است که سالیان دراز در بردگی بسر برده اند و به همین جهت برای  
رفع هر چه سریع تر این بدگمانی و پیشداوری ها موظف به گذشت هائی می باشند .  
بدون یکپارچگی داوطلبانه پرولتاریا و باین ترتیب توده های زحمتکش همه کشورها  
و ملل سراسر جهان برای يك اتحاد و وحدت، پیروزی بر سرمایه داری نمی توانند  
با موفقیت کامل به سرانجام رسند .



۱- اتخاذ روش تجریدی یا صوری نسبت به مسئله مستعمرات بطور کلی و به  
 برابری ملی بطور اخص، ناشی از ماهیت ویژه دموکراسی بورژوازی است. دموکراسی  
 بورژوازی تحت ظاهر برابری انسان ها، و بطور کلی برابری صوری و حقوقی مالک  
 و پرولتاریا و استثمارگر و استثمار شونده را اعلام می کند، و بدین ترتیب وسیعاً  
 طبقات ستمدیده را فریب می دهد. بورژوازی تحت عنوان برابری مطلق انسان ها، ایده  
 برابری را که در خود چیزی جز انعکاسی از مناسبات ناشی از تولید کالای نیست،  
 تبدیل به ابزاری در مبارزه اش علیه نابودی طبقات می کند. اما گنّه واقعی خواست  
 برابری در خواست نابودی طبقات نهفته است.

۲- حزب کمونیست، این بیان آگاه مبارزه پرولتاریا برای از میان برداشتن  
 یوغ بورژوازی، در انطباق با وظیفه اصلی اش - مبارزه علیه دموکراسی بورژوازی و افشاء  
 دروغ ها و تردید های آن - نباید هیچ اصول مجرد و صوری را در مورد مسئله ملی  
 مطرح سازد، بلکه ابتداء باید شرایط تاریخی و قبل از آن، شرایط اقتصادی را تحلیل  
 کند، ثانیاً باید بوضوح منافع طبقات تحت ستم، زحمتکشان، و استثمار شدگان  
 را از مفهوم منافع ملی که در حقیقت چیزی جز منافع طبقه حاکم نیست، تفکیک کند.  
 ثالثاً باید به همان اندازه [بوضوح] ملت های تحت ستم و درینند را از ملت های  
 سلطه گر متمایز سازد - و این، در برابر - و متناقض با - دروغ های بورژوا دموکراتیک  
 که به بردگی کشاندن اکثریت عظیمی از جمعیت روی زمین بوسیله اقلیت ناچسبیزی  
 از ملت های سرمایه داری پیشرفته را -، که ویژگی دوران سرمایه داری و امپریالیسم  
 است - پنهان می دارد.

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ بوضوح بسیار در برابر تمام ملت ها و کلیه طبقات  
 ستمدیده جهان نیرنگ ها و عیارت پردازی های بورژوا - دموکراتیک را به نمایش  
 گذاشت. این جنگ از هر دو جانب تحت شعارهای دروغین آزادی ملت ها و حقوق  
 ملی تعیین سرنوشت انجام شد. اما صلح برست لیتوفسک و بوخارست از یکسو و صلح  
 ورسای و سن ژرمن از سوی دیگر، نشان داده اند که بورژوازی چگونه حتی سرحدات  
 "ملی" را در تطابق با منافع اقتصادی خودش تعیین می کند. و سرحدات "ملی"

برای بورژوازی چیزی جز کالا‌های بازار نیست . باصطلاح "جامعه ملل" چپسزی نیست جز بیمه ای که طی آن فاتحان طعمه شان را بطور متقابل ضمانت می‌کنند . کوشش برای بازسازی وحدت ملی و ("اتحاد مجدد سرزمین های بیگانه") از جانب بورژوازی چیزی نیست جز کوششی در جمع کردن نیروها برای جنگ جدید . متحد کردن مجدد ملیت‌هایی که بطور مصنوعی متلاشی شده‌اند ، همچنین با منافع پرولتاریا مطابقت دارد ، اما آزادی ملی و وحدت واقعی تنها می‌تواند توسط پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی بدست آید . جامعه ملل و سیاست نیروهای امپریالیستی بعد از جنگ این امر را حتی بوضوح و دقت بیشتری به نمایش می‌گذارد ، و باعث وحدت بیشتر مبارزه انقلابی در کشورهای پیشرفته ، افزایش فروش توده های کارگر در مستعمرات و کشورهای در بند ، زدوده شدن توهمات ملی طبقه متوسط مبتنی بر وجود امکان همکاری صلح آمیز و برابری ملت‌ها تحت [نظام] سرمایه داری می‌شود .

۴- از اصول اساسی عنوان شده در فوق ، چنین نتیجه میشود که سیاست بین الملل کمونیست در باره مسائل ملی و مستعمراتی ، باید عمدتاً مبتنی بر ایجاد اتحادی باشد از توده های کارگر و پرولتاریای تمام ملت‌ها و کشورها برای مبارزه مشترک انقلابی که منجر به سرنگونی سرمایه داری گردد . امری که بدون آن نابرابری ملی و ستم ناپذیر شدن نیست .

۵- موقعیت سیاسی جهان در حال حاضر مسئله دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روز قرار داده است و تمامی وقایع سیاست جهانی بطرز اجتناب ناپذیری حول یک نکته متمرکز گردیده ، و آن مبارزه بورژوازی جهانی است علیه جمهوری شورائی روسیه که جنبش‌های شورائی پیشاهنگ کلیه کشورها و تمامی جنبش‌های ملی آزاد بیخس مستعمرات و کشورهای در بند را - که با تجربه تلخ آموخته‌اند هیچ راه نجاتی جز اتحاد با پرولتاریای انقلابی و پیروزی قدرت شورائی بر امپریالیسم وجود ندارد - ، گرد خویش جمع کرده است .

۶- نتیجتاً ما نباید خود را به صرف شناسائی یا اعلان در باره وحدت کارگران ملت‌های مختلف خوشنود کنیم ، بلکه باید سیاستی در تحقق نزدیکترین اتحاد بین تمام جنبش‌های آزاد بیخس ملی و مستعمراتی روسیه شورائی به اجراء در آوریم ، اشکال این اتحاد در انطباق با مرحله تکامل جنبش کمونیستی در میان پرولتاریای هر کشور یا جنبش آزاد بیخس انقلابی ملت‌های در بند و کشورهای عقب مانده تعیین می‌گردد .

\* در متن مورد استفاده برابری (Equality) آمده است که اما با توجه به روال جمله و اسناد دیگر باید نابرابری (Unequality) درست باشد .



۷- فدراسیون شکلی گذرا بسوی اتحاد کامل کارگران تمام کشورهاست . این شکل هم اکنون ، کارآئی خود را در روابط بین جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شورائی روسیه با دیگر جمهوری های شورائی ( در گذشته مجارستان ، فنلاند ، لیتوانی و در حال حاضر آذربایجان و اوکراین ) و همچنین در درون مرزهای جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شورائی در ارتباط با ملیت هایی که نه دارای حکومت و نه به هیچگونه نهاد خود حکومتی (Self Government) بودند ( برای مثال جمهوری خود مختار بشقیر ، جمهوری تاتار که توسط ج . ش . ف . س . ر [ جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه ] در سال های ۱۹۲۰-۱۹۱۹ تشکیل یافتند ) در عمل نشان داده است .

۸- وظیفه بین الملل کمونیست در این ارتباط نه تنها توسعه بیشتر بلکه همچنین مطالعه و واریسی تجربه این فدراسیونهاست که از نظام شورائی و جنبش شورائی ناشی شده اند . با به رسمیت شناختن فدراسیون بعنوان يك شکل گذار به سمت اتحاد کامل باید برای ارتباط های هر چه نزدیکتر فدراتیو کوشش کنیم . ضمن این که در نظر داشته باشیم که : يك - عدم امکان حفظ جمهوری شوروی در محاصره ملت های لیبرومند امپریالیستی ، بدون يك اتحاد نزدیک با دیگر جمهوری های شوروی . دو - لزوم يك اتحاد نزدیک اقتصادی بین جمهوری های شوروی که بدون آن احیاء نیروهای مولده که توسط امپریالیسم نابود شده اند و تضمین رفاه کارگران ممکن نیست . سه - کوشش به سمت ایجاد يك اقتصاد جهانی يك شکل (Unified) بر پایه يك برنامه عمومی و تنظیم یافته بوسیله پرولتاریای تمامی ملت های جهان . این گرایش هم اکنون خود را تحت نظام سرمایه داری آشکار ساخته است و بی شك بوسیله سوسیالیسم بیشتر تکامل می یابد و به کمال می رسد .

۹- انترناسیونال کمونیست در ارتباط با مناسبات بین دولت ها [ یعنی ] سیاست بین المللی ، نمیتواند خود را به صرف يك اعلان صوری و شفاهی مبنی بر شناسائی برابری ملت ها که هیچگونه تعهدات عملی را به همراه ندارد - همانگونه که از جانب بورژوازی دموکرات هایی که خود را سوسیالیست می خوانند ، انجام گرفته است - محدود کند . نقض دائمی برابری ملت ها و تجاوز به حقوق اقلیت های ملی که در تمام دولت های سرمایه داری علی رغم قوانین اساسی دموکراتیک شان انجام می گیرد باید در تمام فعالیت های تبلیغاتی و تهییجی بین الملل کمونیست در درون و در برون از پارلمان محکوم گردد . همچنین لازم است : يك - بطور مداوم توضیح داده شود که فقط رژیم شورائی با متحد کردن پرولتاریا و توده های کارگر در مبارزه شان علیه بورژوازی قادر به دادن برابری واقعی به ملت هاست ، و : دو - جنبش انقلابی در میان

ملت های درینند ( بعنوان مثال ایرلند ، سیاهان امریکائی و غیره ) و در مستعمرات مورد حمایت قرار گیرد .

بدون این شرط بویژه مهم اخیر ، مبارزه علیه ستم ملت های وابسته و مستعمرات و نیز به رسمیت شناختن حق آنان برای يك زیست مستقل ، صرفا نابلوثی گمراه کننده است . همانند آن چیزی است که احزاب بین الملل دوم به نمایش گذاشته است .

۱۰- شناسائی انترناسیونالیسم در حرف و تحریف آن در [ فعالیت های ] تبلیغی و ترویجی و فعالیت های عملی سیاسی با مخلوط کردنش با ناسیونالیسم خسبرده بورژوائی و پاسیفیسم ، نه فقط پراکتیس روزمره احزاب میانی بین الملل دوم بلکه از آن کسانی است که آن را ترك گفته اند . این حتی در نزد احزابی که در حال حاضر خود را کمونیست می نامند نیز مشاهده می شود . مبارزه علیه این آفت و علیه پیشداوری های ملی ریشه دار خرده بورژوائی ( که خود را در اشکال مختلف مانند نفرت نژادی ، آنتاگونیسم ملی و ضد یهودی گرائی نشان می دهد ) بدلیل نیاز عاجل به تبدیل ( Transform ) دیکتاتوری پرولتاریا و تغییر آن از يك پایه ملی ( یعنی ، موجود در يك کشور و ناتوان از اعمال نفوذ بر سیاست جهانی ) به يك دیکتاتوری بین المللی ( یعنی ، دیکتاتوری پرولتاریای حداقل در چند کشور پیشرفته قادر به اعمال يك تاثیر قاطع بر سیاست جهانی ) باید هر چه سریع تر در دستور کار قرار گیرد . در این میان انترناسیونالیسم خرده بورژوائی\* صرفا به معنی رسمیت شناختن [ حق ] برابری ملی است ، خود خواهی ( Egoism ) ملی را دست نخورده باقی می گذارد . در صورتی که انترناسیونالیسم پرولتری خواستار : ۱- تبعیت منافع مبارزه پرولتری در يك کشور از منافع این مبارزه در سطح بین المللی است . ۲- توانائی و آمادگی از جانب ملتی که به پیروزی علیه بورژوازی دست یافته در ارائه بزرگترین فداکاری های ملی برای سرنوشت سرمایه داری بین المللی .

در کشورهای که در آن دولت های کاملا پیشرفته سرمایه داری وجود دارد ، احزاب کارگری در بر گیرنده پیشاهنگ پرولتاریا باید مبارزه با اغتشاش فرصت طلبانه و پاسیفیستی خرده بورژوائی در افکار و سیاست انترناسیونالیسم را بعنوان اولین و مهمترین وظیفه خود بنگرند .

۱۱- در ارتباط با دولت ها و ملیت هایی که در آن ها رژیم های عقب مانده مدتها فئودالی ، پدرسالارانه ، یا پدرسالاری روستائی ، غالب اند ، نکات زیر

---

\* در متن نوشته آمده است : Petty bourgeois nationalism-inter

که قاعدتا باید منظور : Petty bourgeois internationalism باشد .

را باید در نظر گرفت : ۱- تمام احزاب کمونیست می باید جنبش های انقلابی آزاد پیکش را مورد حمایت فعالانه قرار دهند ، شکل این حمایت می باید بوسیله مطالعه شرایط موجود ، توسط حزب - در هر کجا که وجود دارد - تعیین گردد . این وظیفه حمایت فعال در وهله اول می باید به کارگران آن کشورهای محول گردد که ملت در بند بشکل استعداری یا مالی بدان وابسته اند . ۲- طبیعتا باید مبارزه علیه نفوذ ارتجاعی قرون وسطائی روحانیت ، مسیون های مسیحی و عناصر مشابه انجام گیرد . ۳- همچنین لازم است که با جنبش های پان اسلامی ، پان آسیائیسی و جنبش های مشابه که می کوشند مبارزه آزاد پیکش علیه امپریالیسم اروپا و امریکا را بمنظور استحکام قدرت امپریالیست های ژاپنی و ترکی ، اشراف ، زمینداران بزرگ ، روحانیون و غیره مورد بهره برداری قرار دهند . مقابله کرد . ۴- حمایت از جنبش های دهقانی علیه ملاکین و بقایای نفوذ الیته در کشورهای عقب مانده ، از اهمیت بخصوصی برخوردار است . بیش از همه ما باید حتی المقدور کوشش کنیم که به جنبش دهقانی خلصت انقلابی دهیم ، و به سازماندهی دهقانان و تمامی استشارندگان در درون شوراها بپردازیم و بدین سان نزد یکترین اتحاد های (Union) ممکن را بین پرولتاریای کمونیست اروپای غربی و جنبش انقلابی دهقانی شرق و کشورهای مستعمره و در بند بوجود آوریم . ۵- همچنین لازم است که جنگی مصمانه علیه تلاش کمونیست نمایان انقلابی را آغاز کرد که می کوشند جنبش آزاد پیکش در جوامع عقب مانده را در جامه کمونیستی بپوشانند . این وظیفه انترناسیونال کمونیست است که از مبارزه انقلابی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده صرفا بمنظور متحد کردن واحدهای مختلف احزاب آینده پرولتری - آنچنان که فقط در نام کمونیست نباشند - در تمام کشورهای عقب مانده حمایت کند ، و سطح آگاهی شان را نسبت به وظایف و پیوندهای خود یعنی وظایف مبارزه علیه تالیات بورژوا دموکراتیک در میان ملل های شان ارتقاء دهد . انترناسیونال کمونیست می باید به برقراری روابط موقت و حتی اتحاد ها با جنبش های انقلابی در مستعمرات و در کشورهای عقب مانده بپردازد ولی بی آن که با آنها ادغام شود باید خلصت مستقل پرولتاریائی - هرچند هنوز در حالت جنبشی اش - را حفظ کند . ۶- این امری اساسی است ، تقریبی را که توسط قدرت های امپریالیستی و با حمایت طبقات ممتاز کشورهای در بند - بصورت ایجاد حکومت ها و نهاد های دولتی گوناگونی که تحت نقاب استقلال سیاسی در حقیقت از نظر اقتصادی ، مالی و نظامی کاملا وابسته به آن ها - در میان توده زحمتکشان همه کشورها خصوصا کشورهای عقب مانده اشاعه می باید بطور پیوسته مورد افشاء قرار داد . بعنوان مثالی بارز از فریبی که از طریق مجموعه کوششهای مشترک امپریالیستهای متحد و بورژوازی یک

کشور در بند نسبت به طبقه کارگر کشور مذکور صورت گرفته ، می توان از قضیه فلسطین صهیونیست ها \* نام برد که صهیونیسم تحت ظاهر ایجاد یک دولت یهود در فلسطین — که در آن یهودیان تنها بخش ناقابل از جمعیت را تشکیل می دهند — مردم زحمتکش بومی عرب را در معرض استثمار انگلستان قرار می دهد . در موقعیت کنونی بین المللی تنها اتحادی از جمهوری های شورائی می تواند برای ملیت های وابسته و ضعیف رهائی را با خود به ارمغان آورد .

۱۲ — تا اوم قرن ها بردگی ملت های ضعیف و مستعمره توسط قدرت های امپریالیستی به احساس کینه در میان توده های کشورهای به بند کشیده شده و همچنین به احساس عدم اطمینان نسبت به ملت های ستگر بطور کلی و پرولتاریای آن کشورها — دامن زده است . این احساسات زمانی تقویت گردید که اکثریت رهبران رسمی پرولتاریا در سال های ۱۹۱۹ — ۱۹۱۴ به خیانت آمیخته با فرومایگی تن در دادند — [ یعنی ] هنگامی که " سوسیال — میهن دوستان " \* بدفاع از سرزمین پدری شان و " حقوق " بورژوازی خود برای به بردگی کشاندن مستعمرات و غارت کشورهای از نظر مالی وابسته پرداختند ریشه کن کردن کامل این احساسات تنها با نابودی امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و تغییرات (Transformation) اساسی در کلیه بنیاد های زندگی اقتصادی در کشورهای عقب مانده میسر است . لذا بر طرف شدن این پیشداوری های ملی نیاز به زمانی طولانی دارد . این امر پرولتاریای تمام کشورهای را که از آگاهی طبقاتی برخوردارند موظف می کند تا نسبت باین احساسات ملی در کشورهای و ملیت هایی که برای مدت های طولانی به بردگی کشانده شده اند — همچنان توجه خاص مبذول دارند ، و همچنین برای برطرف کردن فوری این عدم اعتقاد و پیشداوری از دادن امتیازات لازم فروگذار نکنند . این پیروزی بر سرمایه داری بطور کامل بدست نمی آید و به هدف نهائی خود نمی رسد مگر آن که پرولتاریا و توده های زحمتکش تمام ملت های دنیا با تحایل خود در اتحادی هماهنگ و نزدیک — — — — — هم گرد آیند .

★

---

Palestine affair of the Zionists \*  
Social patriots \*\*

۱- موضع مجرد و صوری مسئله برابری - که برابری ملیت ها نیز در آن مستتر است - ، بشکل برابری افراد بطور کلی ، خاص دموکراسی بورژوازی است ؛ دموکراسی بورژوازی ، تساوی صوری یا حقوقی مالك و پرولتر ، استثمارگر و استثمار شده را اعلام می کند و بدینگونه طبقات تحت ستم را در اشتباهی عمیق فرو می برد . مفهوم (Idée) برابری که چیزی جز بازتاب مناسبات ایجاد شده بر اثر تولید برای تجارت نبود ، در دست بورژوازی بصورت سلاحی علیه الفناء طبقات ، از این پس ، بنام برابری مطلق شخصیت انسانی در می آید . اما معنای واقعی خواست مساوات طلبانه در جایی جز در اراده الفناء طبقات قرار ندارد .

۲- حزب کمونیست\* ، مفسر آگاه پرولتاریای در حال مبارزه علیه دموکراسی بورژوازی که منظور از آن انشاء ریاکاری است - ، مسئله ملی را بعبه مسئله ای کلیدی\*\* تلقی کند نه بعبه یک مقدار اصول مجرد و صوری ، بلکه : اولاً [بعبه] مفهوم روشن از اوضاع و احوال تاریخی و اقتصادی ، ثانیاً [بعبه] تائیدی دقیق بین منافع طبقات تحت ستم ، زحمتکشان ، استثمار شدگان و درک عمومی از باصطلاح منافع ملی که در واقعیت بمعنای منافع طبقات حاکم است - ، ثالثاً [بعبه] تحکیکی بپایان اندازه صریح و دقیق از ملت های تحت ستم ، وابسته و تحت الحمايه از ملت های ستمگر و استثمارگر ، برخوردار از تمامی حقوق ، [و این] برخلاف ریاکاری بورژوازی و دموکراتیک که بردگی ( خاص دوره سرمایه مالی امپریالیسم) را ، توسط قدرت مالی و استثمار گرانه ، با دقت از اکثریت عظیم مردم کره زمین ، بنبغ اقلیتی از کشورهای ثروتمند سرمایه داری ، مخفی می کند .

۳- جنگ امپریالیستی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ ، در مقابل تمامی ملل و تمامی طبقات تحت ستم دنیا ، نیرنگ عبارت پردازی ها دموکراتیک و بورژوازی را بخوبی به نمایش گذاشت - معاهده ورسای که توسط دموکراسی های معروف غربی تنظیم شده بود در قبال ملت های

\* تاکید ها همه جا از متن است .

\*\* ترجمه آزاد ( و نارسائی ) از La clef de vouûte که ما معادلی برای آن در زبان فارسی نمی شناسیم . در توضیح این اصطلاح ( در اصل ، اصطلاح معاری ) مراجعه شود به " اندیشه رهائی " ، شماره ۲ ، ص ۱۸۲ ، مه ماه ۱۳۲۳ .

ضعیف ، اعمال قهری فرومایه تر و وقیح تر از یونگرها\* و کایزر\* در [معاهده صلح] برست لیتوفسک (Brest-Litovsk) را بمورد اجرا در آورد . جامعه ملل\*\*\* و سیاست غاهم\*\*\*\* در مجموع ، این امر را تأیید می کنند و اقدام انقلابی پرولتاریای کشورهای پیشرفته و توده های زحمتکش کشورهای مستعمره یا تحت انقیاد را توسعه می دهند و بدینگونه ، به ورشکستگی توهمات ملی خرده بورژوازی ، در مورد امکان مجاورت صلح آمیز و تساوی واقعی ملل تحت رژیم سرمایه داری ، را ، شتاب بیشتری می بخشند .

۴- با توجه به آنچه گذشت ، این نتیجه بدست می آید که سنگ بنای سیاست انترناسیونال کمونیستی ، در زمینه مسائل مستعماراتی و ملی ، باید نزدیکی پرولتاریا و زحمتکشان کلیه ملل و کشورها در جهت مبارزه مشترک علیه توانگران و بورژوازی باشد . زیرا که این نزدیکی تنها ضمان پیروزی ما بر سرمایه داری است و بدون آن [ پیروزی ] ، نمی تواند نه ستم ملی و نه نابرابری برانداخته شود .

۵- اوضاع و احوال کنونی سیاست جهانی ، دیکتاتوری پرولتاریا را در دسترس روز قرار می دهد ، و کلیه وقایع سیاست جهانی بنحوی اجتناب ناپذیر در حول یک مرکز ثقل متمرکز می شود : بورژوازی بین المللی علیه جمهوری شوراهای [ این جمهوری شوراهای ] باید از یکطرف ، جنبش شورایی زحمتکشان پیشرفته تمام کشورها ، از طرف دیگر ، تمام جنبش های رهائی بخش ملی مستعمرات و ملیت های تحت ستم را - که یک تجربه تلخ [ آن ها را ] متقاعد ساخته است که خارج از اتحاد با پرولتاریای انقلابی و بسا قدرت شورایی پیروزمند بر امپریالیسم جهانی ، راه نجاتی برای آن ها وجود ندارد - بسه دور خود گرد آورد .

۶- بنابراین ، دیگر نمی توان خود را به اعلان کردن یا به رسمیت شناختن نزدیکی زحمتکشان تمام کشورها محدود کرد . از این پس ، لازمست که اتحاد تنگ تنگ تمامی جنبش های رهائی بخش ملی و مستعماراتی با روسیه شوراهای را دنبال کنیم و با توجه به درجه ، تکامل جنبش پرولتاریائی در میان پرولتاریای هر کشور یا [ با توجه به درجه ، تکامل ] جنبش رهائی بخش دموکرات بورژوا در میان کارگران و دهقانان کشورهای عقب مانده - بسا ملیت های عقب مانده ، اشکال منطبق به این اتحاد را ارائه دهیم .

۷- اصل قدراتیو ، برای ما بنحوی شکل گذار بسوی وحدت کامل زحمتکشان تمام کشورها

\* افسران جوان . اشراف زاده آلمانی . مترجم .

\*\* امپراطور آلمان . م .

\*\*\* Ligue des Nations

\*\*\*\* Politique de l'Entente اشاره است به سیاست سه کشور فرانسه ، انگلستان و روسیه تزاری که مدت ها قبل از آغاز جنگ جهانی اول قرارداد های دو جانبه غاهم (روسیه - انگلستان ، فرانسه - روسیه ، انگلستان - روسیه) امضاء کرده بودند . م .

بنظر می‌رسد . اصل فدراتیو پیش از این ها عملاً تطابق خود با هدف دنبال شده را - چه در روابط بین جمهوری سوسیالیستی فدراتیو شوراهای و سایر جمهوری های شوراییستی ( مجارستانی ، فنلاندی ، لیتونی Lettone در گذشته ، آذربایجانی و اوکراینی در حال حاضر ) و چه در بطن خود جمهوری روسیه نسبت به ملیت هایی که پیش از این ها نه دولت و نه موجودیت خود مختار داشته اند ( مثال : باشقیرها Bashkirs و تاتارها ، که توسط روسیه شورایی در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بوجود آمدند ) - نشان داده است .

۸- وظیفه بین الملل کمونیست مطالعه و رسیدگی تجربه ( و گسترش بعدی ) ایمن فدراسیون های جدیدیست که بر پایه شکل شورائی و بر پایه جنبش شورائی بنا شده اند . با تلفی فدراسیون بمانند شکل گذار بسوی وحدت کامل ، برای ما لازمست که در جهت اتحاد فدراتیوی هر چه بیشتر فشرده حرکت کنیم ، ضمن توجه [ به نکات زیر ] : اولاً غیر ممکن بودن دفاع از جمهوری های شورایی - که گرداگرد شان را دشمنان امپریالیست ، از نظر قدرت نظامی بی نهایت برتر ، فرا گرفته - ، بدون اتحادی هر چه فشرده بیمن آن جمهوری ها ، ۲- ضرورت یک اتحاد اقتصادی فشرده بین جمهوری ها که بسودن آن ، بازسازی نیروهای مولده نابود شده توسط امپریالیسم ، امنیت و بهزیستی زحمتکشان نمی‌تواند تأمین شود ؛ ۳- گرایش به تحقق یک برنامه اقتصادی جهانشمول که اجرای منظم آن می‌تواند توسط پرولتاریای تمام کشورها مورد کنترل قرار گیرد ، گرایشی که بوضوح تحت رژیم سرمایه داری نمودار گردید و قطعاً باید تحت رژیم سوسیالیستی به گسترش خود ادامه دهد و به حد کمال برسد .

۹- در قلمرو مناسبات اجتماعی در داخل دولت های تاسیس شده ، انترناسیونال کمونیست نمی‌تواند خود را در برسمیت شناختن صوری ، صرفاً رسمی و بدون نتایج عملی برابری ملل محدود کند - آنطوری که دموکرات های بورژوا ، که خود را سوسیالیست می‌نامند ، به آن قناعت می‌کنند .

کافی نیست که احزاب کمونیست بطور خستگی ناپذیر در تمامی [ فعالیت های ] تبلیغی و ترویجی خود - چه از بالای تریبون مجلس و چه بیرون از آن - ، تجاویز مستمر به اصل تساوی ملیت ها و حقوق اقلیت های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری ( و علی رغم " قانون اساسی " دموکراتیک شان ) را افشاء کنند ، باید همچنین لاینقطع به ثبوت رسانند که تنها حکومت شوراهای می‌تواند - قبلاً با متحد کردن پرولتراها و بعد ، [ با متحد کردن ] مجموعه زحمتکشان در مبارزه علیه بورژوازی - تساوی ملیت ها را متحقق کنند ، باید همچنین به ثبوت رسانند که رژیم شوراهای ، از طریق حزب کمونیست ، یاری مستقیم به تمام جنبش های انقلابی در کشورهای وابسته یا فاقد حقوق ( بعنوان مثال : ایرلند ، سیاهان امریکا و غیره ) و [ در کشورهای ] مستعمره را تضمین می‌کند .

بدون این شرط بطور ویژه مهم مبارزه علیه ستم در کشورهای تحت انقیاد یا مستعمره شناسائی رسمی حق شان برای خود مختاری ، جز یک آگهی دروغین - از نوعی کسه

در انترناسیونال دوم مشاهده می‌کنیم - چیز دیگری نیست .

۱۰- این نه فقط پراتیک معمول احزاب میانس\* انترناسیونال دوم بلکه همچنین [پراتیک معمول] کما نیست که این انترناسیونال را ترک گفته اند تا در حرف ، انترناسیونال نالیسم را برسمیت بشناسند و در واقع، در تبلیغ، ترویج و پراتیک ، ناسیونالیسم و پاسیفیسم خرده بورژوازی را جانشین آن [انترناسیونالیسم] سازند . این چیزیکست که در احزابی نیز مشاهده می‌شود که خود را کمونیست می‌نامند . مبارزه علیه این افت و علیه پیشداوری های عمیقاً ریشه دوانیده خرده بورژوازی ( که بشکل های متنوع از جمله نفرت نژادی ، تعساراض ملی Antagonisme National و ضد یهودگرایی Antisemitisme متجلی می‌گردد ) ، آنگاه اهمیتی بر مراتب بیشتر کسب می‌کند که مسئله تبدیل دیکتاتوری پرولتاریایی ملی ( که فقط در یک کشور وجود دارد و در نتیجه ، از تاثیرگذاری بر سیاست جهانی عاجز است ) به دیکتاتوری پرولتاریایی بین‌المللی ( که لااقل توسط چند کشور پیشرفته می‌تواند امکان تحقق یابد و قادر باشد تا شری قاطع بر سیاست جهانی بگذارد ) ، فعلیت (Actualité) بیشتری می‌یابد . ناسیونالیسم خرده بورژوازی ، انترناسیونالیسم را به شناسائی اصول برابری ملل تقلیل می‌دهد (بی این که بخواهیم تأکید بیشتری به خلعت صرفاً لفظی آن [انترناسیونالیسم] بکنیم) و نخوت ملی را دست نخورده باقی می‌گذارد ، در حالی که انترناسیونالیسم پرولتری خواهان [اینست] :

اولاً - متابعت منافع مبارزه پرولتری در یک کشور از منافع این مبارزه در سراسر جهان ؛

ثانیاً - راضی شدن مللی که بورژوازی خود را شکست داده اند به بیشترین فداکاری های ملی بمنظور سرنگونی سرمایه بین‌المللی . در کشوری که بورژوازی تا بحال به توسعه کامل خود رسیده است و احزاب کارگری وجود دارند ، که پیشاهنگ پرولتاریا را تشکیل می‌دهند ، مبارزه علیه از شکل انداختن های (Déformations) فرصت طلبانه و پاسیفیستی انترناسیونالیسم توسط خرده بورژوازی ، از مهمترین وظیفه آنی است .

۱۱- در مورد عقب مانده ترین دولت ها و کشورها ، که نهاد های فتوئالی یی پد رسالاری - روستائی در آن ها تسلط دارند ، شایسته است در نظر داشت :

اولاً - ضرورت حمایت تام احزاب کمونیست از جنبش های انقلابی رهائی بخش این کشورها ،

\* *Partis du centre* . بطوری که می‌دانیم در انترناسیونال دوم بویژه پس از آغاز جنگ جهانی ۱۹۱۴ جناح هایی بوجود آمد ، جناح راست ، جناح چپ و جناح میانی یا بینا بینی . پس از آغاز جنگ جهانی اکثریت احزاب سوسیالیست ( به استثناء روسیه و صربستان ) به بورژوازی کشور خود پیوستند . دو جناح دیگر به ترتیب توسط لنین و کائوتسکی رهبری می‌شدند . جناح راست ، سوسیالیست های " میهن پرست " یا " متعصب ملی " (Chauvin) نام گرفتند . و مخالفان آن ها ، کنفرانس های زیرمورد ( سپتامبر ۱۹۱۵ ) و کینتال ( آوریل ۱۹۱۶ ) - با اکثریت جناح کائوتسکی - را برپا کردند .



حمایتی که باید واقعا فعال باشد و شکل آن توسط حزب کمونیست [این] کشور، در صورت موجودیت، معین می‌گردد. وظیفه حمایت فعالانه از این جنبش در وهله اول متوجه زحمتکشان مترویل یا کشوری است که خلق مورد نظر در وابستگی مالی آن بسر می‌برد؛ ثانیا - ضرورت نبرد با نفوذ ارتجاعی و قرون وسطائی روحانیون، مبلغین مسیحی و عناصر دیگر؛

ثالثا - همچنین ضرورت نبرد با پان اسلام، پان آسیایسم و سایر جنبش‌های مشابه که می‌کشند از مبارزه رهاشی بخش علیه امپریالیسم اروپائی و امریکائی استفاده کرده تا قدرت امپریالیست‌های ترک و ژاپنی، اشراف، مالکین بزرگ زمین، روحانیون و غیره را مستحکم تر سازند؛

رابعا - اهمیت کاملا ویژه پشتیبانی از جنبش روستائی در کشورهای عقب مانده علیه مالکین زمین، علیه بقایا یا نمودهای فئودالی، باید قبل از هر چیز کوشید که به جنبش روستائی، خصلتی انقلابی داد، هر کجا امکان داشت روستائیان و تمامی ستمدیدگان را در شوراها متشکل ساخت و بدینگونه، پیوندی بسیار نزدیک بین پرولتاریای کمونیست اروپائی و جنبش انقلابی روستائی شرق، مستعمرات و بطور کلی کشورهای عقب مانده، بوجود آورد.

خامسا - ضرورت نبردی پر توان با اقدامات جنبش‌های رهاشی بخش - که در واقع نسبه کمونیست‌اند، نه انقلابی - که رنگ کمونیستی بخود می‌بخشد، انترناسیونال کمونیست نباید از جنبش‌های انقلابی در مستعمرات و کشورهای عقب مانده حمایت کند مگر بشرطی که خالص ترین عناصر احزاب کمونیست - و کمونیست‌ها در عمل - بدور هم گرد آمده، برابری وظایف خاص خود - یعنی ماوریت نبرد با جنبش بورژوازی و ماکراتیک - تعلیم یافته باشند. انترناسیونال کمونیست باید با جنبش‌های انقلابی در کشورهای مستعمره و کشورهای عقب مانده در ارتباط موقت قرار گیرد و همچنین اتحادهایی را تشکیل دهد، با این همه بی این که هیچگاه در آن‌ها ادغام گردد، و همواره باید خصلت مستقل جنبش پرولتری - حتی در صورت جنبش آن - را حفظ کند.

سادسا - ضرورت نقاب برداشتن بطور خستگی ناپذیر، بین توده‌های تمام کشورها و بویژه بین کشورها و ملت‌های عقب مانده، از فریبکاری سازمان یافته توسط قدرت‌های امپریالیستی - با کمک طبقات ممتاز کشورهای تحت ستم که نامود می‌کنند از نظر سیاسی دارای استقلال اند، در واقع، از نقطه نظر اقتصادی، مالی و نظامی، نوکرهایی بی‌نیستند. بعنوان نمونه، اثر انگیزی از ریاکاری‌های اعمال شده توسط بورژوازی نسبت به طبقه زحمتکشان در کشورهای تحت انقیاد از طریق تلاش‌های هماهنگ امپریالیسم متحدین و

---

\* Alliéés متحدین علیه آلمان در دو جنگ جهانی، در اینجا متحدین علیه آلمان در جنگ جهانی اول، بویژه انگلستان و فرانسه است. Alliéés در جنگ جهانی

بورژوازی این یا آن ملت ، می‌توانیم از ماجرای صهیونیست‌ها در فلسطین\* نام ببریم ، در جایی که به بهانه ایجاد یک دولت یهود ، در کشوری که یهودیان تعداد نأقابلسی را تشکیل می‌دهند ، صهیونیسم اهالی بومی زحمتکش عرب را به چنگد استعمار امپریالیسم انگلستان سپرده است . در اوضاع و احوال بین المللی کنونی ، برای خلق های ضعیف و به بند کشیده شده راه نجاتی جز فداسیون جمهوری های شورایی وجود ندارد .

۱۲- ستم بسیار کهن اعمال شده توسط قدرت های امپریالیستی در مورد ملت های کوچک و مستعمرات ، در توده های زحمتکش کشورهای ستدیده نه تنها احساس کینه بطور کلی نسبت به ملت هائی که او را مورد ستم قرار داده اند بلکه همچنین احساس بدگمانی نسبت به پرولتاریای کشورهای ستگر بوجود آورده است . خیانت کریمه رهبران رسمی اکثریت سوسیالیست در ۱۹۱۹-۱۹۱۴ ، در حالی که سوسیالیسم میهن پرست\*\* دفاع از " حقوق " بورژوازی خود " برای به بند کشیدن مستعمرات و چپاول کشورهای از نظر مالی وابسته را " دفاع ملی " توصیف کردند ، آن بدگمانی کاملاً بر حق را افزایش داد . نظر باین که این پیشداوری ها نمی‌توانند جز پس از محو سرمایه داری و امپریالیسم در کشورهای پیشرفته و پس از تحول بنیادی زندگی اقتصادی در کشورهای عقب مانده از بین برود ، خاموش کردن آن ها نیز بسیار گند خواهد بود و از این نظر ، پرولتاریای آگاه کلیه کشورها وظیفه دارد که در مقابل بقایای احساسات ملی کشورهایایی که از زمان های بسیار طولانی تحت ستم بسر می‌برند ، خود را بطور ویژه مال اندیش نشان دهد و همچنین وظیفه دارد بمنظور تسریع نابودی این پیشداوری ها و این بدگمانی ، به اعطاء برخی امتیازهای مفید رضایت دهد . پیروزی بر سرمایه داری مشروط است ، قبل از همه ، به خواست شدید پرولتاریا و ، بعد ، توده های زحمتکش تمامی کشورهای جهان و تمامی ملت ها برای یگانگی .

---

دوم یا کشورهای متحد شده علیه آلمان (ایتالیا و ژاپن) یعنی کشورهای فرانسه ،

انگلستان ، امریکا و شوروی را در فارسی اصطلاحاً مضیقین می‌گویند .

\* L'affaire des sionistes en palestine

\*\* Socialisme chauvin

## ضمیمه شماره ۲

ترزهای "الحاقی - پیشنهادی" روی

و "الحاقی - تصویبی" کنگره دوم

انترناسیونال

پیرامون مسائل ملی و مستعمراتی

بر اساس:

۱- متن ترزهای "الحاقی - پیشنهادی" مندرج در کتاب "اسناد  
تاریخی حزب کمونیست هند وستان ۱۹۱۷-۱۹۲۲"، ادھیکاری، جلد  
اول، دهلی ۱۹۷۱، صفحات ۱۷۷-۱۷۳.

DOCUMENTS OF THE HISTORY OF THE COMMUNIST PARTY OF  
INDIA, 1917-1922, G. ADHIKARI, VOL. I, PEOPLE'S PUBLISHING  
HOUSE, DEHLI 1971, PP. 173-177.

۲- متن ترزهای "الحاقی - تصویبی" مندرج در "کنگره دوم انترناسیونال  
کمونیست - گزارش جلسات"، مسکو، ۱۹۲۰، صفحات ۱۱۷-۱۱۴.

THE SECOND CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL,  
REPORT ON PROCEEDING, MOSCOW, 1920, PP. 114-117.

کلمات و یا عباراتی که بصورت تاکیدی آمده، توسط "کمیسیون مسائل  
ملی و مستعمراتی" کنگره دوم حذف یا اضافه شده است. کلمات و عباراتی  
که بصورت تاکیدی به اضافه یک خط مشخص گردیده اند، تصحیحات و حذفیات  
یا اضافاتی است که توسط لنین انجام گرفته.\*

آنچه در گروه آمده، جهت رساتر کردن ترجمه از طرف ما به متن  
افزوده شده است.

---

\* چنین شیوه ای از مقایسه تطبیقی در کتاب ادھیکاری نیز یافت می شود.  
علت عدم استناد به ترزهای "الحاقی - تصویبی" مورد اشاره وی، و مراجعه  
مستقیم به اسناد کنگره دوم، وجود پاره ای از اشتباهات بسیار جزئی در ترزهای  
"الحاقی - تصویبی" مورد استناد ادھیکاری بوده است.



## تزه‌ای پیشنهادی

۱- تعیین رابطه بین الملل کمونیست با جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرمایه داری یکی از مهمترین مسائلی است که در برابر کنگره دوم بین الملل سوم قرار دارد. تاریخ انقلاب جهانی وارد مرحله ای شده است که در آن شناخت درست این رابطه ضروری است. جنگ بزرگ اروپائی [جنگ جهانی اول] و عواقب آن به روشنی نشان داده اند که توده های کشورهای به بند کشیده شده غیر اروپائی، بطور جدائی ناپذیری با جنبش کارگری در اروپا پیوند دارند و این نتیجه سرمایه داری جهانی متمرکز است.

۲- سرچشمه قدرت عمده (main) سرمایه داری اروپائی، دیگر نه در کشورهای صنعتی اروپا، بلکه در مستعمرات مستعمراتی و [کشورهای] وابسته یافت می‌شود. قدرت های سرمایه داری اروپا بدون در اختیار داشتن بازارهای گسترده و زمینه های وسیع بهره کشی در مستعمرات، حتی اندک زمانی قادر به حفظ موجودیت خود نخواهند بود. انگلستان این دژ مستحکم امپریالیسم، بیش از یک قرن است که از مازاد تولید (Over-production) رنج می‌برد. اگر بخاطر مستعمرات وسیع مستعمراتی که برای فروختن (Selling) محصولات اضافی خود - و بعنوان منبعی برای مواد اولیه جهت صنایع رو به رشدش بدست آورده - نبود، مدت ها بود که ساخت سرمایه داری انگلستان زیر بار وزن خود در هم شکسته شده بود. امپریالیسم انگلیس با به بردگی کشاندن صدها میلیون تن از اهالی آسیا و آفریقا است که تا کنون قادر شد پرولتاریای بریتانیا را تحت سلطه بورژوازی نگه دارد.

۳- مافوق سود (Super-profit) بدست آمده در مستعمرات پشتوانه عمده سرمایه داری عصر جدید است و تا زمانی که سرمایه داری از این منبع مافوق سود محروم نشود، برای طبقه کارگر اروپا سرنگون ساختن نظام سرمایه داری آسان نخواهد بود. بشکرانه استثمار شدید و گسترده کار انسانی و منابع طبیعی در مستعمرات است که ملل سرمایه داری اروپا - نه بدون توفیق - سعی می‌کنند ورشکستگی کنونی خود را جبران کنند. امپریالیسم اروپائی از طریق استثمار توده ها در مستعمرات در موقعیتی قرار خواهد گرفت که امتیاز پشت امتیاز به پرولتاریای خودی اعطاء کنند. این [امپریالیسم] - تا زمانی که در موقعیتی قرار دارد که به کسب مافوق سود عظیمش

## تره‌های تصویری

۱- تعیین ویژه رابطه بین الملل کمونیست و جنبش‌های انقلابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرمایه داری - بعنوان مثال چین و هند - یکی از مهمترین مسائلی است که در برابر کنگره دوم بین الملل سوم قرار دارد . تاریخ انقلاب جهانی وارد مرحله ای شده است که در آن شناخت درست این رابطه ضروری است . جنگ بزرگ اروپائی و عواقب آن به روشنی نشان داده اند که توده های کشورهای به بنسند کشیده شده غیر اروپائی ، بطور جدائی ناپذیری با جنبش کارگری در اروپا پیوند دارند و این نتیجه تمرکز یافتن سرمایه داری جهانی است، بعنوان مثال اعزام لشکرهای مستعمراتی و ارتش‌های عظیمی از کارگران به جبهه در دوران جنگ و غیره .

۲- یکی از عمده ترین منابعی که سرمایه داری اروپائی قدرت اصلی (Chief) خود را از آن کسب می‌کند ، در متصرفات مستعمراتی و [کشورهای] وابسته یافت می‌شود . قدرت سرمایه داری اروپا بدون در اختیار داشتن بازارهای گسترده و زمینه های وسیع بهره کشی در مستعمرات ، حتی اندک زمانی قادر به حفظ موجودیت خود نخواهد بود . انگلستان این دژ مستحکم امپریالیسم ، بیش از یک قرن است که از مازاد تولید (Over-Production) رنج می‌برد . اگر بخاطر متصرفات وسیع مستعمراتی که برای فروش (Sale) محصولات اضافی خود - و بعنوان منبعی برای مواد اولیه جهت صنایع رو به رشدش بدست آورده - نبود ، مدت ها بود که ساخت سرمایه داری انگلستان زیر بار وزن خود در هم شکسته شده بود . امپریالیسم انگلیس با به بردگی کشاندن صدها میلیون تن از اهالی آسیا و آفریقا است که تا کنون قسار شده است پرولتاریای بریتانیا را تحت سلطه بورژوازی نگه دارد .

۳- مافوق سود (Super-Profit) بدست آمده در مستعمرات پشتوانه عمده سرمایه داری عصر جدید است و تا زمانی که سرمایه داری از این منبع مافوق سود محروم نشود ، برای طبقه کارگر اروپا سرنگون ساختن نظام سرمایه داری آسان نخواهد بود . بشکرانه امکان استثمار گسترده و شدید کار انسانی و منابع طبیعی در مستعمرات است که ملل سرمایه داری اروپا - نه بدون توفیق - سعی می‌کنند ورشکستگی کنونی خود را جبران کنند . امپریالیسم اروپائی از طریق استثمار توده های مستعمرات در موقعیتی قرار خواهد گرفت که امتیاز پشت امتیاز به اشرافیت کارگری خودی اعطاء کند . در حالی که از یکسو امپریالیسم اروپائی با به رقابت گذاردن

## ترهای پیشنهادی

در مستعمرات ادامه می‌دهد - تردیدی به خود راه نخواهد داد که تا حد فدا کردن تمامی ارزش‌افزایی در کشورهای خود پیش رود .

۴- سرنوشتی سیستم سرمایه داری در اروپا ، بدون در هم شکستن امپراطوری مستعمرات ، ممکن بنظر نمی‌رسد . نتیجتاً ، بین الملل کمونیست باید حوزه فعالیتش را گسترش دهد . باید با آن نیروهای انقلابی که در کشورهای تحت سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم برای نابودی آن در فعالیت‌اند رابطه برقرار کند .

۵- رابطه‌ای این چنینی بین الملل کمونیست با جنبش انقلابی در کشورهای تحت انقیاد در حکم پذیرفتن دکترین ناسیونالیسم از جانب بین الملل کمونیست نیست - بین الملل کمونیست عصاره اراده پرولتاریای انقلابی جهان است . رسالتش سازماندهی طبقه کارگر سراسر جهان بمنظور سرنوشتی نظام سرمایه داری (Capitalist) و استقرار کمونیسم است . بین الملل سوم بدنه میاززی است که قلمرو آئین - گرائی (Doctrinarianism) تاب را پشت سر گذاشته است . بین الملل دوم که در تسلط گروهی سیاست‌مدار و تحت نفوذ فرهنگ بورژوازی قرار داشت ، نتوانست اهمیت مسئله مستعمرات را دریابد . برای آنان خارج از اروپا جهانی وجود نداشت . آنان نمی‌توانستند لزوم هماهنگ ساختن جنبش انقلابی در اروپا با [جنبش انقلابی در] کشورهای غیر اروپایی را ببینند . اعضا بین الملل دوم بجای ارائه کمک معنوی و مادی به جنبش‌های انقلابی در مستعمرات ، خود امپریالیست شدند .

۶- امپریالیسم جهانی که بر خلق‌های شرق تحمیل شده مانع از این گردید که اینان بتوانند بموازات خلق‌های اروپا و آمریکا از نظر اجتماعی و اقتصادی رشد کنند . به یمن سیاست امپریالیستی جلوگیری از رشد صنعتی مستعمرات ، طبقه پرولتری بمفهوم خاص اصطلاح (Term) تا این اواخر نمی‌توانست بوجود بیاید . صنایع دستی بومی نابود شدند تا برای محصولات صنایع متمرکز در کشورهای امپریالیستی جای باز کنند ، در نتیجه اکثریتی بزرگ از جمعیت به روستا (Land) رانده شدند تا حیوانات و مواد خام برای صدور به سرزمین‌های خارج تولید کنند . از سوی دیگر این امر موجب تمرکز سریع [ مالکیت ] زمین گردید که حق مالکیت آن به دولت

## ت‌زهای تصویبی

تولیدات کارگران کشورهای تحت‌انقیاد که دست‌زد کتری دریافت می‌دارند، در پس‌ کاهش دادن سطح زندگی پرولتاریای کشورهای خودی است. از سوی دیگر ایمن [امپریالیسم] بنا زمانی که به کسب مافوق سود عظیم از مستعمرات ادامه می‌دهد - تردیدی بخود راه نخواهد داد که تا حد فدا کردن تمامی ارزش‌اضافی در کشورهای خود پیش‌رود.

۴- در هم شکستن امپراطوری مستعمراتی، توام با انقلاب پرولتری در کشورهای خودی [متروپل] سیستم سرمایه داری را در اروپا سرنگون خواهد کرد. نتیجتاً بین الملل کمونیست باید حوزه فعالیتش را گسترش دهد. باید با آن نیروهای انقلابی که در کشورهای تحت سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم برای نابودی آن در فعالیت‌اند رابطه برقرار کند. برای تضمین پیروزی نهائی انقلاب جهانی، این دو نیرو [نیروی پرولتاریا در متروپل و نیروی انقلابی کشورهای تحت سلطه] بایستند هم‌آهنگ گردند.

۵- بین الملل کمونیست عصاره اراده پرولتاریای انقلابی جهان است. رسالتش سازماندهی طبقه کارگر سراسر جهان بمنظور سرنگونی نظام سرمایه دارانه-Capitalistic) و استقرار کمونیسم است. بین الملل سوم بدنه مبارزی است که باید وظیفه ترکیب نیروهای انقلابی کلیه کشورهای جهان را بعهده گیرد. بین الملل دوم که در تسلط گروهی سیاست‌دار و تحت نفوذ فرهنگ بورژوازی قرار داشت، نتوانست اهمیت مسئله مستعمراتی را دریابد. برای آنان خارج از اروپا جهانی وجود نداشت. آنان نمی‌توانستند لزوم هماهنگ ساختن جنبش انقلابی اروپا با [جنبش انقلابی در] کشورهای غیر اروپائی را ببینند. اعضاء بین الملل دوم بجای ارائه کمک معنوی و مادی به جنبش انقلابی در مستعمرات، خود امپریالیست شدند.

۶- امپریالیسم خارجی که بر خلق‌های شرق تحمیل شده مانع از این گردید که اینان بتوانند بموازات خلق‌های اروپا و آمریکا از نظر اجتماعی و اقتصادی رشد کنند. به یمن سیاست امپریالیستی جلوگیری از رشد صنعتی در مستعمرات، طبقه پرولتری ب مفهوم خاص کلمه تا این اواخر نمی‌توانست در اینجا بوجود بیاید. صنایع دستی بومی نابود شدند تا برای محصولات صنایع متمرکز در کشورهای امپریالیستی جا بساز کنند. در نتیجه اکثریتی از جمعیت به روستا (Land) رانده شدند تا حیوانات و مواد خام برای صدور به سرزمین‌های خارج تولید کنند. از سوی دیگر این امر موجب تمرکز سریع [مالکیت] زمین در دست زمین‌داران بزرگ، سرمایه‌داران مالی و دولست



## تزه‌ای پیشنهادی

سپرده شد، بدینگونه، توده عظیمی از دهقانان بدون زمین بوجود آمد. بخش کثیری از جمعیت در وضعیت بیسوادى نگه داشته شدند. در نتیجه این سیاست روحیه شورش که در هر خلق تحت انقیاد نهفته است، بیان خود را تنها از طریق طبقه کوچک متوسط تحصیل کرده یافت.

سلطه خارجی از تکامل آزاد نیروهای اجتماعی جلوگیری کرده است. از اینرو نابودى آن گام اولیه بسوى انقلاب در مستعمرات می‌باشد. لذا کمک کردن به نابودى حاکمیت خارجی در مستعمرات نه تأیید آمال ناسیونالیستی بورژوازی بومی بلکه گشودن راهی برای پرولتاریا سرکوب شده در آنجاست.

### ۲- جنبش‌های انقلابی در مستعمرات اساسا مبارزه‌ای اقتصادی است.

جنبش‌های ناسیونالیستی بورژوا در موکراتیک به طبقه متوسط کوچکی محدود است که آمال توده‌ها را منعکس نمی‌کند، بدون پشتیبانی فعال توده‌ها، آزادی ملی مستعمرات هرگز حاصل نمی‌شود. ولی در بسیاری از کشورها بویژه در هندوستان، توده‌ها با رهبران بورژوا ناسیونالیستی همراه نیستند. آن‌ها بطور مستقل از جنبش بورژوا ناسیونالیستی سمت انقلاب حرکت می‌کنند. در کشورهای وابسته

و جنبش متاثر وجود دارند که هر روز بطور فزاینده‌ای از یک‌دیگر دور میشوند. یکی جنبش ناسیونالیستی بورژوا در موکراتیک با برنامه استقلال سیاسی و دیگری اقدام توده‌های جاهل (Ignorant) و فقیر دهقانان و کارگران. اولی می‌کوشد که دومی را کنترل کند و غالباً تا حدی موفق می‌شود. اما اشتباه خواهد بود که فرض شود جنبش بورژوا ناسیونالیستی احساسات و آمال عمومی جمعیت را بیان می‌کند.

برای سرنگونی امپریالیسم خارجی، گام اول بسوى انقلاب در مستعمرات، همکاری با عناصر بورژوا ناسیونالیست می‌تواند مفید باشد. اما بین الملل کونیست نباید آنان را بعنوان وسیله‌ای برای کمک رساندن به جنبش انقلابی در مستعمرات در نظر بگیرد. جنبش‌های توده‌ای در مستعمرات بطور مستقل از جنبش‌های ناسیونالیستی رشد خواهند کرد. توده‌ها نسبت به رهبران سیاسی که همواره آنان را به چسباندن می‌کشاند و مانع از فعالیت انقلابی شان می‌شوند، بی اعتمادند.

۸- قدرت حقیقی جنبش آزاد پیش در مستعمرات دیگر به دایره تنگ ناسیونالیست‌های بورژوا در موکرات محدود نمی‌شود. در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب مشکل سوسیالیست یا کونیست در ارتباط نزدیک با جنبش توده‌ای وجود دارند. روابط بین الملل کونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه‌ها باشد، چرا که اینان پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوطه خود هستند. این [احزاب] امروز ممکن است خیلی

## تزه‌ای تصویبی

گردید، بدینگونه، توده عظیمی از دهقانان بدون زمین بوجود آمد. بخش کثیری از جمعیت در وضعیت بیسودی نگه داشته شدند. در نتیجه این سیاست روحیه شورش که در هر خلق تحت انقیاد نهفته است، بیان خود را تنها از طریق طبقه کوچک متوسط تحصیل کرده یافت.

سلطه خارجی از تکامل آزاد نیروهای اجتماعی جلوگیری کرده است، از اینرو، ناپودی آن گام اولیه بسوی يك انقلاب در مستعمرات می باشد. لذا، كك کردن بسه ناپودی حاکمیت خارجی در مستعمرات نه تأیید آمل ناسیونالیستی بورژوازی بومی بلکه گشودن راهی برای پرولتاریای سرکوب شده در آنجاست.

۷- در کشورهای وابسته و جنبش متمایز وجود دارند که هر روز از یکدیگر دورتر می شوند. یکی جنبش ناسیونالیستی بورژوا دموکراتیک با برنامه استقلال سیاسی تحت نظام بورژوائی است و دیگری اقدام توده های فقیر و جاهل (Ignorant) دهقانان و کارگران برای رهائی خود از هرگونه استثمار. اولی می کوشد که دومی را کنترل کند و غالباً تاحدی موفق می شود، ولی بین الملل کمونیست و احزاب تحت تأثیر (Affected) آن باید طیه این کنترل به مبارزه برخیزند و به رشد آگاهی طبقاتی در توده های زحمتکش (Working masses) مستعمرات كك رسانند. برای سرنگونی سرمایه داری خارجی که گام اول بسوی انقلاب در مستعمرات است، همکاری با عناصر انقلابی بورژوا ناسیونالیست مفید است.

ولی نخستین و لازمترین وظیفه، تشکیل احزاب کمونیست است که دهقانان و کارگران را سازمان دهد و آنان را در جهت انقلاب و استقرار جمهوری های شورائی هدایت کند. بدینگونه توده ها در کشورهای عقب مانده می توانند با هدایت پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری که از آگاهی طبقاتی برخوردار است بدون گذار از تکامل سرمایه داری به کمونیسم برسند.

۸- قدرت حقیقی جنبش های آزاد پیشخ در مستعمرات دیگر به دایره تنگ ناسیونالیست های بورژوا دموکرات محدود نمی شود. در بیشتر مستعمرات از هم اکنون احزاب انقلابی مشکل، که سعی می کنند در ارتباط نزدیک با توده های زحمتکش باشند، وجود دارند. (رابطه بین الملل کمونیست با جنبش انقلابی در مستعمرات باید از طریق این احزاب یا گروه ها تحقق پذیرد، چرا که اینها پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مربوط بخود بودند.) این [احزاب] امروز خیلی وسیع (Large)

## تزه‌ای پیشنهادی

بزرگ (Big) نباشند، ولی ارزوهای (Desire) توده‌ها را منعکس می‌کنند و توده‌ها آن‌ها را در جهت انقلاب دنبال خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای امپریالیستی مختلف باید در پیوستگی (Conjunction) با این احزاب پرولتری مستعمرات فعالیت کنند و از طریق آن‌ها کلیه کک‌های مادی و معنوی خود را در اختیار جنبش انقلابی بطور عام قرار دهند.

۹- فرضی که [بر اساس آن] خلق‌ها در مستعمرات، بخاطر عقب ماندگی

اقتصادی و صنعتی مجبورند از مرحله دموکراسی بورژوائی گذر کنند غلط است. رویدادها و شرایط در بسیاری از مستعمرات چنین فرضی را تأیید نمی‌کند. درست است که انقلاب در مستعمرات در اولین مراحل خود انقلاب کمونیستی نخواهد بود. ولی اگر از همان ابتدا (Begining)، رهبری انقلاب در دست یک پشاهنگ کمونیست باشد، توده‌های انقلابی، گمراه نمی‌شوند، بلکه از طریق دوران‌های پی در پی تکامل و تجربه انقلابی مستقیم به پیش خواهد رفت. در واقع در بسیاری از کشورهای شرقی، حل مسئله ارضی در امتداد (Along) اصول خالص کمونیستی امری بسیار مشکل خواهد بود. انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه خود، باید با برنامه‌ای که در آن بند‌های بسیاری از فرم‌های خرده بورژوائی - بعنوان مثال، تقسیم زمین و غیره - را در بر می‌گیرد دنبال شود. ولی این لزوم بدین معنی نیست که رهبری انقلاب باید به بورژوا دموکرات‌ها تسلیم شود.

۱۰- بورژوا دموکرات‌های ملی در مستعمرات برای استقرار یک دولت ملی

آزاد می‌کوشند، در حالی که توده‌های کارگران و دهقانان فقیر به قیام - هر چند در بسیاری از موارد ناآگاهانه - علیه سیستمی که اجازه چنین استثمار وحشیانه‌ای را می‌دهد، برخاسته‌اند. نتیجتاً در مستعمرات ما دینوری متضاد داریم، آن‌ها نمی‌توانند با یکدیگر تکامل یابند. پشتیبانی از جنبش‌های بورژوا دموکراتیک مستعمرات منجر به کک رسانیدن به رشد روحیه ملی خواهد بود. امری که بطور قطع مانع بیداری آگاهی طبقاتی در توده‌ها خواهد شد. در حالی که تشویق و پشتیبانی از عمل توده انقلابی از طریق حزب کمونیست پرولتری، نیروهای حقیقتاً انقلابی را - که نه تنها امپریالیسم خارجی را نابود خواهند کرد، بلکه تدریجاً در جهت تکامل قدرت شورائی هدایت می‌شوند - به حرکت در می‌آورد. بدین ترتیب از ظهور یک سرمایه داری بومی، بجای سرمایه داری مغلوب که بیشتر مردم را تحت ستم و استثمار قرار دهد - جلوگیری بعمل می‌آورند.

۱۱- هر چه زودتر آغاز کردن مرحله مبارزه طبقاتی در مستعمرات بمعنای آگاه

## تزیهای تصویبی

نیستند، ولی تمایلات (Aspiration) توده ها را منعکس می کنند و [توده ها] آن ها را در جهت انقلاب دنبال خواهند کرد. احزاب کمونیست کشورهای اسپریالیستی مختلف باید در پیوستگی (Conjunction) با این احزاب پرولتری مستعمرات فعالیت کنند و از طریق آن ها کلیه کمک های مادی و معنوی خود را در اختیار جنبش های انقلابی بطور عام قرار دهند.

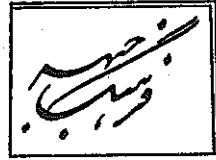
۹- انقلاب در مستعمرات در اولین مراحل خود انقلاب کمونیستی نخواهد بسود. ولی اگر از همان آغاز (Outset)، رهبری در دست یک پیشاهنگ کمونیست باشد، توده های انقلابی گمراه نخواهند شد، بلکه می توانند از طریق دوران های بی در پی تکامل و تجربه انقلابی به پیش روند. در واقع در بسیاری از کشورهای شرقی، تلاش کردن در جهت حل مسئله ارضی در انطباق با (According) اصول خالص کمونیستی اشتباه بزرگی خواهد بود. انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه خود، باید با برنامه ای دنبال شود که بند های بسیاری از زرم های خرده بورژوازی نظیر تقسیم زمین و غیره را در بر خواهد داشت. ولی این [ امر ] به هیچ وجه بدین معنی نیست که رهبری انقلاب به بورژوا دموکرات ها تسلیم گردد. بر عکس، احزاب پرولتری باید به تبلیغات قوی و منظم در مورد ایده شورائی دست بزنند و شورا های دهقانی و کارگری را هر چه زودتر سازماندهی کنند. این شوراها در همکاری با جمهوری های شورائی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در جهت سرنگونی نهائی نظام سرمایه داری در سراسر جهان فعالیت خواهند کرد. ★

## تزه‌ای پیشنهادی

کردن مردم به خطر سرمایه داری وارداتی (Transplanted) اروپائی است که  
پس از نابودی اش در اروپا ممکن است در جستجوی پناهگاهی در آسیا باشد، و شکست  
دادن چنین احتمالی قبل از آزان.

م. ن. روی  
هندوستان

☆☆☆



---

---

## ذوالجناح

---

---

نوشته: برادر مشغودالانر غلامرضا عارفیان

”تویوتا“ی ژاپنی

”ذوالجناح حسینیان زمان“

حتماً شما هم تویاتاهای کرم رنگ سپاه را دیده‌اید که همچون توسن تندپا، مفرور و سرکش سروته جبهه را بهم دوخته از این سوی بدان سوی روانند و پرچمی سبز یا سرخ بر دوش می‌کشند. حالشان رختی را ماند که گاه صبور و سربه‌زیر افکنده و گاه سربلند و سرکش بردشتها خطی از غبار می‌کشند و عزیزان این مردم عزیز را به‌بزم

خدا می‌رسانند. شنیده‌اید شیمه‌شان را درگاه  
 بالا کشیدن از تپه‌ای، کوهی یا کوهساری. گوئی  
 نعل پولادنیشان سنگلاخ جببه را پنبه می‌انگارد و  
 هر صعب‌العبوری را عبور می‌کند. گاه مصمم و  
 استوار سینه را بر سینهٔ آب می‌نهد، چون نهنگ  
 آب را می‌شکافد و یاران را از این سوی رود بدان  
 سوی راه می‌برد. پرچمش را بر دوش کشیده با آن  
 چون شمشیری بران آسمان را می‌شکافد و به پیش-  
 گام می‌نهد. گوئی همه‌چیز را حس می‌کند. هنگام  
 عملیات با چهره‌ای خشن و مصمم و استوار  
 تدارکات جببه را تأمین می‌کند و در هنگام بازآوردن  
 لاله‌های گلگون به احترامشان آهسته آهسته می‌آید  
 تا گل پرپرش را اذیت و آسیبی دیگر نرسد.  
 قبل از شکسته شدن خط آنچنان بی‌تاب پشت  
 خط ایستاده که گوئی مرغی در قفس به انتظار  
 گشایش درب قفس.

شب عملیات یال و کوپال سفیدش با آن پرچم  
 خون رنگش در کنار دلاورانی که پیشانی چهرهٔ  
 نورانی‌شان را با نوار «یا مهدی ادرکنی» بسته‌اند،  
 شبیه‌ترین منظره را به منظرهٔ شب عاشورا تجدید  
 خاطره می‌کنند. بله، یاران حسین‌اند و تویوتای  
 پرچم بر دوش ذوالجناح! این تشبیه را مادری پیر  
 یادم داده است که:

بر مزار شهدا در کناری ایستاده بودم و محو  
 تماشای سیل اشک و خون که توسن جببه‌ها با  
 پرچمی بر دوش رسید و معصومانه در گوشه‌ای  
 ایستاد. از گرده‌اش رزمندگان عاشق با چهره‌ای

غبار گرفته و مصمم پائین پریدند تا به دیدار یاران  
شهیدشان بشتابند و بر مزار یاران بنشینند تا  
آیه «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» را  
مصدّق باشند. مادری پیر با حجابی کامل که لباس  
رزم اوست آرام و با وقار به کنار ماشینشان آمد.  
دست بر خاکهای روی آن می کشید و آن خاک را  
بعنوان تیمن و تبرک بر صورت می مالید و آهسته  
آهسته می گفت:

ذوالجناح، ذوالجناح مواظب حسین باش -  
چشم فاطمه روگریان نکنی، مواظب حسین اش  
باش - نکنه زینب تنها بمونه و حسین اش نباشه.  
ذوالجناح! هیچوقت بی حسین نیائی ... دستش را  
بریال ذوالجناح حسینیان زمان می کشید و زمزمه  
می کرد:

.... ذوالجناح وفای تو خیلینه! حسین رو بی-  
وفائی نکنی! سکینه روگریان نکنی. نمی خوام بی-  
حسین بینمت. خدا عنایتی کن ذوالجناح ما بی-  
حسین ما برنگرده .... والسلام

به نقل از "پیام انقلاب"، ارگان "سپاه پاسداران انقلاب  
اسلامی"، شماره ۱۳۱، شنبه یازدهم اسفند ۱۳۶۳.



# مباحثی با «حزب کمونیست ایران»



آب در خوابگاه مورچگان : «دریای بیکران لیبرالیسم وحدت کمونیستی»

*The real quote:*

«ما تریالیسم هوشمندانه به  
ایده آلیسم هوشمندانه  
نزدیک تر است تا به  
ما تریالیسم ابلهانه»

و ای . لنین

*"Intelligent idealism is nearer  
to intelligent materialism than  
is stupid materialism."*

در شماره ۱۲ نشریه "کمونیست"، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، مورخ  
۲۵ شهریور ۱۳۶۳، مقاله ای تحت عنوان "وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی" به  
قلم آقای رضا مقدم انتشار یافت و متن آن بار دیگر بصورت گنثار رادیویی در ۲۳ مهرماه  
۱۳۶۳ از "صدای حزب کمونیست ایران" پخش گردید. این نوشته چند صفحه ای  
"نقد"ی است بر اجزاء پراکنده ای از بخش اول مقاله "شورای ملی مقاومت تنها  
آلترناتیو دموکراتیک؟ - بررسی مسئله آلترناتیو" که در شماره اول "اندیشه رهائسی"،  
مورخ اسفند ۱۳۶۲، انتشار یافته بود.

آن نوشته کوتاه را می توان آئینه تمام نشانی از "نقد" های تا کنون منتشر  
شده با اصطلاح حزب کمونیست ایران دانست. این نوشته تمامی خصوصیات ادبیات  
این جریان را در بر دارد. با این حال چند خصوصیت "بارز" و "برجسته"، آنرا  
از دیگر نقدهای عامیانه رایج در ادبیات این "حزب" متمایز می کند. تا جایی که  
به تعبیری می توان نوشته، مورد بحث را نوعی "اعجاز" در پلمیک های سیاسی  
دانست. در کمتر نوشته، کوتاه می توان تا این حد:

- اولا - با تحریفات و جعلیات مستقیم و غیر مستقیم روبرو شد .  
 ثانيا - شاهد عجز نویسندگان از درك ساده ترین مطالب و مقولات سیاسی بود .  
 ثالثا - با حاشیه روی های (بی ربط) مواجه شد .  
 رابعا - آحاد تفکر انحرافی را بوضوح در مقابل خود یافت .

بطوری که، حتی محض نمونه نمی توان در عبارات این ناقد محترم - آن هم در مقاله ای اساسا جدلی و فاقد بار شوریک - با اشتباهات فاحش شوریک و متد ولوژیک مواجهه نشد . علاوه بر این ها در نوشته "ناقدانه" آقای مقدم حتی يك مورد - بله ییك مورد - نیز وجود ندارد که ایشان مطلبی را صحیح و دقیق، یعنی بدون تحریف و خارج از متن، مورد استفاده قرار نداده باشند . تعجب آور می نماید ولی واقعیت این است که تعداد تحریفات مستقیم و غیر مستقیم نویسندگان مقاله مزبور - برداشت های نادرست و نابجا به کنار - حتی از تعداد نقل قول های مورد استفاده ایشان نیز بیشتر است .

جالب آن است که چنین نوشته ای توسط کسانی به نگارش در می آید که قضاوت آن ها در باره خودشان چنین است :

"جنبش کمونیستی ایران، نشان رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازمندان همان خود را یافته است" (۱) .

و اظهار نظرشان در باره مقاله ای که قصد جدل با آن را داشته اند این چنین است:  
 "در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر فاکت برای اثبات این نکته  
 [ "لیبرالیسم وحدت کمونیستی" ] زیاد است که ما برای انتخاب تعدادی از آن ها از حد وفور در مضیقه بودیم . نقل قول هایی که در این نوشته استفاده شده است تنها مثنی از آن خروار است . خواننده خود می تواند برای دستیابی به این دریای بیکران لیبرالیسم به خود نوشته رجوع کند" (۲) .

معلوم نیست که اگر این "رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازمندان جنبش کمونیستی ایران" دست به "نقد" مقاله ای زده بودند که در آن از نظر "فاکت" از "حد وفور" در مضیقه نبودند، چه دسته گلی به آب می دادند و بر کدام بام

۱ - "کارگر کمونیست"، "ارگان اتحاد مبارزان کمونیست"، شماره ۲، اسفند ۱۳۶۰، صفحه ۱۱ .

۲ - "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران"، شماره ۱۲، شهریور ۱۳۶۳، صفحات ۱ و ۵، تاکید ها و گروه از ماست .

طشت رسوائی خود را می‌گرفتند .

با این همه قصد ما در نوشته حاضر پرداختن به تمامی این تحریفات و کسب نهمی‌ها نیست (چرا که تعداد صفحات نوشته به چند برابر حجم کنونی خواهد رسید) و به سیاق آقای مقدم "خواننده" را به "خود نوشته رجوع" می‌دهیم . البته به شیوه‌ای درست : یعنی با کلیشه کردن متن کامل نقد "نشریه کمونیست" و مطالب صحیح (یعنی بدون تحریف) آن صفحات مورد استناد نویسنده حزبی از مقاله "اندیشه رهائی" (در بخش ضامم) . بعنوان "مبثی از خروار" اشاراتی نیز خواهیم داشت به پاره‌ای از تحریفات ایشان ، البته باز به شیوه‌ای درست ، یعنی با مقایسه آنچه از قول ما نقل کرده‌اند و آنچه در واقع ما نوشته‌ایم و در نشریه "اندیشه رهائی" چاپ شده است . در این بررسی به اختصار ، اشاراتی خواهیم داشت به ارتباط این تحریفات با بنیادهای فکری منقد "حزبی" ، اما بنحو اصولی : یعنی با نطایان دادن تظاهر این بنیادهای فکری و تدویم آن‌ها در دیگر نوشته‌های امک و "حزب کمونیست ایران" و نیز نشان دادن و محسوس کردن این امر که بین شرافت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی ارتباطی متقابل وجود دارد . این بررسی کوتاه فرصت مجددی است تا نشان داده شود که عدم آشنایی با مفاهیم اولیه و پیش پا افتاده سیاسی ، عدم آگاهی نسبت به معضلات و مشکلات پیچیده اجتماعی و کوشش در جهت ساده کردن یا ساده دیدن آن‌ها ، چگونه می‌تواند مدعیان تغییر مناسبات اجتماعی موجود را - حتی در صورت متصور بودن نیت‌های خوب و مبارزاتی اولیه - به زائده‌ای از ارزش‌ها و مناسبات موجود تبدیل کند . بدیهی است آنچه بعنوان تبیین وجود یا عدم صداقت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی و نیز کج اندیشی‌های "روشنفکرانه" مدعیان رهبری پرولتاریا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد ، به "حزبی" که او را بعنوان "رهبر" یا یکی از "رهبران" خود می‌پذیرد نیز قابل تعمیم است . به عبارت دیگر آنچه مورد بررسی است نه اعتبار شخصی یا سیاسی یک فرد معین بلکه سلامت و درایت فکری و عملی جریان است که در روای رهبری پرولتاریای ایران بسر می‌برد .

اگر ادعاهائی چون "نابیندگی طبقه کارگر" ، "رهبری پرولتاریای ایران" و غیره که در هر سطر از نشریات "حزب کمونیست ایران" تکرار می‌شود نبود ، اگر ایمن القائات و تصورات خام - که تجارب غنی جنبش کمونیستی جهان و ایران بی پایه بود نشان را بارها نشان داده - بازتاب خارجی نمی‌یافت و همچون تخیلات آزمندانه طالبین قدرت و خود گامگی در جامعه محنت زده ما طرفدارانی نداشت ، حتی همین افشاگری در زمینه میزان صداقت سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی روشنفکران مدعی

"رهبری پرولتاریای ایران" ضرورتی پیدا نمی‌کرد.

اما متأسفانه در جامعه‌ای که هنوز این نوع ادعاها دارای جذبه و کشش معینی است، در جنبشی که در آن بهر حال از انواع این رهبران خود گمارده پرولتاریا بوفور یافت می‌شود، در جامعه‌ای که انرژی‌های موجود بجای پرداختن به مشکلات و معضلات مهم در يك دور باطل به‌هدر می‌روند، در جنبشی که بحث سیاسی بین نیروهای مختلف آن از کانال سالمی در جریان نیست، برای نشان دادن انحرافی بودن، سترون بودن و زیان بار بودن برخورد هائی از نوع "حزب کمونیست ایران"، به ناچار باید در حد معینی به اینگونه مباحث‌گردن گذاشت.

اگر بخشی هائی از نوشته حاضر طولانی یا کسل کننده جلوه کند، پیشاپیش از خواننده عذر می‌خواهیم ولی باید توجه داشت وقتی که ادعا می‌کنیم مقاله چاپ شده در نشریه "کمونیست" سراپا تهمت و تحریف است، برای این که این امر در حد همان ادعا باقی نماند، چاره‌ای جز این نیست که در يك بررسی تطبیقی، موارد تحریف و اتهام (از طریق نقل متن دقیق کلمات یا عبارات چاپ شده "اندیشه رهائی" و نقل قول - تحریف شده - آن‌ها در نشریه "کمونیست") را در کنار هم قرار دهیم. يك چنین بررسی اصولی متأسفانه نمی‌تواند "طولانی" نباشد. ضمناً باید قبول کرد که وارد شدن در اینگونه جدل‌ها نه تنها برای ما خوشحال کننده نیست بلکه مشمژ کننده و آزار دهنده است ولی متأسفانه، بطوری که توضیح خواهیم داد، در مواردی اجتناب‌ناپذیر است. باید به نویسندگان حزبی و همه کسانی که برای دسترسی به اهداف مورد نظر خود بهر وسیله رقت‌انگیزی متوسل می‌شوند و نوشته‌های خسود را بر مبنای تهمت و دروغ و تحریف استوار می‌سازند، نشان داد که توسل به اینگونه حربه‌ها بی‌آینده است و برایشان نیز حاصلی جز بی‌اعتباری در بر نخواهد داشت. باید نشان داد که اینگونه برخوردهای ناسالم و غیرصادقانه يك برخورد کمونیستی نیست و برای نشان دادن این امر و برای این که اینگونه برخوردها در چپ ایران بصورت يك روش ادامه نیابد و مهم‌تر از همه این‌ها برای این که اینگونه برخورد‌ها مسا نه فقط به بی‌اعتباری يك سازمان چپ بلکه به بی‌اعتباری کل چپ ایران منجر نشود، چاره‌ای جز وارد شدن در اینگونه پلمیک‌ها نیست. وقتی که سازمان و وحدت کمونیستی - بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید - اینگونه کینه‌توزانه مورد حمله قرار می‌گیرد، وقتی که يك نوشته چاپ شده، پخش شده و قابل دسترس همگان، تا این حد شرم‌آور تحریف می‌شود، برای این که حقیقت، جهت‌کسانی که به آن نوشته دسترسی ندارند، در پشت پرده‌ای از ابهام باقی نماند، چکار باید کرد؟ آیا چاره‌ای جز این وجود دارد که کلمات و عبارات دقیق چاپ شده در مقابل کلمات

و عبارات تحریف شده قرار گیرند؟ مهم تر از این، آیا باید ندید و نشان نداد که توسل به اینگونه وسیله های رقت انگیز دقیقاً و مشخصاً در خدمت کدام هدف — بهمان اندازه رقت انگیز — قرار می گیرد؟ وقتی که يك "نقد" هیچ بحث شخصی ارائه نمی دهد که بتوان بطور اصولی به آن پرداخت، وقتی که يك نظر در مقابل يك نظر دیگر مطرح نیست تا از یکی دفاع شود و نادرست بودن دیگری مورد بررسی قرار گیرد، چکار باید کرد؟ وقتی که سرپای يك نوشته "انتقادی"، تهمت است، دشنام است، تحریف است، وقتی که کلمات و عبارات يك مقاله چاپ شده و قابل دسترس همگان، تحریف می شود، سرهم بندی می شود، تیچی گاری می شود، مبتدای يك جمله از یکجا و خبر آن از جای دیگر — از يك عبارت دیگر در چند صفحه بعد — به هم متصل می شود، آسمان و ریسمان به هم بافته میشود، زمین و آسمان به هم دوخته می شود تا بالاخره "ثابت" گردد که مثلاً "وحدت کمونیستی"، "لیبرال" است، در "دریای بیکران لیبرالیسم" غوطه وراست، "مشاور بورژوازی" است ۰۰۰، چاره چیست؟ آیا باید در مقابل اینگونه برخوردهای مدعیان کمونیسم سکوت کرد و بسا خون سردی ناظر سقوط ارزش ها و آرمان کمونیستی بود؟

ما در مقابله با اینگونه برخوردها فقط حق طبیعی دفاع از خود را منظم — و در این بلکه هدف مهمتری را دنبال می کنیم: دفاع از حیثیت و اعتبار بالقوه چپ (و یسار بیش از این ها مخدوش نشدن بالفعل آن حیثیت و اعتبار)، دفاع از ارزش های کمونیستی، و در هم شکستن، بی آبرو کردن و بی آینده نمایانیدن اخلاق و سنت های ماقبل سرمایه داری، بورژوازی و استالینی متکی بر ریاکاری، دروغ، تهمت، توطئه، تحریف ۰۰۰ چه باک که جوابیه ما تند باشد و یا چنین جلوه کند. و خامت هولناک مسئله این تندی را نه توجیه بل تبرئه می کند. در مقابل امری این چنین وخیم، که به حیثیت ما، به شرافت انسانی ما، به دلیل وجودی ما و به آرمان ما دهن کجی می کند، نمی توان آرامش بودائی و گذشت مسیحائی را موعظه کرد. بقول سعدی:

ای برادر ما به گرداب اندریم آن که شنعت می کند بر ساحل است.

باری، برای آن که مطالب عنوان شده در صفحات فوق در باره "نقد" مندرج در نشریه "کمونیست" بعنوان اتهام تلقی نشود، به بررسی بخش هایی از این نوشته می پردازیم.



## شنا در عرض جوی آب

اولین کوشش نویسنده "حزبی" ما برای فرق نشدن در "دریای بیگران لیبرالیسم" وحدت کمونیستی" با سطر اول مقاله وی آغاز می‌شود. ایشان ظاهراً در اولین تمرین خود برای "نقد" نویسی به تعیین چهار چوبی خیالی برای نوشتن دنباله داری در شماره اول "اندیشه رهائی" که در تاریخ نگارش مقاله "کمونیست" بخشی از آن انتشار خارجی یافته بود - می‌پردازند و بسیار قاطعانه مدعی می‌شوند:

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اسفند ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را بنام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد" (۲).

عبارت بسیار روشن است: بنظر آقای مقدم "قرار است" در بخش‌های بعدی مقاله دنباله دار شماره اول "اندیشه رهائی" و "در ادامه آن" موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر يك از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی، "مورد بررسی قرار گیرد" اظهار اطلاع نویسنده ("قرار است...") را اگر ناشی از ارتباطات ایشان با عالم غیب و ارواح ندانیم، باید گمان بریم که در بخش اول نوشته چاپ شده در شماره اول "اندیشه رهائی"، لابد نکته یا نکاتی باشد اشاراتی وجود داشته است که بتواند پایه چنان استنباطی قرار گیرد. اما مراجعه مجدد ما به مقاله نیز چنین برداشتی را جایز نشموده است. آن هم بدلائل بسیار ساده زیر:

يك - در کنار تیتراژی اصلی بخش اول مقاله: "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟"، تیتراژی دوم نیز وجود داشت: "۱- بررسی مسئله آلترناتیو" گمان نمی‌رود کسی نداند (ویکی از "رهبران پرولتاریا" حتماً باید بداند) که تیتراژ اول، دربر گیرنده مفاد کلی يك مقاله دنباله دار و با مضمون کلی آن است و تیتراژ دوم، دامنه بررسی در يك بخش از آن مقاله را روشن می‌کند. ولی بطوری که در عبارت "تفصیل شده" در فوق از ایشان دیده ایم این تیتراژ دوم (که به تنهایی بیانگر محدوده بررسی در آن بخش از مقاله بود) به هنگام نقل مطالب از جانب نویسنده از قلم افتاده است و لابد می‌بایست از قلم بیفتد تا خوانندگان نشریه "کمونیست" درمورد

پیشگویی های پیامبرگونه و نتیجه گیری های عالمانه شان تردید نکنند . باری، تحت عنوان این تیتیر دوم، در متن بخش اول مقاله، بررسی شوریک و سیاسی "مسئله آلترناتیو" در دوران انقلاب و بعد از آن انجام گرفته است . توجه باین تیتیر دوم و خواندن دقیق مقاله علی القاعده می بایست ایشان را در صدور چنان حکمی محتاط کند . بعبارت ساده تر این که تیتیر دوم ( "بررسی مسئله آلترناتیو" ) نشان می دهد که در همان بخش از مقاله - و نه در ادامه آن -، به "مسئله آلترناتیو" پرداخته شده است .

دوم در همان اولین صفحه مقاله ما (صفحه ۱۱ "اندیشه رهائی" ) با وضوح تمام آمده بود :

"همچنین بحث ما در این مقاله [یعنی در کل مقاله] حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست . این مسائل نیز به تفصیل در شماره های ۱ و ۲ "رهائی" (دوره سوم) مورد بحث قرار گرفته اند . بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخته به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است" (۴) .

نکات تاکید شده در اینجا به اندازه کافی گویایند . بدین معنا که مقاله خود موضوع مورد بحث و چهار چوب کلی اش را روشن کرده است . بصراحت گفته شده که "در این مقاله" یعنی در کل مقاله، "بحث" "حول چگونگی اوضاع سازمان های اپوزیسیون بطور اعم و جنبش چپ بطور اخص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست" . و بدینگونه دقیقاً مشخص شده است که بحث حول چه مسائلی صورت نمی گیرد . و در همانجا تاکید شده که این مسائل به "تفصیل" در کجا مورد بحث قرار گرفته است . نکته دیگر اینست که در همانجاست بصراحت آمده بود که "بحث ما در اینجا عمدتاً بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخته به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز است" . علی رغم همه این ها، آقای مقدم همچنان مدعی شده که قرار است "در ادامه" مقاله "به مسائل مورد نظر ایشان پرداخته شود . یکی از رهبران پرولتاریا" نه تنها مسیر آتی جنبش، بلکه مسیر آتی مقاله ما را نیز

---

۴- "اندیشه رهائی" ، شماره ۱، اسفند ۱۳۶۲، صفحه ۱۱، تاکید ها و کروشه در متن چاپ شده "اندیشه رهائی" وجود نداشت .

تعیین می‌کند!

سه - با آن که مقاله در آن شماره "عدالت" بر روی مسئله آلترناتیو و از این طریق پرداخت به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اسلامی متمرکز بوده، با اینحال در همانجا (ونه "در ادامه آن") در حسیب اشاره به "بررسی موفقیت و شانس" آلترناتیوهای دیگر نیز پرداخته شده است. این اشارات با در نظر گرفتن چشم انداز آتی تحولات حتی سیاسی در ایران، با ملحوظ داشتن تأثیرات متعددی که انقلاب بهمن در ساختار طبقاتی جامعه به جا نهاده انجام گرفته بود ("اندیشه رهائی"، شماره اول، صفحات ۱۱ تا ۲۶).

چهارم - حتی اگر مقاله "اندیشه رهائی" در مقدمه خود، در همان شماره، توضیحات لازم را نداده بود، ساختمان آن بخش از مقاله با اندازه کافی بیانگر این مسئله بود که "بررسی مسئله آلترناتیو" در همان شماره خاتمه می‌یابد. اگر آقای مقدم زحمات درست خواندن و فکر کردن را به خود داده بود، برای دسترسی به این نکته بدیهی با مشکلی مواجه نمی‌شد.

اما چرا تمام این نکات ساده که برای هر خواننده ای براحتمی قابل درک است، برای نویسنده "حزبی" ما و برای "رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان" جنبش کمونیستی ایران حتی قابل تأمل نیست؟  
ما یافتن "دلایل" اخلاقی چنین نحوه برخوردی را به خوانندگان خود و می‌گذاریم و به بیان اشاراتی کوتاه در باره علل سیاسی چنین مقدمه چینی ها، اکتفا می‌کنیم.

ظاهرا اینطور بنظر می‌رسد که آقای مقدم از طرف "دستگاه رهبری" با اصطلاح حزب کمونیست ایران "وظیفه" داشته که در نكوش "لیبرالیسم" ما صفحاتی را سیاه کند. اما چون پای "استدلال" شان می‌لنگیده بجای نقد يك مقاله به داستان‌سرائی می‌نشیند. او در ابتدا به ترسیم تصویری خیالی از آنچه ما نوشته ایم یا درآینده احتمالاً خواهیم نوشت مبادرت می‌ورزد تا در باره آنچه واقعا (و "عدالت") گفته ایم به بحث نپردازد و مسیر بحث را نه چندان هوشمندانه به حواشی بکشاند. شاید عجیب بنظر می‌رسد، ولی تمامی آنچه که ناقد ما در نوشته خود مورد توجه قرار داده است، سطوری است که ما "بعنوان" حاشیه بر متن ارائه داده ایم. البته برای ارباب ذهن خواننده و تکمیل القائات قبلی و موجه جلوه دادن احکام بعدی، چند دشنام نیز نثار ما می‌کند. و سرانجام نتیجه می‌گیرد که:

"وحدت کمونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت شانس آلترناتیو بودن خود را به میزان بیشتری (بعد از شهریور ۶۰) از دست داده است. چندین



طت آن را بر می‌شمرد و اضافه می‌کند این عوامل "بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت و ملی مخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه ایست بر متن" (۵) .

نویسنده پس از رقم زدن اعتقادی برای ما و با حرکت از این اعتقاد مفروض و ساختگی (که البته بصورت يك حکم ارائه می‌شود) به نقد دیدگاه های "لیبرالیستی" نهفته در "وحدت کونیستی" می‌پردازد . و پس از آسمان و ریسمان بانی، مسایلی را "ثابت" می‌کند . منجمه "ثابت" می‌کند که ما "لیبرالیم" . آیا باید به خواندن این ستاریو ادامه داد؟ کمی مکث در صحنه اول این نمایشنامه مبتدل ضروری است:

## شنا در حوضچه

قبل از آن که به تماشای شنای قهرمان خود در این "دریای بیکران لیبرالیسم" ادامه دهیم، نگاهی به تقای "انقلابی" ایشان در اولین حوضچه می‌اندازیم . اگر نقل قولی را که نویسنده ظاهراً با استفاده مستقیم از مطالب ما آورده ("وحدت کونیستی معتقد است شورای ملی مقاومت . . ." ) مورد توجه قرار دهیم، با کمال تعجب در می‌یابیم که :

۱- برخلاف نظر "منقد" حزبی، "وحدت کونیستی" در باره شانس آلترناتیو بودن شورای ملی مقاومت "هیچگونه" اعتقادی" ابراز نکرده است . حتی در ارتباط با موضوع مورد بحث ایشان، عباراتی نظیر "اعتقاد داریم"، "معتقدیم" و غیره را بکار نبرده است . آنچه در این ارتباط در مقاله "اندیشه رهائی" آمده نه اعتقاد بلکه "اشاراتی" "مختصر" و "تخمینی بر اساس داده های مشهود" ارزیابی بر حساب امکانات موجود "یک پیش بینی عمومی" (۶) در زمان نگارش مقاله بوده است . "اشاراتی" "مختصر در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن

۵- "کونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵۰ .

۶- عین جمله "اندیشه رهائی" چنین است :

"اما قبل از آن که به بررسی بیشترمان در باره ی "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم . تخمینی بر اساس داده های مشهود، ارزیابی بر حساب امکانات موجود، یک پیش بینی عمومی و نه یک پیش گوئی" (صفحه ۲۶) .

خویش" و تبدیل "يك" پیش بینی" به "اعتقاد" اگر نشان از عسدم آگاهی نویسنده حزبی به معانی مختلف این واژه ها نباشد نشان از تحریف دیگری از جانب ایشان است. نشان دادن اعتقاد بجای پیش بینی، آن هم در يك محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون اصلی، بویژه پس از منحرف کردن ذهن خواننده با مقدمه چینی ها و داستان سرایی ها در مورد هدف مقاله "اندیشه رهائی"، هر چه هست، شایسته منتقدی که خود را کمونیست می نامد نیست. "معتقد" بودن و "پیش بینی" کردن در زبان فارسی به يك مفهوم و به يك معنا بکار برده نمی شود. پیش بینی اشارت به سیر حرکت احتمالی و بلافاصله يك وضع دائماً متحول دارد. در "يك" پیش بینی" فرض بر تغییرات سریع در داده ها و عناصر تشکیل دهنده وضع موجود است. حال آن که در "اعتقاد" این چنین نیست. "اعتقاد" حداقل در این مفهوم ناظر بر مجموعه ای از ارزش های نظری یا سیاسی در باره تحول پدیده ای است که اجزای آن در مقطع مورد بحث کمابیش ثابت اند. این که آقای مقدم دو مقوله کاملاً متفاوت را یکسان جلوه می دهد و بقول معروف حرف دهان ما می گذارد، چندان هم بی حکمت نیست. حسن آن برای ایشان حداقل دو گانه است: از یکسو با "يك" اعتقاد" ما به بحث می نشینند و نه با "يك" پیش بینی" و از سوی دیگر، زمینه ذهن خواننده را برای اعطاء لقب "مشاور بورژوازی" بنا آماده می کند. "وحدت کمونیستی" که با چنین "اعتقادی" به میدان می آید، نقدش به شورای ملی مقاومت بمنظور رفع نقصان های این شورا و کمک به "اهداف بورژوازی" (۷) آن می باشد! ایشان اگر بجای "وحدت کمونیستی معتقد است" نوشته بودند که "وحدت کمونیستی پیش بینی کرده است" و نیز اگر از قول ما - در همان صفحه و همان پاراگراف مسرود استناد - اضافه کرده بودند که:

"جامعه در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه های قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی امکان پذیر نیست".

۷- "کمونیست" همان شماره، صفحه ۶:

"وحدت کمونیستی نیز خطا پیش نه به کارگران و زحمتکشان، بلکه مجاهدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که هنگامی که به نصایح و پند و اندرزهای پدران - لیبیرال هائی "داناتر" از خودشان گوش فرا دهند تا چه اندازه در رسیدن به اهداف بورژوازیشان موفق خواهند شد".

البته نمی‌توانستند نتایج بعدی مورد نظر خود را از آن استخراج فرمایند!

۲- آقای مقدم نه تنها "اشاراتی" "مختصر" و "یک" پیش‌بینی عمومی "در زمان نگارش مطالب را تا حدیک" اعتقاد "بالا برده است، بلکه آنرا خارج از مضمون نیز مورد استفاده قرار داده است. مطلب مورد استناد ایشان (که طبق معمول ادبیات حزبی، اشاره‌ای به ماخذ آن نشده) در صفحه ۲۶ نشریه "اندیشه رهائی" چاپ شده بود. اهمیت مطالب ارائه شده در صفحات قبلی (صفحات ۱ تا ۲۵ مقاله) صرف نظر از درستی یا نادرستی آن‌ها (که وی در مقاله خود وارد بحث درستی یا نادرستی آن‌ها نمی‌شود)، در طرح "مقدمات" و "مفروضاتی" بود که استخوانبندی آن بخش از مقاله "اندیشه رهائی" را تشکیل می‌دادند. بعد از ارائه "مقدمات" و "مفروضات" (تا پایان صفحه ۲۵)، در اوایل صفحه ۲۶ آمده بود:

"اما قبل از آن که به بررسی بیشتر مان در باره "دموکراتیک" بودن یکی از این آلترناتیوها یعنی آلترناتیو شورای ملی مقاومت بپردازیم [که در شماره های بعدی "اندیشه رهائی" بدان پرداخته شد]، بد نیست مختصراً در مورد شانس این آلترناتیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمینی بر اساس داده های مشهود، ارزیابی بر حسب امکانات موجود، یک پیش‌بینی عمومی و نه یک پیشگویی. زیرا همان گونه که اشاره شد جامعه در حال تغییر و تحول است، و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه قدرت یابی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی، امکان پذیر نیست."

بالاخره در همان صفحه ۲۶ به عبارت مورد اشاره آقای مقدم می‌رسیم. متن چاپ شده آن (بسیار متفاوت با تصویری که ایشان ارائه می‌دهند) چنین است:

"شورای ملی مقاومت در شرایط معینی در دوران خاص بین خرداد و تیسر و حتی شهریور ماه ۱۳۶۰ - همان زمانی که مسعود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می‌داد - از شانس "تنها آلترناتیو بودن آن هم با در صدی بسیار ضعیف تر از آنچه که خود و دیگران تصور می‌کردند، برخوردار بود، و تازه در آن موقع نیز از عواقب چنین کسب قدرتی بسودور نبود. اما امروز با مجموعه تمام عواملی که در بالا بر شمرديم [یعنی در طی ۱۶ صفحه، یعنی نیمی از آن "دریا"، یعنی یک "دریاچه"] و سپس از خروج جامعه از برزخ شوک ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، [یعنی طی ۱۴ صفحه دیگر، یعنی باز هم نیمی دیگر از آن "دریا"، یعنی یک "دریاچه" دیگر] شانس آلترناتیو بودن خود

را به میزان بیشتری از دست داده است . توضیحاتی که پیش از آن کسه  
دارای اهمیت واقعی باشند ، در کنار کل کارکرد شورای ملی مقاومت  
و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق ( یعنی آن بدنه اصلی شورای ملی  
مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مرحله بعدی ) معنی  
دارد . حاشیه ایست بر متن : ”

بعبارت دیگر ناقد ما نه تنها اساسی ترین نکات مقاله را تعدا فراموش می کند بلکه  
نقد او تا ما ، در سرتاسر مقاله ، در حول همان ” پیش بینی ” ( یا بقول ایشان :  
” وحدت کمونیستی معتقد است . . . ” ) همان ” توضیحاتی که پیش از آن کسه  
دارای اهمیت واقعی باشند ” و همان ” حاشیه ایست بر متن ” متمرکز می گردد .

۳- در همین عبارت مورد استناد آقای مقدم علاوه بر فراموش کردن اساسی ترین  
نکات قبلی ( و مرتبط با آن ها ) ، علاوه بر نادیده گرفتن مقدمات و مفروضات صفحات  
پیشین و علاوه بر استفاده در یک محتوای غیر واقعی و خارج از مضمون ، یک استنباط  
نا درست دیگر و جا افتادگی و تحریف نیز وجود دارد . برای نشان دادن دخیل  
و تصرف های ایشان چند نمونه را در زیر ذکر می کنیم :

الف- آقای مقدم می نویسد :

” اندیشه رهائی ” چندین علت آن را بر می شمرد و اضافه می کند این  
عوامل . . .

در تمام عبارت مورد استناد ایشان که ما بخشی از آن را نقل و ، متن کامل آن را کلیشه  
کرده ایم ” چندین علت ” یا ” علت ” بچشم نمی خورد . بلکه ، دقیقاً آمده است :  
” مجموعه تمام عواملی که در بالا بر شمرده ایم ” و ” عوامل دیگری که در پائین اشاره  
خواهیم کرد ” . دلیل این ” بی دقتی ” چیست ؟ عدم آگاهی نسبت به معانی  
مختلف این واژه ها ، تحریف و یا هر دو ؟ هر یک از شقوق فوق به تنهایی کافی است  
که به ” اعتبار ” ایشان به مثابه یکی از ” رهبران پرولتاریای ایران ” لطمه وارد آورد .

اما هر چه هست در ورای این نوع تردستی های غیر زیرکانه ( ۸ ) که چنان که خواهیم  
دید در بخش های دیگر نوشته ایشان در اشکال مختلف تکرار میشود ، دنیا سسی

---

۸- می نویسیم ” غیر زیرکانه ” ، زیرا حداقل زیرکی باید به ” رهبران پرولتاریا ” حکم  
می کرد که دریابند ، دنیا با نشریات ” حزبی ” نظیر ” کمونیست ” و ” بسوی سوسیالیسم ”  
و غیره آغاز و تمام نمیشود ، و هستند کسانی که حتی در این آشفته بازار سیاسی  
نیز متوجه سفسطه بانی ها ، دروغگوئی ها ، و تحریف کردن ها و پشت هم اندازی  
بشوند . امید داریم که دوستان ” حزبی ” از این تجربه بیاموزند .

از برداشت های خشک و مکانیکی نیز وجود دارد . مگر نه آن که در هر برداشتی از محیط اطراف ، داده های قبلی ذهن نیز موثر است و مگر نه آن که انسان در تبیین تصورات خود از وضع موجود است . از این نظر به هیچ عنوان تعجب آور نیست که "رهبر حزبی" ما "عوامل" را با "علت" ها یکسان بداند . صرف همین تحریف و وجود این پندار که "علت" و "عوامل" یکی است - جدا از آن که آگاهانه و بی آگاهانه به آن دست زده باشد - جلوه ای روشن از نحوه نگرش آن "دستگاه فکری" (۹) است که ایشان از پیروان آنند .

بویژه آن که منظور وی از این "علتی" که چندین بار جایش را با "عوامل" عوض می کند ، چیزی جز "ماهیت" نیست . باید در "نقد" آقای مقدم "عوامل" به "چندین علت" تبدیل شود تا آسان و ریسان بانی های ایشان موجه جلوه کند ، تا ما متهم شویم که يك "تحلیل ماوراء طبقاتی" ارائه داده ایم و "ماهیت بورژوازی شوروی ملی مقاومت و مجاهدین" را نادیده گرفته ایم :

"و [منظور نویسنده از ضمیر سوم شخص مفرد ، سازمان وحدت کومنیستی است] با تحلیل ماوراء طبقاتی خود تمام ماهیت و عملکرد بورژوازی شوروی ملی مقاومت و مجاهدین را به يك سلسله "اشتباهات" ناچیز تقلیل می دهد" (۱۰) .

ب- اشتباه دیگر نویسنده ما یکسان گرفتن "عوامل" با "توضیحات" است . ما می گوئیم "توضیحاتی که بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند" ، آقای مقدم می نویسد : این "عوامل" بیش از آن که دارای اهمیت واقعی باشند " . فرض کنیم که در اینجا قصد تحریف را نداشته اند و فقط نمی دانستند که "توضیح" يك "علت" با "عوامل" متفاوت است . در این حالت نیز جز اظهار ناسف برای ایشان کاری از دست ما ساخته نیست .

ج - آقای رضا مقدم ، نه تنها در جمله ای که ما در گیومه قرار داده بودیم ، دست

---

۹- ما در باره این "دستگاه فکری" و نمود های دیگر آن نحوه نگرش در شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی" در مدخل همین مباحث ، تحت عنوان "حزب کومنیست ایران یا حزب کومنیست امک" اشاره ای داشته ایم . در بخش های پایانی همین مقاله نیز به آن خواهیم پرداخت . برای "کالبد شکافی" این "دستگاه فکری" نگاه کنید به مقاله "رهائی" شماره ۸ ، مهرماه ۱۳۶۴ ، تحت عنوان "پوپولیسم ، بوندیسیم ، استالینیسیم ، کالبد شکافی حزب کومنیست ایران" .

۱۰- "کومنیست" ، شماره ۱۴ ، صفحه ۵ ، تاکید و گروه از ماست .

برده اند ، بلکه علاوه بر آن شكيك درستى را كه در مقطع نگارش مقاله بين " شورای ملی مقاومت " و " سازمان مجاهدین خلق " قائل شده بودیم با حذف يك پراگماتر از نوشته ما ، مسخ کرده است . و با این كار متقد ناشی ما حیثیت خود و " حزبی " را كسبه یکی از " رهبران فكری ، ایدئولوگ و سازماندهان " آن است به بازی میگیرد . آقای مقدم بلااستثنا همه جا در مقاله خود این دو یعنی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ( در زمان نگارش مقاله " اندیشه رهائی " ) را یکی میپندارد . برای ایشان ماهیت اجزاء يك ائتلاف یکسان است . البته بعدا اشاره خواهیم کرد ، كه چگونه این یکسان پنداری ، هم حكایت از نادانی دارد و هم مصلحتی است . فعلا و مجددا آنچه را كه آقای مقدم از قول ما نوشته است ، نقل میكنیم و بعد یكبار دیگر متن چاپ شده آن در " اندیشه رهائی " را میآوریم .

آقای مقدم از قول ما " نقل " میكند :

" ۰۰۰ این عوامل " بیش از آن كه دارای اهمیت واقعی باشند ، در كنار كل كارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دارد و حاشیه ایست بر متن " ( تأكید در نوشته چاپ شده در نشریه " كمونیست " ) .

ما نوشته بودیم :

" ۰۰۰ توضیحاتی كه بیش از آن كه دارای اهمیت واقعی باشند ، در كنار كل كارکرد شورای ملی مقاومت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق ( به عنوان بدنه اصلی شورای ملی مقاومت و در مرحله اول و سپس یکی از دو ركن آن در مراحل بعدی ) معنی دارد . حاشیه ایست بر متن " : ( تأكید از متن چاپ شده در " اندیشه رهائی " ) .

نویسنده حزبی در همین نقل قول کوتاه نیز باز ظاهراً دو بی دقتی انجام داده است ( میگوئیم ظاهراً ولی دقیقتر اینست كه بگوئیم ، در واقع ، برای موجه جلوه دادن نتایج بعدی مورد نظر خود تقلب کرده است ) . بعد از حذف يك پراگماتر مهم جمله ما با " معنی دارد " پایان مییابد و سپس جمله دیگری با " حاشیه ایست بر متن " : آغاز می شود . و معنایش اینست كه آنچه از این پس می آید " حاشیه ایست بر متن " . در صورتی كه آنطور كه ایشان نقل کرده اند ( یعنی بجای نقطه ، " و " گذاشته اند و بعد از " حاشیه ایست بر متن " : نیز علامت دو نقطه را حذف کرده اند ) معنی بكلی دگرگون می شود . خلاصه این كه آقای مقدم چنین وانمود میكند كه جدل او با ما بر سر " عوامل " یاد شده ( و یا بقول ایشان : " چندین علت " ) است ولی در واقع ، پس از مقدمه چینی فوق الذکر ، تمامی

بحث مقاله اش فقط در حول آن "توضیحات" می‌چرخد، "توضیحاتی" - همانطوری که ذکرش رفت - خود "حاشیه ایست بر متن".

بنابراین ما نیز ناچاریم نقلای این شناگر تازه کار را در "حاشیه" این "دریسی بیکران لیبرالیسم" دنبال کنیم.

## شنا در "حاشیه"

تحریفات اولیه یکی از "رهبران پرولتاریا" خود مقدمه ای است برای تحریفات دیگر. در صفحات قبلی دیده ایم چرا و در خدمت چه هدف ناسالمی "عوامل" بسه "چندین علت" تبدیل شده اند. این بار، بند بازی در جهت معکوس ادامه می‌یابد و نویسنده بی آن که کوچکترین خمی به ابرو بیاورد، مجدداً "چندین علت" را تبدیل به "عوامل" می‌کند و می‌فرماید:

"ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این "عوامل" نمی‌شویم" (۱۱).

زیرا هیچ چیز برای ایشان اهمیت ندارد جز:

"آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیبرالیسم وحدت کمونیستی و موعظه خوانی، نقش اندرزگویانه و پدري بازی کردن او برای شورای ملی مقاومت، این اپوزیسیون بورژوا - اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است".

بدنبال این "نشان دادن" می‌رویم ولی فقط این را می‌یابیم که:

"در شرایطی که مجاهدین و شورای ملی مقاومت بیشترین زمینه برای رفیع آخرین توهمات توده های انقلابی نسبت به خود را فراهم ساخته اند، وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری يك حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوازی آن ها، بلکه آن را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی"، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی گدار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنامد" (۱۲).

قبل از توجه مجدد به میزان امانت و شرافت این "رهبر حزبی" در ارائه دقیق مطالب دیگران، ناگزیر به توضیحاتی در زمینه میزان درک "علمی" ایشان "ایدئولوگ" و "رهبر فکری" می‌باشیم:

۱۱ - همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱۲ - همانجا، همان صفحه، تاکید از ماست.

۱- "توصیف" آقای مقدم از ماهیت شورای ملی مقاومت را باید چیزی مترادف با مدح تاریخی آن دانست (۱۳). شورای ملی مقاومت، بویژه در "شرایطی" که این آقایان درباره آن بحث می‌کردند در تباین آرزو می‌سوخت که از جانب دیگران به "ماهیت بورژوا - لیبرالی" مفتخر گردد. تمامی حرکات دیپلماتیک شورا، تمامی فعالیت‌های سیاسی و تبلیغاتی شورا در کل و اجزاء آن در نشان دادن "پلورالیسم سیاسی" - و منجمله توجیحات چپ‌هائی از قماش "شورای متحده چپ" - در این نهفته بود که این شورا از جانب دیگران باین عنوان به رسمیت شناخته شود. آیا این برداشت "دیالکتیکی" از جانب شما که شورای ملی مقاومت را "لیبرال" می‌دانید نقش آن دشمن نادانی را بازی نمی‌کند که فایده اش از دوست‌های "دانائسی" - از قماش اطرافیان آن مقطع شورای ملی مقاومت - بیشتر است؟ بنظر ما آری. چون بسا "لیبرال" دانستن "شورای ملی مقاومت" نه تنها "توهم" خود را نشان می‌دهید، بلکه علاوه بر آن، در این "مدح تاریخی" "توصیف" را تا به جایی می‌رسانید که در زمان نگارش مقاله خود (در شهریور ۶۳) حتی - - - - - از "توده‌های انقلابی" که گویا نسبت به "شورای ملی مقاومت" دارای "توهم" اند سخن می‌گوئید. آیا در آن زمان برآستی این چنین بود؟ آیا در شهریور ماه ۶۳، در زمان نگارش مقاله شما، و یا حتی قبل از آن، در اسفند ماه ۶۲، زمان نگارش مقاله ما، "توده‌های انقلابی" به این شورا "توهم" داشتند؟ اگر "منقد" ما، با کمی تأمل به اطراف نگاه می‌کرد، اگر حتی همان مقاله ما را کمی با دقت می‌خواند، در این صورت برای جورکردن قافیه به "شرایطی" ناموجود اشاره نمی‌کرد، این چنین بند را به آب نمی‌داد. اما "منقد" ما که در عالم دیگری سیر می‌کند نسبت به مسایل دنیای خاکی بی تفاوت است. او که در ذهنش، خود را بجای یکی از "رهبران پرولتاریا" و یا حتی بجای خود "پرولتاریا" می‌نشانند، چرا این بی‌

---

۱۳- مارکس در پیشگفتار چاپ دوم "هیجدهم برومر لویی بناپارت" با اشاره به کتاب پرودن تحت عنوان "بررسی انقلاب اجتماعی از زاویه کودتای دوم دسامبر" - - - - - طنز می‌نویسد:

"و اما پرودن سعی دارد تا کودتا را نتیجه تکامل تاریخی پیشین بنمایاند. ولی تاریخچه کودتا را طوری توصیف می‌کند که شرح تاریخی او بطور نامشهود به مدحی تاریخی قهرمان کودتا بدل گردد." ("هیجدهم برومر لویی بناپارت"، ترجمه فارسی از "انتشارات حزب توده"، صفحه ۱۸، تأکیدها از ما است.)



خود را بجای "توده‌ها" ننشاند و "توهم" خویش - آن هم توهمی بسیار پر سابقه - را "توهم" آن‌ها نداند؟ این توهم نه اتفاقی، بلکه جزئی تنگنای ناپذیر از "دستگاه فکری" این‌هاست. چنین نحوه بیانی يك اشتباه كوچك شوری نیست. این انحراف به راست است در پوشش چپ. بدان باز خواهیم گشت. مگر نه این که همین "منقذین" در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، این پادوی مفلوک ولایت فقیه و رئیس جمهور - بعدی شورای ملی مقاومت (در زمان نگارش مقاله ما) را تا حد يك سیاستمدار لیبرال، ارتقاء داده بودند و حتی برخورد های او را "اتوپیک" تصویر کرده، قاطعانه نوشته بودند:

"به همین ترتیب بنی صدریسم در زمینه "ایدئولوژیک"، سیاسی برخورداری "اتوپیک" و غیر واقع بینانه به جنبش کمونیستی را تبلیغ می‌کند [آیا بیسته روال آقای مقدم نباید گفت که: شما در آن زمان به مقام مشاور بورژوازی ارتقاء یافته بودید؟]. بنی صدریسم مبلغ سرکوب به مثابه چاره نهائی بورژوازی است، چماقی که از پس هر "بحث آزاد" ظاهر شود، و دقیقاً آنجا که چون کردستان انقلابی حنای عوامفریبی های هیئت حاکمه رنگی ندارد، دو جناح بر سر سیاست سرکوب و اهمیت آن برای بورژوازی بیسته توافق می‌رسند. اما بنی صدریسم بطور کلی بدواً خواهان آن است که لیبرالیسم محور سیاست بورژوازی قرار گیرد و قهرضامن اجرائی این لیبرالیسم تلقی شود" (۱۴).

همین "رهبران" امروز "پرولتاریا"، قبل از تشکیل "حزب کمونیست ایران" در آن مقطع همانند همه گروه های دیگر چپ سنتی، به "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرد بورژوازی" - مجاهدین - می‌نگریستند و اینگونه قضاوت می‌کردند:

"کمونیست‌ها امروز به همان درجه که جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرد بورژوائی را در دستور کار خود دارند، باید شرط و شروط حمایت خود را نیز از نیروهای دموکرات و خرد بورژوا (این پدیده فعلاً کمیاب) تعیین و اعلام کنند. باید صریحاً به نیروهائی چون سازمان مجاهدین خلق ملاک واقعی دموکراتیک شان را گوشزد کرد:" (۱۵).

---

۱۴- "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی"، از انتشارات "اتحاد مبارزان کمونیست"، بهمن ۵۹، صفحه ۳۵، دو تاکید اول از متن و تاکید های دیگر و گروه از ماست.

۱۵- همانجا، صفحه ۹۱. البته در این نوشته و در ادامه مطلب فوق "شرط و شروطی"

طبق منطق "منقد" ما گویا رابطه يك تشر اجتماعی و نمایندگان سیاسی آن ها، به سادگی، قابل تغییر و تبدیل است. ذهنی که قادر به تشخیص پیچیدگی های اجتماعی نباشد، روابط موجود بین طبقات، اقشار و نمایندگان سیاسی واقعی و یا متصور آن ها را به حد يك رابطه فرمال تغییر می دهد، و از ورای این رابطه فرمال به "تحلیل" می نشیند. در چنین تحلیلی "دموکراسی انقلابی خرد بورژوازی" که روزی "متحد پرولتاریا" بود با يك ضربه عسای موسی نه به "متحد بورژوازی" بلکه به خود بورژوازی و از نوع لیبرال آن تبدیل می شود. بازرگان و بنی صدر لیبرال بودند، مجاهدین لیبرال اند و جالب آن است، که بدانیم در مقاله آقای مقدم، این اصطلاح "لیبرال" - که ظاهراً برای ایشان فاقد مضمون و بار معین اجتماعاتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است - درباره ما نیز بکار برده می شود:

"وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت متوهم نیست، بلکه خود لیبرال

است" (۱۶).

ما از لیبرال خوانده شدن خویش از جانب این "رهبر پرولتاریا" - که گویا طبق وظیفه رهبریش باید دانش و آگاهی سوسیالیستی را بدرون طبقه ببرد - گله ای نداریم و آن را به حساب ناآگاهی و بی اطلاعی ایشان از مفهوم تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این اصطلاح می گذاریم. البته با توجه به سطح بسیار نازل مقاله ایشان در نشریه "کمونیست" توقع چندان هم از وی نباید داشت. اما برای این که صرفاً به "نقاوت" برداشت "لیبرال" هائی از نوع "وحدت کمونیستی" و "کمونیست" هائی از نوع امک از مقوله "لیبرالیسم" آگاه باشیم، بد نیست که اشاره ای گذرا به مواضع "او" یعنی "وحدت کمونیستی" "لیبرال" بکنیم. چون اگر نویسنده حزبی ما با این مفهوم آشنائی داشت، می دانست کجا و چگونه آن را بکار گیرد! و یا این که حداقل، همانگونه که اعتبار "توهم توده های انقلابی" را به شورای ملی مقاومت اعطاء می کرد، این اعتبار را نیز برای ما قائل می شد که نه تنها هیچگاه "بنی صدریسم" را نماینده سیاسی و ایدئولوژیک "لیبرالیسم" ندانسته ایم و "برخورد" آن را نسبت به جنبش کمونیستی "اتوپیک" ارزیابی نکرده ایم، بلکه چه در گذشته و چه در حال هیچیک از جناح های حاکمیت سیاسی ایران در رژیم اسلامی را "لیبرال"

برای "ملاک واقعی دموکراسیسم" گوشزد می شود. اما مهم نه فقط این "شرط و شروط" ها بلکه بویژه در "دستور کار" قرار داشتن، "جلب حمایت دموکراسی انقلابی خرد - بورژوازی" است.

۱۶- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۱.

نخوانده ایم. در زمانی که بخش اعظم چپ ایران (از جمله امک)، به تبعیت از حزب توده، جناحی از حاکمیت را لیبرال می‌خواند، ما همواره از آن بعنوان جناح "لیبرال" یا "باصلاح لیبرال" سخن گفته ایم (۱۷). ما، برخلاف شما، نه امروز سازمان مجاهدین خلق را لیبرال می‌نامیم و نه دیروز، باز برخلاف شما و بخش اعظم چپ ایران که همگی چراغ بدست بدنیال جلب حمایت "دموکراسی انقلابی" خرده بورژوازی" می‌گشتید، آن سازمان را باین عنوان مفتخر نکرده ایم. و صد البته برای کسانی که "احترامی افلاطونی به مارکسیسم" می‌گذارند (۱۸)، انتخاب این مقولات از سر تصادف انجام نمی‌گیرد:

"آقای بنی صدر ده دوازده میلیون" رای" می‌آورد بدون این که یکی از رای دهندگان بدانند او کیست، چه می‌گوید و چه می‌خواهد. قبیل از انتخابات طرفدار "ملی کردن" تجارت خارجی است. می‌گوید دولت باید آن را در دست بگیرد. اما امروز چشم و چراغ بورژوازی شده است. بازار تهران بخاطر او تظاهرات می‌کند. بنی صدر دیروز، بنی صدر امروز، بنی صدر فردا؟ رشته‌ی ارتباطی طبقاتی، منافع مشخص یک گرایش میانسی اقتصادی مشترک دیروز و امروز کدامند؟ توضیح دهید. جناب مستطاب قطب زاده چهره‌ی منفور صدا و سیما، اسلامی، شخص مورد لعن و طعن دیروز، همه و حتی بورژوازی، ناگهان آزاد می‌خواهد می‌شود، بازار تهران برایش تظاهرات می‌گذارد (!). امروز کلاه غیبی بسر می‌گذارد و فردا؟ کسی چه میداند. در جامعه‌ی عقب افتاده "همه چیز ممکن است". می‌توان این مثال‌ها را ادامه داد و قضاوت کرد. که آیا بنی صدر و قطب زاده لیبرالند یا "لیبرال" یا شارلاتان، و نفهمیم که دنبال آن‌ها هستند برای این پیروی چه مبنائی بجز دنبال روی عقب ماندگان از شارلاتان‌های سیاسی دارند. حال طیف بسیار وسیعی از گرایش‌های درون سرمایه داری ایران که به اشتباه لیبرال خطاب می‌شوند، از آقای امینی و بختیار و سنجابی و بازرگان و بالاخره جناب بنی صدر را در مقابل

---

۱۷- کمتر مقاله‌ای را می‌توان در "رهائی" های دوره دوم یافت که در باره این مسئله به تفصیل سخن نرفته باشد.

۱۸- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵:

"... برای وحدت کمونیستی، مارکسیسم و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تنها ابراز احترامی افلاطونی به مارکسیسم است."

چشم بگذاریم و سپس گرایش های سیاسی لیبرالی وسیع درون خرد و بورژوازی  
دموکرات را مد نظر قرار دهیم و ملاحظه کنیم که گذشتن همه ی این ها  
در يك مقوله نه تنها غلط و حاکی از بی اطلاعی و سهل انگاری است ،  
بلکه بالطبع و علاوه بر آن گمراه کننده است . فراموش نشود که در کشور ما  
هم بورژوازی مسخ و دفرمه است و سابقه و سنت بورژوا کلاسیک را ندارد و هم  
جنبش کمونیستی از رشد باز مانده و از امکانات حرکت وسیع برخوردار نبوده  
است . فراموش نشود که در این جامعه نیروهای سیاسی ماهیت دولست  
را "عوضی" می گیرند و باز فراموش نشود که در همین جامعه فرمانده  
چاقو داران در حمله به دانشگاه ، "قهرمان" مبارزه ضد چاقو داری می شود !  
لازم نیست در وصف خصوصیات افراد و نیروها الفاظی بکار بریم که بعد ا  
با يك تغییر مشی ظاهری آن ها با گفته ی خود دچار تناقض شویم و از آن  
مهمتر مردم را گمراه کنیم .

تردیدی نیست که به مرور زمان و طی تحولات اجتماعی خطوط سیاسی  
و مبنای اقتصادی هر يك از این خطوط در ایران نیز به تدریج روشن  
می شود و مرز مقولات روشن تر و وجوه تمایز گرایش های با گیومه و بدون گیومه  
دقیق تر می شود . اما تا زمانی که چنین نشده است و "نهاد" های  
سیاسی و اقتصادی نهاد نشده اند برای جلوگیری از چپاندن گرایش های  
مقاوت در درون يك مقوله ، هرگاه که نتوان آن ها را کلا تغذیه کرد ، مجبور  
خواهیم بود که به کارآئی گیومه متوسل شویم . اما تردیدی نخواهد بود که  
مبارزات طبقاتی در ادامه ی خود خطوط را روشن تر می کنند . در آن صورت  
فرق میان سوسیال دموکرات و لیبرال و خرد و بورژوا و ماکیاولیست برای همه  
روشن تر خواهد شد و احتیاج به قیود کمتر . و بالاخره باین نکته باید  
توجه داشت که همانطور که بارها گفته ایم اعتقاد ما بر این است که همسوی  
این نیروها ، لیبرال و "لیبرال" در تصور برقراری شکل حکومتی که تصورش  
را می کنند - دموکراسی بورژوائی - در توهم بسر می برند . در کشورهایی  
مانند ایران امکان استقرار - نهادی شدن - دموکراسی بورژوائی وجود  
ندارد" (۱۹) .

در "اندیشه رهائی" نیز در تاکید مسئله ارتباط طبقات و نمایندگان سیاسی

---

۱۹- مقاله "لیبرال ها و "لیبرال" ها - مروری بر مفاهیم" ، "رهائی" ، دوره

دوم ، شماره ۷۲ ، سوم اردیبهشت ۱۳۶۰ ، صفحه ۸ ، تاکید از متن است .

"... گسست در سیای اقتصادی طبقات و حادث شدن جدال طبقات در خفا که خود از علل و همچنین از نتایج خلاء سیاسی است ، مولود شرایط نامتعین سیاسی نیز هست . و این امر را در چهره نمایندگان غیر کلاسیک طبقات بهتر می توان مشاهده کرد . و بدین سان حرکت از این قطب به آن قطب ، از این جناح به آن جناح را مشاهده می کنیم . و این بوضوح هر چه بیشتر در میان بورژوازی ایران دیده می شود . " طبقه ی مسلط در تولید اجتماعی " ، از فلاکت سیاسی گاه به بازرگان رو می کند ، از موقعیت او حتی بعنوان چاقوی بی دسته استفاده می کند ، بعد قهرمان شارلاتانیسم " شهید قطب زاده " سرور او می گردد و دست آخر بنی صدر را که روزی مغز " متفکر " جماعت لومین پرولتاریای ایران بود ، کسی که در مراسم اعلان جنگ رسمی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دیگران ، سخنرانی کرد ، به نمایندگی می گمارد . مسئله ای که نه صرفا بیانگر فلاکت بورژوازی ایران در این شرایط نامتعین است ، بلکه نشانه ای از فلاکت سیاسی این حضرات را نیز در بر دارد . " ( ۲۰ ) .

۳- از این فرض حرکت می کنیم که " ایدئولوگ " ما در تبیین " علمی " خود درباره " شورای ملی مقاومت " و " مجاهدین " محق است و این دو تفکیک ناپذیرند و هر دو دوازده ماهیت یکسان " بورژوا - لیبرالی " برخوردارند . حتی در اینجا تفاوت این نظر با دیگر نظرات " حزب کمونیست ایران " را در این زمینه نادیده می گیریم . اما قاعدتا یک " رهبر حزبی " باید بداند که " لیبرال " بودن یک جریان با تلاش آن برای " برقراری یک حکومت اسلامی " متناقض است : هیچ جریانی جز حزب توده و کسانسی که آموخته هایشان - علی رغم فحش های آبداری که به آن می دهند - از زرادخانه " شوریک " حزب توده است ، نمی تواند چنین تناقضی ارائه دهد . نویسنده ما اسیر در دام جعلیات فکری توده ای ، هر جریان سیاسی متصورا یا واقعا بورژوازی را ، لیبرال می داند و تحت تاثیر همان جعلیات مدعی می گردد که " لیبرال ها " خواستار " برقراری حکومت اسلامی " اند . آقای مقدم هنگامی که به " نقد " ما می نشیند ، می تواند از مواضع ما مطلع نباشد . می تواند زحمت مطالعه نوشته های ما را بخشد و ندهد . و حتی با قیاس به نفس به " میدان " آمدن " وحدت کمونیستی " را همزمان با انتشار مقاله " اندیشه رهائی " بداند ، اما در مقام یکی از " رهبران پرولتاریا " که

داعیه انترناسیونالی دارد ، نمی تواند از الفبای مارکسیسم بی اطلاع باشد و خواست "برقراری حکومت اسلامی" از جانب "لیبرال ها" را به تصور در آورد . سرمایه داری عقب مانده ایران می تواند چنین خواستی داشته باشد ، خرده بورژوازی مذهبی نیز به همچنین ، اما لیبرال های (بدون گیومه) ، که از نظر ماهوی با اندازه دیگری بخش های بورژوازی ، زالو صفت و استشار گردند ، جز در شرایط ویژه ، هرگز دارای چنین خواستی نیستند . خواستار چیزی بودن و در شرایط ویژه به آن مستمسک در دادن ، دو مقوله متفاوت اند . می توان لیبرال بود و در مقابل استقرار یک حکومت مذهبی ایستاد و می توان لیبرال بود ، تا مراحلی با نیروهای مذهبی همگام بود . در انقلاب بهمن ۵۷ هر دو نمونه از این لیبرال ها وجود داشته است . برای درک این مطلب ، حتی لازم نیست که آقای مقدم به کتاب ها و مقاله ها و فرهنگ ها مراجعه کند ، فقط کافی است که عینک "دستگاه فکری" را به کناری نهد و ببیند ، کدام لیبرال در جامعه ایران "بویزه در شرایط کنونی" "خواهان حکومت اسلامی" است . لیبرالیسم و حکومت مذهبی جز در اندامان مغشوش ، در هیچ جای دیگری نمی توانند بر هم منطبق گردند .

## شنا در حوض

از حاشیه به حوض برویم:

"... وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین ، کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارزش و برقراری حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوائی آن ها ، بلکه آن را "اشتباهات" ناشی از "دید مکانیکی" ، "دیدگاه پراگماتیستی" و "بی گذار به آب زدن رهبری مجاهدین" بنامد" . (نقل قول استفاده شده در متن از صفحات ۲۶-۲۷ - ۲۸-۲۳-۳۴-۳۵ نشریه "اندیشه رهائی" است) (۲۱) .

قبل از بررسی ادعاهای عنوان شده در عبارت فوق ، بعنوان اشاره ای گذرا باید متذکر شد که آنچه نویسنده - برای این که "مستند" سخن گفته باشد - بعنوان "ماخذ" عنوان کرده است چیزی جز یک عبارت تحریف شده (از "اندیشه رهائی" ، ص ۲۶) که قبلا به آن اشاره کرده ایم ، نیست (همان میث "حاشیه ایست بر متن") .

اما عبارت فوق الذکر بزعم آقای مقدم، چکیده مطالب صفحات ۲۷-۲۸-۲۳-۲۴-۲۵ نشریه ماست. چه مهارت شگفت انگیزی دارد این نویسنده در خلاصه کردن ه صفحه از مطالب "اندیشه رهائی" در چهار پنج سطر در نشریه وزین "کمونیست"! بویژه این که تعدادی از مطالب نشریه ما را در داخل گیومه گذاشته اند یعنی باصطلاح قول های ما را نقل کرده اند. اما برگردیم به بیانات مشعشعانه ایشان و برای این که صحت و سقم آن روشن شود بهتر است به خود مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه کنیم تا در یابیم مفهوم "اشتباهات"، "دید مکانیکی" و "دیدگاه پراگماتیستی" در آنجا به چه نحوی عنوان شده اند:

الف- "اشتباهات"

در تمام صفحات ذکر شده از جانب آقای مقدم، واژه "اشتباهات" وجود ندارد. این مسئله را می توان با مراجعه به همه صفحاتی که ایشان ارجاع داده اند و ما عیناً در ضمیمه شماره ۲ کلیشه کرده ایم، دریافت. در صفحه ۲۲ که جز صفحات مورد "استناد" ایشان نیست و ما آن را نیز عیناً کلیشه کرده ایم، از این واژه در دو جمله متوالی استفاده شده است. البته عدم توجه آقای مقدم به صفحه ۲۲ تصادفی و بسی علت نیست، چرا که در آن صفحه هم به "ماهیت خرد بورژوازی" مجاهدین و هم گرایش روز افزون آن ها به "راست" یعنی به "سمت بورژوازی" با این سخنان اشاره شده بود:

"این که این خطا، خطای بصیرت است یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در اینجا مورد بحث نیست. و اگر بتوان با یک جمله به آن جواب داد، می توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی از ماهیت خرد بورژوازی آنان است و هر روز که می گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به سمت بورژوازی توجه پیدا می کنند، و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان".

واژه "اشتباهات" در عبارت بعدی نیز بدین شکل آمده بود:

"اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب آلوده از مقوله سرنگونی است. به هر تقدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب موطئف از دواویبه قابل توجه است".

این همه آن چیز است که در مقاله "اندیشه رهائی" در باره "اشتباهات" آمده بود. آقای مقدم نه تنها این واژه را خارج از مضمون واقعی و عبارتی آن نقل می کند تا "وحدت کمونیستی" را به "پنهان کردن ماهیت بورژوا-لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین" متهم کنند بلکه معتقد می شوند که "وحدت کمونیستی":

”... کلیه اعمال و سیاست های آن ها و از جمله تلاش برای حفظ ارتشش و برقراری يك حکومت دیگر اسلامی را نه ناشی از ماهیت طبقاتی - بورژوازی آن ها ، بلکه آن را ”اشتباهات“ ناشی از ”دید مکانیکی“ ، و...“  
می داند . آیا محق نیستیم بگوئیم که تمامی بحث آقای مقدم ، مجدداً بر روی آب پنا شده است ؟

### ب- ”دید مکانیکی“

نه تنها در تمام صفحات مورد استناد نویسنده ”حزبی“ و در تمام زیر نویس های مربوط به آن ها ، اصطلاح ”دید مکانیکی“ وجود ندارد ، بلکه از صفحات ۲۶ تا ۴۰ ( یعنی پایان مقاله و زیرنویس ها ) نیز چنین اصطلاحی بچشم نمی خورد . از اول مقاله تا صفحه ۲۶ نیز اساساً بحثی در این مورد وجود ندارد . فقط در صفحه ۲۳ در سطر هشتم با عبارت ”دیدگاه مکانیکی“ مواجه می شویم . ظاهراً منظور ”رهبر حزبی“ همین ”دیدگاه مکانیکی“ است ، که هنگام انتقال به ”دید مکانیکی“ تبدیل شده است . لابد ایشان یا فرق ”دید“ و ”دیدگاه“ را نمی دانسته است و یا به يك قلب ساده دست زده است . ”دیدگاه“ توصیف دیگری از جهان بینی است . روش شناخت است . ”دید“ حاصل شناخت است . حتی يك جریان ”کونیستی“ نیز می تواند دارای ”دید“ مکانیکی در مورد مسئله معینی باشد ولی اگر ”دیدگاه مکانیکی“ داشت ، چهار چوب فکرش کونیستی نیست . متعلق به يك جریان کونیستی نیست . آقای مقدم در همین بی دقتی و یا با همین قلب ساده ، یعنی تمویض ”دید“ با ”دیدگاه“ نه تنها بی دقتی یا عدم صداقت خود را به نمایش می گذارد ، بلکه عملاً به نوعی در مقام تطهیر ”دیدگاه“ های مجاهدین بر می آید ( بگذریم که در چند سطر بعد یکبار دیگر دچار ”فراموشی“ می شود و مجدداً ”دید“ را به ”دیدگاه“ تبدیل می کند ) . بهر رو ”دیدگاه مکانیکی“ در صفحه ۲۳ مقاله ما اشاره داشت به بخشی از بند ۲ تحت عنوان ”انتخاب نادرست موفف“ از جانب سازمان مجاهدین ( در رابطه با انتخاب بنی صدر ) . بند يك آن تحت عنوان ”انتخاب شیوه نادرست مبارزه“ که قبلاً و بند ۳ ( تحت عنوان ”پرواز تاریخی“ ) که بعداً آمده ، تماماً مربوط می شدند به توضیح آنچه در مقاله شماره اول ”اندیشه رهائی“ از آن بعنوان ”حاشیه ایست بر متن“ نام برده شده بود و ما در صفحات قبل مقاله حاضر از آن سخن گفته ایم .

### ج- ”دیدگاه پراگماتیستی“

استفاده از این اصطلاح ”رهبر پرولتاریایی“ ما را بشدت کج کرده است . تا جایی که در پایان مقاله چاپ شده در نشریه ”کونیست“ نیز با اشاره به مقاله ما



— البته به شیوه قبجی کاری مخصوص به خودشان —، به خیال خویش، با طنـز ی زیرگانه بما جدا "توصیه" می کنند :

"به وحدت کمونیستی جدا توصیه می کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبـسلا خوانندگان را مطلع کند که کدام یکی از دیدگاه های مکانیکی، پراگماتیستی و ایده آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است. این به خواننده نوشته های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا به سهولت بیشتری بتواند دستگاه فکری مورد استفاده آن ها را تشخیص دهد. همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درک مطلب راحت تر گردد" (۲۲).

ما اگر همه "خوانندگان" نشریات خود را چون آقای مقدم فرض می کردیم، حتما توصیه ایشان را به مورد اجرا در می آوردیم. یعنی با حروف بزرگ می نوشتیم "خواندن این نشریه به کسانی که بدنیال "دستگاه فکری" و "فهم" و "درک مطلب" راحت تر" می گردند "توصیه" نمی شود. اما خوشبختانه خوانندگان نشریات ما — بجز چند استثناء مانند ایشان — به چنین آگهی هایی نیاز ندارند. زیرا که ما "خواننده" را مصرف کننده نمی دانیم، و او نیز ما را تولیدکننده "راحت الحلقوم" نمی پندارد. خواننده، مطلع می داند که "راحت الحلقوم" فکری، و "اصول رهبری" در چهار صفحه (۲۳) را از کجا ابداع کند. بهر حال اگر حتی شما مقاله مورد بحث ما را دوباره با دقت بخوانید — همچنان که ما تمام نوشته های حزبی از جمله "پاسخ به نامه ها" ی شما را می خوانیم — و درباره یک نوشته نیز پیشداوری نداشته باشید — هم چنان که ما نداریم و حتی در شرایط جهانی ایران، همین نوشته آقای مقدم را از رادیو "حزب کمونیست" ضبط و در داخل سازمان پخش کرده ایم — آن وقت خواهید دید که برای درک و فهم یک مطلب احتیاج به چنان "آگهی" هایی نیست. ما به صفحات قبل مطلب مورد استناد آقای مقدم در مقاله ما، نمی پردازیم و فقط اشاره ای گذرا باین نکته می کنیم: مطلبی که نویسنده ما را گیج کرده جز همان "توضیحاتی" است

---

۲۲ — همانجا، صفحه ۷، تأکیدها از ما است.

۲۳ — اشاره است به "ترهائی" درباره "اصول و شیوه های رهبری کمونیستی" که در "سوی سوسیالیسم"، شماره ۱، شهریور ۶۳، به چاپ رسیده است. در این سند چهار صفحه ای مابینگی از گویاترین نمونه های "اصول رهبری استالینی" مواجهه هستیم. این نوشته سندی است "در نفی دموکراسی درون سازمانی" و "در تثبیت رهبری حزبی" "در یک" "مقام خداگونه". ما بطور ایجاز درباره این سند، در "اندیشه رهائی"، شماره ۳ و ۴، صفحات ۱۱۵ — ۱۱۴ سخن گفته ایم.

که بعنوان "حاشیه ایست بر متن" آمده. بدین معنا که عبارت "دیدگاه پراگماتیستی" در دو جای مختلف و در یک صفحه (ص ۳۳) در ارتباط با یک سلسله انتقادات دیگر به سازمان مجاهدین و در ارتباط با "دیدگاه پراگماتیستی" این سازمان مطرح شده بود. چند سطر از یک مورد آن را برای یکی از "رهبران پرولتاریا" از نو نقل می‌کنیم (و مورد دوم را می‌توان در ضمیمه، در صفحات کلیشه شده در پایان همین مقاله، براجحسی پیدا کرد). دو پاراگراف زیر را، با توجه به تاکید‌هایی که (در اینجا) بر روی عبارات کرده ایم و با توجه ویژه به علاماتی نظیر (!!) و "!" و نیز طنز مستتر در آن‌ها، از نو بخوانید، خواهید دید که "فهم و درک مطلب" هیچ چیز مشکل یا سرگیجه‌آوری نیست.

"مجاهدین هنگامی که امیدشان از یک تحول درونی سریع به یأس تبدیل گردید، می‌بایست در جایی دیگر - آنجا که سر نخ انقلاب بهمن بود - به سراغ سر نخ بروند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین‌المللی (غریب)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده‌اند! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خورده‌اند. کمی توضیح می‌دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساساً به مسئله‌ی آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی از زاویه‌ای دیگر می‌نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهیم داد، یعنی از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک".

اما اگر هنوز "فهم و درک مطلب" برای آقای مقدم "راحت‌تر" نشده باشد، دیگر ما مقرر نیستیم، اشکال کار در جای دیگری است.

د - "بی‌گدار به آب‌زدن رهبری مجاهدین"

۱ - آنطوری که آقای مقدم نوشته‌اند معنایش این است که ما در مقاله "اندیشه‌های" "....." کلیه اعمال و سیاست‌های آن‌ها [مجاهدین] و از جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر "....." را "ناشی از....." "بی‌گدار به آب‌زدن رهبری مجاهدین" دانسته‌ایم! ولی هنگامی که به صفحات مورد استناد آقای مقدم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که چنین چیزی در آن‌ها منعکس نشده است. آیا ایشان دروغ گفته‌اند؟ برای این که چنین حکمی را شتاب‌زده صادر نکنیم به جستجوهای خود (در صفحات دیگری که مورد استنادشان نبوده) ادامه می‌دهیم. سرانجام در آخرین صفحه مقاله (ص ۴۰) به زیر نویسی بر می‌خوریم که با شماره ۱۴ مشخص شده است. این زیر نویس البته مربوط به مطالبی است که

در صفحه ۲۹ آمده بود و لیکن این صفحه در بین صفحات اشاره شده توسط ایشان  
بچشم نمی خورد . عیبی ندارد . فرض می کنیم که منقد ما فراموش کرده است این صفحه  
را نیز در کنار صفحات دیگر ردیف کند . قبلاً ببینیم که مطلب صفحه ۲۹ و زیر نویس  
شماره ۱۴ در واقع مربوط به چیست . بخشی از مطالب صفحه ۲۹ ، تا آنجا که  
فکر می کنیم ممکن است به نکته مورد اشاره نویسنده ما ارتباط داشته باشد ، چنین  
است :

« . . . مجاهدین خلق ، بدون پشتوانه‌ی لازم ، بدون در نظر گرفتن کلیه  
محاسباتی که لازمه‌ی یک جنگ وسیع همه جانبه است ، همچون ناگارا زودترین  
رهبران سیاسی و نظامی ، بخش عمده‌ای از نیروهای خود و نیروهای دیگران  
را به جنگی بدون برنامه کشیدند . » ( ۱۴ ) .

سپس در زیرنویس شماره ۱۴ چنین آمده بود :

« ۱۴ - بی گداریه آب زدن رهبری مجاهدین مسئله‌ای نیست که امروز بگوئیم ،  
آن هم پس از آن که ( از زمستان ۶۰ به بعد ) عملاً بسیاری از نتایج آن روشن  
شده اند . در گرما گرم نبردهای تابستان و پائیز ۶۰ ، تقریباً در تمام  
شماره های رهائی این دوره ( و عمدتاً در شماره های ۹۰-۲۸ تیرماه  
۶۰ ، ۱۰۰-۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۳-۱۹ شهریور ۶۰ ، ۱۰۵-۱۶ مهرماه  
۶۰ ، ۱۰۷-۳۰ مهرماه ۶۰ ) ، باین مسئله پرداخته ایم » ( تاکید از ماست ) .

حال با مقایسه آنچه ایشان از قول ما نقل کرده اند و آنچه در واقع ما نوشته ایم  
می توان مشاهده کرد که چگونه این نویسنده شریف ، شرافت قلم را به حراج گذاشته  
است . آقای رضا مقدم بعنوان یکی از " رهبران فکری ، ایدئولوگ ها و سازمان  
دهندگان " " جنبش کمونیستی " ایران ، واژه ای را از صفحه ۳۲ مقاله ما بر می دارد ،  
آن را با واژه دیگری از صفحه ۳۳ و عبارتی از زیرنویس صفحه ۴۰ ( که خود مربوط  
به موضوع دیگری در صفحه ۲۹ است ) با هفت من سریشم بهم می چسباند تا معجزون  
نه هفت جوش بلکه نا پخته خود را بدین گونه ارائه دهد :

« . . . وحدت کمونیستی به میدان آمده تا با پنهان کردن ماهیت بورژوا -  
لیبرالی شورای ملی مقاومت و مجاهدین ، کلیه اعمال و سیاست های آن ها  
و از جمله تلاش برای حفظ ارزش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر را نه ناشی  
از ماهیت طبقاتی - بورژوایی آن ها ، بلکه آن را " اشتباهات " ناشی  
از " دید مکائیکی " ، " دیدگاه پراگماتیستی " و " بی گداربسته آب  
زدن رهبری مجاهدین " بنامد . »

پس زنده باد سریشم !

## باز هم تقلا در حوض

برق شرافت قلمی "منقد حزبی" خیره کننده تر از آن است که بتوان مجسذوب آن نشد :

در پاراگراف بعدی، منقد ما سه عبارت متفاوت را - که ما در اینجا با شماره های ۱-۲ و ۳ مشخص می‌کنیم - گویا از قول مقاله "اندیشه رهائی" یا به گفته خود او از قول "وحدت کمونیستی" ارائه می‌دهد و مضافاً برای این که نشان دهد چقدر دارای "امانت" و "دقت" است، تاکید می‌کند: "در همه جا نقل ها از وحدت کمونیستی و تاکیدات از ماست". ما در هر بخش، برای سهولت مقایسه، ابتدا آنچه را که ایشان از قول ما آورده اند درج می‌کنیم و سپس به نقل عبارت درست از متن چاپ شده در مقاله "اندیشه رهائی" می‌پردازیم.

۱- "از وحدت کمونیستی بشنوید":

"اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکرد و اندیشه هایشان نشأت می‌گیرد، اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی، بلکه بویژه اشتباهی معرفتی".

- از "وحدت کمونیستی" می‌شنویم اما در مضمون واقعی آن :

"این [مجاهدین] سازمانی است بدنبال قیام سازمان یافتگی (اراده گرایانه) شهری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳) . با این حال، طرفداران قیام سازمان یافته شهری، در همین رابطه نیز اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند. اشتباهاتی که بنظر ما نه فقط ناشی از بینش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیزم حاکم بر عملکردها و اندیشه هایشان نشأت می‌گیرد. اشتباهی نه صرفاً تکنیکی، بلکه بویژه اشتباهی معرفتی" (۲۴).

بطوری که ملاحظه می‌شود بحث بر سر "قیام سازمان یافته شهری" است. بنظر ما مجاهدین در این "قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شهری"، اشتباهاتی مرتکب

---

۲۴- "اندیشه رهائی"، شماره ۱، صفحه ۲۶، گوشه ها و تاکیدها از متن چاپ شده نیست. شماره ۱۳ مربوط به یکی از زیر نویس های همان مطلب است.

شده اند ، اشتباهاتی که فقط ناشی از بینش چریکی آن ها نیست ( یاد مرحوم پیکار بخیر که اعترافات تقی شهرام و کودتای درون سازمانی مجاهدین "مارکسیست شده" را ناشی از بینش چریکی آن ها می دانست ) . این اشتباهات صرفاً در محدوده "تکنیکی" نیز قابل بررسی نیست . علاوه بر این ها اشتباهات مجاهدین در مورد "قیام سازمان یافته شهری" ، "عدالت از جهان بینی ، از نگرش مذهبی آنان و از مکانیسم حاکم بر عملکردها و اندیشه هایشان نشأت می گیرد" . آقای مقدم می تواند این تحلیل را نادرست بداند - و در این حال نیز می باید نادرستی آن را نشان دهد - اما نمی تواند با نقل این عبارت بصورت مسخ شده به نتیجه بسیار مشعشعانه زیر برسد :

"طبق دیدگاه وحدت کونیستی ، اعمال و سیاست های بورژوازی مجاهدین و شورای ملی مقاومت ، ناشی از "اشتباهات" ، "دیدگاه مگانیکی" ، "نگرش مذهبی" و غیره است" .

چرا که موضوع مورد بحث ما در اینجا چیزی کاملاً مغایر با نتیجه گیری ایشان است - "ایدئولوگ" و "رهبر فکری" ما در نقل این عبارت کوتاه ، علاوه بر کاربرد آن در یک مضمون غیر واقعی ، علاوه بر نتیجه گیری کاملاً غلط به دو تحریف عمده نیز متوسل می شود : او با چابکی تمام برای آن که تافیه را جور نماید ، "تکنیک" را تبدیل به "تاکتیک" و "اشتباه" را می کند "اشتباهاتی" ، و "اشتباهیه" نه صرفاً تکنیکی - در مقاله ما به "اشتباهاتی نه صرفاً تاکتیکی" در نوشته ایشان بدل میشود . همین یک فقره تقلب در یک حزب اصیل پرولتری می تواند مجازاتی در حد اخراج داشته باشد ( چرا که پرولتاریا به چنین "آموزگاران" مغربی نیاز ندارد ) ولی آقای مقدم در "حزب کونیست" امکی احتمالاً ترفیع مقام هم خواهد یافت .

۲- "این را مجاهدین نفهمیده اند چون مذهبی بودند و به مذهب به عنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می دادند" .

جمله بسیار گنگ است . مجاهدین چه چیزی را نفهمیده اند ؟ به متن چاپی مقاله "اندیشه رهائی" مراجعه می کنیم : "این جمله جزئی از یک پاراگراف طولانی است و این پاراگراف خود یکی از بخش های سه گانه ارزیابی "رهائی" شماره ۲ ( دوره سوم ، مورخ اسفند ۱۳۶۱ ) است در باره مجاهدین که در "اندیشه رهائی" از آن استفاده شده بود . آقای مقدم باز برای رسیدن به نتایج دلخواه خود به تقلب توسل جسته اند ، بدین معنی که جزء کوچکی از یک پاراگراف طولانی ( که ایمن خود بخشی از یک مطلب بود ) را "انتخاب" کرده ، آن را نیز خارج از مضمون نقل کرده است . برای روشن شدن موضوع ناچاریم پاراگراف طولانی را نقل کنیم :

"مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده های مردم بین مذهب آنان و مذهب

خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها تفهیدند که —  
 آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی  
 بسیج می‌شوند عقب‌افتاده‌ترین بخش مردم اند و چرا باید از عقب‌افتاده‌ترین  
 بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند  
 بلکه به سنت مذهب — طرفداری از قدرت — پشت پا بزنند و کشته هم بشود؟  
 انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه و شام البته  
 به امام حسین نامه می‌نویسند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع جنگ مسئله  
 چیز دیگری است. این را مجاهدین تفهیدند چون مذهبی بودند و به  
 مذهب بعنوان قدرت انسان ساز — و نه بسیج کننده — بها می‌دادند.  
 مذهب اطاعت از بالا را، از خدا را، از پیغمبر را، از امامان را می‌آموزد. حال  
 چرا انتظار هست که مذهبی‌ها این بار امام در قدرت — خلیفه — را رها  
 سازند و بدنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند ولی در قدرت هم  
 نیستند؟ اگر این‌ها — مجاهدین — مذهب تازه‌ای آورده بودند باز حرفی،  
 ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه‌السلام عصر شوریدگان  
 انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر  
 مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و اگر نه نکته پیدا است که در بسیاری  
 از موارد شورش‌های مردم رنگ بظاهر مذهبی گرفته است. با این تفاوت  
 که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی شورش  
 نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایران مملو  
 از این شورش‌هاست. اما مذهبی‌ها که آن‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم  
 کاملاً متفاوت بود، خرم دینی می‌شدند، انعطافی می‌شدند، بهائوسی  
 می‌شدند، اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش  
 کنند" (۲۵).

مطلب بسیار ساده و بسیار روشن است. هر کس که کوره سواد ی و یک جو حسن  
 نیت داشته باشد ممکن نیست از آن باین نتیجه‌گیری "رهبر فکری" ما برسد:  
 "آیا با این نوشته قصد دارید مجاهدین را تشویق کنید که دین جدیدی  
 بیاورند و علاوه بر مقامات "فرمانده عالی" و "مسئول اول" به پیغمبری  
 و امامت هم برسند؟ آیا قصد دارید کارگران و زحمتکشان را بسیج کنید که

---

۲۵ — همانجا، صفحه ۲۷، کلمات و عبارات تأکید شده در اینجا، از متن مقاله  
 "رهائی" یا "اندیشه رهائی" نیست.

مجاهدین را تحت فشار بگذارند تا مجبور به تعویض مذهب شان  
شوند؟" (۲۶)

فرض می‌کنیم که نتیجه‌گیری آقای مقدم نه مفرضانه بلکه ساده لوحانه و کج اندیشه‌انه  
است و در نتیجه، مجبوریم پیرامون این پاراگراف توضیحاتی ارائه دهیم:  
اولا:

الف - "مجاهدین ۰۰۰ نفرند که آن بخش از مردم که امروز در قیاس با  
سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهبی بسیج می‌شوند، عقب‌افتاده‌ترین  
بخش مردم اند ۰۰۰"

ب - "نفرند که ۰۰۰ چرا باید از عقب‌افتاده‌ترین بخش انتظار داشت که  
نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی را بفهمند بلکه به سبب  
مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته هم بشوند؟"  
ج - "۰۰۰ مجاهدین نفرند چون مذهبی بودند و به مذهب بعد از آن  
قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند."

ثانیا: چرا به عامل مذهبی بودن مجاهدین و به محظورات نظری آن‌ها که به  
مذهب بعنوان قدرت انسان ساز - و نه بسیج کننده - بها می‌دادند اشاره شده  
است؟ زیرا که:

الف - "ما این تأکید را بر عامل مذهب بعنوان رد نظر مجاهدین در تکیه بر  
مذهب می‌دانیم و گر نه نگفته پیدا است که در بسیاری از موارد، شورش‌های  
مردم رتگ بظاهر مذهبی گرفته است."

ب - "با این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده، انگیزه‌ی  
شورش نبوده است."

ج - "مردم ناراضی مذهب می‌ساختند ۱۰۰ اما مذهبی که آن‌ها می‌ساختند  
با مذهب حاکم کاملا متفاوت بود."

اما درک "رهبر پرولتاریا" از مطالب روشن بالا، این چنین درخشان است:  
"وحدت کونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهید در رسیدن به  
اهداف بورژوازی خود پیروز شوید، اولاً باید به مذهب بعنوان یک نیروی  
بسیج کننده نگاه کنید نه یک قدرت انسان ساز [واقعاً دست مرزاد! ]، ثانیا،  
اگر فرقی بین اسلام شط و خمینی وجود دارد باید قبل از این که دست به  
عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرق‌ها را درک کرده‌اند [همین طور

است! ] ۰ اما بهتر است که مذهب تازه ای بیاورید زیرا که تاریخ ایران از این نمونه ها زیاد دارد و موفق تر هم بوده است مانند اسطیغی و خرم دینی [آفرین!] " (۲۷) .

۳- آقای مقدم از قول "اندیشه رهائی" چنین می نویسد :

"تصور این امر که بنی صدر عدا و یا سهوا (با توجه به بزرگی بینی هسای بیطارگونه او) ، در مورد امکاناتش در ارتش، ارتباط بین المللی و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است چندان بعید نیست" .  
در تمام صفحاتی که ایشان بعنوان صفحات مورد استناد خود از "اندیشه رهائی" ارائه داده اند چنین نقل قولی وجود ندارد . این مطلب در صفحه ۴۰ بصورت زیر نویس شماره ۱۵ آمده است که خود بر می گردد به متن مقاله در صفحه ۳۲ (کسه البته این نیز از صفحات مورد استناد نویسنده نیست) . تذکر دو نکته در رابطه با عبارت فوق ضروری است :

الف - طبق معمول عبارت مورد استناد خارج از متن بکار گرفته شده است . برای نشان دادن میزان صداقت نویسنده مجبوریم که مطلب را در متن واقعی آن قرار دهیم :

در مقاله "اندیشه رهائی" هنگام بررسی کارنامه نظامی مجاهدین و برشماری برخی از نتایج ملموس سیاسی و عملی مبارزه مسلحانه به شیوه مجاهدین " و هنگام طرح این سؤال :

"ممکن است پرسیده شود مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته ، شهری شان در خرداد و تیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می توانستند انتخاب کنند؟" (۲۸) .

و ارائه يك پاسخ ("صرفنظر از ریشه مسئله بلکه صرفا بعنوان يك عكس العمل منطقی") (۲۹) ، سؤال دیگری بدین مضمون مطرح شده بود :

"آیا برآستی سازمان مجاهدین خلق نمی توانست تصمیمی را که خلیصی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می داد" (۳۰) .

---

۲۷- همانجا ، همان صفحه ، گروه ها از ماست .

۲۸- "اندیشه رهائی" ، شماره ۱ ، صفحه ۳۰ .

۲۹- همانجا ، صفحه ۳۱ .

۳۰- همانجا ، همان صفحه ، تاکید ها از متن چاپ شده است .



در پاسخ به سؤال اخیر در همانجا چنین آمده بود :

"می‌توان بطور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تمامی قدرت به تنهایی) ، فقدان تحلیل واقعی از شرایط و احتیاطاً وعده‌های خیالی بنی صدر از کارکرد درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵) ، مانع از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال قبل گشت" (۳۱) .

همانطور که قبلاً نیز گفته ایم، باز در اینجا — مانند همه جا در سرتاسر "نقصد" آقای مقدم — آنچه توجه ایشان را بخود جلب کرده همان "حاشیه‌ایست بر متن" ، با این تفاوت که این بار، زیر نویسی (زیر نویس شماره ۱۵) را بعنوان متن قائل شده اند . شاید ایشان فرق بین متن و زیر نویس یک مطلب را ( که معمولاً در توضیح و تکمیل همان مطلب بکار می‌رود ) نداند . شاید . ولی بعنوان یکی از "رهبران پرولتاریا" لا اقل این را می‌داند که باید به متن همان زیر نویس بی توجه نماند و زیر نویس را بجای متن و آن هم — بطوری که متعاقباً اشاره خواهیم کرد — بصورت تحریف شده ارائه نداد !

بهر تقدیر، باز در اینجا برای روشن تر شدن موضوع ناگزیریم که به چند "عامل" (ببخشید "چندین علت" ! ) که در واقع "توضیحاتی" بود بر آن "عوامل" ، اشاره کنیم .

بحث بر سر "تصمیم" سازمانی مانند سازمان مجاهدین بود که در آن مقطع، بنا بر موقعیت ویژه اش تاثیر تعیین کننده ای بر مسیر کل جنبش می‌گذاشت . هنگام بررسی چنین مسئله ای دو گونه می‌توان برخورد داشت . یا مانند شما "مارکسیست" بود و با چرخش قلم و صدور یک حکم مانند "بورژوا — لیبرال" بودن مجاهدین، قضاوت قضیه را کند ، بطور مشخص به قضیه نپرداخت و میدان را برای تفسیرهای نادرست و غیر واقع بینانه از مسائل باز گذاشت و یا بطور مشخص به مسئله پرداخت . نکته خرد بورژوازی مجاهدین را در عرصه عمل — در عملی که خود آن را یکی از مهمترین اقدامات زندگی سیاسی شان می‌شمارند — افشاء کرد . یعنی ضمن نشان دادن "فقدان تحلیل واقعی از شرایط" توسط سازمانی که مدعی ارائه درست ترین تحلیل های سیاسی است ، ضمن بر شمردن "اشتباهات" متعدد در زمینه ارزیابی های سیاسی و نظامی ، ضمن بر شمردن تصمیم های نادرست و عجولانه و زیان باری که تاثیرات مخرب خود را بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران برجا نهاده است ،

---

۳۱ — همانجا ، صفحات ۳۱ و ۳۲ ، تاکید ها از متن چاپ شده نیست .

به "احتمالی" نیز اشاره کرد. آقای مقدم تمام این نکات را فراموش می‌کند، بسا  
"احتمالی" آن هم در حد يك زیرنویس تکمیلی خود را مشغول می‌دارد. تازه معنی  
و اهمیت آن را درک نمی‌کند. آیا "حزب کمونیست" واقعا با چنین رهبرانی می‌خواهند  
"پرولتاریای جهانی" را رهبری کند!؟

گوشزد کردن و در نظر گرفتن چنین "احتمالاتی" در محاسبات سیاسی، فقط  
برای کسانی فاقد اهمیت است که خود را بی نیاز می‌بینند که از شکست‌های بی دری  
جنبش سیاسی و چپ در تاریخ معاصر ایران درس بگیرند. اگر "فهم و درک" این  
مطلب مشکل است، به حوادث چند ساله اخیر نگاه کنید، تا وزن این "احتمالات"  
را در تعیین مسیر حرکات سیاسی دریابید. البته امیدواریم که این انتظار عبث  
نباشد، هر چند متأسفانه می‌دانیم آن برداشتی که متکی بر "دستگاه فکری" است،  
قادر به تشخیص این ظرافت‌ها نیست. شما محق هستید که چنین "احتمالاتی"  
را در نظر نگیرید، محق هستید که با این محاسبات سیاسی مخالف باشید، حتی  
می‌توانید در نقدتان به انواع و اقسام دروغ‌ها و شوگردهای میتدل متوسل شوید، ولی  
مطمئن باشید که در این صورت در تغییر این جهان کارتان به هیچ کجا نخواهد رسید.  
ب- آقای مقدم در نقل همین عبارت کوتاه، از زیرنویس شماره ۱۵، طبق معمول  
(اگر غیر از این بود مایه تعجب بود) علاوه بر يك جا افتادگی، مرتکب يك تحریف  
نیز شده است:

جا افتادگی - "بزرگ بینی" بجای "خود بزرگ بینی"

تحریف - "گذاشته است" بجای "گذاشته باشد".

بدیگر سخن، مفهوم عبارت در مقاله ما را با تغییر ماضی الزامی یا وجه شرطی (که  
دلالت بر تردید یا نوعی رزرواسیون دارد) به ماضی نقلی (که معنای ثبوت یسسا  
حدوث را می‌رساند) مسخ کرده است. بهر تقدیر عبارت مورد بحث را از قسول  
نوشته ایشان و جا افتادگی و تحریف آن را در داخل پرانتز ارائه می‌دهیم:

"تصور این امر که بنی صدر عدا و یا سهوا با توجه به (خود) بزرگ  
بینی‌های بی‌پارگونه او، در مورد امکانش در ارتش، ارتباط بین المسلی  
(المللی) و اوضاع رژیم، مجاهدین را در اشتباه گذاشته است (گذاشته  
باشد) چندان بعید نیست".

اما قبل از ادامه بحث از زوایای دیگر لازم است که خلاصه کوتاهی از مطالب  
عنوان شده در صفحات پیشین بدست دهیم.

در "نقد" منتشره در نشریه "کمونیست":

اهداف و چارچوب مقاله "اندیشه رهائی" تحریف می‌شود و نویسنده این چارچوب

- را به میل خویش و با توجه به دستور حزب اش تغییر می دهد .
- ۲- "نقد" ما مآدانه نکات اساسی ارائه شده در مقاله را نادیده می گیرد و بجای بحث درباره نکات اساسی خود را به حواشی سرگرم می کند .
- ۳- در پرداختن باین حواشی نیز "تفسیرها" ، "احتیالات" ، "پیش بینی های" مقاله را - آن هم خارج از متن و با اغلاط فراوان و پراز تحریف - بعنوان "اعتقادات" و تحلیل ها طرح و معرفی می کند .
- ۴- در ادامه این روش و برای تکمیل توجیه احتجاجات سر تا پا غلط ، مطالب و نکات مغرکه - ایضا در شکل تحریف شده و غیر واقعی - مورد استناد قرار می گیرد .
- ۵- آنچه بعنوان "نظرات" ما عنوان میشود ، همواره خارج از مضمون و خارج از جایگاه واقعی آن هاست .
- ۶- جعلیات فوق در کنار تحریف فاکت های مسلم ، بوضوح بیانگر عدم صداقت سیاسی شورسین حزبی ، درك بسیار سطحی و نازل ایشان از مسائل شورسینك و استیصال وی در ارائه ، بحثی مستدل در زمینه ، مسائل مورد بحث مقاله "اندیشه رهائی" است .
- ۷- البته این تحریفات و جعلیات و نحوه ارائه آن ها تصادفی نبوده و نیست . این شیوه بسیار خاص "تحریف" ، انعکاس مستقیم از آن ذهنیت مکانیکی است که امروز حزب کمونیست ایران یکی از پرچمداران اصلی آن بشمار میرود . و این خود جزئیسی تفکیک ناپذیر از ماتریالیسم مکانیکی استالینیستی - ماتوئیستی حزب کمونیست ایران است .
- ۸- آنچه بطور سلیبی بعنوان نقد ارائه شده ، نه تنها مغشوش و درهم و بی پایه است ، نه تنها ملغمه ای از احکام ، مفروضات و تعاریف نادرست را در بر دارد ، بلکه تأیید دیگری بر عدم توانائی چپ دکماتیک در تحلیل وقایع سیاسی و اجتماعسی ایران است . این نقد واره عجز و ناتوانی جریاناتی از قبیل "حزب کمونیست ایران" را در ارائه يك نقد اصولی در يك زمینه مشخص به عیان به نمایش می گذارد .
- ۹- آنچه نیز که بطور ایجابی بعنوان "نقد" مطرح می گردد - صرفنظر از اغلاط فاحش آن - ، با دیدی رفرمیستی و سازشکارانه به نگارش درآمده است . بخش ایجابی این نوشته نیز ، در ادامه تحریفات و جعلیات و در تداوم بخش سلیبی ، "نقدی" سر تا پا فرمالیستی است که در پوشش چپ ، به راست می زند .
- سطور بعدی این نوشته با در نظر گرفتن نکات عنوان شده در فوق ، در اثبات بیشتر این مدعا است .



# لفاظی چپ در خدمت سازش طبقاتی

برای این که بتوان در چهارستون از نشریه "کمونیست"، "ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران" این همه دروغ گفت، آسمان و ریسمان را بهم بافت، پشت هم اندازه‌گیری کرد که ما برای جلوگیری از اطناب فقط چند نمونه آن را ارائه داده ایم، حتی باید از "سرشت ویژه" ای برخوردار بود.

براستی چه چیزی جز یک "دستگاه فکری" عهد عتیق می‌تواند چنین خزعبلاتی را بعنوان "نقد" عرضه کند، چه جریانی جز این "حزب کمونیست" امکی می‌تواند، اینگونه مطالب فضاحت بار و رقت‌انگیز را بعنوان "نقد سیاسی" منتشر کند و بی پروائی سیاسی باید چه ابعاد هولناکی بخود بگیرد که یکی از سردمداران این جریانی بنویسد "وحدت کمونیستی" "به مجاهدین و شورای ملی مقاومت که قصد دارندند یک حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری" (۳۲) داده است.

چنین تراوشاتی نمی‌تواند جز از قلم آن‌درخشیمون قبلی، سپند دیروز، "امسک" بعدی و "حزب کمونیست" کنونی، بیرون بتراود. حتی پیگار — که بمثابة یک نمونه منفی باید از آن بسیار آموخت — در اوج پرت و پلاگوشی‌های خود کمتر به چنین مرزی رسید.

برای جریانی که تحلیل مشخص سیاسی، تحلیل "ماوراء طبقاتی" است، بررسی انتقادی، تمایلات، نظرات و عملکردهای سازمان‌های دیگر اگر با نعره و فحش همراه نباشد، "پیشنهاد همکاری" تلقی می‌شود. نقد مذهب "پند و اندرز" به مذہبیون تعبیر می‌گردد. هرکسی را که با آن‌ها و با تفکر عقب مانده شان موافق نیست، "بورژوا" یا "مشاور" بورژوازی و لیبرال‌ها می‌داند (۳۳)، رشد خود (صد البته نه امک بلکه کره له) در کردستان را "رشد پرولتاریا" قلمداد می‌کند و غیره. این دنیای محدود تفکر، اگر به امک و امثال امک محدود می‌شد، ما را بسا آن کاری نبود. دنیا پراز فرقه‌های گوناگونی است که در عالم تخیلات و انواع واقسام افکار انحرافی بسر می‌برند. اما بدبختی — بدبختی جنبش — این است که

۳۲ — "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۶.

۳۳ — همانجا، صفحه ۱.

سازمان ها و جریاناتی با این تصورات یا در هوا به فعالیت سیاسی مشغولند و متأسفانه در شرایط فعلی بر سرنوشت جنبش سیاسی ایران نیز تاثیر (منفی) می‌گذارند. به سجاهدین و بلائی که آن‌ها با ندانم کاری‌های خود بر سر یک نسل از انقلابیون وارد آوردند، نگاه کنید جریان‌های نظیر رزمندگان، پیگار و غیره را فراموش نکنید و از سرنوشت تلخ و عبرت‌انگیز آنان، پند بگیرید.

چرا راه دور برویم به همین تاکتیک ماجراجویانه "تعرض قاطع پرولتاریا" در جنگ مقدس علیه بورژوازی گرد" و به نتایج آن بنگرید. "لیبرالیسم وحدت کونیستی" "سوسیال پاشیسم" فلان جریان و زهر مار بهمان جریان به کنار، در نتیجه کارتان لحظه‌ای تامل کنید و ببینید از باصلاح دموکراسی انقلابی چه چیزی بیرون می‌آید. ازجمله‌های چند صد پیشمرگه کرد بجا مانده است. صرفاً با چنان "دستگاه فکری" است که می‌توان به چنین نتایجی رسید. صرفاً در چنین نگرشی است که جامعه ایران قاطعانه و جزم‌گرایانه به دو بخش "پرولتاریا" و "بورژوازی" تقسیم می‌شود، و تلاطم امواج خروشان تحولات اجتماعی در مصاف این "دو طبقه" خلاصه می‌گردد. همه چیز یا بورژوازی است یا پرولتری، و از این بدتره "علت" همه چیز یا در منافع این طبقه نهفته است یا در منافع



آن طبقه . ماهیت هر پدیده مسیر هر چیز را با تمامی جزئیات آن از ابتدا تعیین می‌کند . تحلیل نهائی " بجای تحلیل مشخص " می‌نشیند و نقش همه چیز را رقم می‌زند . نقشی که " سرنوشت " و " مقدرات الهی " در دستگاه فکری مذهب مسیحی خداپرستانه دارند ، در دستگاه فکری مذہبی - آتہ ایستی به نقش " طبقات " غویض می‌شود . اگر برای " مذہبیون " ، " سرنوشت " و " مقدرات " در دست یسک منشاء غیبی ، غیر قابل شناخت و غیر کنکرت است و صرفا با ایمان می‌توان بدان رسید برای مذہبیون آتہ ایستی ما " طبقه " تبدیل به منشاء غیبی می‌گردد . یک ذات همچون " ذات باری تعالی " که برای خود مفسرین زمینی را دارد : بیانگران اراده خداوند بروی زمین . " طبقه " نیز در این مفهوم مفسرین و بیانگران اراده خود را داراست . با این تفاوت که نام " خداوند " در اینجا به " طبقه " تبدیل می‌شود . آنجا ایسده است که سرنوشت بشری را رقم می‌زند . اینجا " ماده " است که منازعات ابناء بشری را به فرجام می‌رساند . اما این " ماده " نیز همچون آن ایده یا " روح مطلق " منتزع از وضع بشری است .

این نحوه نگارش - بویژه آن که در عالم سیاست چاشنی رومانیتسم روستائی ماثوئیستی را نیز بهمراه داشته باشد - در واقعیت امر در نتیجه گیری های خود بناچار بسه



همانجائی می رسد که مذهب پیش از این ها رسیده بود : تقدم شعور بر ماده . اما  
 این تقدم نه در عرصه فلسفه به مثابه فلسفه ، بلکه در فلسفه به مثابه زندگی متجلی  
 می گردد . نطفه فاجعه از همینجا بسته می شود . پروژه کردن امیال و آرزوها  
 و نشانیدن آن ها بجای واقعیات سر سخت زمینی و دیدیگر سخن برش جامعه بر  
 حسب يك مدل ذهنی . تئوری که نتواند وضعیت موجود را دریابد ، نتیجتاً قادر  
 به تبیین وضع خود نیز نخواهد بود . انتزاع به مثابه يك جنبه ( یا بخشی ) از پروسه  
 شناخت بجای خود شناخت مورد استفاده قرار می گیرد . در نتیجه در تعمیم علمی  
 بعنوان يك " واقعیت " انگاشته می شود ، در " واقعیتی " که می خواهد خود را بر  
 شرایط موجود تحمیل کند . انتزاعی که می خواهد جای واقعیت را بگیرد . اما نشانیدن  
 " انتزاع " بجای واقعیت ، صرفاً يك ورزش فکری نیست ، تحلیل و پراتیک معینی را نیز  
 با خود به همراه دارد . تحلیل و پراتیکی که بر " اصول کلی " و یا حداکثر بر  
 " ملاحظات سیاسی " استوار است . پراتیکی که چون از واقعیت ها نشأت نمی گیرد ،  
 به غسیر آن ها نیز منتهی نمی شود . چنین " مارکسیسمی " باین می انجامد که  
 پروپلماتیک انقلاب اجتماعی به حل معادلات ریاضی يك یا دو مجهولی که معمولاً  
 حلقه های مفقوده در آن ها " رهبری " ، " حزب " یا " برنامه " است ، تقلیل پیدا کند .  
 اما واقعیت ، بهر حال ، خارج از ذهن موجود است . از منطق تحریک و پویائی  
 دائم پیروی می کند . لاجرم ذهن " تنبل " به ترسیم تمثیلی از " نمایندگمان " و  
 " جانشینان " می پردازد . اشباح خیالی بجای انسان ها بازیگران خمیه شب بازی  
 " تاریخ " می شوند . و سناریوی تکراری این نوع انقلاب در سه پرده : امید ، یأس و  
 سرخوردگی و سرانجام انفعال ، برای چندمین بار با بازیگرانی دیگر به صحنه می آیند .  
 اما این صحنه ، واقعی است . ایده ای است که ماتریالیزه شده .

و این تصویری است بازگونه (سروته شده) از مارکسیسم ، " مارکسیسمی " که در قاموس  
 آن ، " طغی " و " عوامل " و " ماهیت " یکسانند . در نزد این " مارکسیسم " چون ،  
 مقولات به تبیین شرایط می پردازند و نه اوضاع به ایجاد مقولات ، نه تنها می توان به  
 هر چیز متصل شد و دروغ گفت ، بلکه می توان بی در و پیکر و دروازه " تحلیل " را  
 داد . " ذهنیت " درباره مسائل تصمیم می گیرد . این " ذهنیت " چون معمولاً  
 تنبل و مغرور و متزلزل است ، می تواند هر لحظه درباره يك پدیده ، نظرهای  
 گوناگونی ارائه دهد . مثلاً مجاهدین در سال ۵۹ می توانستند ، دارای این چنین  
 خصوصیات باشند :

" اما سرمایه انحصاری در مجاهدین خلق از یکسو زمینه های دموکراتیسمی  
 را می بیند که قابلیت آن را دارد تا دنباله رو پرولتاریای انقلابی و دموکراتیسم

پیگیر او گردد و از سوی دیگر نیروی را می‌بیند که مرز سیاه و سفید میان  
 ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگان کمونیست  
 او را مخدوش کند، نیروی که در میان بورژوازی و پرولتاریا حائل می‌شود  
 و درست بهمان صورت که در بسیاری از موارد لبه تیز سیاست های  
 پرولتاریای انقلابی را بر علیه حکومت و احزاب بورژوازی کند می‌کند و در مبارزات  
 طبقات فرودست بر علیه ستم و استثمار امپریالیستی میانه داری می‌کند، بهمان  
 ترتیب در قبال سیاست های سرکوبگرانه بورژوازی نقش ضربه گیر جنبش  
 کمونیستی را ایفاء می‌نماید. سرکوب وسیع جنبش پرولتری و کمونیستی یکی  
 آن که در همان حال نیروهائی چون مجاهدین خلق به ورطه انفعال و پیا  
 سازش کشیده شده باشند امکان پذیر نیست" (۳۴).

و در ادامه آن مجاهدین بدینگونه تصویر میشوند:

"حزب جمهوری اسلامی که پیوند هنرمندانه ای میان رهوس سیاست امپریالیسم  
 و "مکتب" برقرار نموده است، نقش پیمائینی مجاهدین خلق را "التقاط  
 ایدئولوژیکی" و "انحراف از مکتب" نام می‌گذارد. مجاهدین "مکتبی"  
 نیستند "میان اسلام و کمونیسم نوسان می‌کنند" و لاجرم مانع از آنند که  
 حزب نقش مکتبی خود را در خدمت امپریالیسم، با جاری کردن سیل خون  
 کارگران انقلابی، بدرستی ایفاء نمایند. مجاهدین باید از سراسر راه  
 برداشته شوند تا امپریالیسم و حزب جمهوری اسلامی بتوانند از بقایای  
 تعلقات مذهبی توده های ناآگاه - و بویژه توده های ناآگاه خرده بورژوازی -  
 به بهترین وجه در خدمت سرکوب جنبش کمونیستی، و باین اعتبار کسب  
 جنبش انقلابی، بهره گیرند" (۳۵).

در بهمن ۶۰ (پس از تشکیل شورای ملی مقاومت) از آن ها بعنوان "خرده بورژوازی" و  
 "نمایندگان سیاسی طبقه متوسط" (۳۶) نام برده می‌شود. در شهریور - مهر ۶۱،  
 "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست" که در واقع "توصیه  
 "قطعنامه" کومه له است، "مجاهدین خرده بورژوازی متزلزل" (۳۷) توصیف

۳۴ - "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" سابق الذکر، صفحه ۳۹،  
 تأکیدها از ماست.

۳۵ - همانجا، صفحه ۴۰، تأکید از ماست.

۳۶ - "کارگر کمونیست"، شماره ۱، بهمن ۶۰، صفحه ۲۴.

۳۷ - "قطعنامه ها و اسناد کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست"، شهریور - مهر ۶۱،



می‌گردند و بعد به هنگام نقد "اندیشه رهائی" در شهریور ۶۳، در نشریه "کمونیست"، ماهیت آنان در چند ستون "بورژوا-لیبرال" تلقی می‌شود و در ستون بعدی (باین مسئله باز خواهیم گفت) "خرده بورژوا" نام می‌گیرند و بعد مجدداً در همان ماه و در همان سال، در نقد آقای حکمت به سازمان وحدت کمونیستی-در "بسیوی سوسیالیسم" - به لقب "دست راستی ترین احزاب اپوزیسیون بورژوائیستی" (۳۸) مفتخر می‌گردند. و بالاخره در خرداد ۶۴، به "فالانز بورژوا امپریالیست" (۳۹) تبدیل می‌شوند و ...

این چیزی بیشتر از نادانی است. این تحیر و سرگستگی، این عدم توانائی در ارائه تحلیل مشخص و پناه بردن به مفاهیم عمومی دهن پرکن، توخالی و نابجاء، خمیرمایه وجودی چنین "دستگاه فکری" است. "دستگاهی" که هنوز خود نیسز پا در هوا است. البته این پا در هوا بودن، به معنی آن نیست که در باره همسه چیز بخود اجازه اظهار نظر ندهد. یکی از مختصات این "دستگاه فکری" این است، که خود را مرکز عالم شمرده، و بر اساس آن به درهم گوئی شوریک و سیاسی می‌پردازد. مثلاً همه ابناء بشر بجز خودشان، از دیدگاه این تفکر، "بورژوا" هستند و یا "در خدمت بورژوازی". حزب جمهوری اسلامی، در سال ۵۹، نقش مقطعی و موقتی برای بورژوازی یافت می‌کرد و "ابزار سیاسی تعیین کننده برای بورژوازی بویژه بورژوازی انحصاری در شرایط خاص" بشمار می‌رفت، "ابزاری در خدمت این سیاست [سرکوب] مشخص سرمایه انحصاری بود (۴۰). بنی صدر نیز در همان مقطع از سردمداران یکی از "دو

صفحه ۴۱. متن کامل این بخش از قطعنامه را در قسمت های بعدی همین نوشته (یاد داشت ۵۱) نقل خواهیم کرد.

۳۸- "بسیوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره ۱، شهریور ۶۳، صفحه ۴۵.

۳۹- "کمونیست"، شماره های ۲۰-۱۹، ۱۴ خرداد ۱۳۶۴، مقاله "محتشوی واقعی انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین:

"انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین مقطع مهمی در سیر تکوین انقلابی گری سطحی اولیه سازمان و سپس لیبرالیسم بورژوا اسلامی آن، به فالانژیسم عریان بورژوا-امپریالیستی است" (صفحه ۲، تاکید از ماست).

۴۰- "دو جناح در ..."، صفحه ۵۰ و جالب آن که:

"حزب جمهوری اسلامی، حزبی خرده بورژوائی نیست، حزبی است کسسه انحصارات امپریالیستی برای خرده بورژوازی تاسیس کرده اند، و بخششی از سهام آن، و نیز نام آن را، برای جلب اعتماد رئیس طایفه، به اسمیم

جناح بورژوا امپریالیستی" بود. رژیم قرون وسطائی ولایت فقیه يك رژیم "دیکتاتوری بورژوازی" است (۴۱). "مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات" در پلنوم اخیر کومه له (متحد امک در "حزب کمونیست") در "تلفیق این جنبش [جنبش ملی] با نیازهای سیاسی - اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم" (۴۲) تلقی می‌گردد. و ..... بالاخره "وحدت کمونیستی" نیز "لیبرال" است، و به "مقام شامخ" مشاور بورژوازی "افتخار می‌کند و در این میان فقط "حزب کمونیست ایران" است که "نماینده پرولتاریا"، بیخشنید "خود پرولتاریای ایران" است. برگردیم به "نقد" آقای مقدم در نشریه "کمونیست":

## "رهبر پرولتاریا"، "آموزش" و "یابو"

آقای رضا مقدم، آموزگار فهیم پرولتاریا اهمیت شدیدی برای "آموزش" قائل است. از یکسواز "رهبری سازمان مجاهدین" می‌خواهد که: "چقدر خوب است رهبری سازمان مجاهدین در وهله اول خود و در وهله بعد کادرهایش برای گذراندن يك دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بیرون" (۴۳).

و از سوی دیگر، در نقد خود خاطر نشان می‌گردد که "پروسه سد ارك انقلاب سوسیالیستی" برای "وحدت کمونیستی"، "ادعائی بیش نبوده" و دلیلش هم اینست که "وحدت کمونیستی"، "آموزش پرولتاریا و آگاهی او را مد نظر" ندارد (۴۴). در مورد مختصات این آموزش مطالبی نگاشته می‌شود. در يك پاراگراف کوچک لغت "آموزش" و "آموزشی" چهار بار تکرار می‌گردد. بعد هم در تأیید "آموزش پرولتاریا و آگاهی او" طبق معمول، نقل قول نابجائی از لنین آورده می‌شود.

او کرده اند و تا از او اختیارات تام بگیرند" (همانجا، صفحه ۴۶).

۴۱- "برنامه حزب کمونیست"، بند ۱۵، صفحه ۱۸.

۴۲- "سند مصوبه سومین پلنوم کمیته مرکزی کومه له"، تیرماه ۶۴، صفحه ۴.

"تأمین و دفاع از منافع بورژوازی در این جنبش، تسی کردن جنبش از مضمون و اهداف دموکراتیک و انقلابی و تلفیق این جنبش با نیازهای سیاسی - اقتصادی بورژوازی عصر امپریالیسم، مبانی عملکرد سیاسی و اجتماعی حزب دموکرات را تشکیل می‌دهد" (تأکیدها از ماست).

۴۳- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۶.

۴۴- همانجا، صفحه ۵.

مختصات این "آموزش" و "آگاهی" از زوایای مختلف قابل توجه است. نویسندگان بین "آموزش" و "آگاهی" ظاهراً فرقی قائل نیست و به توضیح ارتباط بین این دو نمی‌پردازد. از این گذشته، رابطه "آموزش" و "آگاهی" با "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" را بیان نمی‌دارد و فی‌المثل نمی‌گوید که چرا این "آموزش" و "آگاهی" فقط در "دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی" لازم است و نه بعد از آن. نیز مفادنا معلوم نمی‌شود که نظر واقعی شان در باره "پروسه تدارک انقلاب سوسیالیستی" چیست؟ آیا این تدریس، ولی برداشت ما نارواست، و یا این که اساساً تزی نادرست است؟ در صورت اخیر، چرا بصورت تأییدی به آن برخورد کرده است؟ با این حال باید اذعان کرد که نویسنده ما لااقل در یک مورد محقق است و بالاخره متوجه می‌شود که ما به "آموزش" مورد نظر ایشان و به سوسیالیسم آموزشی اعتقادی نداریم. ما برای خود نقش "آموزگار" را نه در رابطه با پرولتاریا، نه در رابطه با مجاهدین و نه حتی در رابطه با "حزب کمونیست ایران" قائل نیستیم. رابطه با پرولتاریا بجای خود، ما حتی در مناسبات درونی سازمان، روابط "آموزگار" و "شاگرد" را به هیچ وجه قبول نداریم، و به سبک و سیاق مکتب خانه های قدیم، کلاس حزبی نمی‌گذاریم (۴۵).

۴۵- نشریه "پیشرو"، "ارگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له"، در شماره ۵ خود (نیمه اول بهمن ماه ۱۳۱۳) تصویری از این "کلاس حزبی" را به سبک و سیاق مکتب خانه های قدیمی ارائه می‌دهد. "پیشرو" پس از تذکراتی نکته که "دومین دوره مدرسه حزبی اکتبر" پس از دو ماه و چند روز بکار خود پایان داده است، می‌نویسد:

"مدرسین مدرسه را نیز کماکان، اعضای کمیته مرکزی حزب و کومه له و چند تن از کادرهای اصلی حزب کمونیست تشکیل می‌دادند که جمعا چهار صد و ده ساعت صرف تدریس و مطالعه شد" (تأکیدها از ما ست).

"پیشرو" موضوعات تدرسی، این "مدرسه" را بدینگونه بیان می‌کند:

"مدرسه در این دوره کوشید تا برای شرکت کنندگان [حدود چهل نفر] حاصل این دوره از بین مسئولین و اعضا، دسته های سازمانده و مسئولین سیاسی و نظامی پل" آ، میانی ایدئولوژی و جهان بینی مارکسیسم را هر چه پایه ای تر آموزش دهد، رفقا را در سطوح عمیق تر با تئوری مارکسیسم آشنا کند. تاکتیک های محوری حزب را تشریح کند، نیازهای علمی و عملی در زمینه سازماندهی و ساختمان تشکیلات را بر آورده سازد، آموزش های

ما برای خود وظیفه تلفیق آگاهی سوسیالیستی و جنبش خود بخودی کارگری را قائل هستیم و معتقدیم که چنین درکی چه در نحوه بیان و چه در پراتیک اجتماعی خود با درک آموزشگاهی از سوسیالیسم بسیار متفاوت است. برای ما پرولتاریا بجای يك تعریف مجرد، يك طبقه مشخص و در حال حرکت است، از پیشینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخوردار بوده، با مسائل مشخص و عینی مواجه است. اما، تنها يك ساده اندیش، يك مائوئیست و آتش که بدنبال آسان شدن و آسان کردن همه چیز است، می تواند چنان تصویری را از سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی ارائه دهد. بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا"، "آموزش" از این جهت لازم است که:

"پرولتاریا را قادر سازد تا در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سر راست بیاید" (۴۶).

اما انسانی فروتن که با تمامی عظمتش، برخلاف آدم های کوچک وطنی هرگز داعیه "رهبری پرولتاریا" را نداشت وقتی که انقلاب های قرن های هیجده و نوزدهم را با هم مقایسه می کرد نظری مغایر با نظر این "رهبر فکری پرولتاریائی" ما ارائه داد: "ولی انقلاب های پرولتری یعنی انقلاب های قرن نوزدهم، بر عکس مدام از خود انتقاد می کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می سازند و به

نظامی در زمینه فنون نظامی، تجارب جنگی و رهبری جنگ ها، و همچنین سیاست جنگی کومه له را توضیح دهد، و بالاخره محصلین را با رهسوس کلی از کار پزشکی و بهداشت پیشمرگه و کک های اولیه جنگی آشنا کند، و آنان را در حد لزوم در زمینه های فنی نظیر مخابرات و نقشه خوانی آموزشی دهد. پیوند دادن مسائل شوریک تدریس شده در مدرسه با مسائل و معضلات عملی رفقای شرکت کننده در عرصه های گوناگون و تخصیص وقت برای بحث و گفتگو پیرامون معضلات و پراتیک آنان نیز، یکی از محورهای مهم دروس مدرسه بود. در اینجا هم مباحثی پیرامون تشکیل شوراهای تشکیل حوزه ها، استقرار حاکمیت انقلابی توده ها و ... صورت گرفت" (مطلب داخل کروش از ما ست، صفحه ۲۸).

یعنی دوستان در "۴۱۰ ساعت"، "تدریس و مطالعه" توانسته اند "چهل نفر محصل" را با تمام مسائل فوق هر چه پایه ای تر آشنا کنند!!

۴۶- "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۵.

آنچه انجام یافته بنظر میرسد باز می‌گردند تا بار دیگر آن را از سر گیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش های اولیه خود را بی رحمانه بیاد استهزاء می‌گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آن ها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدف های خویش آنقدر پس می‌نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آن ها را قطع کند و خود زندگی با بانگ صولتمند اعلام دارد :

Hic Rhodus و hic salta !

گل همینجا است ، همینجا برقص ( ۴۷ ) .

لزوم و هدف آموزش و "آموزش" را دیده ایم، مشاهده کردیم "مارکیست های" مخالف مارکس را و می‌فهمیم که چرا مارکس در اواخر عمر به تلخی می‌گفت :

"من يك مارکیست نیستم" .

واکون به يك سند ارزنده "آموزشی" از "رهبران فکری" جنبش کمونیستی ایران "نظری بیندازیم، تا از يك جنبه دیگر، مفهوم "آموزش" همواره مستقیم و سراسر راست" برای رسیدن به سوسیالیسم" ( و نیز رابطه "آموزش" و "یابو" ) را دریابیم :

"لیکسن ما این خبر را انتشار ندادیم [خبر اخراج کارگران از یسک کارخانه] تا کارگران آن را بخوانند و بحال خود گریه کنند . ما این ها را نگهتیم تا کارگران بندی خود را بپذیرند و ساکت بنشینند . ما همینجا به هر رفیق کارگری که این خبر را می‌خواند لکن تصمیم نمی‌گیرد که بر علیه بردگیش مبارزه کند ، محترمانه می‌گوئیم که اعلامیه های ما را نخواند . اعلامیه کمونیستی بکار چنین کارگری نمی‌آید . چنین کارگری همانا شایسته است که پای رادیو بختیار و رادیو آمریکا بنشیند و منتظر باشد تا گرگ بیایند و آن ها را از کام کھنار به کام خود کشد !

...  
 ما این خبر را انتشار دادیم تا بگوئیم که کارگران ! ناپندگان شما کمونیست ها هستند . کمونیست ها و بویژه اتحاد مبارزان کمونیست ! نمایندگان شما لیبرال - مجاهدین نیستند . انتظار نداشته باشید که رئیس جمهور بنی صدر و نخست وزیر رجوی شما را نجات دهند ! فقط کمونیست ها حرف صحیح می‌زنند ...

۴۷- "همد هم بروم لوثی بنا پارت" ، ترجمه فارسی قیلا اشاره شده ، صفحه ۲۶ .

ما این خبر را انتشار دادیم تا به تمام کارگران نشان دهیم که باید نشریه علیه بیگاری را بخوانند . و برای ایجاد "اتحاد کارگری علیه بیگاری" مبارزه کنند . بیش از يك سال است که "علیه بیگاری" فریاد می زند که کارگر بیگار، کارگر شاعل ، اتحاد ، اتحاد ، علیه بیگاری ! اما می بینیم که آقا جلال ها با خیال راحت کارگران زحمتکش را با ۲۴ سال سابقه کار اخراج می کنند و هیچ سازمان توده ای کارگری نیست که یقه کثافت هائی چون آقا جلال و دولت متبوعشان را بگیرد !

...

هم اکنون بوضوح نشانه های گوناگون این برآمد کارگری بچشم می خورد . و ما هم اکنون از این خوک کثیف، از این آقا جلال دعوت می کنیم که نمایش شان را به "واحد تولیدی" چون صنعت نفت یا ذوب آهن بیاورند تا بفهمند یا بوکیست؟" (۴۸) .

## شنا در عرض رودخانه

دیدیم که "حزب کمونیست ایران" بر آن است که چنان "آموزشی" به "پرولتاریا" بدهد که "او" یعنی "پرولتاریا" در میان کلیه اتفاقات و حوادث روزمره، راه خود را برای رسیدن به سوسیالیسم بیابد و آن را همواره مستقیم و سراسرست ببیند . ظاهر قضیه اینست که "این راه مستقیم و سراسرست" تا "سوسیالیسم" نماند "توقفگاهی" حتی برای استراحت "رهبران پرولتاریا" وجود داشته باشد . اما در ورای این ادعا ، واقعیت بگونه ای دیگر است . در اینجا فرصت آن نیست که نمونه های فراوان از نوشته های رفقای حزبی ارائه دهیم و خود را به همین مقاله آقای مقدم محدود می کنیم، مقاله ای که هدفش "لیبرالیسم وحدت کمونیستی" پر از آن همه ناسزاگویی نسبت با درباره "فراموش" کردن ماهیت بورژوازی مجاهدین و غیره ... بوده است . حتی در همین مقاله مورد بحث نیز تصویری نه چندان پوشیده یا مبهم از این "توقفگاه" وجود دارد . تصویری که مضمون آن را "احزاب و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی" تشکیل می دهد . در این تصویر، "دموکراسی انقلابی" "خرده بورژوازی متزلزل" و "بورژوازی ملی" (بله بورژوازی ملی) در کنار هم

---

۴۸- "کارگر کمونیست" ، ۲۷ اسفند ۱۳۶۰ ، صفحات ۱۵ تا ۲۰ ، این "سند" درخشان آموزشی را با عنوان "این خبر را به گوش کارگران برسانید" : به چاپ رسانده .

بوضوح قابل رویت و سخت تماشائی است . بد نیست نگاهی گذرا به آن بیندازیم .  
 "نویسنده حزبی" در دنباله همان مقوله "آموزش" میگوید که پرولتاریا باید :  
 " . . . صف مستقل خود را مقابل کلیه احزاب و سازمان های بورژوازیستی  
 و خرده بورژوازی حفظ کند و با انشاء پیگیرانه و قاطع آن ها که به دموکراسی  
 پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " ( ۴۹ )

ت :

" طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را از سمومی که آن ها می پراکنند مصون  
 دارد و بدین طریق دموکراسی انقلابی را بیشتر تقویت کند " ( ۵۰ ) .  
 اما این " آن ها " که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند و بست  
 با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " چه کسانی هستند ؟ و این " دموکراسی  
 انقلابی " که " بدین طریق باید تقویت شود " ، چه معجون هفت جوشی است ؟ این  
 " احزاب و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی " کدام سازمان ها و احزاب  
 می باشند ؟ گر چه بصراحت چیزی گفته نمی شود ولی جواب روشن است . بحث  
 در باره یک جامعه مشخص و یک مورد مشخص است در این جامعه مشخص و در این  
 مورد مشخص ، صدها یا ده ها " احزاب و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی " وجود  
 ندارد ، بویژه وقتی که بدانیم منظور آن " احزاب و سازمان های بورژوازیستی  
 و خرده بورژوازی " است که به " دموکراسی انقلابی پشت کرده اند " و " راه بند  
 و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند " . ما در صفحات پیشین همین مقاله  
 از قول آقایان ارزیابی های نه تنها متفاوت بلکه کاملا متضادی در باره مجاهدین  
 را نقل کردیم و مثلا دیدیم که این " رهبران " حتی تا شهریور ۶۱ معتقد بودند  
 که رفتن ناگزیر " خرده بورژوازی " بدنبال " لیبرالیسم بورژوازی " بدلیل شرایطی  
 بوده است یعنی که :

" . . . در شرایط فقدان صف مستقل پرولتاریا و یک نیروی کمونیستی بس—  
 اندازه کافی قدرتمند که بتواند خرده بورژوازی متزلزل را به دموکراتیسم  
 انقلابی جلب کند ، خرده بورژوازی ناگزیر بدنبال لیبرالیسم بورژوازیستی  
 کشیده شده است " ( ۵۱ ) .

در این ارزیابی های متفاوت و متضاد ، آنچه متغیر است ، حرکت " خرده بورژوازی

۴۹- "کمونیست" ، شماره ۱۲ ، صفحه ۵۰

۵۰- همانجا ، همان صفحه .

۵۱- "قطعنامه ها و اسناد کنگره ۲۰۰۰" ، صفحه ۴۱ .

متزلزل" و آنچه ثابت می ماند "فقدان صف مستقل پرولتاریا" است. عبارت ساده تر نوسانات این خرده بورژوازی متزلزل صرفا با چگونگی رشد یا بی صف مستقل پرولتاریا و "نیروی کمونیستی به اندازه کافی قدرتمند" توضیح داده می شود. دینامیسم درونی حرکات خرده بورژوازی در رابطه با موقعیت اقتصادی این قشر و سهم آن از تولید اجتماعی (وازینجا، "استواری" یا "تزلزل" آن در عرصه سیاسی) را در نظر نمی گیرد. این "تحلیل" (یک برداشت نادرست بسیار رایج در چپ ایران)، یک طبقه یا قشر اجتماعی را با نمایندگان واقعی و یا (غالبا) متصور سیاسی آن طبقه یا قشر (یا بخش هایی از آن طبقه یا قشر) اجتماعی عوضی می گیرد و از این نظر است که جهت گیری های سیاسی این "نمایندگان" را بحساب خواست های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن طبقه یا قشر اجتماعی می گذارد و از این نظر است، بطوری که در صفحات قبل دیده ایم، مثلا در تبیین ماهیت طبقاتی این نمایندگان واقعی یا خیالی به سرگیجه دچار می شود. علاوه بر این ها، این "تحلیل" از چرائی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" و فقدان "نیروی کمونیستی" به اندازه کافی قدرتمند" در بطن یک شرایط اجتماعی مشخص، عاجز است.

اما تشکیل "حزب کمونیست ایران" باید به میمنت و مبارکی "فقدان صف مستقل پرولتاریا" را بر طرف کرده باشد. رفقا در هیچیک از نشریاتشان نیست که بوجهود "صف مستقل پرولتاریا" در قاموس "حزب کمونیست ایران" اشاره ای نکنند. حتی طبق این گفته ها، "حزب پرولتاریا" در این یکی دو ساله آنقدر رشد کرده است که "بورژوازی" را به وحشت انداخته است. "کمونیست ها" در "منطقه حساس" از نقطه نظر منافع امپریالیستی "آنچنان" قدرت قابل ملاحظه و روز افزونی پیدا کرده اند که پشت "کارشناسان خاورمیانه کاخ سفید و کرملین" و "سلطنت طلبان و مجاهدین و سازمان کارگران انقلابی ایران" را لرزاندند (۵۲). رشد این دو "ثابت" قبلی ("کمونیست ها" و "پرولتاریا")، علی القاعده باید بسر متغیر (خرده بورژوازی) تاثیر بگذارد.

ولی بطوری که دیده ایم نه تنها چنین نشد بلکه خرده بورژوازی از مرز لیبرالیسم بورژوائی هم گذشت و به "فalanزیسم بورژوا امپریالیستی" رسید. به مقاله آقای مقدم برگردیم. قبلا با دو پایه از چند پایه "در راه رسیدن بسه سوسیالیسم" آشنا شده ایم: "صف مستقل پرولتاریا" و "خرده بورژوازی" (وقتی که

---

۵۲- اعلامیه سازمان هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور، پاریس

۳۱ ژانویه ۸۵.



از متزلزل بودن دست بکشد) اما پایه سوم؟ امك عليه "بورژوازی ملی" و "لیبرال ها" بسیار مقاله نوشته و بسیار دشنام نثارشان کرده است. اما اگر به گفته آقای مقدم مقالات "شداد" و "غلاظ" ما "بر علیه مذهب"، "بدین معنی نیست که — مجاهدین و شورای ملی مقاومت که تصد دارند يك حکومت مذهبی بر سر کار آورند، پیشنهاد همکاری "ندھیم، احتمالا مقالات نادقیق و شعاری این جریان علیه بورژوازی و لیبرال ها نیز از این قاعده نباید مستثنی باشد. بهر حال این بورژوازی بنظر یکی از "رهبران پرولتاریا" چیزی جز همان "بورژوازی ملی" سابق نیست که در شکل جدید "لیبرال" و در دفاع از "آرمان های سرمایه متوسط و بازار داخلی" (۵۳) ظهور کرده است. می گوئید نه، این عبارت از نوشته آقای مقدم در دنباله همان مقوله "کدائی آموزش را مجددا بخوانیم:

"... پرولتاریا ... صف مستقل خود را در مقابل کلیه احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی حفظ کند و با افساء پیگیر و قاطع آن ها [احزاب و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی] که به دموکراسی انقلابی پشت کرده اند و راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم را برگزیده اند ... یعنی علاوه بر "احزاب و سازمان های" "خرده بورژوازی"، "احزاب و سازمان های بورژوازی" نیز وجود داشته اند که به "دموکراسی انقلابی پشت کرده اند". یعنی قبلا این "احزاب و سازمان های بورژوازی" در صف "دموکراسی انقلابی" بودند و اکنون نیستند. اگر رابطه "احزاب و سازمان های بورژوازی" با "دموکراسی انقلابی" این چنین است، رابطه شان با "امپریالیسم" نیز حکایتی دارد، این رابطه رابطه ایست بند و بست، "احزاب و سازمان های بورژوازی" ایران نه بدلیل ادغام سرمایه داری این کشور در سرمایه جهانی (امپریالیسم) و رابطه تنگ تنگ اقتصادی این شبکه پیچیده، ملزم بدفاع از منافع "سرمایه و امپریالیسم" اند، بلکه

---

۵۳- امك با اعتقاد بر این که "لیبرال ها" در سیاست، اهمیت شیوه های غیر متعارف سازماندهی اردوگاه ضد انقلاب را آنگونه که باید درك نمی کنند [؟] و در زمینه ایدئولوژیک با تبلیغ اتویسم لیبرالی خود به تشتت موجود در صفوف بورژوازی دامن می زنند [؟] "اضافه می کند که:

"... لیبرال ها، که وظیفه تطهیر مالکیت خصوصی و بازسازی ماشین دولتی در هم ریخته را بعهده گرفته اند، در اقتصاد از حیظه شعور و آرمان های سرمایه متوسط در بازار داخلی فراتر نمی روند ... (دو جناح در ...، صفحه ۶۵، تاکید و کروشه ها از ماست) ..."

می‌توانند در حالت معینی ("مناسب‌ترین حالت اقتصادی"؟) بجای برگزیدن "راه بند و بست با سرمایه و امپریالیسم" در صف "دموکراسی انقلابی" ("مناسب‌ترین حالت سیاسی"؟) بمانند.

شورسین "آنتی پوپولیست" ما رابطه ارگانیک و پیچیده اقتصادی و از آنجا سیاسی بخش‌های مختلف سرمایه داری جهانی را به رابطه ای "بند و بست" دار تقلیل می‌دهد، تا بنیادهای شوریک "انقلاب دموکراتیک"، سست نگردد، تا بتواند برای زیر بنای اقتصادی "دموکراسی انقلابی" خود پایه‌های مناسب را فراهم کند. تا اینجا سه پایه این بنا آماده است: "خرده بورژوازی"، "بورژوازی متوسط در بازار داخلی"، "پرولتاریا" (آنها از طریق "احزاب و سازمان‌های بورژوائی و خبرده بورژوائی" و "حزب پرولتاریا") "دموکراسی انقلابی" نیز رویای آن است. اما هنوز پایه چهارم، یعنی "دهقانان" کم است که "چهار طبقه" معروف بعنوان پایه‌های "دموکراسی انقلابی" تکمیل گردند و تز "حکومت چهار طبقه" صادر شود. اما هر چه در مقاله آقای مقدم دقت کنیم، از "دهقان" و یا "دهقانان" چیزی نمی‌یابیم. در ادبیات اخیر حزبی نیز در این مورد سکوت میشود. حتی جنبش ملی در کردستان نیز فاقد پایه‌های دهقانی تصویر می‌گردد. در جنبش ملی کردستان که تنها پایگاه واقعی حزب کمونیست ایران را تشکیل می‌دهد - جز بورژوازی و پرولتاریا چیزی یافت نمی‌شود. "بورژوازی" آن در حزب دموکرات مشکل است و "پرولتاریا" در کومه له. پس دهقان غایب است. اما نباید اشتباه کرد، "حزب کمونیست" به اصل خود رجعت نکرده بلکه مائوئیسم را در شرایط حاضر بازسازی و "دهقانان" را به پرولتاریا تبدیل کرده است. مگر نه این که "پرولتاریا" در کردستان رشد قابل ملاحظه و روز افزونی داشته است! (۵۴) بزیان خیلی ساده در "دموکراسی انقلابی" کمبود "دهقان" با استحال آن به پرولتاریا جبران میشود (۵۵). مگر نه این

---

۵۴ - مراجعه کنید به اعلامیه قبلا اشاره شده "سازمان هواداران حزب کمونیست ایران در خارج از کشور"، پاریس، ۳۱ ژانویه ۸۵ و نیز "کمونیست"، شماره ۱۵، ۳۰ آذر ۶۳، صفحه ۸.

"... تکامل مبارزه طبقاتی در کردستان و رشد پرولتاریا در کردستان، عرصه‌های نوین و بسیار وسیع تری را بعنوان محورها و مضامین اصلی اختلاف طبقات و احزاب سیاسی آنها به میان کشیده است."

۵۵ - "برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان"، فصوله کنگره سوم، اردیبهشت ۱۳۶۱، صف بندی طبقات در کردستان را بدینگونه تصویر می‌کند:

است که "دهقانان طبقه مستقلی" بشمار می‌روند! سه پایه که همان چهار پایه معروف باشند تکمیل است، می‌ماند "حکومت ائتلافی".

این نکته نیز در مقاله مورد بحث اینگونه حل می‌شود:

"اما وحدت کمونیستی که معتقد است مادام که پرولتاریا دوران "تستادارک" انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی را به پایان نرسانده است نباید بسوی قدرت دست دراز کند، قدرت سیاسی را تماماً و همواره بسه

---

"تسلط شیوه تولید سرمایه داری در ایران، بخش‌های وسیعی از دهقانان زحمتکش کردستان را به کارگران دائمی تبدیل کرده و یا این که آن‌ها را بصورت ارتش ذخیره کار در ایران در آورده است" (صفحه ۴، تأکید از ماست).

و همانجا اضافه می‌کند که:

"این شرایط [استثمار کارگران کردستان در مناطق دیگر و ادامه بحران اقتصادی] کارگران کردستان را بمثابه انقلابی طبقه استثمار شونده و یگانه طبقه تا آخر انقلابی شکل داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها به مراتب افزایش می‌دهد و آنان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدر سالاری و تولید کوچک دهقانی بیرون آورده و روز به روز بر آگاهی طبقاتی آنان می‌افزاید و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (همانجا، صفحات ۴ و ۵، تأکیدها از ماست).

همین مطالب، بعدها در "کنگره چهارم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له"، بهمن ۱۳۶۲، مورد تأکید و تصویب قرار می‌گیرد. با این تفاوت که پاراگراف‌نهایی این بخش از مصوبات، با کمی رنگ و روغن تزئین می‌گردد و لعاب آن "مارکسیستی" تر می‌شود:

"در عین حال این تحولات و شرایط، کارگران کردستان را هر چه بیشتر از دایره محدود افکار و سنت‌های عقب مانده پدرسالاری و تولید کوچک دهقانی بیرون آورده، روز به روز زمینه آگاهی و شکل آن‌ها را گسترش داده و نقش و اهمیت اجتماعی آن‌ها را به مراتب افزایش می‌دهد و بدین سان پایه مادی رهبری پرولتاریا را در جنبش کردستان فراهم می‌سازد" (صفحه ۴).

البته همینجا نیز اضافه کنیم که در هیچ یک از این دو مصوبه سخنی از وجود

"دهقانان" در کردستان نمی‌رود!

"وحدت کمونیستی"، "قدرت سیاسی را تماما و همواره به بورژوازی واگذار می‌کند".  
 باشد ۰ "حزب کمونیست ایران" چی؟ پاسخ اول آن است که این "حزب" هیچگاه قدرت  
 سیاسی را "تماما" به "بورژوازی واگذار" نمی‌کند. ولی "غیر" تماما چه؟ آیا همین  
 اشاره به "تماما" جای این شك را باقی نمی‌گذارد که در حالت "غیر" تماما — یعنی  
 در ائتلاف — چنین امکانی را متصور می‌دانید؟ این نکته اگر به تنهایی آمده بود،  
 آن را يك اشتباه قلمی تصور می‌کردیم. ولی این "اشتباه" از جانب جریان‌های انجام  
 می‌گیرد که از یکسو دارای سابقه مائوئیستی است، از سوی دیگر در شوری‌هایش در  
 مورد انقلاب همواره در باره ترکیب طبقاتی "جمهوری انقلابی"، "انقلاب دموکراتیک"  
 و مضمون اقتصادی — اجتماعی آن سکوت می‌کند و در بهترین حالت از آن بعنوان  
 "مناسبترین حالت سیاسی" نام می‌برد (۵۷). این سکوت و این مبهم  
 گوئی نه تصادفی بلکه تعمدی است. نمی‌توان خود را مارکسیست خواند و سازش  
 طبقاتی را تبلیغ کرد. چه ارزشی دارد در هر صفحه ده‌ها بار کلمه پرولتاریا را تکرار  
 کرد، ولی رکن اساسی مارکسیسم یعنی مبارزه طبقاتی را به مسلخ حکومت چهار طبقه  
 مائوئیستی — پرولتاریا، خرده بورژوازی، دهقانان، بورژوازی ملی (یا "لیبرال" یا  
 "غیر وابسته") — کشاند. و حتی، هنگام نقد "لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی"  
 در این رودخانه مائوئیسم فرق نشد. شما که نه مانند "وحدت کمونیستی"، "احترامی  
 افلاطونی به مارکسیسم" بلکه احترامی غیر افلاطونی یعنی استالینی به آن ابسوراز  
 می‌کنید، آیا گمان نمی‌کنید که یک خانه تکانی جدی و یک "تسویه حساب" قاطعانه  
 با اندیشه‌های مائوئیستی تا آن لازم تر باشد تا نقد "لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی".  
 آقای مقدم، اگر می‌خواهید در "دریای بیکران لیبرالیسم" "وحدت کمونیستی" غرق  
 نشوید باید نه مانند مائوئسمه دون شتا را در عرض رودخانه، بلکه در طول  
 آن و در خلاف جریان بیا موزید.



۵۶ — "کمونیست"، شماره ۱۲، صفحه ۷، تاکید از ماست.

۵۷ — برای نقد شامل به "شوری انقلاب" "اتحاد مبارزان کمونیست" — حزب کمونیست  
 ایران نگاه کنید به مقاله "پوپولیسم، بوندیسم، استالینیسم، کالبد شکافی" — حزب  
 کمونیست ایران"، "رهائی"، شماره ۸، مهرماه ۱۳۶۴. واقعیت بورژوازیستی  
 شوری "مناسبترین حالت سیاسی"، "مناسبترین حالت اقتصادی"، در آن مقاله  
 به نقد کشیده شده است.

"رهبران فکری، ایدئولوگ ها و سازماندهان" جنبش کمونیستی ایران" ، شما که قادر به درك يك مطلب ساده نیستید و هر چه می نویسد پراست از اشتباه و انحراف، هنگامی که در هر سطر نوشته هایتان تحریف و دروغ موج میزند آیا واقعا قادر خواهید بود مبارزات پرولتری را در ایران رهبری کنید ؟ به اسناد تاریخی جنبش های کمونیستی نگاه بیاندازید . مثلا اسناد انترناسیونال سوم را مطالعه کنید و ببینید که در ۲۰ سال پیش از این چه مباحثی در سطح سیاسی و نظری جریان داشته است، آن مباحث را با شناخت خودتان از مقولات با سطح پلیمیک هایتان و حتی با نحوه برخوردتان مقایسه کنید ، تا عمق عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را دریابید . "رهبران" ، ایگاش با همان سنگ بناهایی که کاخ های آرزو را می سازند ، ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر بود ، ایگاش برای رسیدن به سوسیالیسم راهی " مستقیم و سراسر راست" وجود داشت ، ولی واقعیت های زمینی اینگونه نیستند و تجارب قریب ۱۵۰ سال جنبش کمونیستی جهان و موفقیت ها و شکست های آن نشان از کار سترگی دارد که در پیش است . کاری که انجام آن چیزی بیشتر از شنای " مستقیم و سراسر راست" در عرض رودخانه را می طلبد . دوستان ، می دانیم که همه چیز برای شما " روشن و قطعی" است ، می دانیم که گفته های ما در این باب را " اندرزه های لیبرالی" توصیف می کنید و به آن ریشخند می زنید! باشد ، حرفی نیست ! حرفی نیست ! شما اگر نخواهید از تجارب بیاموزید ما باز با شما ( در واقع با قربانیان شما و سازمان های نظیر شما : توده های چپ) سخن خواهیم گفت .

★

ادامه دارد

ش . انشاری



ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

# کمونیست

۵۰ دیال

۲۵ شهریور ماه ۱۳۶۳

سال اول - شماره ۱۲

## وحدت کمونیستی و اندرزهای لیبرالی

این نوشته نشان میدهد که برای وحدت کمونیستی "تدارک انقلاب سوسیالیستی" در شوروی، اسزاری برای بوشن لیبرالیسم نبود در ساسات است. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی برای وحدت کمونیستی تنها یک لای است که در برخورد به سوزواری و لیبرالها آنها را به آسانی و به قیمت کتب مقام شامخ مشاور آنها از تن بیرون می آورد، به اصل خودش رجعت میکند، با زبان اصلی و لیبرالی خودش با شورای ملی مقاومت سخن می گوید و به او پند و اندرز می دهد. این مقاله مخصوصی آشکار می سازد که وحدت کمونیستی به شورای ملی مقاومت متوهم نیست، بلکه خود لیبرال است. در این مقاله وحدت کمونیستی آنقدر ناکت برای اشاعات این قبده در منحه ۵

"اندیشه رهائی" نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی در شماره اول خود (اگست ۶۲) قسمت اول مقاله دنباله داری را به نام "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟" به چاپ رسانده که قرار است در ادامه آن موقعیت و شانس به قدرت رسیدن هر یک از آلترناتیو های رژیم جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار دهد.

پیش نویس جدید قانون کار

چه می گوید؟

کارگران چه میخواهند؟

ضمیمه کمونیست ۱۲

منتشر می شود

# وحدت گمونیستی

و ...

نگه زباید است که ما برای انتخاب تعدادی از آنها از دوفسور در مذبغه بودیم. نقل قولها می که در این نوشته اتفاق داده است تنها نشانی از آن خروار است. خواننده خود می تواند برای دستیابی به این دو پای بیگران لیبرالیسم به خود نوشته رجوع کند.

وحدت گمونیستی معتقد است شورای ملی مقامات نامی آلتر-ناویسیون خود را به میزان سبختی (بعدا ز شهر یور ۶۰) از دست داده است. چندین علت آن را بر می شمرده و گفته می کند این عوامل "بیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، درکنار کل کارگردن شورای ملی مقامت و علی الخصوص سازمان مجاهدین خلق معنی دار و عمده ای است بر متن". ما در اینجا وارد بحث میزان اهمیت این عوامل نمی شویم. آنچه برای ما اهمیت دارد نشان دادن لیبرالیسم وحدت گمونیستی و موضع خوانی، نقیض اندر زکوبا نه و پیری بازی کردن او برای شورای ملی مقامت، این اپوزیسیون بورژوا - اسلامی رژیم جمهوری اسلامی است.

در شرایطی که ما هدیبین و شورای ملی مقامت بیشترین زمینه برای رفع آخرین توهमत خودهای انقلابی نسبت به خود فراهم ساخته اند، وحدت گمونیستی به میدان آمده تا بسا بنهان کردن ما هیت بورژوا - لیبرالی شورای ملی مقامت و مجاهدین، کلیه اعمال و سیاست های آنها را ز جمله تلاش برای حفظ ارتش و برقراری یک حکومت اسلامی دیگر نه نشانی از ما هیت طبقه - بورژوازی آنها، بلکه

آنها "اشتباهات" ناشی از "دیدگاه نکی"، "دیدگاه پیرا - کما تمبیتی" و "بی گذارسه آب زدن و بری مجاهدین" بنا شد.

(نقل قول های استفاده شده در متن از صفحات ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱

می گوید: "یک سیاست قاطع و استوار و پرولتری چنان گنجینه‌ای از اندیشه‌ها، چنان درک و روشنی از مبارزه و چنان پایداری می‌دهد، مبارزه به کل طبقه‌کارگر خواهد شد تا آنکه دیگر احدی در روی زمین قادر به جلب نظروه و ورگردنشی از سوی لادموکراسی نخواهد بود. حتی اگر انقلاب طعم تلخ شکست را تجربه کند، پرولتاریا نخست و مقدم بر هر چیز خواهد بود و سخت‌گس به پای به‌های اقتصادی - طبقاتی هم لیبرال‌ها و احزاب دموکراتیک را بشناسد؛ و آنگاه خواهد موخت که از خیانت‌های بورژوازی منزجر و از ست‌عنصریها و توشا نسیات خنده‌بورژوازی در راه رسیدن به مقصود، بیزار باشد. تنها چنین اندوخته‌ای از دانش، تنها با اکتساب چنین عاداتی در شیوه تفکر است که پرولتاریا خواهد توانست متحدتر و مشهورانه‌تر بسوی انقلاب جدید، انقلاب سوسیالیستی، گام بردارد."

اما برای وحدت کمونیستی، ما و کمیسر و "تدارک انقلاب سوسیالیستی" تنها ایستگاه احترامی افلاطونی به ما و کمیسر است. تنها پوششی است تا در عرصه سیاست بتوانند نظریه لیبرالی خود در مورد مجاهدین و شورای ملی مقاومت را پنهان دارد. بتوانند مجاهدین و شورای ملی مقاومت را پنهان کرده و مقابله با آنها را چربا می‌کنند تا گزیرد آئینده رود روی انقلاب، توده‌ها و طبقه‌کارگر قرار خواهد گرفت؛ نه آن، چربایی که تلاش می‌کنند تا قبل از اینکه توده‌های مردم فرصت مخالفت و اعتراض را داده بیابند، از بالا و از طریق بندوبست با امپریالیست‌ها جایگزین رژیم جمهوری اسلامی شود و جای زنده‌دهد "اغتشاشات"

سال ۵۷ تکرار شود؛ نسیسه آن چربایی که ارتش را حفظ خواهد کرد و یکبار دیگر دین و مذهب را در سرکوب دموکراسی و حسیف

سرما به به خدمت خواهد گرفت، معرفی نسیاید؛ بلکه آن چربیا و نیشروشی معرفی کند که علت تمام سیاستها، برنات و اغفال و کردار ناشی از سیرا - گما تیسیم و دیدمکانیکی آنهاست. اغتشاشاتان معرفی است و ناشی از دیدگاه مذهبی آنهاست؛ اغتشاشاتان ناشی از آن است که به مذهب به عنوان قدرت انسان با زور تسبیح کننده به می‌دهند؛ البته در کنار همه اینها اگر بزرگ بینی‌های بیما و کونه بینی صدرا در نظر بگیریم سیمند نیست که او مجاهدین را عمدتاً با سهوا فریب داده باشد!

"مجاهدین این را نمی‌فهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب، آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اما اگر فرقی باشد) اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ای آورده بودند یا زحرفسی، ولی برای همان خدا و همان پیغمبر همان اما مان علیه‌امام عمر شوریدند انتظار بیجا می‌شد ما این تا کید را بر عا مل مذهب به عنوان رهنظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم."

اینهم رهنظر مجاهدین در تکیه به مذهب به شیوه و حساسیت کمونیستی؛ "اگر اینها مذهب تازه‌ای آورده بودند یا زحرفسی، چه حرفی؟ شما بخاطر دین جدیدی که آورده بودند به این پیغمبران و اما مان جدید تبریک می‌گفتید؟ اگر هم اکنون می‌گوشیدند، "مجاهدین این را نمی‌فهمیدند که برای توده‌های مردم بین مذهب آنان و مذهب خمینی چه فرقی هست (اما اگر فرقی باشد)" و انتظارشان را از پیوستن مردم به آنها بیجا می‌دانید در آن صورت انتظارشان را بجا دانسته و مردم را ولایت می‌کردید که چرا به مجاهدین نمی‌پیوندند؟ آنها ما این نوشته‌ها را دیدم مجاهدین را ترویج کنید که دین جدیدی

سازد و علاوه بر ماسکات 'سرمانده عالی' و "مشکل اول" به سفسیری و اما متهم بر نسیاند؟ آیا تعداد ریدکارگران و زحمت - کشان را بسبب کشنده‌مجا هدیسن راحت‌فشار ریدکار رندتا مجبور به سوسین مذهبشان شوند؟

کارگران و زحمتکشان که پیش از ۵ سال معنای زندگی تحسنت خاکمیت مذهب را با گوشت و پوست خود درک کرده‌اند، ظرفیت‌های سبکران ارتجاعی و فدا ناسنی دین و اسلام را در خدمت به سرما به و امیرالایسم بخوبی مشاهده کرده‌اند و خواستار دین و مذهب تازه‌ای نبوده، بلکه خواستار حاداشی دین از دولت هستند و لزوم آبرودارک می‌کنند. کارگران آگاه بران اهداف مجاهدین و شورای ملی مقاومت در اتکاء به مذهب را اینگونه رد نکرده بلکه هدف مجاهدین و شورای ملی مقاومت در سبکار گیری دین و مذهب بر علیه دموکراسی و بردفاع از سرمایه و امپریالیسم را افشاء می‌کنند و ما هیت بسور - زوای آنها تراه به توده‌های غنا مانند، اما وحدت کمونیستی در مقام شامخ و شورای ملی مقاومت به آنان درس می‌دهد.

وحدت کمونیستی به مجاهدین می‌گوید اگر می‌خواهد در رسیدن به اهداف بورژوازی خود پیروز شود، اولاً ما بیده مذهب بعنوان یک نیروی بسیج کننده نگاه کنید و نه یک قدرت انسان ساز؛ ثانیا اگر فرقی بین اسلام و خمینی وجود دارد یا تقابل از اینکه دست به عمل بزنید مطمئن شوید که مردم این فرقه‌ها را درک کرده‌اند، اما بهتر است که مذهب تازه‌ای بسازد و بریندیزا تا ریح بران از این نمونه‌ها زیاده‌اردم موفق تر هم بوده است ما شما را سوسیالیستی و خرم دینی.

وحدت کمونیستی بر علیه مذهب مقالات شما دو غلط سوسی



نویسد ما چون آنها با زشما با سیاسی ندا و ندویدین صنعسی نیست که به ما هدین و شورای ملی مقاومت که تعدادش یک حکومت مذهبی بر سر کار آوردند، پیش نهاد همکاری ندهد، ناچار است تا ما هیت بورژواشی ما هدین و شورای ملی مقاومت را بنشان کند و هسلف اینها را که کمر همت ستانند تا دین و مذهب را یکبار دیگر به عنوان سلاخی ارتجاعی و بورژواشی سر علیه دموکراسی و کمونیسم و طبقه کارگر یکبار بر بندازیم اکنون نیز آنها را یکبار گرفته اند و از دیده ها بیوشتا نند برای ایمن منظور تا آنها پیش رود که به ما هدین بگویند اگر مذهب تا زای آورده بودید ما حرفی .

ببینند وحدت کمونیستی با چه لحن بد را نه و استا تا نه که گویا دارا تشابه ها گردان نش را دریا ره موفقی توضیح می دهد سخن می گوید: "اشتباه ما هدین این بوده که کمیت را در نظرمی گرفتند و نه موضع را ... این اشتباه مهلک اولاً در نظرمی گیرند که چند مردم مخالفین رژیم وانسنا علیه آن خواهند جنگید ... ما هدین ناراضی های ارتجاعی می دیدند ولی این را نمی توانستند تشخیص دهند که مبارز ارتش در دست رژیم است ... مسئله تنها این نیست که کمیت مخالفین قدر است و کمیت هواداران چه قدر."

قدر خوب است رهبری ما زمان ما هدین در وهله اول خود و در وهله بعدا در هایش برای گذرا - نیدن یک دوره آموزشی نزد وحدت کمونیستی بروند. در آن صورت به عقیده وحدت کمونیستی بهتر، راهت ژورنوری ژرمی توانند به اهداف بورژواشیان برسند. زیرا برای وحدت کمونیستی رو کردن دست ما هدین و شورای ملی مقاومت در حفظ ارتش در جمهوری دموکراتیک اسلامی معنا شسی

ندارد. برای وحدت کمونیستی رو کردن دست ما هدین و شورای ملی مقاومت به عنوان یک جریان بورژواشی که تعدادش بسیار کم است جمهوری اسلامی یکبار دیگر همان بلائی را به سر انقلابیستوران بیاورد که جمهوری اسلامی آورد، جا بجا می ندارد. مخالفت ما هدین و شورای ملی مقاومت با تملیح عمومی مردم و آشکارا آنها به ارتش هیچ نشانی از قیصر انقلابی و غیر دموکراتیک بودن ندارد. آنگاه کردن پرولتا ربا از عواقب شوم حفظ ارتش چیزی که مردم ایران آنها در جمهوری اسلامی تجربه کرده اند اهمیت می ندارد. وحدت کمونیستی با جدیت تمام سعی می کند همه اینها را از چشم مردم و پرولتا ربا بپوشاند و توجیه پرولتا ربا و مردم را به این جلب کند که گویا ما هدین صرفاً دید پر اگما نیستی و عکاسی دارند. تا مساجد پرولتا ربا فکر کند که اعمال و سیاستها ویرانه ما هدین و شورای ملی مقاومت همه حاکی از آنست که آنها بورژوا هستند، راه بندوست با سرما به او میریایم را برگزیده و تلاش می کنند سرما به را از جنگ انقلاب ایران نجات دهند.

همانگونه که ما هدین و شورای ملی مقاومت رویه سرما به سعی کنند می گویند ما به خونگت اعتقاد نداریم و نخواهیم گذاشت "افتشاشات" سال ۵۷ تکرار شود، وحدت کمونیستی نیز مورد خطایش نه به کارگساران و زحمتکشان بلکه ما هدین و شورای ملی مقاومت است و تلاش می کند تا به ما هدین و شورای ملی مقاومت نشان دهد که ما هدین به ما هدین و پرولتا ربا در راه لیمیرا لیا ش "ما تا تر از خودشان گموش فرادهند تا چه انداز در رسیدن به اهداف بورژواشیان موفق خواهند شد. ما هدین و

شورای ملی مقاومت از "تدارک انقلاب سوسالینستی" به شیبوه وحدت کمونیستی، نه تنها نباید ژرمی به خود را دهند بلکه ما هدین آنها را برای حقیق بیرو - لتا ربا به ما بیاورند و آنها را شفاقت و ترحم کمونیستی تلقی ما باند. آنگاه خواهند دانست که چگونه وحدت کمونیستی برای ما و در تصمیم گیری ها تمام جوانب کار را به دقت می سنجد و در رسیدن به اهداف بورژواشیان چه کم می به آنان خواهد کرد. با روشی کنیده نگاه کنید:

وحدت کمونیستی حتی به فکر پرستیز شورای ملی مقاومت به عنوان آلترنا تیو مقبول بورژوازی و امپریالیسم هم بوده است. او در بررسی "اشتهاات" ما هدین در صحبت "پسرواز" تا ریخی "چنین می گوید: "آنها حتی محاسبه پر اگما نیستی، به ما هدین حکم نمی کرد که آلتر - نا شیو خود را به گونه ای شیبست کنند که قرب به سراغ آنها بیاسد و نه آنان به سراغ سسورب؟ ... ژرمی که واسطه ها و نماندگان نش را تا "شهر مقدس" نجف می فرستد قا هدت می خوانند با استفاده از امکانات ارتش با آلتر - نا شیو مطلوب خود حتی در دورترین روستا های ایران شمای بگیرد ... حداقل در اربت حتی در زمینسه پر اگما نیستی به ما هدین حکم می کرد که کاری کنند قرب بسسه سراغ آنان بیا بدونه آنان بسنه نما بندگان قرب باشد که مثلا به کردستان برای مذاکره با آنان بیا بدونه آنان که آنان بسسرای معرفی آلترنا تیو خود، همسار قرب شوند."

اشتباه نکند: اینجا جلسه ای نیست که ما هدین و بنی صدر در آن در مورد چگونگی خارج شدن از ایران صحبت می کنند و علسی بودن و مزایای هروا ممکن را

موردا رزیا بی قرار می دهند. اینجا جلسه شورای ملی مقاومت هم نیست که در آن در مورد خساراج شدن رجوی و بنی جرمویسزان لطفاً می گفتم. اما حالا آن پیروان به پرسشهای شورای ملی مقاومت زده باشد بحث می کنند؛ غیر، این وحدت کمونیستی است که چنین سخن می راند. اوگر چه هنوز به شورای ملی مقاومت و جلسات آن راه پیدا نکرده اما راه یافتن به شورای ملی مقاومت با امت نشد است که از فقدان "حداقل درایت حسی در زمینه پراگماتیستی" در سزود مجاهدین درونج نیا شد.

البته از زمان فیدوراست که در مورد نکته دیگری که وحدت کمونیستی در همان قسمت "پرواز تاریخی" بدان اشاره کرده در اینجا ذکر می نمایم و وحدت کمونیستی در آنجا چنین میگوید: "این توضیح رانه از دیدگاه کمونیستی، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه خواهد داد."

گویا کل مقاله را که تنها بخش ناچیزی از آن را در این نوشته نقل کرده ام از دیدگاه کمونیستی به بررسی شورای ملی مقاومت پرداخته است که اعلام می کند این توضیح را از دیدگاه پراگماتیستی ارائه کرده است! به وحدت کمونیستی جدا توصیه می کنیم که در مقدمه هر نوشته ای قبلاً خوانندگان را مطلع کند که کدام یک از دیدگاههای مکتبکی، پراگماتیستی و ایده آلیستی و غیره را در تحلیل و بررسی خود بکار گرفته است. این به خواننده پیوسته های وحدت کمونیستی کمک خواهد کرد تا سهولت بیشتری بخواند و دستگام لگروی موردا استفاده آنها را تشخیص دهد. همچنین کمک خواهد کرد تا فهم و درک مطلب راحت تر گردد. از آن مهمتر

بها می است که وحدت کمونیستی از این طریق به شورای ملی مقاومت و مجاهدین می دهد. اگر از خلال کل نوشته نتوانستیم از دیدگاه کمونیستی سزود وحدت کمونیستی تنها یک لیبس است که به آسانی از تن بدر می آید و دوباره اصل خود رجعت می کند و لیبرال می شود علناً بگوید وحدت کمونیستی حتی ظاهراً هم یک کمونیست را هم همیشه حفظ نمی کند.

اما برای طبقه کارگر، کمونیسم و مارکسیسم لیبس نیست که از تن بیرون آورده و بسا هر کس و با هر چیزی و نتیجه گیری سیاسی به زبان خودش سخن بگوید؛ وقتی به لیبرالها می رسد لیبرال شود و وقتی در یک جنبش دموکراتیک شرکت دارد، کمونیست بودن و منافع و مفاسد مستقل خود را کنار گذارد. کمونیسم برای طبقه کارگر علم رها می است و به هر میزان که از آن دست بشوید و از آن دور شود به همان میزان از رها می خود دست شسته و دور شده است. اما وحدت کمونیستی که معتقد است ما دام که بیرولتا ریا دوران "فداریک انقلاب سوسیالیستی" به شیوه وحدت کمونیستی را به پایا ن نرساند است، قدرت بسوی قدرت دست دراز کند، قدرت سیاسی را تماماً همواره به بورژوازی واگذار می کند در بین نیروهای بورژوازی بعضی را انتخاب و برای کسب مقسام نامخ مشاوریه آنها ن پندوانند و داده و طریق "درست" رسیدن به قدرت را به آنها نشان می دهد.

وحدت کمونیستی اشتباهات مجاهدین و شورای ملی مقاومت را به نحوی از چنان دیدگاهی مطرح می سازد که حتی هر کدام از اعضای شورای ملی مقاومت نیز می توانند به طرح این چنینی "انتقاد از خود"ها می بپردازند. نما یح پدران وحدت کمونیستی به گونه ای است که حتی در

"طرفیت های اشتقاقی دیزیری" رهبری مجاهدین نیز می گنجد و علاوه می توانستیم نمونه ای از "انتقادات سازنده" و "نسخه شورا شکنانه" برای همه اعضای شورای ملی مقاومت سرمشق گردد.

رها مقدم  
۶۳/۳/۲۸

## شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

## ۱ - بررسی مسئله آلترناتیو

دو سال و اندی از تشکیل شورای ملی مقاومت می‌گذرد. چند ماه پس از انتشار "میتاق" بنی‌صدره، نوبت به اعلام "برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی" رسید. همین برنامه نیز به نوبه خود بدنبال تصویب "سه سند" شورای ملی مقاومت، عملاً بدست فراموشی سپرده شد (۱). دورشی که نه بدلیل وجود شورای ملی مقاومت، بلکه بدلیسلسل مبارزه جاری در ایران یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ماست. در آغاز این دوره، معروف‌ترین شعار سازمان مجاهدین خلق ایران (که در آن مقطع تشکیل دهنده می‌بدنه‌ی اصلی این شورا بوده است): "این ماه ماه خون است، خمینی سرنگون است"، نتوانست نه در آن "ماه"، نه در ماه‌های بعدی و نه اکنون پس از گذشت دو سال جامه عمل به خود ببوشند. رژیم جمهوری اسلامی خمینی، علیرغم گذشت دو سال از آن "ماه"، علیرغم گذشت دو سال از وعده‌ی سرنگونی قریب‌الوقوع رژیم، و علیرغم گذشت قریب به يك سال و نیم از وعده‌ی سقوط آن در سال ۶۱ (پیام نوروزی رجوی)، و ۰۰۰ هنوز پا برجا است.

این کچه مجموعه از عوامل باعث شد مانند کشور یا سازمان مجاهدین خلق ایران نتوانسته باشند هدف بلاواسطه خود (سرنگونی رژیم) را متحقق کنند، مورد بحث این مقاله نیست. ایسین مسئله به تفصیل در مقالات نشریه‌ی سازمانی در ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آن هم نه پس از گذشت زمانی نسبتاً طولانی و روشن شدن ناتوانی شورا در متحقق کردن اهداف خود، بلکه دقیقاً در زمانی که سازمان مجاهدین خلق ایران و متحدین آن تصاحب قدرت دولتی را در چند قدمی خود می‌دیدند. (۲) همچنین بحث ما در ایسین مقاله حول چگونگی اوضاع سازمان‌های اپوزیسیون به طور عام و جنبش چپ به طور خاص و تشریح موقعیت حاکمیت نیست. این مسائل نیز به تفصیل در شماره‌های ۱۲ و ۲۰ رهائی (دوره‌ی سوم) مورد بحث قرار گرفته‌اند. بحث ما در این جا عمدتاً بر روی بررسی مسئله‌ی آلترناتیو و از این طریق پرداخته به ادعای شورای ملی مقاومت پیرامون تنها آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی متمرکز است.

مردم است، تلاش کنند و بدین جهت است که این آلتزنا تیوها، خود را در مقابل حوادث غیر قابل پیش بینی قرار می دهند آنها آیند های را رقم می زنند که هنوز سیر طبیعی حوادث خطوط آن را (حتی بطور مبهم) ترسیم نکرده است. بیه تبعه ادان حکام آاد می صدارت، وزارت، ولایت، جمهوریت و سلطنت بنگرم تا واقعیت این امر روشن تر شود. تا غیر دموکراتیک بودن جریاناتی که خود ادای دموکراسی دارند، آشکارتر گردد. اما قبل از آنکه به بررسی بیشتران درباری "دموکراتیک" بودن یکی از این آلتزنا تیوها یعنی آلتزنا تیو شورای ملی مقاومت بپردازیم، بد نیست مختصراً در مورد شانس ایستادن آلتزنا تیو در متحقق کردن خویش، اشاراتی بکنیم. تخمین بر اساس داده های مشهود، ارزیابی بر حسب امکانات موجود، یک پیش بینی عمومی و نه یک پیش گویی. زیرا همان گونه که اشاره شد جامعه در حال تضییع و تحول است و هیچ چیز، حتی ارزیابی و تخمین سیاسی در زمینه قدرت پایی این یا آن بخش از اپوزیسیون با یک دقت ریاضی، امکان پذیر نیست.

شورای ملی مقاومت در شرایط مهمی در دوران خاص بین خرداد و تیر و حنسی شش هجری ماه ۱۳۱۰ - همان زمانی که سمود رجوی وعده بازگشت در طول روز و هفته به ایران را می داد - از شانس "تنها آلتزنا تیو بودن" آنها هم در صدی بسیار ضعیف تر از آنچه که خود و دیگران تصور می کردند، برخوردار بوده، تازه در آن موقع نیاز عواقب چنین کسب قدرتی بدور نبود. اما امروز با مجموعه تمام عواملی که در بالا بر شمردیم و پس از خروج جامعه از برزخ شوک ۳۰ خرداد و عوامل دیگری که در پائین اشاره خواهیم کرد، شانس آلتزنا تیو بودن خود را به میزان بیشتری از دست داده است. توضیحاتی که پیش از آنکه دارای اهمیت واقعی باشند، در کنار کل کار کرد شورای ملی مقاومت و علی - الخصوص سازمان مجاهدین خلق (به عنوان بدنه اصلی شورای ملی مقاومت در مرحله اول و سپس یکی از دو رکن آن در مراحل بعدی) معنی دارد. حاشیه ایست بر متن:

۱ - انتخاب ناد رست شیوهی مبارزه - نقد مبارزهی چریکی مجاهدین، هر چند می تواند در کلیت از نقد شیوهی مبارزهی چریکی نشأت بگیرد، اما در مقولهی مقاومت هم قابل بحث است. این جا دیگر یک گروه کوچک، روشنفکر جدا از توده نیست که دست به اسلحه برده و می خواهد به تبلیغ سیاسی بپردازد، بلکه این سازمانی است مانند مجاهدین کسسه زمانی بزرگترین سازمان سیاسی ایران به شطرنج می رفت. سازمانی که با تشکیلاتی منسجم و منضبط با قدرت آتش وسیع، و با نیروهای سازمان یافته اش به تنهایی و بی نیاز از دیگران قصد سرنگونی این رژیم را داشت. این سازمانی است که در نیال قیام سازمان یافته (اراده گرایانه) شمیری برای سرنگونی رژیم خمینی رفته بود (۱۳) با این حال طرفداران قیام سازمان یافته شمیری، در همین رابطه نیز اشتباهات متعددی را در ارزیابی شرایط برای یک چنین قیامی مرتکب شده اند. اشتباهاتی که به نظر ما نه فقط ناشی از پیش چریکی آنان بلکه علاوه بر آن عمدتاً از جهان بینی، از نگرش ذهنی آنان و از مکانیسم حاکم بر عملکردها و اندیشه های شان نشأت می گیرد. اشتباهی نه صرفاً تکنیکی، بلکه به ویژه

رهائی شماره ۲ دوروی سوم در مقاله‌ی نگاه‌ها به وضع رژیم و اپوزیسیون و نگاشتی  
بیرامون شی آبنده‌ی چپ، در مورد ارزیابی اشتباهات سازمان مجاهدین می‌نویسد:

“مجاهدین این را نفهمیدند که برای توده‌ی مردم بین مذهب آسان و  
مذهب خمینی چه فرقی هست (اگر اساساً فرقی باشد) آن‌ها نفهمیدند که  
آن بخش از مردم که امروز در قیاس با سایر انگیزه‌ها تحت انگیزه‌ی مذهب  
پس‌پس می‌شوند عقب‌افتادترین بخش مردم اند و چرا باید از عقب‌افتاده  
ترین بخش انتظار داشت که نه تنها فرق مذهب مجاهدین و مذهب خمینی  
را بفهمند بلکه به سنت مذهب - طرفداری از قدرت - پشت پا بزنند و کشته  
هم بشوند؟ انتظار بی‌جایی بود و برآورده نشد. در هنگام صلح مردم کوفه  
و شام البته به امام حسین نامه می‌نوشتند و از او طرفداری می‌کنند اما موقع  
جنگ مسئله چیز دیگری است. این را مجاهدین نفهمیدند چون مذهب  
بودند و به مذهب به عنوان قدرت آسان ساز - و نه وسیع کننده - بسپار  
می‌دادند. مذهب اطاعت از بالا راه، از خدا راه، از پیغمبر راه، از امامان راه  
آموزد. حال چرا انتظار هست که مذهب‌ها این بار امام در قدرت - خلیفه  
- را رها سازند و به دنبال افرادی بروند که همان مذهب را دارند و لیس  
در قدرت هم نیستند؟ اگر این‌ها - مجاهدین - مذهب تازه‌ی آورده بودند  
باز حرفی، ولی برای همان خدا، همان پیغمبر و همان امامان علیه‌السلام  
عصر شوریدن انتظار بی‌جایی است. ما این تأکید را بر مذهب مذهب  
عنوان رد نظر مجاهدین در تکیه به مذهب می‌دانیم و نکته نگهت پیدا است که  
در بسیاری از موارد شورش‌های مردم رنگ به ظاهر مذهب‌ها گرفته است. بسا  
این تفاوت که در این شورش‌ها، مذهب عامل شورش نبوده است، انگیزه‌ی  
شورش نبوده است، مردم ناراضی مذهب می‌ساختند. سراسر تاریخ ایسران  
مملو از این شورش‌هاست. اما مذهب‌ها می‌ساختند با مذهب حاکم  
کاملاً متفاوت بود، خرم دینی می‌شدند، اسماعیلی می‌شدند، بیانی می‌شدند،  
اما نه این که به اسم یک مذهب علیه همان مذهب شورش کنند.

و سپس در همین مقاله در ادامه‌ی بحث فوق و پیش از آن که به بر شمردن خود مرکز  
بیش‌های سازمان مجاهدین در برخورد به دیگر نیروهای سیاسی، و خاتمه یافته دانستن  
کار رژیم پرداخته شود از نظر نظامی نیز دیدگاه مجاهدین در باره‌ی سرنگونی رژیم  
چنین مورد نقد قرار می‌گیرد:

اشتیاه دوم - اشتباه مهم مجاهدین (و نیز تا اندازه‌ی بقیه‌ی اپوزیسیون  
که به آن اشاره خواهیم کرد) این بود که در جنگ کمیت را در نظر می‌گرفتند  
و نه موضع را. فرض کنیم که وضع چنین باشد که تعداد مخالفین رژیم بسیار  
یا حتی بیشتر از هواداران رژیم باشد. در نظر اول چنین می‌نماید که در هر

ده و شهر هواداران ما بیشتر از رژیم اند. در فلان ده ما پنجاه نفر را داریم  
 و رژیم بیست نفر را. در فلان شهر فلان و فلان تعداد را. پس این امر کاملا  
 میسر است که پنجاه نفر ما بر آن بیست نفر ظبه کنند و هكذا. این اشتباه  
 مملکت اولاً در نظر نمی‌گیرد که چند درصد از مخالفین رژیم واقعا طبعه آن  
 خواهند جنگید. در حالی که نه تنها همی هواداران رژیم بلکه نیروهای دیگر  
 که در اختیارش هستند (مثال ارتش را زدیم) باید علاوه بر نیروهای رژیم  
 گذاشته شوند، مگر در مرحلهی نهائی و در آستانهی سقوط رژیم. به یاد آوریم  
 وضع ارتش شاه را و به یاد آوریم کشتارهای ارتش را و به یاد آوریم که اگر ساخت  
 و پاخت با آمریکا و ناروزدن قره باغی‌ها و فلج کردن ارتش نبود، ارتش می  
 توانست بسیار پیش از آن چه که کرد بکند. مجاهدین ناراضی‌های ارتش را می  
 دیدند ولی این را نمی‌توانستند تشخیص دهند که مبار ارتش در دست رژیم  
 است، لاف‌ها تا زمانی که شیرازه از هم نپاشیده است. ممکن است آن‌ها بسه  
 وابستگی فلاحی‌ها به بن‌صدر و طالبم می‌اندیشیدند. قائل از این که قسطن  
 در لحظهی نهائی - و نه آغاز کار - است که این وابستگی‌ها می‌توانند مؤثر  
 شوند. ارتش مجبور بود طی رژیم خود در دفاع از سیستمی بجنگ که جز آن  
 است. و این مطلب برمی‌گردد به مقام و موضع دولت - دستگاه دولت - در دست  
 داشتن ارگان دولت، با همی نهادها و اهرم‌هایش یعنی در موضع برتر بودن  
 حتی با نیروهای مساوی نمی‌توان کسی را که در سنگر است شکست داد. دولت  
 ، ابزار طبقاتی پیچیده و انبساط یافته در طول قرون، مهم‌ترین سنگر  
 را تشکیل می‌دهد. نیروئی که قدرت دولتی را در اختیار دارد از مزیت  
 بزرگی برخوردار است. بنا بر این مسئله تنها این نیست که کمیت مخالفین  
 چه قدر است و کمیت هواداران رژیم چه قدر. مسئله این است که اکثریت  
 خاموش در درون يك سیستم عملا به نفع قدرت مسلط (دولت) هستند و مهم  
 ترین که باید دید ابزار و قدرت دولت در دست کیست.

و به دنبال آن در ارتباط این مبارزات با توده‌ها می‌خوانیم:

اشتباه سوم - امیدوار کردن توده‌های مردم به نتیجهی مبارزه، تشویق و  
 ترغیب آن‌ها به مبارزه، جنگ تبلیغاتی و نظایر آن قوانین خود را دارد. این  
 که گفته شود بُرد نهائی با است یک اثر تبلیغی و بسیجی دارد، ولیسی  
 هنگامی که این شمار به صورت بلوف درآید کار فلاکت‌بار است. مجاهدین در  
 این زمینه نه تنها خود، نه تنها سایر مخالفین رژیم، بلکه توده‌های مردم را  
 نیز فریب دادند و این بخشودنی نیست. به یاد می‌آوریم زمانی را که سعید  
 رجوی درها می‌گفت که مسئله سرنگونی رژیم مسئلهی هفت و ماه نیست،  
 مسئلهی روز است و به یاد می‌آوریم همان زمان را که به یک‌دیگر نگاه می‌کردیم  
 و با ناپاوری به محیط می‌نگریستیم، خبری نبود جز قدرت‌ناشی‌های خیابانی

که به وضوح اثر منفعل کننده بر مردم داشت. . . . هیچ کس تصور نمی کرد کسیه بلوف سیاسی ناخبردانهای را این طور به زمین بکوبند، برای که؟ برای رژیم سی که با "پوت چپ" بازی می کرد و به هر حال مجبور بود بلوف را بگیرد و دست ها را رو کند؟ این بلوف زنی علاوه بر این که اهمیت شکست بلوف را دوچندان می کرد، در زمان خود باعث گنج شدن و منفعل شدن توده مصای مردم و حتی نیروهای مخالف می شد. اگر قرار بر این است که چند روز دیگر رژیم سرنگون شود لابد مجاهدین همی فکرها را کرده اند و نیازی به حرکت می توده نیست. . . . امروز می بینیم که آن مشاهدات درست بود و مجاهدین مطلقا بلوف می زدند و آن را تبلیغ سیاسی می شمردند.

می توان نکات دیگری را به نقد رفا افزود:

۱- اگر نتوان عملکرد مجاهدین در فاطمی خرداد تا شهریور ماه ۶۰ را جزا بقولهای مبارزه چریکی ارزیابی کرد و آن سلسله از تظاهرات، مانورها، و ملیات بزرگ و کوچک را بخشی از یک قیام سازمان یافته شهری دانست - هر چند خود مجاهدین هیچ گاه در این باره به صراحت سخنی نگفتند - می توان آن چه را که مجاهدین بعد از شکست تاکنیک تظاهرات مسلحانه می مویسند - که چیزی جز انتحار در سطحی هواداران متعصب، صادق و جان بسر کف آنان نبود - بدان دست یازیدند در مقوله مبارزه مسلحانه چریکی مورد بررسی و نقد قرار داد. این مبارزه، علی رغم تمام فداکاریها و تهرمانیها، بیش از آن که جزئی از یک برنامه حساب شده، دقیق و روشن بوده و در نتیجه در متن یک استراتژی (مگر آن کسی فقدان استراتژی را بتوان یک استراتژی دانست) قابل توضیح، دفاع و یا نقد باشد، همچون عمل عمل دفاعی ساده در مقابل تهاجمات رژیم و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، در پیش گرفته شده بود. این که امروز رهبری مجاهدین در باره این دوره خاصی چه می گوید و یا حتی در ذهن خود در آن لحظه می بیند چه تعبیری داشت و یا چه چیزی را القاء می کردند، چیزی از اهمیت این مسئله نمی گاهد که مجاهدین خلق، بدون پشتیبانی لازم، بدون در نظر گرفتن کلیه محاسباتی که لازمی یک جنگ وسیع و همه جانبه است، همچون ناگوارآمده ترین رهبران سیاسی و نظامی، بخش عمده شی از نیروهای خود و نیروهای دیگران را به جنگی بدون برنامه کشیدند (۱۴۰۰) امروز آقای رجوی از "لوح شهید" به نام "لوح افتخار" نام می برد و این را به پای ضرورت "فدا" و "قربانی" شدن برای امر انقلاب می گذارد و بر آن است با شمارش تعداد شهیدای سازمان سی به سازمان خود در مقابل دیگر نیروها نخر بفروشد و از آن جان باختگان و قربانیان یک برنامه حساب نشده، توشه راه آینده و پشتیبانی اعتبار سیاسی برای سازمان خود فراهم کند و با "شهید" سازی و "شهید" شاری، مردم را به خود جلب کند (کاری که رژیم جمهوری اسلامی با ۲۰۰ هزار "شهید" و نیم میلیون معلول در آن توفیق نداشته)، اما جالب است که در مقابل این فرهنگ شهید سازی و شهید شاری، مجاهدین هیچ گاه در باره "توبین" خود، که بخش قابل توجهی از زندانیان سیاسی زندان های ایران را

تشکیل می دهند، سخنی به زبان نمی آورند. مجاهدین نه تنها در این باره سخنی نمی گویند بلکه در مورد حضور فوج، فوج هواداران، اعضاء ساده، کادرها و مسئولین مهم سیاسی و نظامی این سازمان در مقابل طویزیون رژیم جمهوری اسلامی نیز سکوت می کنند. چرا؟ علاوه بر این مسئله (انتخاب تاکتیک ظلم و برنامه‌ی حساب نشده) که امروز عکس العمل‌های نامطلوبی در سطح جامعه و نیز در بین تعدادی از هواداران خود مجاهدین در ایران ایجاد کرده است، آن مبارزات در همان زمان، عکس العمل‌های منفی دیگری نیز براندگان و اعمال تودمهای مردم بر جا می گذاشت. نه تنها به لحاظ پیچیدگی، دقت و مبارزات تکنیکی - که لازمی عملیات چریکی است - خود می تاراضی (خود می وسیع خارج از شکل‌های سیاسی) قادر به شرکت در عملیات نظامی نبوده، نه تنها از این نظر قدرت ناشی‌هستی مجاهدین و بلوف‌های متعدد رهبری این سازمان مبنی بر سرنگونی سریع و قریب‌الوقوع خمینی، تودما را عملاً از نظر روانی در موضع تهاشگر و در حالت انتظار اغمالی مسمی گذاشت، و نه تنها به این علت که نیروهای سیاسی که در شرایط غیر چریکی می توانستند بگونه‌ای دیگر - و شاید بسیار موثرتر - در مبارزه‌ی سیاسی فعالانه شرکت کنند، علاوه طسرح ریزی برنامه‌های دفاعی خود با برنامه‌های همجوس به رژیم مشغول شدند. و باز نه تنها به این علت که فعالیت سیاسی بسیاری از جریان‌ات و منجمله خود سازمان مجاهدین خلش عیلا متوقف مانده، بلکه علاوه بر این عوامل، ترور کور مجاهدین، و ترور کورتر رژیم، پلهسی شدن هرچه بیشتر جو جامعه، شهید ناشی‌های رژیم، قلع و قمع بی سابقه و تسکات و درنده خوشی آن و ۰۰۰ بدامن زدن اغفعال سیاسی در جامعه (منجمله در میان نیروهای سیاسی و خود سازمان مجاهدین) به دور شدن مردم از مبارزه‌ی سیاسی، به توجیه خصوصت از هر دو سو، به تلاشی بسیاری از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و منجمله به تلاشی بخش اعظم بد نهی سیاسی و نظامی خود سازمان مجاهدین انجامید، که این خود در کنار مجموعه‌ی عوامل دیگر به بی اعتباری نسبی خود این سازمان منجر شد.

در این که فاز دوم و سوم مبارزات مجاهدین، طی رفم ادات‌های رهبری آن، نه به "گسستن تور اختناق انجامید" و نه توانست با عملیات ساده تر پیشنهادی مجاهدین، تودما را در گگر مبارزه کند، شاید اکنون برای همه اظهار من الشمس باشد. شاید رهبری مجاهدین نیز به این امر پی برده باشند که حدود يك سال است دست به هیچ گونه عملیات بزرگ و با کوچک نظامی خارج از محدودی كردستان و ندرنا در شمال ایران نمی‌زنند. این عملیات نیز بیشتر خصلت تبلیغاتی برای اثبات حضور مسلحانه‌ی این سازمان در ایران دارد تا خصلت انهدام نظامی دستگاه سرکوب‌بسا داران و از این طریق تسهیل امر سرنگونی رژیم. اما هرچه مجاهدین در جواب این شاید‌ها ارائه بدهند، چیزی از نتایج منفی طموس سیاسی و عملی مبارزه‌ی مسلحانه به شیوه‌ی مجاهدین در جامعه نمی‌گاهد.

ممكن است پرسیده شود، مجاهدین بعد از روشن شدن عدم موفقیت قیام سازمان یافته‌ی شهری شان در خرداد و غیر ۱۳۶۰ چه تاکتیک مناسبی می‌توانستند انتخاب کنند؟ به نظر



ما پاسخ به این سؤال را از دو زاویه می‌توان داد: زاویه سیاسی و زاویه عملی. پاسخ سیاسی ما این است که مجاهدین در مرحله اول بزرگترین اشتباه ممکن در امر یک قیام را مرتکب شده‌اند. قیام یک هنر است و اشتباه در آن فاجعه آمیز است. اشتباه مجاهدین در یک ارزیابی واقع بینانه درسی خرد است، منجر به چنان اقدام اشتباه انگیز عملی‌ای شد که حوادث بعدی ظاهراً تا حدودی اجتناب ناپذیر می‌بود. از این رو جواب ما از نظر سیاسی به سؤال فوق این است که مجاهدین بدون اطمینان از پیروزی خود نمی‌بایستی دست به اقدامی بزنند که به خود و به دیگران تا این اندازه لطمه بزنند. این که مبارزه‌ی مسلمانان چریکی باعث وحشی‌تر شدن هر چه بیشتر رژیم، و منجر به وسعت پیدا کردن دامنه سرکوبش گردید - مسئله‌ای که قبل از انقلاب و در ایام مبارزه‌ی چریکی نیز مطرح می‌شد - در این جا مجدداً به شکلی دیگر بروز می‌کند. به نظر ما بیان مسئله از این زاویه از پایه نادرست است. جو سیاسی جامعه، برآیندی از مجموعه نیروهای فعال آن است، عوامل متعددی در پیدایش یک "وضع" و چگونگی آن دخیل هستند. سرکوب یا به دست آوردن برخی از آزادی‌ها نیز، ناشی از مجموعه این عوامل اند. گاه دشمن برای مبارزه‌ی "نور اختناق" را تدارک می‌بیند و جریانات مبارز را به سوی دادن بهانه‌ای برای سرکوب وسیع می‌کشد، گاه خود نیروهای مبارز با اشتباهات خود رژیم را وادار به تهاجم می‌کنند و گاه هر دو این عوامل یا عوامل دیگر به نهایت شدن مبارزه می‌انجامند این که آیا مجاهدین می‌توانستند و یا می‌خواستند - ولی امکان آن را نیافتادند - که مبارزه‌ی نهایت را به تصویق بیندازند یا این که در نور رژیم افتادند، متأسفانه برای ما هنوز روشن نیست. اقوال و گفتار مجاهدین در این مورد نیز آن قدر متناقض است که قابل اشاره نیست. اما با این حال می‌توان به سؤال فوق (چگونگی عکس العمل لازم مجاهدین بعد از ۳۰ خرداد - یعنی صرف نظر از ریشمی مسئله بلکه صرفاً به عنوان یک عکس العمل منطقی) از نظر سیاسی و عملی پاسخی ارائه داد. هر چند پاسخ دقیق به این سؤال مستلزم اطلاع دقیق از وضع نظامی و تشکیلاتی مجاهدین است. اما می‌توان خطوط عملی چنین جوابی را حدوداً این چنین بیان کرد:

تنبه نشینی به موقع، ارسال نیروهای شناخته شده و غیر قابل حفاظت به کردستان و شمال (و با توجه به گستردگی و شناخته شدگی نیروهای این سازمان‌ها، حفظ بدنه تشکیلات و سازماندهی متناسب با شرایط جدید، دامن زدن به مبارزه‌ی نظامی محسوسه و وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی، کوشش در استفاده از جو تاریخی عمومی، دامن زدن به اضمحانات (که در همان مقطع نیز وجود داشت)، و کار سیاسی متحرک بین مردم، کاری که سازمان مجاهدین امروز، (انتهای کوشش در راه وسعت دادن به مبارزه‌ی سیاسی - ۱۰۰) انجام می‌دهد. آیا به راستی سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست تصمیمی را که خیلی دیرتر از روی اجبار گرفت و کاری را که امروز انجام می‌دهد - با تمام نقایص آن - همان دو سال قبل انجام می‌داد. این که امروز به فکر این مسائل افتادند و نه آن روز در چیست؟ می‌توان به طور مختصر گفت که شتاب مجاهدین برای تسخیر سریع قدرت (تأمین قدرت

به تنهایی آفتدان تحلیل واقعی از شرایط، و احتیاطاً ودهمهای خیالی بنی صدر از کارکرد  
درونی رژیم و طرفدارانش در ارتش (۱۵)، مانع از اتخاذ چنین تصمیمی در دو سال  
قبل گشت.

مجاهدین در طول مبارزات خود در دو سال اخیر تقریباً به همان اندازه از سران و  
کادوهای رژیم را به دیار عدم فرستادند که بسیاری از رهبران، و کادوها و مبارزین رزمنده‌ی  
خود را از دست دادند. همان قدر معدوم شدن بهشتی و اطرافانش برای رژیم ایسران  
در ناک بوده است، که جنبش سیاسی ایران با از دست دادن کادو رازنده‌ی چون موسی  
خیا بانی ضربه خورد. است. مجاهدین هر چند ضریات سختی بر پیگرمی رژیم وارد آوردند  
ولی پیگرمی خود آن‌ها و دیگر مبارزین بیشتر ضربه دیده است. مجاهدین به همان اندازه  
رژیم را نزد مردم ایزوله کردند که خود نیز - طی رژیم احترامی که مردم برای جانفشانی آنان  
قائلند - نزد همین مردم ایزوله شدند. ۰۰۰ مجاهدین حتی اگر به طور مستقیم و در اثر  
اشتباهات و نداشتن کاری‌های خود، به قوای انتظامی رژیم، یکپارچگی و انسجام بخشیدند  
باشند، لاقلاً به بدنه‌ی تشکیلات، و سازمان خود و دیگران - به طاعت جوی که در جامعه  
آفریدند، به شدت لطمه زدند. آری کارنامه‌ی نظامی مجاهدین، در مقابل کارنامه‌ی  
نظامی رژیم، چندان درخشان نیست.

۲- انتخاب نادرست موظف - اما انتخاب شیوه‌های نادرست مبارزاتی، تنها اشتباه  
مجاهدین نبود. مجاهدین در انتخاب موظف خود نیز خطا کردند. این که این خطا، خطای  
بصیرت است یا ناشی از ماهیت طبقاتی مجاهدین است، در این جا مورد بحث نیست. و اگر  
بتوان با یک جمله، به آن جواب داد، می‌توان گفت: این خطای مجاهدین هم ناشی  
از ماهیت خرد و بورژوازی آنان است - و هر روز که می‌گذرد بیشتر به سمت راست یعنی به  
سمت بورژوازی توجه پیدا می‌کنند - و هم ناشی از اشتباهات محاسبات سیاسی آنان.  
اشتباهی که خود ناشی از برداشت نادرست و شتاب‌آلود از بقوله‌ی سرنگونی است. به  
هر غدیر، اشتباهات مجاهدین در انتخاب موظف از دو زاویه قابل توجه است:

الف - بنی صدر به درست از جانب بسیاری از مردم به عنوان عضو شورای انقلاب، پادوی  
ولایت فقیه، فاتح دانشگاه تهران، سرکوبگر کردستان، مفر متفکر فالانزها، رئیس جمعی  
خینی و... شناخته شده بود. مجاهدین با احتساب به روی شناخته شدگی بین‌المللی  
بنی صدر و احتیاطاً امکانات درونی او در ارتش و دستگاه‌های دولتی به تقار بزرگی دست  
زدند. از یکسو عامل داخلی، یعنی مردم، خواست‌های سیاسی، تنفر آن‌ها از رژیم  
اسلامی را نادیده گرفتند و از سوی دیگر به عامل خارجی یعنی زد و بند‌های بین‌المللی که  
وجود شخصی مانند بنی صدر را در بی‌خطر جلوه دادن مجاهدین برای غرب الزام آور می  
کرد، بیانی بیش از اندازه دادند. قاری که با کسی درایت می‌شد ضریب بالای باخت در آن  
را تشخیص داد. نه مردم آبله بودند و هستند که همسوی فعلی بنی صدر با خینی، همسوی  
نظری مجاهدین با خینی، و پشتیبانی‌های مجاهدین در دو سال نیم اول انقلاب را خینی  
(«پدر بزرگوار» و غیره) را فراموش کنند، و نه غرب آن قدر خام و پخته و بی‌حافظه است که

پیشینه ضد آمریکایی، ضد سرمایه داری بزرگ، و ضد امپریالیستی مجاهدین را فراموش کرده باشد. و این هر دو عامل در مجموع یا توجه به مجموعی اهدانی که مجاهدین در نیسال می کردند - حتی از همان دیدگاه پراگماتیستی سازمان مجاهدین - نه لازم بود و نسبه نتایج موفقیت آمیزی داشت.

ب - اشتباه دیگر سازمان مجاهدین در تبیین ماهیت و میزان فعالیت سیاسی و عملی شرکت کنندگان در میتینگ های بنی صدر بود. مجاهدین نتوانستند درک کنند که قضایا نه از حساب ملی بلکه از بغض معاویه بوده، یعنی يك میلیون نفری که در میدان آزادی جمع می شدند نه "طرفداران" بنی صدر بلکه مخالفین رژیم بودند. ولی دیدگاه مکانیکی آنها اجازه نداد که فاصلهی عظیم بین حمایت غیر فعال تودهای و حمایت فعال تودهای را دریابند. مجاهدین نتوانستند درک کنند که شرکت مردم در تظاهرات و میتینگ های بنی صدر، نه به عنوان طرفداری از وی بلکه به عنوان ابراز نارضایتی از خمینی بود.

۲ - "پرواز تاریخی": اگر نخواهیم برای جلوگیری از اطلاعاتی کلام به همی آنچه به نظر ما جزء اشتباهات مجاهدین در این دوران است، اشاره کنیم، این بخش از اشاراتان را با تذکر نکاتی در مورد "پرواز تاریخی" بنی صدر رجوعی خاتمه می دهیم:

سفر مسعود رجوی و بنی صدر به پاریس، با تمام مضارهایی که این عمل برای سازمان مجاهدین داشته است، مانند:

الف - بهر مرداری رژیم از خارج شدن رجوی از ایران خرد کردن روحیهی هواداران و حتی اعضای سازمان مجاهدین در زندان (نمونه های فراوانی از این امر در دست است).

ب - استعدادهای تبلیغاتی رژیم از مسائلی مانند: پناهنده شدن به غرب، فرار از ممرک، در دامان امپریالیسم افتادن.

ج - عملکرد منفی این مردان هان مردمی که يك بار نیش انقلابی را تجربه کردند که رهبرانش از پاریس به ایران آمده بودند.

گویا منافع عظیمی نیز برای این سازمان در بر داشته است (۱۶).

این منافع عظیم چیزی جز معرفی آلترناتیو "شورای ملی مقاومت" به غرب نیست. مجاهدین هنگامی که امیدشان از يك تحول درونی سریع به پاس تبدیل گردیده می بایست در جایی دیگر - آن جا که سرخ انقلاب بیمن بود - بفسراغ سرنخ بروند. در واقع باید گفت - صرف نظر از این که مجاهدین قبول کنند یا نه - که مجاهدین در معرفی آلترناتیو خود در محافل بین المللی (غریب)، حتی در چارچوب منافع خودشان در غرب، دچار اشتباه شده اند!! و بیش از این که غرب را بازی دهند، خود بازی خوردند. کمی توضیح می دهیم و این توضیح را نه از دیدگاه کمونیستی که اساسا به مسئلهی آلترناتیو چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی از زاویهای دیگر می نگرد، بلکه از دیدگاه پراگماتیستی مجاهدین خلق ارائه می خواهیم داد، یعنی، از دیدگاه دیپلماسی به مفهوم رایج آن: سیاست بازی و "تاکتیک". در دوران رژیم شاه، هنگامی که مبارزات مردم رو به اوج گذاشته بود، و غرب در جستجوی

علیات مجاهدین (وحتی مدت ها بعد از آن) سر بودن هواپیما از دو سبب - ،  
هواپیما ریاپان و مجاهدین زندانی که اساسا برای آزادی آنان هواپیما ریائی شد ،  
سیاسی بودن خود می شدند . سازمان مجاهدین ، صرفا بعد از لورفتن سازمان  
و دستگیری بسیاری از اعضاء و رهبران آن بود که تصمیم به مبارزه چریکی می گیرد و علیات  
چریکی خود را آغاز می کند .

۱۴ - بی گذار به آب رزن رهبری مجاهدین ، مسئله ای نیست که امروز بگوئیم ، آن سبب  
پس از آنکه ( از رزستان ۶۰ به بعد ) عملا بسیاری از نتایج آن روشن شده اند . در  
گرمابرم نبرد های تابستان و پائیز ۶۰ ، تقریبا در تمام شماره های رهائی اسپین دوره  
( و بعدا در شماره های ۹۰-۲۸ تیرماه ۶۰ ، ۱۰۰-۹۱ شهریور ۶۰ ، ۱۰۳-۱۹ شهریور ۶۰ ،  
۱۰۵-۱۶ مهرماه ۶۰ ، ۱۰۷-۳۰ مهرماه ۶۰ ) ، به این مسئله پرداخته ایم .

۱۵ - تصور این امر که بنی صدر هدا و یا سبوا ( با توجه به خود بزرگ بینی های  
بیمارگونه او ) ، در مورد امکانش در ارتش ، ارتباط بین الطلی ، و اوضاع رژیم ، مجاهدین  
را در اشتباه گذاشته باشد چندان بعید نیست .

۱۶ - اینکه سازمان مجاهدین خلق در تبلیغات سیاسی اش ، غرب - امپریالیسم امریکا  
و سوسیال دموکراسی اروپا - را مورد حمله قرار نمی دادند و حتی گوشش در راه شناساندن  
خود به این نیروها می کند ، هنوز به معنی " سوسیال دموکرات " شدن سازمان  
مجاهدین خلق نیست .

مجاهدین علاوه بر آنکه نیم نگاه می به غرب دارند ، از شرق نیز قطع امید نکرد مانند .  
این خصلت پراگاتیسم سیاسی گونه بیانیی مجاهدین است که می خواهند بدین طریق  
از موازنه ای قوی بین الطلی سود ببرند . اینکه سازمان مجاهدین در ادامه فعالیتش  
به بلوک شرق نزدیک شود هیچ دور از ذهن نیست . استاد مسلم این نوع تاکتیک ها -  
یا سر عرفات - اگر از این نوع موازنه ، سودی جست باشد ، آقای رجوی نیز طرفداری  
خواهد جست . جریان سعادتس - که بالاخره نیز روشن نشد چه بوده است - نشانه ای  
خوبی از این نوع موازنه است .

۱۷ - در کتاب شناخت نوشته مجاهد زند میاد ، محمد حنیف نژاد ، بر اساس  
درس نامه های نامیانه ای کومینستی ، چهار قانون برای دپالکتیک تصرف شده است . این  
کتاب که از اساسی ترین کتاب های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران ، قبل از  
قیام بود ، بعد از انقلاب بهمن توسط این سازمان تجدید چاپ شد . پس از آنکه  
آیت الله منتظری اعلام کرد که " کتاب های این آقایان زیر پای کومینستی است " ، این  
کتاب توسط خود سازمان جمع آوری شد . گویا داشتن این کتاب توسط اعضا و هواداران  
این سازمان در شرایط حاضر یک جرم سازمانی است .

۱۸ - مجاهد شماره ۱۶۹ در مقاله ای به مناسبت مید قربان ، عامل اساسی تحریک تاریخ  
را " قدا و قربانی " می داند . مراجعه شود به نوشته " مید قربان ، بین الطلی استقلال  
و قربانی گرامی باد " در همان شماره .



## فتوای حضرت امام !

از: سرد

کار روزانه آغاز شده بود . میوه فروش ها با سرو صدای زیاد به تبلیغ اجناس خود می پرداختند . کسانی که برای خرید به میدان امام حسین آمده بودند جلو دکان ها و گاری دستی ها مشغول جدا کردن گوجه ، خیار ، باد مجان و غیره بودند . صف انتظار مسافران اتوبوس های شرکت واحد همچنان طولانی بود . عمه هائی که از صبح خیلی زود به انتظار پیدا کردن کار جلو قهوه خانه ای ، کمی پائین تر از میدان ، در ابتدای خیابان دماوند ، چمباتمه زده بودند کم کم از پیدا کردن کار نا امید و پراکنده می شدند . دو ماشین سواری درست سر خروجی راهروی زیر زمینی میدان تصادف کرده بودند . گلگیر سمت چپ چرخ عقب ماشین جلویی به کناره سپر سمت راست ماشین عقبی چسبیده بود . راننده ها با داد و فریاد هر يك تقصیر را به گردن دیگری می انداخت . یکی می گفت :

— تو انحراف به چپ داشته ای .

و دیگری فریاد می زد :

— تو از عقب به من زدی و مقصر تویی .

کارشان از داد و بیداد گذشت و دست به یقه شدند . مردم بسرعت دورشان جمع شدند ، هر کسی نظر می داد ، یکی یا دیگری را مقصر می دانست . بعضی ها ریش سفیدی می کردند و می کوشیدند قضیه را با صلح و صفا خاتمه دهند . می گفتند :

— بابا صلوات بفرستین . طوری نشده ، تصادف شده . صدمه جانی کسه وارد نیامده . باید خدا رو شکر کنین و صدقه بدین . صلوات بفرستین . راننده ها همچنان دست به یقه بودند . عده ای سعی می کردند که آن ها را از هم جدا کنند .



ناگهان رگبار مسلسل ها ، زندگی جاری میدان را پر کرد . عده ای خیال کردند که پاسدارها برای خلوت کردن صحنه تصادف ماشین ، دست به تیراندازی هوایی زده اند . چند لحظه به اطراف نگاه کردند . شعله های آتش از دو اتوبوس شرکت واحد به آسمان بلند شده بود . جمعیت بسرعت متفرق شدند . دوراننده ماشین سواری نیز گریبان یکدیگر را زها کردند ، از خیر دعوی و خسارت گذشتند و در یک چشم بهم زدن ناپدید شدند . رگبار مسلسل ها مدام ادامه داشت . عبور و مرور ماشین ها در میدان و خیابان های اطراف آن ناگهان قطع شد . دست فروش ها بساطششان را جمع کردند . کرکره دکان ها به پائین کشیده شد .

اتوبوس ها و اتوموبیل های شعله ور و معلق شده ، راه بندگان هسای متعددی را بوجود آورده بودند . گشته ها و زخمی ها بر اسفالت خیابان ولو شده بودند . پشت ساختمان ها و کف خیابان ها بصورت سنگر درآمده بود . فریاد مرگ بر خمینی ، مرگ بر منافق از دو طرف متخاصم بگوش می رسید . پاسدارها به هر جا و بسوی هر کسی که توی خیابان یا کوچه ها و پشت پنجره ها بودند ، تیراندازی می کردند . بیمارستان جرجانی ملو از زخمی ها و سردخانه آن پر از گشته بود .

پاسدارها ، کیوسک نگهبانی ، درهای ورودی و خروجی ، پشت بام بیمارستان را اشغال کرده بودند . هادی غفاری با آن لباده آخوندی که پاچه شلوار نخی گشادش را تا ساق پا بالا زده بود ، در حالی که کلاشینگی در دست

داشت ، وارد بیمارستان شد . یکسره به بخش جراحی رفت .  
پرستارها و دکترها با عجله در رفت و آمد بودند . برانکارها ، زخمی ها  
را به اتاق عمل می بردند و کسانی را که جراحی شده بودند به بخش  
بر می گردانند .

غفاری از دو پاسدار که جلو در ورودی بخش ایستاده بودند ، پرسید :  
— کارت مجروحین را کنترل کرده اید ؟

و آن ها يك لحظه بهم نگاه کردند و با لکنت زبان گفتند :  
— نه . . . نه . . . حاج آقا .

غفاری دستور داد :

— یا الله برین کسی رو که کارت نداره بکشین از تخت پائین .

جلو بخش اورژانس بیمارستان جوانی را که از ناحیه شکم تیر خورده به  
روی برانکار می گذاشتند . غفاری از پرستاری که مسئول حمل بیمار به اتاق  
عمل بود ، پرسید :

— این کیه ؟

پرستار جواب داد :

— يك مجروح . شکمش تیر خورده .

غفاری فریاد زد :

— می بینم که مجروحه ، آیا کارت پاسداری داره ؟

نعره او در تمام فضای بیمارستان پیچید . پرستار که رنگش پریده بود ، گفت :

— ما کاری نداریم کی چکاره است . ما وظیفه داریم به هر کس که احتیاج بشه  
درمان داشته باشه ، کمک کنیم . این مجروح وضعش وخیم و خطرناکه و باید  
فورا به اتاق عمل حمل بشه .

غفاری پایش را محکم به زمین کوفت و گفت :

— خواهر ، ما باید بدونیم پولمون برای درمان چه کسی خرج میشه . شما مگه  
مسلمان نیستین ، مگه پول مسلمان باید خرج کفار بشه ؟ اگر برای شما فرق  
نداره ، برای اسلام داره . اسلام بین مسلمان و کافر فرق میذاره . . .  
و به پاسداری که کنارش ایستاده بود ، گفت :

— برو لباس هایش را بگیر ، جیب هایش را بگرد !

صدای تیراندازی بشدت شنیده می‌شد . نقاری جلو انتقال مجروح به اتاق عمل را گرفته بود . پرستار گفت :

— آقا اگر این مجروح به اتاق عمل نرسد ، میمیره .

نقاری که لب پائینش را می‌جوید ، با چشم غره گفت :

— خواهر صبر داشته باش . عمر هر کس دست خداست .

پاسدار برگشت . در حالی که سرش را به علامت نفی بالا برده بود ، گفت :

— حاج آقا ، لباس هایش شخصی است و هیچ کارتی ، چیزی هم نداشت .

نقاری نعره زد :

— همه مقصرین ، پول ما برای کافر ها خرج میشه . برای این کفایت ها . من پدر همه رو در می‌آرم .

و با حرکت شست دست راست ، کلاشینکف را از ضامن خارج کرد و مجروح را که روی برانگارد در حالت نیمه افقاء بود به رگبار بست .

همه وحشت زده شدند . پرستار غش کرد . چند بیمار که جلو درمانگاه های گوش و حلق و بینی ، داخلی و اطفال ، زنان و جراحی از صبح برای معاینه به نوبت ایستاده بودند ، بیپوش شدند . برانگارد از خون مملو شده بود و باریکه ای از آن به زمین می‌ریخت . بوی باروت راهرو بیمارستان را پسر کرده بود .

★

در میدان امام حسین ، خیابان انقلاب ، میدان توپخانه ، خیابان سپه ، درگیری ادامه داشت . جز دو طرف متخاصم کسی در خیابان دیده نمی‌شد . توده های مردم در مقابل حرکت مجاهدین غافلگیر شده و در انتظار نتیجه آن بودند . آن ها که پس از گذشت بیش از دو سال از حکومت جمهوری اسلامی امیدشان به یاس مبدل شده بود و به هیچیک از اهداف شان در مبارزه علیه رژیم شاه دست نیافته بودند اکنون به قهرمانی چشم دوخته بودند کسسه اراده کرده بود که به تنهائی شراین بختك منحوس را از سرشان ببرد . قهرمان این وظیفه را به تنهائی بر عهده گرفته بود و گوئی نیازی به کمک هیچکس نداشت .





بوی خون و باروت همه جا را پر کرده بود . رگبار مسلسل ها در فضا می پیچید . تمام مساجد شهر به زندان و ستاد فرماندهی عملیات پاسداران تبدیل شده بود . پاسدارها هر کس را که در خیابان می دیدند دستگیر می کردند و به مساجد می بردند . دور تا دور مساجد را پاسدارها محاصره کرده بودند .

در یکی از اتاق های مسجد امام حسین ، آخوندی پشت یک میز کوچک بروی فرش چهارزانو نشسته بود . او از انبوه کسانی که به مسجده آورده می شدند ، " بازجویی " می کرد . این " بازجویی " در هر مورد بییش از یک دقیقه طول نمی کشید :

— اسم؟ اسم پدر؟ محل سکونت؟ مذهب؟ میزان تحصیلات؟

و پس از این " بازجویی " بود که حجت الاسلام " رای " خود را صادر می کرد : به زندان اوین فرستاده شود . نوبت بازجویی به جوانی رسید که به دستهای دستبند زده بودند . او با سر تراشیده و ته ریش اسلامی در حالی که پاهایش می لرزید ، وارد اتاق شد . پاسدار محافظش گفت :

— این فرد مسلح دستگیر شده .

آخوند ، بعنوان مقدمه بازجویی از جایش بلند شد و سیلی محکمی به صورت او نواخت و گفت :

— پدر سوخته، حرام زاده منافق .  
جوان گفت :

— حاج آقا من منافق نیستم .

آخوند در حالی که از خشم می لرزید ، فریاد کشید :

— ها ، پس مجاهدی ؟

لگد محکمی به بیضه هایش نواخت . جوان از درد روی شکمش خم شد . پاسدار هم او را بجزیر ضربات مشت و لگد گرفت .

جوان فریاد زد :

— زن ، ترا بخدا نزن . اول بپرس من کیم و بعد بزن .

آخوند دوباره چهارزانو پشت میز نشست . قلم را میان انگشت های پف آلودش گرفت و پرسید :

— اسمت چیه ؟

جوان گفت :

— محمد .

و بلافاصله اضافه کرد :

— حاج آقا فقط يك تلفن بزنین . . .

پاسدار مجدداً او را بزیر مشت و لگ گرفت . جوان که در زیر ضربات بخنود

می پیچید ، تکرار کرد :

— فقط يك تلفن بزنین . . .

که این بار آخوند بود که از جا بلند شد و با خشم و غضب هر چه تمام تر

او را بزیر مشت و لگ گرفت . جوان با التماس گفت :

— بی است ، نزنین . شما را بخدا به مسجد احمدی تلفن بزنین . . .

ضربه لگ پاسدار او را نقش زمین کرد . خون از دهانش جاری شد . با ناله

گفت :

— آخر چرا توجه نمی کنین ، من پاسدارم .

آخوند از جایش بلند شد ، پشت گردن محمد را گرفت و لگ محکمی بصورتش

حواله داد و پرسید :

— اسم فامیلت چیست ؟

محمد بیپوش شده بود . آخوند با تمسخر گفت :

— این جوجه منافق میخواد سر ما رو شیره بپاله و نمی دونه که ما خیلی از اونجا

زرنگتریم . حریم زاده برای این که حرف نزنه خود شو به بیپوشی زده .

و به پاسدار گفت :

— جیب هاشو بگرد !

پاسدار جواب داد :

— قبلاً بازرسی شده ، چیزی نداره .

آخوند در حالی که بادی به غضب انداخته بود ، گفت :

— شماها هنوز خیلی چیزها رو نمی دونین . یکبار دیگه جیب هاشو بگرد .

پاسدار تمام جیب های محمد را از نوگفت . بیش از دو اسکناس ده تومانی

و يك سکه يك ریالی و يك جلد قرآن چیزی در آن ها نیافت .

محمد بیهوش کف افاق افتاده بود . آخوند در حالی که دست هایش را پشت سرش گره زده بود قدم می زد و می گفت :

— حضرت امیر المومنین نیز با همین منافقین طرف بود . حضرت وقتی صدای قرآن آن ها را شنید فرمودند : این ها از کافرید ترند . و یکی از همینان حرام زاده ها بود که حضرت را سر نماز شهید کرد . حالا این نواده ابن ملجم قرآن نوی جیبش می گذارد و در همین حال ، با نائب امام زمان وارد جنگ میشوند . به پشت میز خود برگشت . روی ورقه ای که لیست اوینی ها در آن بود چنین نوشت :

۳۳ — محمد فامیلی . . . محل دستگیری میدان امام حسین . مدرک جرم ،  
تنگ ۳۰۰

از جا بلند شد . محمد هنوز بیهوش کف افاق افتاده بود . لگدی به پهلوی محمد زد و گفت :

— بپریدش !

یکی از پاسدارها لیوان آبی بصورت محمد پاشید . او چشم هایش را باز کرد . آخوند پشت میز نشسته بود و دو پاسدار بالای سرش بودند . چشم های محمد ورم کرده بود و تیغه وسط بینی اش شکسته بود . پاسدار گفت :

— پا شو !

و او توان برخاستن نداشت . پاسدارها زیر بازویش را گرفتند و از زمین بلندش کردند . چشمان محمد بصورت پف کرده آخوند که زیر انبوهی از ریش پوشیده بود ، با التماس دوخته شده بود . و گفت :

— حاج آقا ، بخدا من پاسدارم . شما يك تلفن بزنید . . . . .  
پاسدارها او را بجلو هل دادند . به سختی قدم بر می داشت . دیگر نایی برایش نمانده بود . اشک در گوشه چشم هایش جمع شده بود . در آستانه در یکبار دیگر سرش را برگرداند و گفت :

— فقط يك تلفن بزنید . . . . .  
که لگد پاسدار او را از در به بیرون پرت کرد .  
و نفر بعدی وارد افاق شد .



روز از نیمه گذشته بود . دیگر جز صدای تك تیر چیزی شنیده نمی‌ششد . عبور و مرور ماشین ها قطع شده بود ، فقط آژیر آمبولانس ها سکوت بهت زده شهر را در هم می‌شکست . در کوچه ها ، صدای پای عابری ، ساکنان خانه ها را به وحشت می‌انداخت . در توالت و حمام خانه ها کتاب ها را آتش می‌زدند و عکس های خمینی را به دیوارها می‌چسباندند . جاسوس ها پاسدارها را به خانه های مشکوک هدایت می‌کردند .

خانه محاصره می‌شد . جلو در ، دیوارها و پشت بام به اشغال درمی‌آمد . مسلسل ها آماده بود تا هر حرکت مشکوکی را بزیر آتش بگیرد . اناشیه خانه در گوشه ای تلمبار می‌شد و با ته تغنگ به دیوارها می‌زدند تا جاسازی ها را کشف کنند . هر جای مشکوکی را می‌شکستند . اگر چند خط نوشته ای یا کتابی بدست می‌آوردند ، بزرگترین مدرک جرم بدست آمده بود .

آفتاب در زیر سایه وحشت کم رنگ شده بود و چهره شهر کم کم در تاریکی فرو رفت . مصطفی که مانند دیگران از نقشه مجاهدین در پنج مهر خبر نداشت ، صبح از خانه بیرون آمده بود . او که در ظرف روز ، حمله و عقب نشینی مجاهدین را دیده بود ، اطمینان یافت که از همین لحظه بهر خانه مشکوکی حمله خواهند کرد .

زنش نیز صبح از خانه خارج شده بود . چند بار به خانه تلفن زد ولی کسی جواب نمی‌داد . ساعت چهار بعد از ظهر در حوالی خانه اش ——— بررسی وضع امنیتی پرداخت . همه چیز بنظرش عادی می‌آمد . رفت و آمدها معمولی بود . چند بار وسوسه شد که بطرف خانه برود ولی هنوز کاملاً مطمئن نبود . گرچه از فاصله دو بیست متری چیزی قابل تشخیص نبود ولی پارك ماشین ها در سمت راست خیابان معمولی بنظر می‌رسید و توقف فرد یا افراد مشکوکی نیز در آن حوالی توجه اش را جلب نکرد . با اینهمه برگشتن به خانه در چنین روزی را قائلانه نیافت . کسی چه می‌داند ، شاید توی خانه منتظرش باشند . نه ! رفتن به خانه درست نیست . بیادش آمد که با زنش قرار گذاشته بودند در مواقع خطر از طریق تلفن به شخص ثالث از وضعیت هم اطلاع یابند . جلوی پستخانه نارمک همه چیز عادی بود . در کنار کسانی که به نوبت منتظر تلفن عمومی بودند ، ایستاد . سه نفر به نوبت وارد کیوسک شدند و او نفر چهارم

بود . سکه دوریالی را میان انگشتان شست و سبابه دست چپش گرفت —  
بود . از شیشه سمت چپ و راست اطرافش را نگاه کرد و گوشی را برداشت .  
شش شماره را با عجله گرفت و مکالمه بیش از یک دقیقه بطول نیاورد . همسرش  
از طریق شخص ثالث پیغام فرستاده بود : " قرار ما ، یک ماه دیگر " .

ساعتی بعد ، مصطفی بی آن که متوجه باشد به خانه خود نزد یک می‌گردد .  
ناگهان متوجه می‌شود که یک ماشین بنز با چهار سرنشین جلو خانه ایستاده  
است . زنک در همسایه را می‌زند و پاسدارها به او توجه نمی‌کنند . آن‌ها  
هنوز به چنین شگرد هائی آشنائی نداشتند . بهر حال ، اکنون مصطفی  
از خطر مسلمی که در خانه برای او و همسرش وجود داشت ، مطلع شده بود .  
ولی شب را کجا سپری کند ؟ خانه هر یک از رفقاییش با خطر مشابهی مواجه  
بود . هوا کاملاً تاریک شده بود . چراغ خیابان‌ها و کوچه‌ها از شهر —  
سال پیش دیگر شب‌ها روشن نمی‌شد . او در تاریکی شب از کنار پیاده روی  
سمت چپ خیابان ۴۶ متری غربی بطرف تهران پارس براه افتاده بود . تمام  
امکان‌ها را بررسی می‌کرد . هیچکدام قابل اطمینان نبود . فقط امکانات  
خانوادگی باقی مانده بود . با خود می‌گفت :

" بخانه عمویم میرم بالاخره شب رو هر طور شده پیش او تا میومم . فردا اگر  
اتفاقی برای رفیق نیفتاده باشه سر قرار میاد " .

به ابتدای خیابان دردشت رسیده بود . صدای " ایست ! " متوقفش  
کرد . قلبش بشدت می‌تپید . صدا فرمان داد :

— دست‌ها بالا !

در مقابل نور چراغ قوه دست‌هایش را بالا برد . پاسدار جلو آمد و پرسید :

— اسمت چیه ؟

— مصطفی .

— اهل کجائی ؟

— تبریز .

— چه کاره‌ای ؟

— معلم .

— این وقت شب کجا میری ؟

— تازه سرشبهه، دیر وقت نیس • بهرحال میرم منزل عمومیم •

— منزل عمومیت کجاست ؟

— تهران پارس •

— چرا پیاده میری ؟

— ماشین ندارم، تاکسی هم نیست •

— صدائی از آن طرف خیابان بلند شد :

— بذار بره •

مصطفی که خونسر دیش را حفظ کرده بود، براه خود ادامه داد • چراغ‌های

منزل عمومیش روشن بود • او با خوشحالی شاسی زنگ را فشار داد • از آن طرف

در چند بار پرسیده شد :

— کیه ؟

— باز کنید، منم •

عموی او که مردی تنومند بود و غبغبی آویزان داشت در را باز کرد • مصطفی

گفت :

— عمو جان سلام !

عمو که به چهره او خیره شده بود یادش رفت جواب سلام مصطفی را بدهد،

در حالی که دست چپش را به ستون در تکیه داده بود و راه ورود به خانه

را کاملاً مسدود کرده بود، پرسید :

— چکار داری ؟

و بدون آن که منتظر جواب مصطفی باشد، گفت :

— پسر جان، من زن و بچه دارم • تواز اول دنبال این کار بودی و هنوز هم

ول نمی‌کنی • زمان شاه آن بدبختی‌ها رو بسر خودت آوردی و چندین سال

زندانی کشیدی و برادر بیچاره مودق مرگ کردی • بعد از آن هم پند نگرفتی

و همچنان ادامه میدی •

مصطفی در انبوه تاریکی کوچه ناپدید شده بود و او همچنان به حرفهایش

ادامه می‌داد :

— میدونی، من به این کمونیست بازی‌ها کاری ندارم •••

و با تعجب به اطرافش نگاه کرد و در حالی که با دست راست بالای لنگه

در را گرفته بود به کوچه سرك كشيد . حتی شبی از مصطفی نیز دیده نمیشد .  
با خود گفت :

" رفت، چه بهتر! بمن چه؟ "

زنش صدا زد :

— حاج آقا کی بود ؟

و او جواب داد :

— کسی نبود . يك نفر اشتباهی زنگ زده بود منم راهنمائیش کردم .

حاج آقا چرا غحیاط را خاموش کرد و در آستانه در اتاق ایستاد . زنش گفت :

— پس چرا نمی آیی تو؟ چرا همینطوری سراپا ایستاده ای ؟ راستی به آدم غریبه

بود ؟ من خیال کردم که صدای مصطفی را شنیدم .

رنگ از صورت حاج آقا پرید .

مصطفی همچنان در خیابان های باریک تهران پارس قدم میزد . نم نم

باران شروع شده بود . نور چراغ يك ماشین بسرعت در خیابان پخش شد . به

اطرافش نگاه کرد ، در ورودی عمارتی باز بود . از پله ها بالا رفت . چهار

پله را طی کرد و بطرف پشت بام برآه افتاد . نور قرمز چراغ های عقب ماشین

در انتهای خیابان دیده می شد . نفسی راحت کشید . باران همچنان

می بارید و باد سرد شاهگاهی سرما را تا به مغز استخوانش می رساند ،

دندان هایش بهم می خورد . عضلاتش را منقبض می کرد تا جلو بهم خوردن

دندان هایش را بگیرد . هنوز شش ساعت تا روشن شدن هوا ، تا باز شدن

پلک های خسته زمان به روشنائی روز ، مانده بود . او با اندیشه بر آنچه

در آن روز گذشته بود ، اعماق تاریکی را می کاوید . عمویش را بخاطر می آورد .

هنگامی که مبارزه توده ای به اوج خود رسیده بود و او از زندان آزاد شد ،

عمویش میهمانی مفصلی داد و نطق غزائی ایراد کرد و از جمله گفت :

— ما همه در زندان بزرگ شاه زندانی بودیم ولی تو در آنجا از این که با رفقا

و دوستانت همدم بودی از ما آزاد تر بودی . ما هرگز لذت مصاحبت دوستان

را نبردیم . همه ما مدیون مبارزات شما و تمام کسانی هستیم که در راه آزادی

مردم فداکاری ها کردند و از مرگ نهراسیدید .

سرکار مرادی ، وکیل بندشان را بخاطر آورد . او را بعد از قیام دیده بود

که گفته بود :

— من بیسواد بودم و اشتباه می‌کردم . شط بهترین آدم های دنیا بودید .  
بیاد اولین روزی افتاد که از افرادی به بند ۴ برده می‌شد . هنگامی که  
در را باز کردند زندانی ها دور تا دور بند نشسته بودند . هر کس مشغول  
کاری بود . سلام کرد ولی جوابی نشنید . ماه ها در انتظار پایان بازجوئی ،  
به امید مصاحبت با دوستان و رفقا ، در زندان افرادی بسر برده بود . ولی  
اکنون کسی جواب سلامش را نمی‌داد . بار دیگر با صدائی بلندتر گفت :  
— سلام !

و به انتظار ایستاد . یکی زیر چشمی به او نگاه کرد و آهسته گفت :  
— سلام .

و دیگران حتی به او نگاه نکردند . با خودش گفت : " من که ضعف نشان ندادم  
پس چرا بمن بی اعتنائی می‌کنند ؟ " .  
با چشم هایش همه را از زیر نظر گذراند و باز گفت :  
— سلام !

این بار ، سرکار مردای گفت :

— چرا گیر میدی ؟

او جواب داد :

— من قر میدم ؟

سرکار مردای گفت :

— برو بنشین و خودت را لوس نکن . برو ! برو !

ساعت هوا خوری بود . همه را به محوطه بردند . راستی سرکار مردای ما مور  
جلوگیری از کار جمعی ، صحبت جمعی و سلام طلیک جمعی بود . بیاد آورد که  
در موقع ماه رمضان به تلویزیون نگاه می‌کردند . هنگامی که گوینده دعای افطار  
را با این جمله شروع کرد : " همه با هم بسوی خدا برویم " ، سرکار مردای گفت :

— در ی ری میجه ، در ی ری میجه . هر کس برای خودش بسوی خودا بره .

باز بیاد آورد که مقداری هندوانه برای زندانی ها آورده بودند . به فاصله  
هر چند متر یک نفر ایستاده بود و هندوانه ها را دست بدست می‌کردند .  
سرکار مردای گفت :



— هر کس برای خودش پرت کند .

و از یاد آوری آن خنده اش گرفت . باران تمام شده بود و باد سردی وزیدن گرفت . سرفه اش گرفته بود و از سرفه کردن واهمه داشت . حنجره اش را میان دو انگشتش گرفته بود و فشار میداد ، چشمانش قرمز شده بود و تنگ نفس پیدا کرد . ابدانمی توانست طاقت بیاورد . کتشر را روی سرش کشید ، با دو دست جلوی دهانش را گرفت و سرفه کرد . از سرما می لرزید . شروع کرد به نشستن و بلند شدن . کمی بدنش گرم شد . در اندیشه گذشته و در انتظار دمیدن صبح به دیوار خرپشته تکیه داده بود . گاهی آوای خروسی از دور ، سکوت شامگاهی را درهم می شکست . دیوشب در زیر فشار امواج سپیده دم ، کسم کم پاهای سنگینش را جمع کرده ، آهسته آهسته محو می شد . مصطفی پاورچین پاورچین از پله ها پائین آمد . در خانه قفل بود . از دیوار پارکینگ بسالا رفت و به پیاده رو پرید . عبور و مرور ماشین ها آغاز شده بود . با تعویض خط های متعدد توانست یکی دو ساعت در اتوبوس استراحت کند . در میدان امام حسین ، روبروی خط ۱۲۴ ، بدکان کله پزی رفت . از دیروز صبح چیزی نخورده بود .

خورشید طلوع می کرد . او در تلفن عمومی مشغول گرفتن نمره بود . جوانی با ظاهر آراسته منتظر نوبت بود . همین که مصطفی گفت :

— الو . . .

او در باجه را باز کرد و لوله اسلحه کمری اش را پشت گردن او گذاشت و گفت :  
— دست ها بالا ، تکون نخور .

مصطفی گوشی را رها کرد و دست هایش را بالا برد .  
جوان گفت :

— عقب عقب بیا .

گوشی تلفن همچنان معلق بود و مصطفی در حالی که به آرامی عقب عقب می رفت ، پرسید :

— مگ من چکار کرده ام ؟ داشتم به کارخانه تلفن می کردم .

یک نفر دیگر جلو آمد و فك های پائین و بالا او را در مشت گرفت ، دیگری دست توی دهانش کرد و نفر چهارم گوشی تلفن را گرفت و چند بار گفت :

— الو... الو... —

و بعد با عصبانیت گوشی تلفن را گذاشت :

— لامذهب قطع کرده .

مصطفی را بازرسی بدنی کردند . ولی جز کارت کارگری تولید دارو، دو اسکناس بیست تومانی و مقداری پول خرد چیزی بدست نیاوردند . از عبارت "لامذهب قطع کرده" که خیالش راحت شده بود ، گفت :

— برادر عوضی گرفته این . دیر کرده بودم داشتم به کارخانه تلفن مسی زدم . از سرویس عقب مانده ام . چرا مانع نان خوردن ما میشین ؟  
نفر اول گفت :

— خودتی . ما این درس ها را از بریم . یالله جلو بیفت .  
از میان عابران کسی برای نگاه کردن نمی ایستاد ، هر کس که متوجه می شد راهش را کج می کرد . کسی کنجکا و نبود . همه می ترسیدند .  
مصطفی را سوار ماشین کردند . او می گفت :

— لاقل بذارید به کارخانه تلفن بزنم یا خودتون تلفن بزنین . بابا من زن و بچه دارم . چرا مانع نان خوردن اهل و عیال من میشین ؟ اصلا خودتون تلفن بزنین ، اینهم شماره اش .  
و شش شماره را تکرار می کرد .

ماشین پاسداران جلو مسجد امام حسین متوقف شد . چهار پاسدار مصطفی را در میان گرفته بودند و او را از وسط دوردیف پاسدار ژ ۳ بدست ، از فاصله در مسجد تا اتوبوسی که آماده بردن زندانیان به اوین بود ، عبور دادند . دست ها و چشم ها را بسته بودند . سه پاسدار نیز در جلو و سه پاسدار در عقب بود . آن ها را به ستون قرار داده بودند . برای پیشروی بطرف اتوبوس ، هر يك با دست پشت دیگری را گرفته بود . یکی از میان آن ها مرتب التماس می کرد :

— آخر يك تلفن . چرا رحم ندارید ؟ من پاسدارم . فقط يك تلفن .  
پاسداران از سماجت او ذله شده بودند . یکی از پاسداران او را از صف بیرون کشید و گفت :

— حروم زاده چقدر به تو بگم که در اوین به پرونده ها رسیدگی می کنن .

و بعد او را بزیر مشت و لگد گرفت .

— چرا آدم نمیشی ؟ از دیشب تا حالا با این تلفن تلفن ، پدر همه ما رو در آوردی .

با يك لگد محکم ، محمد بروی زمین ولو شد . بلندش کردند . صف زندانیان از نو بطرف اتوبوس براه افتاد . محمد دیگر نای سخن گفتن نداشت . سه شواری گام بر می داشت . چشم هایش کبود شده بود و سرش سنگینی می کرد . اتوبوس براه افتاد .

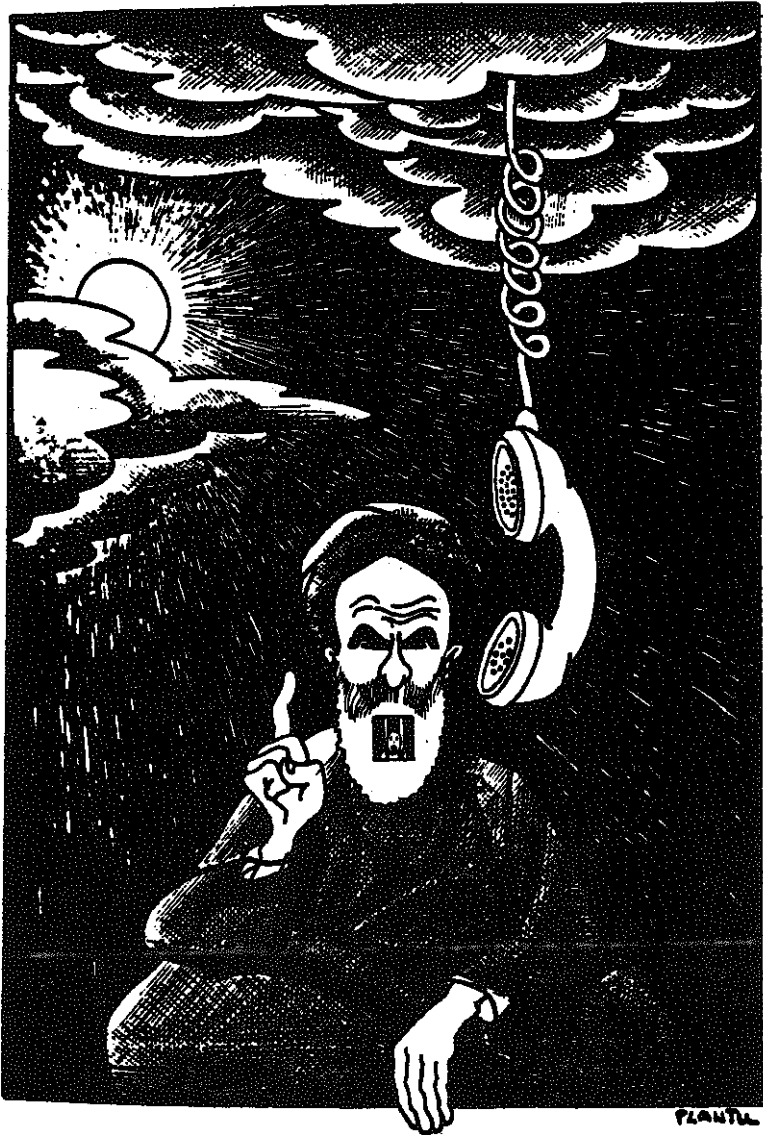
آفتاب بر همه جا گسترده شده بود . اتوبوس های سوخته دیروز را از خیابان جمع کرده بودند . پاسدارها و وحشت در همه جا حضور داشتند . اتوبوس زندان به سمت اوین حرکت کرد . اسرا ، با چشم های بسته ، فقط توقف های کوتاه و تند پیچ ها را می فهمیدند و گذشت کند زمان در ملال خاطر شان جریان داشت . در بزرگ زندان بسته بود و بر بالای برج های نگهبانی پاسدارها ایستاده و آماده شلیک بودند . اتوبوس متوقف شد . قبل از پیاده کردن اسرا از اتوبوس ، دست هایشان را نیز از پشت طناب پیچ کرده بودند . و در سه ستون ۱۵ نفری حرکت دادند .

در محوطه زندان صدها زندانی ، که از مساجد مختلف تهران امروز صبح به اینجا منتقل شده بوده اند بروی زمین نشسته بودند . صدای سنگین قدم های پاسداران بی وقفه در گوششان می پیچید . هیچکس جرات نداشت با اسیر بغل دستی اش آهسته صحبت کند . هر يك در انتظار نوبت بازجوئی خود بود . لاجوردی و محمدی گیلانی در وسط محوطه ایستاده بودند . محمدی گیلانی که شکم گنده اش زیر د و پوشش عبا و لباده پنهان شده بود ، دست هایش را از زیر عبا بیرون آورد و بهم گره زد . عمامه سفیدش را با حرکت آرام دست راست به عقب سر کشید . ظاهرا مخاطبش لاجوردی بود ولی آنچنان بلند صحبت می کرد که همه بشنوند :

— من دیشب خدمت حضرت امام بودم . فتوای ایشان در مورد این خائن ها ، فتوای حضرت علی در مورد خوارج است .

لاجوردی که حتی سعی نکرد خوشحالی اش را پنهان کند ، گفت :

— پس با اجازه !



چند قدم به عقب گذاشت و به پاسداری که رئیس نگهبانان بود ، گفت :

— به همه بچه ها فشنگ بده .

و در حالی که به گیلانی نزدیک میشد ، گفت :

— می فرمودید .

گیلانی گفت :

— بله ، امر امام مصلحت الهی است ، بله .

یکی از اسرا پرسید :

— چرا بازجویی ما را شروع نمی کنند ، مگر اینجا اولین نیست ؟

که با ضربه قنداق تفنگ یکی از پاسداران ساکت شد .

دیگری گفت :

— یا با خسته شده ایم . توی مسجد گفتند برای بازجویی به اولین می روید .

ضربه قنداق یکی از پاسدارها به کتفش نواخته شد . او فریاد زد :

— مگر من چه کرده ام ؟ مگر ما را برای بازجویی نیاورده اید ، پس چرا چشم های

ما را باز نمی کنید ؟ به آن دین و مذهب تان من برای خرید میوه و سبزی به

میدان رفته بودم .

پاسدار محکم تر ضربات قنداق تفنگ را به پشت و پهلوئی او می کوبید و می گفت :

— خفه شو ، منافق !

زمره بین اسرا شروع شد ولی هیچکس نمی توانست باور کند . محمد کـــــــــــــــ

از صدای قنداق تفنگ فهمید که پاسداری در نزدیکی اوست ، گفت :

— برادر ! برادر ! کجائی ؟

پاسدار گفت :

— چه مرگته ؟ چه مرگته ؟ بنال !

محمد گفت :

— فقط يك تلفن . تو می تونی بخاطر رضای خدا یه تلفن برام بزنی .

پاسدار جواب داد :

— تو اصلا خدا رو می شناسی ؟ می خواهی برای عمه ات تلفن بزنم ؟

محمد گفت :

— من خودم مثل شما پاسدارم . منو اشتباهی گرفته ان . بخدا من پاسدارم .

فقط یه تلفن به مسجد احمدی بزنین تا بفهمین که راست میگم.

آن طرف محوطه فریادی بلند شد :

— آخ کله ام! آخ کله ام داغون شد!

پاسداری با قنداق تنگ محکم بسریکی از اسرا کوفته بود . خون از سسش  
فواره میزد . تمام پیراهنش قرمز شده بود . با دست های بسته ، کشان کشان ،  
اورا بطرف بهداری بردند .

قاضی شرع ، محمدی گیلانی ، چند سرفه کرد و این بار ، مستقیماً اسرا را مورد  
خطاب قرار داد :

— شما باغی و یاغی هستید ! شما با شریعت محمدی به جنگ برخاسته اید !  
می دانید مجازات کسی که با امام زمان بجنگد ، چیست ؟ شما دیگر فرصت  
توبه کردن هم ندارید . سزایتان مرگ است!

شصت پاسدار ژ ۳ بدست ، روبروی اسرا ایستاده بودند . محمد می دانست  
که این حرف ها شوخی نیست ، فریاد زد :

— آقا ، من پاسدارم . بخدا منوعوضی گرفته ان!

و محمدی گیلانی با اشاره سر ، فرمان آتش را صادر کرد .

صدای رگبار فضای زندان را پر کرد و با فریادهای "آخ ، سوختم!" در هم  
آمیخت . اسرا با دست ها و چشم های بسته به هر طرف می دویدند . هنوز  
صدای محمد شنیده می شد :

— فقط يك تلفن . . .

و رگبار یکی از افراد جوخه آتش ، صدای ملتسانه او را برای همیشه خاموش کرد .

دقایقی بعد ، جز صدای تک تیر ، چیزی شنیده نمی شد . لاجبوردی

و چند نفر دیگر ، طپانچه بدست ، برای شلیک تیر خلاص ، از میان اجساد

و خون هائی که کف محوطه بزرگ اوین را پوشانده بود ، می گذشتند تا آخرین

نشانه های زندگی را خاموش کنند .



# مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۴

## مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی

### استورمن

هسته‌ی اصلی تمام نظریه‌های انحطاط یا انحراف (۱) شیوه‌ی تولیدی در شوروی، این فرض است که مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی اقتصادی، ذات‌دارای خصلت سوسیالیستی هستند. بنابراین ادامه‌ی وجود این دو، دلیلی تلقی می‌شود بر این که شوروی به جامعه‌ای طبقاتی تبدیل نشده است و بوروکراسی طبقه‌ی حاکم جدیدی نیست. این دیدگاه، که تروتسکی در انقلابی که به آن خیانت شد (۱۹۳۶) آنسرا به غضبیل بسط داد، هنوز در تحلیل ارنست مندل بیچشم می‌خورد. استدلال اساسی بر علیه این نظریه توسط برونو ریزی (۲)، تروتسکیست ایتالیائی، در دهه‌ی ۱۹۳۰ بیان شد:

"تروتسکی بنا می‌کند که شوروی با معیارهای یک دولت کارگری که در برنامه‌ی ما بیان شده تطابق ندارد. تاریخ روند انحطاط دولت کارگری را به‌ما نشان می‌دهد. به فرض انحطاط دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا، چه چیزی باقی می‌ماند؟ تروتسکی پاسخ می‌دهد: "ملی شدن مالکیت و برنامه‌ریزی اقتصادی". بسیار خوب. ولی چرا این دو به حیات خود ادامه می‌دهند؟ آیا آن‌ها به پیشبرد تحقق سوسیالیسم یاری می‌رسانند؟

خیر، روشن است که، همانطور که تروتسکی تأکید می‌کند، چنین نیست . پس عملکرد آن‌ها چیست ؟ خوب، اگر مالکیت ملی شده و برنامه ریزی اقتصادی هنوز وجود دارد، باین خاطر است که در خدمت منافع رژیم حاکم قرار دارد . در حقیقت برای بورژوازی شوروی به هیچ وجه دلیلی وجود ندارد که این نوآوری‌های انقلاب‌اکتبر را از میان بردارد، بالعکس، او برای حفظ آن‌ها دلایل سیاسی و اجتماعی دارد . از لحاظ سیاسی صلاح است که به پرولتاریا این توهم را بدهد که مالکیت ملی شده متعلق به طبقه کارگر است، از نظر اجتماعی برای بورژوازی شوروی است که از تضاد با منطق رشد نیروهای مولده اجتناب کند \* (۳) .

اشتباه تروتسکی و میدان او اینست که آنان نمی‌توانند تصور کنند که يك جامعه‌ی طبقاتی صنعتی می‌تواند سرمایه‌داری نباشد . بنظر آنان، شالوده‌ی استثمار تنها می‌تواند بر مالکیت خصوصی قرار گیرد، بدین ترتیب مالکیت دولتی بطرز اجتناب‌ناپذیری ماهیتا سوسیالیستی است . ولی این نتیجه‌گیری بر اساس تعریف‌های (۴) خود تروتسکی است، نه بررسی مشخص تاریخ شوروی . تروتسکی و مندل اصل مالکیت دولتی را به شیوه‌ای کاملاً مجرد بکار می‌برند، در چهارچوب این مفهوم، نوع مشخص جامعه‌ی شوروی و مناسبات تولیدی آن هرگز بطور واقعی مورد بررسی واقع نمی‌شوند .

با وجود این، شواهد فراوان تاریخی نشان می‌دهد که طبقه‌ی حاکم می‌تواند بر اشکال غیر سرمایه‌داری مالکیت بنا شود . معیناً اگر ما مفهوم تروتسکی را بپذیریم که يك طبقه‌ی حاکم واقعی مستلزم وجود مالکیت بمعنای دقیق (۵) - سرمایه‌داری - این اصطلاح است، آنگاه سرمایه‌داری تنها جامعه‌ی طبقاتی تاریخی می‌بود . فقط در سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی بمعنای اختیار (۶) کامل اقتصادی بر هر چیز است، در جوامع ماقبل سرمایه‌داری، مالکیت همیشه شامل ترکیب پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی و سیاسی است . اگر قرار بود تعریف محدودی از مالکیت اقتصادی را به عنوان تنها معیارمان در ارزیابی از جوامع ماقبل سرمایه‌داری بکار ببریم، تمامی آن‌ها را می‌توانستیم بخشی از يك شیوه‌ی تولیدی بحساب آوریم . ولی از آنجا که تاریخ حقیقی چنین سیری را طی نمی‌کند، در يك تناقض گرفتار می‌شدیم . پسری آندرسن (۷) در تحقیق خود درباره‌ی دولت مطلقه، نظریه‌ی روشنگرانیه‌ای درباره‌ی این مسأله عرضه می‌کند :

"حل این معما، که روشن است هنوز مورد توجه قرار نگرفته، در تعریفی است که مارکس برای صورتبندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری ارائه کرده



می‌کند . تمام شیوه‌های تولیدی در جوامع طبقاتی قبل از سرمایه‌داری مازاد کار ( ۸ ) را از طریق جبر فوق اقتصادی ( ۹ ) از تولید کنندگان بلاواسطه کسب می‌کنند . سرمایه‌داری نخستین شیوه تولیدی در تاریخ است که در آن ابزاری که مازاد را از تولید کننده‌ی مستقیم کسب می‌کنند، به شکل "کاملاً" اقتصادی - قرار داد دستمزدها است . تمام شیوه‌های استثماري پیشین از طریق فشارهای فوق اقتصادی : خویشاوندی، عادات و رسوم، مذهبی، قانونی یا سیاسی عمل می‌کنند . بنا براین، اصولاً جدا کردن آن‌ها باین شکل از مناسبات اقتصادی همواره غیر ممکن است . "روبناهای" خویشاوندی، مذهب، قانون یا دولت لزوماً وارد ساختار تشکیل دهنده‌ی شیوه‌ی تولیدی در صورتبندی‌های اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری می‌شوند . این روبناها مستقیماً در رابطه‌ی ( ۱۰ ) "درونی" کسب مازاد مداخله می‌کنند، در حالی که بعکس در صورتبندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری، که برای نخستین بار در تاریخ اقتصاد را بصورت یک نظام بظاهر جامع مجزا می‌سازد، این روبناها پیش شرط‌های "برونی" آن‌ها فراهم می‌کنند . در نتیجه شیوه‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را نمی‌توان جز از طریق روبناهای سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک آن‌ها تعریف کرد، زیرا این ( روبناها ) هستند که، نوع جبر فوق اقتصادی را که بیان کننده ویژگی آن‌هاست تعیین می‌کنند " ( ۱۱ ) .

در حقیقت استدلال آندرسن را نه فقط برای صورتبندی‌های ماقبل سرمایه‌داری، بلکه برای شیوه‌های مابعد سرمایه‌داری نیز می‌توان بکار برد . با توجه به گرایش نیرومند بسوی اجتماعی شدن ( ۱۲ ) بیشتر تولید، منطقی می‌توان انتظار داشت که تمام شیوه‌های تولیدی مابعد سرمایه‌داری، نمایانگر شکلی از مالکیت دولتی و حسد معینی از برنامه ریزی مرکزی باشند . بدیهی است در اینصورت اگر معیارهای مانند معیارهای تروتسکی فقط مفاهیم مالکیت دولتی و برنامه ریزی اقتصادی باشند، نمی‌توان شیوه‌های تولیدی را از هم تشخیص داد . تصریح کنیم : شخص کردن ماهیت مناسبات دولتی در یک شیوه‌ی تولید متکی بر مالکیت دولتی، بدون اشاره به نظام سیاسی غیر ممکن است .

مناسبات تولیدی جامعه شوروی، آشکارا بیانگر ترکیبی از ( عوامل ) اقتصادی و سیاسی است . اعضاء بوروکراسی شوروی بواسطه‌ی موقعیت خود در نظام سیاسی - اقتصادی، بخشی از طبقه‌ی حاکم هستند، این واقعیت که آن‌ها بعنوان فئودر، "مالک" سهمی در بازار تولید نیستند، به هیچ وجه از این نقش نمی‌گاهد . در واقع

برقراری مالکیت خصوصی واقعی و سرمایه داری در کارخانه ها ، مطمئناً مناسب است  
تولیدی را در شوروی دچار اغتشاش خواهد کرد ، زیرا اقتصاد شوروی تنها به عنوان  
یک مجموعه ی یکپارچه و دارای سلسله مراتب می تواند عمل کند . از این رو ، همانطور  
که مارک راکوفسکی (۱۳) ، مارکسیست مجاری بیان می کند :

"اصلاحات (دهه ی ۱۹۶۰) در بازار ، تنها تغییرات در ارتباطات  
وابستگی (۱۴) درون سیستم تنظیم کننده است ، و حتی تأثیری بسیار  
شالوده های بنیادی آن وابستگی نمی گذارند . حتی متهورانه ترین  
برنامه ها تا آن حد پیش نرفت که چهار چوب نهادی (۱۵) اقتصاد نسوع  
شوروی را که در آن انتصاب ، اخراج ، پاداش و تنبیه مدیران موسسات توسط  
مقامات مرکزی صورت می گیرد ، مورد سؤال قرار دهد " (۱۶) .

طبقه ی حاکم شوروی همگون نیست . این طبقه بصورت سلسله مراتب رسمی تحت  
رهبری دستگاه مرکزی دولت سازمان یافته است . دستگاه مرکزی نه فقط قدرت سیاسی  
بلکه بیان مشروع عقاید سیاسی را نیز در انحصار خود دارد . تمام این با ورود قشر  
مستقل و مالک به درون طبقه ی حاکم به خطر می افتد .

رودلف بارو (۱۷) در تحلیل خود از سوسیالیسم اروپای شرقی ، اصطلاح  
"مناسبات تولیدی سیاسی - بوروکراتیک" را بکار می برد و بدین ترتیب نشان می دهد  
که نظام ، در عین حال سیاسی ، بوروکراتیک و اقتصادی است . تمایز وجوه علیکورد  
سیاسی و بوروکراتیک اهمیت دارد . بعنوان مثال ، مدل هرگز مفهوم بوروکراسی  
را تعریف نمی کند ، برای او و بسیاری دیگر ، بوروکراسی ، اصطلاحی توضیحی است نه  
شوریک . ولی اگر بوروکراسی را مانند ماکس وبر (۱۸) بعنوان یک نظام تصمیم گیری  
متکی بر قواعد ، رویه ها و مسئولیت های ثابت تعریف کنیم ، در اینصورت باید کاملاً  
روشن باشد که نظام برنامه ریزی شوروی به هیچ وجه یک بوروکراسی نیست . در حقیقت  
با وجود این که عده ای از اصلاح گران (۱۹) تکنوکرات شوروی مکرراً تلاش کرده اند  
روند برنامه ریزی را به ایدیه آل وبری نزدیک تر کنند ، کوشش های شان همواره بر  
منطق سیاسی نظام تکیه داشته است . یکی از اصلاح گران مشهورتر شکردف (۲۰)  
بود که در رساله اش درباره ی اقتصاد و قانون ، کواهی دولت در تمایز بین مفاهیم  
"برنامه" و "قانون" را مورد حمله قرار داد . او استدلال می کرد که برنامه ریزی  
باید قابل کارکرد (۲۱) و انعطاف پذیر باشد ، در حالی که هنجارهای  
قانونی (۲۲) می باید سخت و تغییرناپذیر باشند . لوین (۲۳) با تفسیر گفته های  
شکردف ، این نکته را بصورت زیر تشریح می کند :

"مدیریت با برنامه که فعالیتش مبهم است ، از حیطه ی نظام حقوقی

واقعی بد ورتداد . يك فعاليت اقتصادی مانند برنامه ریزی ، بجای آن که بخودی خود يك قاعده ی قانونی باشد ، که بود ، می بایست در يك چهار چوب روشن قانونی قرار داده می شد . قانونی بودن در حیات اقتصادی ، شرطی برای فعاليت سالم اقتصادی می بود .

"شکوف نظرآت شجاعانه ای ابراز کرد . او روشن کرد که دخالت نامناسب و خود سرانه ی دولت در اقتصاد می بایست متوقف شود . فرمول های قاطع او ، اشارات ، مقصود یا اندیشه های پنهان کل گروه اصلاح گران را آشکار ساخت ، آنان همگی اظهار می دارند که تغییرات در اداره ی اقتصاد ، لزوم تعریف مجدد نقش دولت را ایجاب می کند " ( ۲۴ ) .

اقتصاد و قانون شکوف در سال ۱۹۶۲ انتشار یافت . یکسال بعد رویدادهای

چکسلواکی ( ۲۵ ) گواه قاطعی بود بر نتایج سیاسی اصلاحات اقتصادی .

بنابراین مسأله ی اصلاحات در شوروی موضوعی بسیار متناقض است . و این سه توبه ی خود بازنه این است از ماهیت پیچیده ی خود نظام برنامه ریزی که حداقل سه شیوه ی عملکرد را در هم می آمیزد :

۱- "قوانین" اقتصادی مستقل ، هم در نظام بازار رسمی و با برنامه عمل می کنند و هم در بحران های غیر رسمی واقعی .

۲- در دستگاه برنامه ریزی ، يك منطق بوروکراتیک وجود دارد که نیروی محرک خود را ایجاد کرده و مشکلات جدیدی بوجود می آورد که بخود حیطه ی اقتصادی بسط می یابد .

۳- نظام ، بعنوان شیوه ای از حاکمیت طبقاتی عمل می کند . اگر قرار باشد پایگاه اجتماعی رژیم دست نخورده باقی بماند ، باید شرایط مادی اساسی معینی تحقق یابند . ولی این کار باید به شیوه ای انجام پذیرد که خطری برای انحصار سیاسی طبقه ی حاکم ایجاد نکند .

بخاطر شیوه ای که انحصار سیاسی سازمان می یابد و حفظ میشود ، برای برنامه ریزان بسیار دشوار است که خود را با مشکلات پیچیده ی ناشی از منطق اقتصادی و بوروکراتیک نظام ، تطبیق دهند . هر تلاشی برای ایجاد اصلاحات ، منجر به محدود کردن حیطه ی بوروکراسی ، تقلیل قدرت رده های میانی و بالایی آن می شود و آزادی کمتری در اختیار رهبری کل برای بهره برداری سیاسی از تصمیمات اقتصادی قرار می دهد . ولی دقیقاً چنین استفاده ی مستقیم سیاسی از اهرم های اقتصادی است که طبقه ی حاکم را به حفظ اقتدار خود و یافتن "راه حل" برای تعارضات گروهی درون محافل حاکمه ، قادر می سازد . این "فوق سیاسی"

کردن" (۲۶) برنامه ریزی در شوروی ممکن است در مفهوم دقیقاً اقتصادی آن عقلایی، نباشد ولی مطمئناً بعنوان شیوه ای از حاکمیت طبقاتی، عملکرد وسیعی دارد (۲۷) .

بگذارید بحث را با اظهار نظر کوتاهی در باره ی رابطه ی بین برنامه ریزی متمرکز اقتصادی و دموکراسی سیاسی خاتمه دهیم . غالباً اظهار می شود که ایمن و منافعی یکدیگرند ، یعنی برنامه ریزی اقتصادی واقعی و عقلایی بدون دموکراسی غیر ممکن است . دموکراسی بورژوازی صرفنظر از تمام نقض های خود ، مکانیسم تصحیح و کنترل داخلی را در اختیار طبقه ی سرمایه دار می گذارد . درست است که تأثیر این مکانیسم در حیطه ی محدودیت های طبقاتی دولت بورژوازی است ، و لکن در چهار چوب این محدودیت ها بخوبی عمل می کند . دولت شوروی حتی در چهار چوب محدودیت های ناشی از خصلت طبقاتی خود ، فاقد مکانیسم برای تصحیح و کنترل داخلی است . نتیجه ، اگر عبارت بارو را بکار بگیریم ، نظام "بی مسئولیتی سازمان یافته" است که در حقیقت تا اوم اشتباهات بزرگ - اگر بتوان گفت ، باز تولید بسط یافته ی خطاها - را تضمین می کند . بارو سؤال می کند : "خصیصه ی علمی برنامه ریزی کجا متوقف می شود ؟" و آنگاه پاسخی طعنه آمیز به سؤال خود می دهد :

"در مقدمات یعنی قبل از آن که آغاز شود ، این مقدمات ، که مقصودم از آن اولویت ها و ارجحیت هائی است که در مشروح برنامه در نظر گرفته می شوند ، تا مادامی که منافع اشتی ناپذیر در جامعه وجود دارد ، بسط هیچ وجه نمی توانند به شیوه ی عینی علمی تعیین شوند" (۲۸) .

بنظر بارو ، برنامه ریزی اقتصادی در نظامی مبتنی بر سازش بین منافع متعارضه ، آنگونه که حکومت مرکزی تعیین می کند ، بطرز اجتناب ناپذیری قربانی ذهنی گرایسی و "فوق سیاسی کردن" خواهد شد . ولی اگر سازش بگونه ای متفاوت - بطریقسی "عقلایی" تروبا "کارکرد اقتصادی" بیشتر - سازماندهی میشد آنگاه طبقه ی حاکم مجبور میشد از انحصار خود بر قدرت سیاسی و بیان قانونی عقاید صرفنظر کند . و این کار ، بخصوص که تسلط ایدئولوژی فرهنگ رسمی در چنان سطح نازلی است ، فوق العاده خطرناک می بود . نمی توان گفت که نتایج اصلاحات - چه از طریق استالین زدایی سال ۱۹۵۶ در اروپای شرقی و چه بعداً از طریق بهار پراگ - هشدار برای طبقه ی حاکم شوروی نبوده است . و بدین ترتیب طبقه ی حاکم در محاصره ی دشواری گرفتار میشود : از طرفی قادر نیست تضاد های اقتصادی و اجتماعی موجود را بدون آن که روندی از "دموکراتیک تر کردن" وضع را در پیش گیرد حل کند و از طرف دیگر قادر بدنبال کردن چنین سیاست هایی بدون در خطر انداختن موقعیت خود نیست .

# توضیحات

- Deformation — ۱  
Bruno Rizzi — ۲
- ۳- برونو ریزی، اتحاد جاهلر شوروی، کلکتیویسم بوروکراتیک، مالکیت طبقه (پاریس، ۱۹۳۹)، صفحه ۴۳.
- Bruno Rizzi, L'URSS, Collectivisme Bureaucratique, La Propriété de Classe (Paris, 1939), p.43.
- Definitions — ۴  
Strong — ۵  
Disposition — ۶  
Perry Anderson — ۷  
Surplus labour — ۸  
Extra-economic coercion — ۹  
Nexus — ۱۰
- ۱۱- پری آندرسن، تیار حکومت مطلقه (لندن، ۱۹۷۴)، صفحات ۴۰۳-۴۰۴ (ترجمه، فصلی از این کتاب تحت عنوان دارالاسلام توسط انتشارات پویس منتشر شده است. مترجم).  
Perry Anderson, Lineages of the Absolutist State (London, 1974), pp.403-404.
- Socialization — ۱۲  
Marc Rakovski — ۱۳  
Dependency linkages — ۱۴  
Institutional framework — ۱۵
- ۱۶- مارک راکوفسکی، بسوی یک مارکسیسم اروپای شرقی (لندن، ۱۹۷۸)، صفحه ۲۵.  
Marc Rakovski, Towards an East European Marxism (London, 1978), pp.25.
- Rudolph Bahro — ۱۷
- ۱۸- ماکس وبر Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه شناس و اقتصاد دان بورژوازی آلمانی است و تراودر مورد رابطه بین پروتستانیسیم و سرمایه داری، در کتاب وی بنسجام اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری (۱۹۰۴-۵) مشهور است: مترجم.
- Reformers — ۱۹  
Shkredov — ۲۰  
Functional — ۲۱

Legal norms — ۲۲

Lewin — ۲۳

۲۴- م. لوین، جریان‌های درونی مباحثات اقتصاد شوروی از بخارین تا اصلاح گستران  
نویسن (لندن ۱۹۷۵)، صفحات ۲۱۳-۲۱۲.

M. Lewin, Political Undercurrents in Soviet Economic Debates,  
from Bukharin to the Modern Reformers (London, 1975), PP. 212-213.

۲۵- به یادداشت شماره (۸) در توضیحات مقاله متدل، چاپ شده در "اندیشه رهائیس"،  
شماره ۲، مهرماه ۱۳۶۳، رجوع کنید.

Over-politicization — ۲۶

۲۷- بسیاری از ناظران "فوق سیاسی کردن" و ذهنی گزایی، روند واقعی برنامه ریزی  
را مورد توجه قرار داده اند. بارو برای توصیف این پدیده، حتی اصطلاح "منشور کیسر  
ذهنی گزایی" را بکار می برد. (رودلف بارو، بدیل در اروپای شرقی (لندن، انتشارات  
چپ جدید، ۱۹۷۸)، صفحه ۲۴۴).

Rudolph Bahro, The Alternative in Eastern Europe (London: NLB,  
1978), p. 244.

۲۸- بارو، همانجا، صفحه ۱۰۴.

## استالینیسیم ، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی

از: شارل بتلهایم Charles Bettelheim

برنار شوانس Bernard Chavance

مقدمه

ترجمه فارسی مقاله "استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی" اثر مشترک شارل بتلهایم و برنار شوانس ، بدو توسط رفیق م . صبا ، یکی از رفقای امریکا ، از روی ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده شد . این مقاله توسط Ramnath Narayansway به انگلیسی ترجمه شده ، در "ژورنال اتحادیه اقتصاد دانان رادیکال در امریکا (U.R.P.E)" ، در بهار ۱۹۸۱ به چاپ رسیده بود .

متن اصلی (فرانسوی) مقاله در نشریه Les temps modernes شماره ۲۷۹ ، آوریل ۱۹۷۹ انتشار یافته بود ( و ترجمه انگلیسی از روی متن فرانسوی چاپ شده در نشریه فوق صورت گرفته است ) .

از آنجا که متن اصلی مقاله به فرانسه بود ، قبل از چاپ ترجمه فارسی در نشریه ، ترجیح دادیم که آن را با متن اصلی مقایسه کنیم و مسئولیت اینکار بر عهده یکی از رفقا ( ا . هرمزی ) گذاشته شد . در ضمن این مقایسه تطبیقی متوجه شدیم که ترجمه انگلیسی مقاله دارای ایرادات و اشکالات بسیار مهمی است که متعاقباً به آن ها اشاره خواهد شد .

در اینجا تذکری نکته لازمست : در آغاز قرار بود که ترجمه فارسی با متن فرانسوی آن در کل انطباق داده شود . چرا که صرف وقت مطابقه جزئی به جز ، هم بار اضافی بر دوش امکانات محدود نشریه می گذاشت و هم زحمات مترجم فارسی را . ( که با یک "ترجمه بسیار بد" مواجه شده بود ) ، بمقتضای زیادی هدر می داد .

\* این متن قرار است بزبان آلمانی در مجموعه ای بنام :

Stalinismus. Probleme der Sowjetgesellschaft zwischen kollektivierung und Weltkrieg. (Berlin, 1979).

توسط Gernot Erier ( برلن ، ۱۹۷۹ ) انتشار یابد ( توضیح از متن اصلی مقاله

چاپ شده در Les temps modernes ) .

اما هر قدر این مطابقه کلی پیش تر می‌رفت ، رفیق مسئول این امر بیشتر متوجه می‌شد که ادامه آن غیر ممکنست . بالاخره تصمیم بر این گرفته شد که مقاله بطور مستقیم از متن فرانسوی به فارسی برگردانده شود . رفیق م . صبا که مقاله را از انگلیسی به فارسی برگردانده ، در نامه ضمیمه ترجمه خود از جمله نوشته بود :

"ترجمه انگلیسی آن بسیار بد بود . من سعی خودم را کردم . . . بد یا بسیار بد بودن ترجمه از يك زبان به زبان دیگر معمولاً در نظر سراسر اول ( یعنی بدون مطابقه با متن اصلی ) این معنا را دارد که نشربسودی دارد ، تحت اللفظی است ، معادل های خوب و دقیق انتخاب نشده اند ، مفاهیم بطور درست و شایسته ارائه نگردیده اند ، عبارات نارسا و غیر روان اند و نظایر این ها . . . که همه این اشکالات در ترجمه انگلیسی ( یا فارسی ) با مراجعه به متن اصلی می‌توانست اصلاح و مرمت شوند . اما اشکالات ترجمه انگلیسی علاوه بر " بسیار بد " بودن ، چیزهای دیگری هم بود که هر يك از این ها می‌تواند يك ترجمه را از اعتبار ساقط کند :

۱- مترجم مقاله انگلیسی مقاله در غالب موارد بجای استفاده از واژه های فرانسوی که معادل آن ها در زبان انگلیسی وجود دارد ، واژه های دیگری را بکار گرفته است که نه تنها مفهوم عبارت متن اصلی را دقیقاً منتقل نمی‌کنند بلکه در موارد متعدد ، مفهوم عبارات را نادرست و معکوس ارائه می‌دهند . بویژه اگر توجه کنیم که مثلاً ترجمه از فرانسو به انگلیسی یا بالعکس بسیار ساده تر از ترجمه از هر يك از این زبان ها به فارسی است چرا که مترجمان آن زبان ها بسیاری از ابزار اولیه کار ( بسیاری از کلمات مشابه ) را در اختیار دارند . مثلاً Déve- ، Formation-formation ، Concept-concept ، Transformation - loppement - Unity - unité ، development - transformation ، و صدها و هزاران نمونه های دیگر ، در حالی که مترجمان فارسی در هر دو مورد باید ( ضمن آشنائی با معادل های موجود و پذیرفته شده ) ، معادلی مناسب ( یا کم و بیش مناسب ) را پیدا و دستچین کنند و یا حتی در مواردی به ساختن معادلی بپردازند . باری ، مترجم انگلیسی مقاله بجای واژه Répétition ( در متن اصلی در صفحه ۱۷۵۰



(Les temps modernes) ، خیلی راحت می‌توانست از معادل آن (Repetition) استفاده کند و اجباری وجود نداشت که بجای آن در ترجمه خود (ترجمه انگلیسی چاپ شده در U.R.P.E : صفحه ۴۶) واژه Unity را بکارگیرد که مفهوم کل عبارت تغییر کند .

۲- از عدم دقت در انتخاب معادل ها که بگذریم ، مفهوم بسیاری از عبارات ترجمه انگلیسی با مفهوم همان عبارات در متن اصلی نه فقط دقیقاً مشابه نیستند بلکه غالباً غیر دقیق ، نارسا ، یا ناکامل و یا حتی نادرستند .

۳- در ترجمه انگلیسی برخی از عبارات متن اصلی مقاله ( و برخی از عبارات زیر نویس های آن ) ، حذف شده اند و این امر از صفحه اول ترجمه انگلیسی ( بطوری که در زیر نویس صفحه اول ترجمه فارسی اشاره شده ) ، مشاهده می‌شود . این حذف عبارات در کل ترجمه انگلیسی مقاله بسیار متعدد است و حتی در مواردی ، نه فقط یک جمله بلکه یک پاراگراف کامل از متن اصلی در ترجمه انگلیسی حذف شده است .

علی رغم غیر قابل اعتماد بودن ترجمه انگلیسی مقاله ، ترجمه فارسی را با امضاء دو مترجم آن منتشر می‌کنیم . و این یک تعارف نیست : " افتداند " بروی یک ترجمه بد ، نمی‌تواند ارزش کار مترجم اولیه مقاله ، رفیق صبا را نفی کند . علاوه بر حسن انتخاب در گزینش یک مقاله خوب برای ترجمه ، علاوه بر تحمل زحمات برای ترجمه متن کامل آن ، بسیاری از مشکلات ترجمه فارسی از متن اصلی مقاله نیز قبلاً توسط رفیق صبا برطرف شده بود . و این همه ، کار کوچکی نیست .

قابل تذکر است که زیر نویس های شماره دار ، در پایان این بخش از مقاله ، همه جا از متن اصلی است . زیر نویس های ستاره دار ، در زیر صفحات ، همه جا از مترجمان فارسی این مقاله است مگر مواردی که خلاف آن تذکر داده شود .

اندیشه رهائی

در مقاله حاضر، اصطلاح "استالینیسیم" برای تبیین يك بخش از صورت بندی (Formation) ایدئولوژیک [جامعه] شوروی در دوره استالینی بکار رفته است: دوره ای که خود را چون "صورت بندی ایدئولوژیک شوریک" معرفی می کند و بر اینهمانی (Identité) خود با بلشویسم تأکید می ورزد. تحلیل (L'analyse) آن را نشان می دهد: این صورت بندی ایدئولوژیک، در حقیقت، محصول تغییری و تبدیل بطنی (Transformation) صورت بندی های ایدئولوژیک بلشویکی است که به نفع مضمون انقلابی مارکسیسم می انجامد (۱). این [صورت بندی] را می توان "استالینی" توصیف کرد نه از این بابت که "اثر" استالین است بلکه از این بابت که در طی دوره ای ظاهر شد و غالب گردید که استالین در رأس حزب قرار داشت و [بلکه] از این بابت که بنحوی فشرده در نوشته ها و اظهارات وی بیان می شود. ایدئولوژی استالینی ناگهان از تبدیل ایدئولوژی بلشویکی - که گوئی "در خلا" بیمن نوعی "پیدایش و تکوین خود بخودی" ادراکات و مفاهیم عمل می کند - ظاهر نمی شود. این [ایدئولوژی] بر پایه مناسبات سیاسی و اقتصادی اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰ تولد یافت. تا سال های ۱۹۵۰ - زمانی که سیستماتیک ترین شکل خود را بدست آورد - به تغییر و تحول بطنی خود ادامه داد. این تغییر و تحول بطنی تحت عملکرد مبارزات طبقاتی این دوره - که [این مبارزات طبقاتی] از بورژوازی دولتی يك طبقه در خود می سازند - بوجود می آید و شرایطی را استحکام می بخشد که این طبقه در آن [شرایط]، توده های زحمتکشان را استثمار می کند و تحت ستم قرار می دهد.

پس از مرگ استالین، بدنبال مبارزه طبقاتی که در آن ایام گسترش می یافت، ایدئولوژی استالینی به معرفی خود بدینگونه پایان بخشید و برخی از خطوط ویژه خود (خصوصاً ارجاع صریح به آثار استالین) را از دست داد ولی بطور واقعسی ناپدید نشد، فقط شکل اصلی آن تغییر یافت. معیناً، شکل آن هر چه باشد، این ایدئولوژی، ایدئولوژی بورژوازی دولتی است و متکی بر ظواهر بلافاصله زیر

\* در این ترجمه، پرانتزها از متن اصلی و کروشه ها همه جا از ماست.

که این [ایدئولوژی] جزیک نوع از انواع ایدئولوژی های بورژوازی نیست، فرمولاسیون های اساسی اش جزئی از ایدئولوژی مسلط حتی در خارج از اتحاد شوروی است.

ایدئولوژی استالینی، در شکل اصلی اش، نمی تواند از [ایدئولوژی] صورت بندی ایدئولوژیک شوروی در مجموع، جدا باشد. اصطلاح اخیر الذکر، سیستم مناسبات ایدئولوژیکی را معین می کند که مجموعه طبقات اجتماعی، تحت اشکال متفاوت و متضاد، به متابعت از آن [مناسبات] وادار شده اند. صورت بنسندی ایدئولوژیک شوروی، بطور ویژه، حاوی ایدئولوژی های پراتیکی است که شکل آداب (Moeurs) و شیوه زندگی بخود می گیرند و در کارکرد دستگاه های ایدئولوژیک (خانواده، مدرسه، دستگاه های اداری دولت، حزب، پلیس، ارتش و غیره)، ماتریالیزه می شوند. این پراتیک ها همچنین نمی توانند از "عادات" و "سنت ها"ی کسانی جدا باشند که در این دستگاه های مختلف وارد شده اند و به تبعیت آن ها درآمده اند، عادات و سنت هایی که "بقایای" ساده [ای از گذشته] نیستند، در واقع، این [عادات و سنت] ها تحت فشار توقعات باز تولید مجموعه مناسبات اجتماعی خود را حفظ می کنند و تحت عملکرد مبارزه طبقاتی، تغییر شکل می یابند.

در چارچوب مقاله حاضر، نمی تواند تحلیل صورت بندی ایدئولوژیک شوروی در دوره استالینی و تغییر و تحولات آن مطرح باشد. در نتیجه، توجه خود را بر صورت بندی ایدئولوژیک استالینی متمرکز خواهیم کرد و در عین حال خواهیم کوشید که پایه های عینی گسترشش را نمایان سازیم.

این پایه ها بروی آن مناسبات اجتماعی که مشخصه اواخر سال های ۱۹۲۰ بشمار می روند، بنا شده اند و در طی سال های ۱۹۳۰ و پس از آن تحت تاثیر مبارزات طبقاتی، تغییر شکل می دهند. مبارزات اخیر الذکر بر پایه مناسبات تولیدی و نیروهای مولده موجود، و در شرایط تاریخی تعیین شده توسط وضعیت پراتیک ها و تصورات اجتماعی - که طبقات مختلف به آن ها گردن نهاده اند -، در جریان بودند. مجموعه این شرایط خود از مبارزات اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی گذشته ناشی می گردید. در بطن این عرصه تاریخی است که تغییر و تحولات انجام می شوند و ابتکارات می توانند عملی گردند.

هدف از تحلیل زیر، قبل از هر چیز، ظاهر ساختن چهره های اصلی ایدئولوژی استالینی و پیوند هائیکه که تولد و گسترش این صورت بندی ایدئولوژیکی را با تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی و با مبارزات طبقاتی متحد می کنند. این پیوندها پیچیده اند و بهم پیوسته. عملی بیهوده خواهد بود که بخواهیم "طابق النعمل بالنعمل"، فلان تغییر و تحولات ایدئولوژیکی را با فلان تغییر و تحولات اجتماعی

منطبق کنیم . نمی‌توان جز انطباق های کلی را نشانه گرفت . بعلاوه ، تحلیل هائی ، غیر از آنچه در اینجا ارائه شده اند ، لازمست گسترش یابند تا روشن شود چه پیوند هائی ایدئولوژی استالینی را با آشکال سازماندهی سیاسی ( تئوریسی ، "سانترالیسم بوروکراتیک" ، ادغام حزب و دولت ، وغیره ) متحد می‌کند و در عین حال ، چه روابطی بین این آشکال سازماندهی با مناسبات اقتصادی حاکم و آشکال ویژه مبارزه طبقاتی موجود است .

وانگهی ، صورت بندی ایدئولوژیک استالینی ، به هیچ وجه يك صورت بنسبندی ایدئولوژیک " وحدت یافته " ("Unifiée") نیست . این صورت بندی نشانه پیچیدگی و گستردگی تناقضات (Contradictions) اقتصادی و اجتماعی - مشخصه دوره ای که در آن تولد و توسعه یافت - و همچنین [ نشانه پیچیدگی و گستردگی ] وظایف ضد و نقیضی را که ایدئولوژی يك طبقه استثنایرگر بطور کلی به انجام می‌رساند ، بر خود دارد . طبیعت فوق العاده ضد و نقیض این صورت بندی ، " هر لحظه " قابل بررسی است . این [ طبیعت فوق العاده ضد و نقیض ] زمانی با وضوح بیشتری جلوه گر می‌شود که گسترش تاریخی آن مورد مطالعه قرار گیرد . این [ گسترش تاریخی ] از دوره های بسیار متفاوتی عبور می‌کند ، [ مانند ] دوره های " انقلاب فرهنگی " ( در اواخر سال های ۱۹۲۰ و اوایل سال های ۱۹۳۰ ) . دوره مدح و نعت انتزاعی انتزاعی\* جدید ( اواخر سال های ۱۹۳۰ ) ، دوره اعلام " فقدان شرایط

---

\* *Intelligentsia* يك واژه روسی است که در سال ۱۹۲۰ پدیدار شد و از آن زبان به زبان های دیگر راه یافت . از این واژه ، " طبقه " انتلکتوئل در روسیه تزاری مستفاد می‌شد . اما کاربرد " انتزاعی انتسیا " در زبان های دیگر ، مجموعه انتلکتوئل های يك کشور مورد نظر است . تا جایی که ما می‌دانیم در زبان فارسی ، معادل درست و دقیقی برای آن وضع نشده است . اسدالله مشیری در ترجمه کتاب " تاریخ فلسفه اسلامی " اثر هانزی کوربن ، علی رغم ارائه بسیاری معادل های خوب و جالب ( بویژه در زمینه معارف اسلامی ) در مقابل انتزاعی انتسیا ، معادل عجیب " عقل " را قرار داده است . يك معادل نادرست دیگر برای " انتزاعی انتسیا " در زبان فارسی وجود دارد : " طبقه منورالفکر " یا " طبقه روشنفکر " که این معادل دو جانبه فاسد است :

- ۱- کاربرد غیر علمی " طبقه " برای مجموعه انتلکتوئل ها ،
- ۲- معادل نادرست ، غیر دقیق و غالباً گمراه کننده و " روشنفکر " برای انتلکتوئل ( در مورد گمراه کننده بودن این معادل نادرست مراجعه کنید به " رهائی " شماره ۵ ، تیرماه -

عینی" که حاکمیت شوروی در تدوین برنامه های اقتصادی گویا می بایست بر آن گردن نهد یا بر عکس، دوره تأیید وجود "قوانین اقتصادی" (استالین در ۱۹۵۲) که حاکمیت شوروی می بایست "بکار گیرد".

علی رغم وجود اینگونه تضادها، مشخصه صورت بندی ایدئولوژیک استالینیسی از طریق نقش مسلطی قابل تبیین است که پاره ای صورتها (Figures) و منطقهای شوریک در آن ایفاء می کنند. علامت گذاشتن (Repérer) چند تا از این منطقها و صورتها از این بابت اهمیت دارد: تلاشی در راه نشان دادن این امر بعمل آید که چگونه آنها با مناسبات اجتماعی مسلط و فرآیند تغییر و تحول آن گسره خورده اند. این [کار] امکان آتر اتر اهرم می کند که بتوان پی برد [چه] اجابجائی هائی بین این صورتها و منطقها بعمل می آید، [چه] مکان اساسی یا ثانوی برخی از آنها در فلان یا بهمان لحظه اشغال می کنند و [چه] واژگونی های احتمالی آنها را در بر می گیرند. قبلا گفته شده: در اینجا مسئله بر سر علامت گذاری\*\* است و نه یک بررسی سیستماتیک. موارد اخیر الذکر، متوقع یک بررسی جزء به جزء و بسیار طولانی تر از آن چیز است که مقاله حاضر می تواند ارائه دهد.

---

→ ۶۲، در مباحث مربوط به علی شریعتی، جلال آل احمد، مسعود رجوی و دیگران). هر انتلکتوئل یا کارگر فکری (بمفهوم کسی که به کار و فعالیت فکری اشتغال دارد)، لزوماً روشنفکر نیست. "روشنفکر" خواندن انتلکتوئل یک تالی فاسد دیگر هم می تواند داشته باشد: گویا غیر از انتلکتوئلها باقی افراد یک جامعه، تاریک فکرنند!

\*\* منطق را در مقابل Enoncé قرار داده ایم و این معادل را از اسدالله میسری در ترجمه کتاب قبلا اشاره شده ویحیی مهدوی در ترجمه "فلسفه عمومی یابعدالطبیعه" اثر پل فولکیه، وام گرفته ایم.

\*\* Repérage. نسرين فقيه در ترجمه کتاب "برنامه ریزی و رشد شتابان" اثر شارل یطهايم، انتشارات زمان، ۱۳۵۲، بجای Repérage معادل های زیر گذاشته است: تشخیص و ضبط، یافتن، علامت گذاری. البته نه فقط "علامت گذاری" (که ما اجباراً در اینجا انتخاب کرده ایم) بلکه تک تک معادل های دیگر، شامل و جامع نیستند. Repérage شاید ترکیب مفهومی همه آنها در یک واژه است.

## ۱- در باره ایدئولوژی سیاسی :

### سوسیالیسم دولتی

دولت، بلاشک، چهره اصلی ایدئولوژی استالینی بشمار می‌رود. در ایمن ایدئولوژی، دولت - هرگاه، بطور سهل و ساده، توسط آن [ایدئولوژی] تعیین هویت نگردد -، موضوع (Sujet) واقعی جامعه، تغییر و تحولاتش و توسعه‌اش را تشکیل می‌دهد. در این رابطه، ایدئولوژی استالینی خود را بمثابة شکل افراطی، کاریکاتور گونه‌ای از سوسیالیسم دولتی معرفی می‌کند.

مضمون (Thème) انقلاب از بالا [در زمان استالین]، از این نظر، روشنگرانه است. این [مضمون]، در اصل، به جمعی کردن مالکیت وسایل تولید و مبادله (Collectivisation) استناد می‌کند ولی بردکلی (Portée générale) آن، ظویحی است (۲) - ظهور آن [انقلاب از بالا] در انطباق بود با [ظهور] ضد انقلاب سیاسی، با براه افتادن انباشت اولیه سرمایه از طریق صادره روستائیان در یک سطح بسیار وسیع، صنعتی کردن سریع و شتاب آلود، ظهور آن [انقلاب از بالا]، بازتاب فرآیند است پیچیده ولی بسیار واقعی از شکل گیری بورژوازی دولتی بمثابة یک طبقه برای خود (۳) - در "انقلاب از بالا" ابتکار دولت بمثابة اراده یگانه شده و متمرکز یافته زحمتکشان ارائه میشود و اینان، بعنوان افراد متفرق "از پائین"، حمایت خود را در اختیار آن ["انقلاب"] قرار می‌دهند. این انقلاب (که گاهی از آن بعنوان "انقلاب دوم" نام برده می‌شود)، عمل بنیان گذاری جامعه، نوین، نقطه عطف تعیین کننده‌ای تلقی می‌شود که به "پیروزی نهائی" سوسیالیسم منتهی می‌گردد.

جایگاهی اساسی که این چهره انقلاب از بالا در ایدئولوژی استالینی اشغال می‌کند در ارتباط است با نقش موثر حاکمیت دولت در آن ایام در صادره طبقات (Classes) دهقانان. این صادره، محتوای واقعی با اصطلاح جمعی کردن مالکیت وسایل تولید (Collectivisation) بشمار می‌رود. و این یکی از جنبه‌های فرآیندی نه انقلابی بلکه ضد انقلابی را تشکیل می‌دهد که دقیقاً متوقع است که قوای قهر و سرکوب دولت در یک سطح وسیع علیه توده‌های زحمتکش وارد عمل شود. بدینگونه، ظهور چهره دولت بمثابة "موتور تغییر و تحولات اجتماعی" - از طریق شرایط مشخص مبارزه طبقاتی، از طریق ماهیت فرآیند های صادره، تولید و باز تولیدی که در آن ایام گسترش می‌یافتند و از طریق شکل برون‌یافته طبقاتی کسبه

در بطن آن [ مناسبات ]، این گسترش‌ها تولید می‌شدند، خود را تحمیل کرده‌است.

شکل بیرونی مناسبات طبقاتی که در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ ظاهر گردید، بسر اثر گسست کارگران و دهقانان (یعنی بر اثر نابودی یکی از شرایط اساسی که بسط طبقه کارگر امکان می‌داد تا نقش رهبری داشته باشد و بسوی سوسیالیسم پیشروی کند) و بر اثر استقرار حاکمیت سیاسی بورژوازی دولتی، مشخص می‌گردد. بنا براین، این گسست با نابودی قدرت سیاسی طبقه کارگر و دهقانان در انطباق است و راه را به سوی فرآیند کاپیتالیستی توسعه نیروهای مولده - که بسوی باز تولید گسترده بورژوازی دولتی و سرمایه داری دولتی هدایت می‌شود - می‌گشاید. این فرآیند از ورای مصادره توده‌های روستائی و نیز توده‌های کارگری (که در جریان سال‌های ۱۹۲۰ بنحوی فزاینده بدست استبداد در کارخانه و بدست سرکوب پلیسی سپرده می‌شدند)، دنبال می‌شود.

بدینگونه شکل ویژه‌ای از سرمایه داری پایه گذاری شد که در آن تحقق انباشت، بیمن تمرکز (Centralisation) دولتی ارزش اضافی و محصولات کار اضافی از ورای دستگاه‌های دولتی عمدتاً توسط بودجه و سیستم بانکی دولتی، دنبال می‌گردید. آن تمرکز، بنحوی بی سابقه، فетиسیم دولتی را مستحکم کرد و دولت، بیش از هر زمان دیگر، بنظر می‌رسید که به يك "قدرت فوق الطبیعه" مجهز است.

ترکیب فетиسیم کالا، پول و اعتبارات با فетиسیم دولت، نقش مسلطی در ایدئولوژی استالینی ایفا می‌کند. این نقش در شکل ویژه فرآیند انباشت و حتی در حدت مبارزه طبقاتی ریشه دارد. هر يك از این دو [یعنی شکل ویژه فرآیند انباشت و حدت مبارزه طبقاتی]، تمرکز افراطی قدرت دولتی را طلب می‌کرد. بدینال این تمرکز، جناح برتر (Hégémonique) بورژوازی دولتی، از کسانی تشکیل یافته است که در راس دستگاه‌های حزب و دولت قرار داشتند و استفاده از وسایل تولید و ارزش اضافی را کنترل می‌کردند.

صورت دولت سوسیالیستی بمعنای شخصی کردن (Personnification) جامعه و وحدت یافته، بر پایه يك تز اساسی استالینیسیم تشکیل می‌شد [یعنی حذف (از طریق

---

\* Fétichisme را در فارسی غالباً بت پرستی ترجمه کرده‌اند. ما بی آن که باین معادل - نه از نظر ریشه لغوی بلکه از نظر مفهومی - ایرادی داشته باشیم در اینجا، بحکم سیاق عبارت ترجیح داده‌ایم که از فетиسیم استفاده کنیم.

انقلاب از بالا) طبقات استثمار شده ("انگل ها") و همانندسازی (Homogénéisation) اجتماعی که از آن منتج می‌گردد. این تزدنیاله یک جنبه از ایدئولوژی دروه نیپ (Nep) است که مبارزه طبقاتی را به تخالف های (Oppositions) بیسبن "دولت کارگری" (بعنوان یک بلوک) و بورژوازی روستائی و نپی ها محدود می‌کرد، بنابراین، باصطلاح "حذف" آخری ها [بورژوازی روستائی و نپی ها] "بعنوان یک طبقه"، بنظر می‌رسد که بخودی خود بتواند ریشه های مبارزه طبقاتی را منهندم کند. این امر، در واقع، عین هم سازی (Identification) یک طبقه استثمارگر با یک مجموعه از افراد را مورد نظر داشت که از نظر حقوقی مالکین وسایل تولیدی بودند، و نه بهیچوجه یک گروه اجتماعی با جایگاه خود در مناسبات تولیدی را، و یک چنین در هم آمیختگی، همچنین، بطور غیر صریح، عین هم سازی مطلق بخش صنایع دولتی و بخش صرفاً "سوسیالیستی" را در بر می‌گرفت. این عین هم سازی، بدنیال نیپ، بطور بسیار متداولی پذیرفته شد و یکی از ستون های اصلی بینش استالینی را تشکیل می‌دهد. حذف هر گونه طبقه استثمارگر، قبل از این کسبه در قانون اساسی ۱۹۳۶ از طریق قانونی مجاز شناخته شود، از همان سال ۱۹۳۳ مورد تأیید مجدد قرار گرفته، به یک دکم تبدیل یافته بود، [دکمی] بسیار ریشنه دار که بنظر می‌رسد با واقعیت جامعه ای که تنها دولت (یا کلخوزها) در آن مالکیت رسمی وسایل تولید را در دست دارند، در انطباق باشد (۴).

دیدگاه واحد سازی جامعه به مناسبات بین "گروه های اجتماعی دوست" [یعنی] طبقه کارگر، دهقانان و انتلکتوئل ها - تنها گروه هایی که گویا حق حیات داشته اند - نیز تعمیم داده شد، بدینگونه استالین در ۱۹۳۶ تأیید کرد که تضاد های اقتصادی سیاسی موجود بین آن ها "بر زمین زده می‌شود و محو می‌گردند" (۵). از ایمن پس، "وحدت سیاسی و اخلاقی" جامعه شوروی، بمثابه یکی از خطوط اساسی آن تلقی خواهد شد، تا جایی که ضد مساوات طلبی رسمی (Anti égalitari) (sme officiel) - بر پایه ارجحیت وحدت اجتماعی - فقط متوجه افراد خواهد شد. ایدئولوژی استالینیسی بمسوازات گسرایش خود "به محو کردن" تناقضات (Contradictions) اجتماعی، فرونشینی تخالفات (Oppositions) بین دولت و جامعه، [یعنی] تخاصات (Antagonismes) بین "کارگران" و دولت "شان" را خواستار بود. عناصر نقد لنینیستی از دولت شوروی (که بهنگام مباحثات سند یگائی ۲۱-۱۹۲۰ و در آخرین متون لنین ظاهر شده بودند)، علی رغم خصلت محدود شان، در این ایام از [صفحات] تاریخ حذف شدند و [بجای آن] می‌بینیم که سیمائی از یک "دولت مطلقاً نوین" (۶) و حتی یک "ماشین فوق العاده متکامل"



(۷) خود را تحمیل می‌کند .

این خطوط ستایشگرانه که کل دامنه‌ای (Versant) از بینش‌های متصل بسطه استالینسم را در بر می‌گیرد ، در این ایده که دولت نیروی اساسی توسعه اجتماعی و ساختن "سوسیالیسم" را تشکیل می‌دهد ، به اوج خود می‌رسد . حداقل ، دولت یمنه خالق جامعه جلوه گر می‌شود . بنا به نظر ویشینسکی ، دولت "نیرومند ترین و تعیین کننده ترین عامل ساختن سوسیالیسم" است . ایودین (Ioudine) فیلسوف ، در سال ۱۹۴۹ نوشت : "دولت شوروی عمده ترین نیرو و عمده ترین ابزار بنسای سوسیالیسم و ساختن جامعه کمونیستی است . بهمین دلیل است که چه امروز ، چه بهنگام کارهای بعدی برای بنای جامعه کمونیستی ، وظیفه عمده ، با تمام وسایسل ، تقویت دولت شوروی است" (۸) .

می‌بینیم که بدینگونه یکمان بودن تحکیم دولت و تحکیم سوسیالیسم ترسیسم می‌گردد : استتار تضادهای اجتماعی در اینجا با ستایش مستقیم از دستگاه دیکتاتوری ترکیب می‌شود . بعد دوگانه سوسیالیسم دولتی استالینی (از یکطرف ، ستایش گرانه و از طرف دیگر ، استناد جزم گرایانه به "مارکسیسم - لنینیسم" ) ، بصورت تائیدی جلوه گر می‌شود که خاص "دیالکتیک" سفسطه بافانه و وقتیحانه ایست که بورژوازی دولتی با رازآن آشناست : زوال (Dépérissement-Withering) دولت جای خسود را به تحکیم حداکثر آن می‌دهد . از همان سال ۱۹۳۰ ، استالین اعلام کرد :

"گسترش حد اعلی قدرت دولتی بمنظور تدارک شرایط زوال این قدرت ، اینست فرمول مارکسیستی . آیا این "متناقض" (Contradictoire) است؟ آری متناقض است . ولی این تناقض (Contradiction) جزئیاتی از زندگیست ، بطور کامل دیالکتیک مارکس را منعکس می‌کند" (۹) .

در ۱۹۳۶ ، اعلان پیروزی نهائی سوسیالیسم همراه با این تاکید بود که جامعه شوروی از این پس وظیفه دارد که از مرحله اول کمونیسم (سوسیالیسم) به مرحله نهائی آن عبور کند . تناقضات منتج از این امر ، در زمینه مسئله دولت ، در دکتترین رسمی ، در سال ۱۹۳۹ استالین را به یک کشف استثنائی رهنمون شد :

"برخی از تزه‌های عمومی دکتترین مارکسیسم در زمینه دولت که بطور پایانی تدوین نگردیده اند ، ناکافی اند" (۱۰) .

او ادامه می‌دهد که در حقیقت ، دولت می‌تواند و باید در مرحله عالی کمونیسم ، با این فرض که محاصره سرمایه داری محفوظ بماند ، به حیات خود ادامه دهد (۱۱) . این تجدید نظر آشکار و صریح در تزه‌های اساسی مارکس یا لنین به لحاظ منحصر بفرد بودن ، بیشتر معنا دار است :

ایدئولوژی استالینی - که گسست آن، با خطوط اساسی شوروی مارکس و لنینیسم روح انقلابی پیش‌های لنین مطلق است - عموماً خود را وفادار (بدتر از این: بطور مطلق وفادار) به باصطلاح، "مارکسیسم - لنینیسم" معرفی می‌کند. از این کسه این [ایدئولوژی استالینی] مخالفت خود را با تزه‌های مارکسی و لنینی دقیقاً در زمینه این نکته یگانه ولی تعیین کننده - [یعنی] زوال دولت - ابراز می‌دارد، قطعاً تصادفی نیست (۱۲) .

بعلاوه، جزم "زوال [دولت] از طریق تحکیم [آن]"، افشاگر دوجنبه از صورت بندی ایدئولوژیک استالینی است که [این دوجنبه] عموماً تفایل بر این دارند که بنحونا مساوی با هم ترکیب شوند: در یکی، این [صورت بندی] بویژه تأیید دارد که واقعیت موجود و ماهیت متناقض را انکار یا پرده پوشی کند و در دیگری، بر عکس، وظیفه اصلی آن [صورت بندی] توجیه این واقعیت است به همانگونه ای کسه هست .

جنبه اساساً مداحانه و اغفال گرانه پیش‌های سیاسی در عصر استالینی - به عنوان مثال در نطق و خطابه های مربوط به "دموکراسی شوروی" -، امری واضح است . این نطق و خطابه ها، در آغاز، در دوره تدارک و انتشار تانسون اساسی (۱۹۳۶-۱۹۳۵) گسترش می‌یابند . ولی متعاقباً، بنحوی کم و بیش تبعی به حیات خود ادامه می‌دهند از جمله هنگامی که "وخامت مبارزه طبقاتی" اعلام شد و سرکوب به اوج خود رسید (۱۳) .

جنبه دیگر از ایدئولوژی استالینی، که بیشتر توجیه واقعیت را نشانه می‌گیرند (و آن را ضرورتاً لااقل تا حدی می‌پذیرد)، در حیطه های متعدد دی نمایان می‌شوند. می‌توان از شعار گویائی سخن گفت که در سال ۱۹۳۵ برآه انداخته شد: "کادرها در باره همه چیز تصمیم می‌گیرند (ولی شعار دیگری که همه جا نصب میشد، گویائی اش کمتر از اولی نیست: "انسان با ارزش ترین سرمایه" (۱۴) .

طبیعت دوگانه زبان رسمی همچنین از مفهوم "دیکتاتوری طبقه کارگر" که در سال ۱۹۳۶ در آن زبان راه یافت (بهنگامی که لغو [واژه] پرولتاریا و مسخ آن بصورت یک "طبقه کارگر مطلقاً نوین" اعلام شد)، هویدا است . این دیکتاتوری می‌تواند با "رهبری سیاسی" طبقه کارگر بر جامعه تعیین هیت شود (۱۵): جنبه ستایشگرانه در این حال غالب می‌شود . برعکس، اصطلاح دیکتاتوری می‌تواند مفهوم اصلیش را باز یابد و تلویحاً به واقعیت سرکوب در سطح وسیع، ارجاع داده شود، بدینگونه است، فی المثل، ویشنیسکی در سال ۱۹۳۸ در زمینه تکامل "جامعه جدید" تأکید می‌کند که: "دولت شوروی از این رشد - با پاکسازی جامعه از هر گونه سرمایه داری که

در اقتصاد و در ضمیر (Conscience) خلق به حیات خود ادامه می دهد - حمایت می کند و به آن [ رشد ] یاری می رساند . در اینجا نقش دولت بمثابه ارگان فشار و آموزش - بمنظور دیسیپلین و اتو دیسیپلین (Auto-discipline)، بمنظور در قالب جدید ریختن شعور (Conscience) انسانی، بمنظور تحکیم و احترام به مقررات جامعه سوسیالیستی، بمنظور احترام به وظایف اجتماعی و مدنی -، با حدت ویژه ای متجلی می شود " (۱۶) .

همچنین پیشین های رسمی در زمینه مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم در استالینی - بر خلاف آنچه رهبران شوروی از خروش جف به بعد ادعا کرده اند ( و بدین گونه درصد داین بر می آیند که تداوم ترهایشان را با جنبه صرفا ستایشگرانه ایدئولوژی استالینی مخفی نگه دارند ) -، خصلت دوگانه ای را به نمایش می گذارد - جنبه اخیر الذکر ( ستایشگرانه )، در تزیه خاموشی گزائیدن مبارزه طبقاتی، بوضوح دیده میشود . استالین، در ۱۹۳۶، تاکید می کرد که " در جامعه [ شوروی ]، دیگر طبقات متخاصم وجود ندارد "، که این جامعه متشکل است فقط از " دو طبقه - دست [ یعنی ] کارگران و دهقانان " و همچنین از قشر انتلکتوئل (۱۷) . وی در سال ۱۹۳۹، اعلام کرد که جامعه شوروی " از بند تصادمات (Collisions) طبقاتی رها شده است " (۱۸) . ولی چهره دیگری از حدیث (Discours) استالینی - که جانشینان وی کوشیده اند از آن فاصله بگیرند -، شوری متضاد [ با شوری قبلی ] است : تشدید مبارزه طبقاتی . در سال ۱۹۳۷ استالین اعلام کرد : " باید این شوری پوسیده - که بر اساس آن، هر گامی که ما به جلو بر می داریم گویا مبارزه طبقاتی در کشور ما بیش از پیش به خاموشی می گراید، به تناسب موفقیت های ما، گویا دشمن طبقاتی بیش از پیش رام می شود - را ویران ساخت و آن را هر چه دورتر از ما پرت کرد " (۱۹) . نقش توجیه گرانه این شوری چشمگیر [ و بی نیاز از توضیح ] است ولی این شوری، لاینقطع - بنحوی ضد و نقیض ( مغلوب یا غالب ) -، با شوری معکوس - [ شوری ] صرفا پندار بافانه - همزیستی کرد . می توان متذکر شد که تشدید مبارزه طبقاتی، در اواخر سال های ۱۹۳۰، متکی بود بر سر دادن یک تعریف اقتصادی از طبقات بجانب تعریف اساسا سیاسی ( گواين که این سُر دادن، در دوران کلکتیویزاسیون با مقولاتی مانند "کولاک" و "طرفدار کولاک" فتح الباب شد ) . " دشمن طبقاتی " که از طریق پیش فرض مخالفت سیاسی اش حاکمیت شوروی تعریف میشود، در این ایام به " بقایای " درونی طبقات قدیم تبدیل می گردد که پایگاه واقعی شان لزوما در بیرون از جامعه - امپریالیسم خارجی -، قرار دارد . " نه مانده های طبقات مغلوب در اوج ش . س (URSS)، بیکن (Solitaire)

نیستند. از حمایت مستقیم دشمنان ما، در ورای مرزهای ا.ج.ش.س، طبیعت خوردارند" (۲۰). در پشت سر یگانگی و انسجام ظاهری حدیث غالب، طبیعت دوگانه (حتی چند گانه) آن قرار دارد که در تحلیل نهائی، مشخصه اساسی صورت بندی ایدئولوژیکی استالینی است. و کم بها دادن به آن اشتباه خواهد بود. در واقع، این دوگانگی بر می گردد. در شرایط تاریخی ویژه ای که خاص ا.ج.ش.س در سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ اند. هم به تضاد های درونی طبقه غالب [ شوروی ] و هم به فونکسیون های گوناگونی که ایدئولوژی هر طبقه استثمارگر باید بر عهده بگیرد. فنی وجود طبقات. که جز پذیرش بدون انتقاد توهمات ناشی از تغییر اشکال مالکیت چیز دیگری نیست. مبنی بر این فرض است که دولت خود را در مبارزه طبقاتی " غوطه ور " نمی سازد بلکه بین افرادی که بطور انتزاعی بعنوان [ افراد ] " برابری " [ یعنی ] بعنوان " شهروندان " استقرار داده شده اند، بنوعی نقش " میانجی " را ایفا می کند. در یک چنین شرایطی، گرایش بر اینست که اثرات تضاد های اقتصادی و اجتماعی واقعی، هر چه کمتر در ارتباط با مبارزه طبقاتی قرار داده شود. معینا، گسترش این آخری [ مبارزه طبقاتی ]، علی رغم تمامی انکارها و علی رغم تمامی بیانات مربوط به ظهور ناگهانی جامعه ای از زحمتکشان که برادرانه " در حال همکاری اند " لاینقطع ادامه می یابد.

این انکارها کاری جز این انجام نمی دهند که مبارزه طبقاتی بورژوازی [ یعنی ] مبارزه تمام جناح های بورژوازی دولتی برای [ کسب ] امتیازها و منافع مادی، [ و همچنین ] افزایش " انضباط " و استثمار تولید کنندگان بلافاصله را شدید کنند. ولی این مبارزات طبقاتی و مقاومتی که کارگران و دهقانان بروز می دهند بدین گونه [ یعنی ] بعنوان مبارزه و مقاومت [ تلقی ] نمی شوند. همچنین " اختلالی " که در امر تولید و توزیع از آن ها منتج می گردد بنظر آن جناح از بورژوازی دولتی که دارای هژمونی است بمثابة کار " عناصر سرور "، افراد " محط " ارزیابی میشود که بطور پایسته ای دشمن رژیم اند و بعنوان مأمور معمولاً از طرف قدرت های خارجی برای فعالیت های خرابکاری یا توطئه استخدام شده اند. این افراد، حتی وقتی به استثمار شده ترین اقشار تعلق داشته باشند، " دشمن خلق " توصیف میشوند و تحت این عنوان مورد مجازات قرار می گیرند و از همینجاست گسترش سرکوب [ در سطح ] توده ای. و علاوه، از آنجا که ناراضی کارگران و دهقانان - ناشی از افزایش استثمارشان، از مافسوق انباشت (Suraccumulation) و از وجبگی امتیازات بورژوازی - در ارتباط با تضاد های اقتصادی و اجتماعی واقعی گذاشته نمیشود، آنرا نه تنها به " خرابکاری " کارگران ساده - که به " دشمنان خلق " تبدیل شده اند - بلکه همچنین به [ خرابکاری ] بعضی

از کارها [ی حزبی] یا به سوء استفاده مرتکب شده توسط اینان نسبت داده می شود . نیز از همین جاست گسترش سرکوب در یک سطح وسیع که بروی اعضاء حزب اعمال می شود . این ها " مجازات " شده اند هم بخاطر " سوء استفاده های " واقعی ، بمنظور این که ناراضی توده ای بجانب آن ها متوجه گردد و هم بخاطر این که کسانی که این خطر را میپذیرند تا توضیح دیگری از ناراضی ، غیر از توضیح مورد قبول رهبری حزب ، ارائه دهند ، وادار به سکوت شوند .

حدت فوق العاده تضاد های اقتصادی و اجتماعی ، تعمیم دهنده یک بدگمانی تعمیم یافته در راس حاکمیت است چه نسبت به توده ها و چه نسبت به کسانی که بطور عینی به طبقه مسلط تعلق دارند . بدینگونه سرکوب بروی کارهای سیاسی ، علمی و فنی ، که به هیچ وجه اپوزیسیونی را تشکیل نمی دادند ، فرو افتاد . در ژانسی که اژوف (Ejov) ، در راس N.K.V.D\* قرار داشت عده بسیاری از این کارها دستگیر ، تبعید و اعدام شدند . پس از برکناری وی که رهبری N.K.V.D بدست بریا Beria افتاد ، دانشمندان و تکنیسین ها از بقیه جهان منزوی شده ، تحت نظر N.K.V.D بکار واداشته می شوند - که این ، سیستم شاشاکا (Eharchaka)

\*NKVD (به روسی NARODNYI KOMISSARIAT VNOUARENENNYKH DIEL - کمیساریای خلق در امور داخلی) - N.K.V.D در ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۴ که جانشین گ.پ.او (Guépéou یا G.P.U - دایره سیاسی دولت) گردید ، بصورت ارگانیم کل پلیس و امور آمر پلیس مخفی درآمد . از آغاز تاسیس تا ۱۹۳۶ ، ایگودا Iagoda (که در سال ۱۹۳۸ اعدام شد) در راس این ارگانیم قرار داشت . سپس در سال های ۳۸-۱۹۳۶ ، رهبری آن بدست اژوف افتاد (که در فوریه ۱۹۳۹ اعدام شد) . پس از وی بریا در راس آن قرار گرفت که نقش بسیار مهم در تصفیه هستای استالینی ایفاء کرد . در سال ۱۹۴۱ ، بخش عمده مسئولیت های N.K.V.D به ارگانیم جدیدی بنام N.K.G.B (به روسی NARODNYI KOMISSARIAT GOSSOU-DARSTVENOI BESOPASNOSTI - کمیساریای خلق برای امنیت دولت) محمول گردید . در سال ۱۹۴۶ که تمام کمیساریاهای خلق به وزارتخانه ها تبدیل شدند ، N.K.V.D)M.V.D (سابق) و N.K.G.B)M.G.B (سابق) به ترتیب توسط کروگلف Krouglou و اباکوف Abakoumov اداره میشوند ولی بریا همچنان ، تا زمان اعدامش در سال ۱۹۵۳ ، رهبری پلیس سیاسی را در دست داشت . امروزه پلیس سیاسی شوروی K.G.B (به روسی KOMITET GOSSOUDARST-VENOI BESOPASNOSTI - کمیته امنیت دولت) نامیده میشود .

با اینهمه، سرانجام، ضد انقلاب و توسعه سرمایه دارانه نیروهای مولد که آن را همراهی می‌کرد، متوقع این بودند که جایگاه وسیعی در دستگاه دولت به کادرهای علمی و فنی داده شود - حتی در حالتی که یک بخش از این کادرها بخاطر منشاء طبقاتی یا بخاطر ایدئولوژی خود می‌توانستند "بورژوا" توصیف شوند . همچنین، بر تناقض با اشکال ایده آلستی-تبعیج دشمنان طبقاتی [یعنی] ضدیت هائوسی که، از ۱۹۱۷ به بعد، کم و بیش شامل بخشی از انتلیژانتسیا (Intelligentsia) می‌گردید، بطور تدریجی ازمیان برداشته شد . در آغاز، از طریق قانون اساسی ۱۹۳۶ . سپس، در سال ۱۹۳۹ (به هنگام کنگره هیجدهم) از طریق تجدید نظر در اساسنامه های حزب . اساسنامه های [جدید] مصوبه، درهای حزب را بطور وسیع بروی "انتلیژانتسیای جدید" گشود، ایثار در آن ایام، نسبت فزاینده ای از اعضاء جدید [حزب] را تشکیل می‌دادند و آنچه از آنان [اعضاء جدید حزب] خواسته می‌شد قبل از همه چیز، "شایستگی" - از جمله در "هنر فرمان دادن" (L'art de commander) - بود .

"کارگرائی" (Ouvrierisme-Workerism) ایدئولوژی استالینی می‌گویند که نابودی یا فعل-جایگاه سیاسی طبقه کارگر را بنحوی تخیلی "جبران" کند . این "کارگرائی" با طمطراق "صفاتی" را مورد تجلیل قرار می‌داد که متصورا متصل به کارگر - بمثابه فرد (Individu) - اند . چنین بینشی، تاریخچه ای طولانی در پشت سر دارد . این بینش تحت تاثیر لاسالیسم (Lassalime) شکل نسبتا سیستماتیکی بخود گرفت . عمدتا تحت این شکل است که "جزئی" از مارکسیسم آلمانی و روسی بشمار میرفت، و در ایدئولوژی بلشویک و حتی در نوشته ها و سخنرانی های لنین حضور داشت .

در واقع، بینش های کارگر بیشتر در حزبی قوی تر است که خود را متعلق به طبقه کارگر اعلام کند، [در حالی که] رزمندگی این طبقه ضعیف یا پس رونده است و [نیز در حالی که] حزب خط مشی ای را دنبال می‌کند که آن رزمندگی را توسعه نمی‌دهد . با حرکت از این نقطه، وجود نوعی "پایگاه کارگری" بمثابه "تضمین خیالی-خصلت" انقلابی" حزب، عمل می‌کند .

در سال های ۱۹۳۰، تکریم و تمجید انتزاعی از برخی "صفات" واقعی یسار مفروض کارگران صنایع بمثابه جبران خیالی - به خرابی عینی موقعیت طبقه کارگر، به نزول سطح زندگی اش و به افزایش اقتداری که رهبران واحد های اقتصادی تولید (Entreprises) و کادرها بروی زحمتکشان اعمال می‌کردند -، بکارگرفته

می‌شد. این [تکریم و تمجید انتزاعی از برخی "صفات" واقعی یا مفروض کارگزاران صنایع] همچنین بمتابه وسیله سرکوب علیه کارگران عمل می‌کرد، زیرا که صفات قابل‌شدن تقدیر برای کارگران عبارتند از انضباط و روحیه فداکاری، نتیجتاً، کسانی که، بزعم کارمندان حزب و کادرها، باندازه کافی این "صفات" را بروز ندهند، می‌توانند باین عنوان تقبیح شوند که نه "کارگران واقعی" بلکه عناصر "بیگانگان" اند یا حتی بدلیل "منشاء طبقاتی" شان (بویژه دهقانی)، "دشمنان" طبقه کارگرند.

اگر کارگرایی بدین نحو "عمل می‌کند" باین معنا نیست که برای "انجمام عملکردهای" اشاره شده در فوق، بنوعی "ساخته و پرداخته" شده باشد. این [کارگرایی] عمدتاً محصول مبارزه طبقاتی و پس‌رفت مبارزه جوشی کارگری بود: همین پست‌رفت است که اجازه می‌دهد بطور یکجانبه روحیه انضباط و فداکاری کارگزاران مورد تمجید و تکریم قرار گیرد. با اینهمه، وقتی که یک چنین کارگرایی ظهور می‌کند، همچنین بطور سیستماتیک توسط کسانی که نقش غالب در پیروسته تولید و بازتولید را ایفا، می‌کنند بدین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که از کارگران "فداکاری‌ها" و "انضباط" همواره فزاینده‌ای را طلب کنند. چهره دیگر "کارگرایی" در ایدئولوژی استالینی، "ضد انتلکتوئل‌گرائی" آنست که بنحوی تضاد گونه گسترش می‌یابد.

از یکسوا این [ضد انتلکتوئل‌گرائی] از کارگرایی و از صعود سرپوشیده کادرهائی از نظر سیاسی بی‌فرهنگ، "تراوش کرده" است. این [کادر]‌ها غالباً اوقات در تضاد با کادرهائی علمی و فنی قدیمی قرار داشتند. کادرهائی جدید برای حذف قدیمی‌ها و براحتی جایگزین آن‌ها شدن، می‌کوشیدند کسبه آن‌ها را بعنوان "انتلکتوئل‌ها" افشاء کنند. در واقع، نارضائی کارگران را بدین گونه کانالیزه می‌کردند و در این تلاش بودند که آن [نارضائی] را عمدتاً بسوی کادرهائی علمی و فنی قدیمی سوق دهند. این "ضد انتلکتوئل‌گرائی" توسط عملکردهای رهبری حزب که - بخاطر پیاده کردن یک سیاست اراده گرایانه - می‌کوشید بروی کادرها با منشاء کارگری تکیه کند، تقویت می‌گردید (۲۱). مفروض بر این کسه صفات "کارگران واقعی"، بویژه "روحیه انضباط" را - که "انتلکتوئل‌ها"ی قدیمی فاقد آن بوده‌اند - دارا باشند (۲۲). این امر کم و بیش پذیرفته شده بود کسه این "صفات" باید عموماً متصل به کسانی که دارای آنند باقی بماند حتی در صورتی که سال‌هاست که دیگر کارگر نیستند. "ضد انتلکتوئل‌گرائی" عمدتاً در آغاز سال‌های ۱۹۳۰ گسترش یافت. در آن ایام، بمتابه ابزاری در جهت متحد ساختن جناح مسلط بورژوازی دولتی - که بخشی منشاء کارگری داشت -، بکار گرفته می‌شد. توسعه متناقض "ضد انتلکتوئل‌گرائی"، از نیمه دوم سال‌های ۱۹۳۰ - از

زمانی که "شایستگی‌ها"ی "انتلیژانتسهای نوین" و "انتلکوتل‌های طراز نویسن" مورد تعجید و تکریم قرار گرفت، به ظهور رسید. اینان، همچنان که می‌دانیم، کسانی فرض می‌شدند که "در خدمت خلق" و در نتیجه، [در خدمت] حـزب، در واقع، [در خدمت] جناح برتر بورژوازی دولتی قرار دارند. از این پس، بیش از پیش از کارگران خواسته می‌شد که به آنان اعتماد کنند و امتیازات فزاینده‌ای را که برخوردار می‌شدند بعنوان یک چیز موجه بپذیرند. با اینهمه، این [امر] بـه تضاد های عینی - که این جناح از بورژوازی دولتی را در تقابل با جناحی قرار می‌داد که مواضع غالب در راس حزب و دولت را اشغال می‌کرد -، پایان نبخشید. این تضادها نه تنها چند بار از سرگیری امواج "ضد انتلکوتل‌گرائی" بلکه همچنین [از سرگیری] امواج سرکوب پلیسی را برانگیخت علاوه بر این ها، چنان که بعداً اشاره خواهد شد، بـه یک تغییر و تحول عمیق در آن چیزی را برانگیخت که همچنان بعنوان "مارتالیسم دیالکتیک" معرفی می‌شد و تنها حزب و عمدتاً رهبران، قابلیت "تسلط" بر آن را دارا بودند. بنام این "تسلط" بود که قابلیت تخیلی حزب در تشخیص بین انتلکوتل‌های "واقعی" یا "دروغین" ، بین علم "واقعی" یا "دروغین" [یعنی] "علم" پرولتاریائی" یا "بورژوائی" ساخته و پرداخته شد. تاریخچه لیسنکوئیسم (Lysenkoisme)، این "قابلیت" و پیوندش را با تمامی اشکال سرکوب بنحوی عبرت‌آموز نمایان می‌سازد. فقط مدت‌ها پس از مرگ استالین است که بر اثر تغییر و تحول اشکال اتحاد در بطن بورژوازی دولتی - و همچنین بخاطر فلاکت‌هایی که "علم پرولتاریائی" ببار آورده بود -، در بیان مناسبات رهبری حزب با انتلیژانتسهای علمی و فنی، تغییرات عمیقی ایجاد شد.

در واقع، افزایش امتیازات کادرها (ی سیاسی و علمی و فنی)، از همان آغاز سیاست صنعتی کردن تسریع گردید. یکی از اثرات ایدئولوژیک این افزایش، تقبیح "مساوات‌طلبی" است که بعنوان یک "بینش خرده بورژوائی" معرفی می‌شد. این تقبیح، پس از سال ۱۹۳۱، بصورت مضمون اساسی صورت بندی ایدئولوژیک استالینی درآمد. در ابتدا، بنظر می‌رسد که این [تقبیح] حالتی اتفاقی داشته، یا یک لحظه خاص از مبارزه طبقاتی بورژوازی - که نقاب "مبارزه برای تولید" بخود زده - در انطباق باشد. در این زمینه، نطق ایراد شده توسط استالین در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ متنی است فوق العاده پر معنا. می‌دانیم که استالین در آغاز تاکید می‌کند که "نمی‌توان تحمل کرد که یک غلطک ساز ذوب آهن و یک جاروکن، [دستزدی] مساوی دریافت کنند. . . . که یک مکانیسین راه آهن یا میرزا بنویس، [دستزدی] مساوی دریافت کنند"، بدینگونه، "هم سطح طلبان" را مورد سرزنش قرار داد و از دیداد



در حقیقت ، ضد مساوات‌گرائی در ایدئولوژی استالینسی ، اوضاع و احوالی (Conjoncturel-conjonctural) نیست ، بنحوی تضاد گونه با بینش پایه نئو همانند سازی (Homogénéisation) اجتماعی ترکیب می‌شود و یک عنصر اساسی این ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد . نقش ایفاء شده توسط این عنصر خسود را از ورای مبارزه طبقاتی تحلیل می‌کند . افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران ، جوابیست به نارضائی طبقه کارگر . این [ افزایش نابرابری دستمزدهای کارگران ] ، می‌کوشد که طبقه کارگر را تجزیه کند و بدینگونه ظرفیت بیان نارضائی اش را تقلیل دهد . همچنین این را مورد هدف قرار می‌دهد که - با چند برابر کردن نابرابری دستمزدها ، پاداش‌ها و غیره - ، بر بی‌تفاوتی کارگران یا بر مقاومت شان در مقابل تشدید کار ، فائق آید . این وجه از سیاست دستمزدی - ترکیب شده با توهمی که مدت زمانی در میان بخشی از کارگران وجود داشت [ مبنی بر ] شرکت در " ساختن سوسیالیسم " - ، جهش موقت جنبش کارگران خط مقدم \* (اودارنیک‌ها - Oudarniki) و بعد جنبش استاخانوویستی (Stakhanoviste) را تأمین کرد . جنبش اخیر الذکر ، امکان جذب شکنده‌ای از یک قشر کارگر نسبتاً " مرفه " ای را فراهم ساخت . جنبش استاخانوویستی با خصومت مستور ولی فعال بوده کارگران مواجه شد زیرا که این [ جنبش ] در جهت افزایش معیارهای (Normes) تولید ، عمل کرد ، و این به کاهش واقعی دستمزدهای یک بخش از طبقه کارگر منجر می‌گردد . علی‌رغم " کارزار تبلیغی " متعددی که توسط حزب - بر راه افتاد ، استاخانوویسم از حد یک پدیده کم‌دام تجاوز نکرد .

معهد ایدئولوژی برای طلبی بویزه همراه بود با رشد نابرابری درآمدها [ رشد ] امتیازاتی که بیش از پیش بورژوازی دولتی از آن [ ضد برابری طلبی ] برخوردار می‌شد . حقوق‌های بالا ، پاداش‌ها ، " پاکت‌ها " [ ی سرپیسته ] ، فروشگاه‌های اختصاصی بویزه‌گادرها در سطح بالا ، آپارتمان‌های فضا دار وسیعی که اختصاصاً برای اینان ساخته می‌شد ، در حالی که کارگران در مجتمع‌های چوب‌کیریتی یا چنبد خانواده در یک اتاق زندگی می‌کردند .

در حالی که ضد برابری طلبی علم ستایش از پراکتیکی را برپا می‌ساخت که به ازدیاد فاصله‌های اجتماعی منجر می‌گردد ، این فاصله‌ها از ورای چهره‌های دیگر ایدئولوژی استالینی - خصوصاً از ورای چهره‌هایی که خصلت " همگونی " جامعه

شوروی و در بطن آن، تسلط و جدت بر تضاد را اعلام می‌داشت، بگار می‌رفت . این چهره همچنین برای توضیح افسانه وحدت حزب بگار گرفته می‌شد .

در واقع، این افسانه نیز بدوا در عرصه پراستیک گسترش می‌یافت . این [ افسانه وحدت حزب ] در تناسب بود با تحمیل بیش از پیش سخت‌گیرانه - از نیمه دوم سال های ۱۹۲۰ به بعد - در اجبار به " مخفی " نگه داشتن گتگو های کسه می‌توانست در بطن ارگان های رهبری کننده حزب جریان داشته باشد . انتشار گتگو ها قطع می‌شود ، فقط يك بخش از اختلاف نظر ها ( آن هائی که هنوز " قابل تحمل " تلقی می‌شدند یا تناسب قوا " تحمل " شان را تحمیل می‌کرد ) هنوز در سطح عام، ولی بنحوی مستوره به " زبان ازوپ - AE - Langue d'Esopie ) \* ( Sopian ) امکان بروز می‌یافتند؛ اختلاف نظر های دیگر با خشونت بعنوان " ضد انقلابی " مورد تعقیب قرار می‌گرفتند یا به سکوت واگذار می‌شدند . حزب می‌بایست هر چه بیشتر متحد و " یکپارچه " بنظر رسد . شفافیت حزب در مقابل توده ها - وثیقه، خصلت دموکراتیک آن - ، بطور کامل از بین رفت .

این یکپارچگی ظاهری محصول تعمیق تضاد ها در بطن حزب و [ تعمیق تضاد های ] بین حزب و توده هاست . این ترس - قسا بجا - شیوع یافت که بیسان آشکار این تضاد ها آن ها [ تضاد های بین توده ها و حزب ] را بنحو خطرناکسی حدت خواهد بخشید .

---

\* ازوپ به یونانی Aisôpos ، افسانه نویسی یونانی است ( احتمالا متعلق به قرن ششم قبل از میلاد ) - شخصیت او افسانه ای باقی مانده است - گویا الکسوس و بدقواره، برده ای آزاد شده بود . به آتن، کورنت، دلفس و نیز به خاورمیانه سفر کرد و در دلفس بود که توسط پیشوایان مذهبی دلفی به مرگ محکوم شد . افسانه هائی که به او نسبت داده می‌شود از قرن پنجم قبل از میلاد در بین توده مردم شهرت داشت و بعد ها در تمام ادبیات اروپائی و در ادبیات عرب راه یافت ( ازوپ اعراب، لقمان است که در قرآن هم از او نام برده می‌شود و ۴۱ افسانه حکمت آمیز به او نسبت داده می‌شود ) . از قرن چهارم قبل از میلاد به بعد، افسانه های ازوپ بدفعات به نظم و نثر درآمد . افسانه های ازوپ بسیار کوتاه و غیر مستقیم است ( پرسوناژهای آن حیواناتند که بجای آدم ها سخن می‌گویند ) .

در اینجا منظور از زبان ازوپ، انتشار گزارش جلسات رهبری حزب است بطور خلاصه و فشرده، سردرگم، توأم با اشاره و کنایه بنحوی که جز حاضران در آن جلسات بقیه مردم چیزی از آن سر در نیاورند .

بدینگونه، کم کم چهره‌ای از "یکپارچگی" ظاهری، از "وحدت" افسانه آمیسنز حزب و نیز از "وحدت" افسانه آمیز [حزب و خلق ساخته و پرداخته شد، چیزی که سرانجام، چهره "هویت" تخیلی شان را وادار به ظهور ساخت. این ظهور ناگهانی، بر اثر تغییر بنیادی که حزب در طی سال های ۱۹۳۰ متحمل شد، بسیار ضرورت داشت.

در این ایام، حزب بطور کامل نقطه پایانی گذاشت بر این که يك سازمان انقلابی در خدمت زحمتکشان باشد. که وحدت آن از طریق وجود يك خط مشی و يك پراتیک انقلابی و از طریق پیوستن به يك بینش علمی و به يك ایدئولوژی تضمین می شود. کسه توسعه این [ایدئولوژی] لزوماً از ورای [توسعه] تضادهای خاص آن می گذرد. حزب هر چه بیشتر بصورت يك دستگاه دولتی دارای امتیاز در می آید. وحدت نسبی این دستگاه منکی است بر همبستگی کسانی که از امتیازات مشابه برخوردارند (ولوايسن که [این امتیازات] بنا به جایگاه هر کس در سطوح مختلف سلسله مراتب، متفاوت باشد)، و [نیز منکی است] بر متابعت همه از يك هیأت رهبری که این [هیئات رهبری] نمی توانند خود را حفظ کند مگر با توقع از همه که به مطلق ترین نحوی صداقت و "انضباط" در رابطه با رهبر (Vojd-Vozhd) را بروز دهند. این "انضباط" باید بمثابة مبادله امتیازات فزاینده پذیرفته شود ولی [این امتیازات]، با يك تصمیم ساده رهبر و دستگاه های کنترل - که در اصل - تحت رهبری او قرار دارند، هر آن قابل انفصال اند.

پراتیک سیاسی، که در تحت این شرایط گسترش می یابد، مجموعه ای از اشارات ایدئولوژیک را بدنبال خود میکشد. آن [پراتیک سیاسی] نه تنها افسانه و وحدت و یکپارچگی بلکه، نام تراز آن، تصویری از رجحان وحدت بر تضاد را تحمیل می کند [یعنی] چیزی را که به وارونه کردن "دیالکتیک" - که بطور صوری همچنان به آن استناد می گردد - منجر می شود. این وارونگی خود بخاطر تغییر بنیادی نقش ایدئولوژی حزب، جبراً تحمیل گردیده است. این یکی [ایدئولوژی حزب] از ایدئولوژی انقلابی بودن دست میکشد تا بصورت يك ایدئولوژی محافظه کارانه و ستایشگرانه در آید که به هویت نه به تضاد، امتیاز می دهد و تکیه را بیشتر بر تکرار می گذارد و نه بر دگرگونی.

البته دگرگونی انکار نشده است زیرا پروسه ضد انقلابی در جریان، در طی سال های ۱۹۳۰ و پروسه انباشت، دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیقی را بدنبال داشته اند. با اینهمه، دگرگونی - گرچه همچنان "انقلابی" توصیف می شد -، بیش از پیش، به سیمای "توسعه" (Développement)، تکامل

تدریجی (Evolution) و "پیشرفت" (Progrès-Progress) در می‌آید .  
 در واقع، این تکامل تدریجی گزائی، یک چهره مرکزی صورت بندی ایدئولوژیک  
 استالینی را تشکیل می‌دهد . این [ تکامل تدریجی گزائی ] از طریق مکانی کسه  
 در این ایدئولوژی اشغال می‌کند و [ از طریق ] سیستم‌تیزه کردن مراحل و قوانین  
 توسعه تاریخی خود را بروز می‌دهد .

در سطح پراتیک بلافاصله، این سیستم‌تیزه کردن، حزب و دولت را بمثابة  
 ابزار ساده "خواست های تاریخی"، جلوه گر می‌سازد . این "ابزار" گویا بخاطر  
 شناختی که از قوانین توسعه تاریخی دارند به تنهایی قادرند نقشی تعیین کننده  
 ایفاء کنند . این شناخت گویا باید نقش غالبی داشته باشد . برعکس، مقاصد توده ها و  
 آمال شان ( که می‌توانند "خواست های تاریخی" را ناراحت کنند )، بمثابة موانع  
 احتمالی در پیاده کردن "خط مشی سیاسی درست" - که حزب و رهبرانش تأکید  
 می‌کنند که عاملین ضروری آنند -، جلوه گر میشود .

بدینگونه در ایدئولوژی استالینی، جایگاه مسلطی نمایان می‌گردد که - برروژواری  
 دولتی در حزب و در سیستم دستگه ها اشغال میکند، جایگاهی که با هرگونه  
 دخالت "بی موقع" توده های مردم به مقابله برمیخیزد . همین مناسبات بی-  
 طبقات - در ترکیب با شرایط تاریخی که در درونشان آن [ مناسبات ] گسترش می‌یابند  
 ( شرایطی که مجبور می‌کنند تا "زبان مارکسیسم" بکار گرفته شود در همان حالی که  
 این [ مارکسیسم ] به عکس خود تبدیل می‌گردد ) -، کاری می‌کنند که صورت بنسبندی  
 ایدئولوژیک استالینی، خصلت بینش ایدئالستی از "مارتالیسم دیالکتیک" را ارائه  
 دهد .

بنام این بینش است که "مارتالیسم دیالکتیک" و "حامل" خیالی آن [ یعنی ]  
 حزب، خصوصاً رهبری آن گویا قادرند که "دیالکتیک" را بکار ببندند " و در حیطه  
 علمی، "درست و نادرست" را بطور قاطع تشخیص دهند . این کار را با استناد به  
 "قوانین دیالکتیک" و "کاربرد" (Application) شان [ انجام می‌دهند ] . چنین  
 بینشی جواز "صدور امریه" را فراهم می‌کند که شوری های لیسنکو<sup>\*</sup> درست و پرولتری اند

---

\* تروخیم د نیزویچ لیسنکو T.D. Lyssenko (۱۹۲۶-۱۸۹۸) ژنه تسیسین  
 و گیاه شناس شوروی . مطالعاتی در زمینه بهاره کردن گندم انجام داد  
 و در Vernalisation du blé یا بهاره کردن گندم اصطلاحی است که در سال ۱۹۳۰  
 پدیدار شد و عبارت از تکنیکی است که گویا این امکان را فراهم می‌کند که گندم پائیزه  
 به گندم بهاره - با رانده مان بالا - تبدیل شود و در مدت زمانی کوتاه، تمام

و تزه‌های ژنه تیسین ها (Génétiiciens) نادرست و بورژوازی • بدینگونه، ویژگی و تجربه علمی انکار می‌شود و "نقش رهبری کننده" حزب در تمامی حیطه‌ها مورد تأیید قرار می‌گیرد • یک چنین نفی، ترجمان یک موضع‌ایدیه‌آلیستی است • این [نفی] متضمن برتری شوری بر پراتیک است و منکی بر این فرض است که شناخت از جهان می‌تواند از [شناخت] "قوانین عام دیالکتیک" استنتاج گردد •

این بینش‌ایدیه‌آلیستی از "ماتریالیسم دیالکتیک" نه تنها در انطباق با بریدن طبقه غالب از پراتیک اجتماعی تولید و از تجربه علمی بلکه همچنین و بویژه [در انطباق] با موضع برتر بورژوازی دولتی حاضر در رأس دستگاه‌های حزب و حکومت است • این موضع به جناح برتر بورژوازی دولتی امکان می‌داد که به دانشمندان "دیگته‌کنند" به چه نتایجی باید برسند، یعنی، خصوصاً، در حالت بحران‌های حاد اقتصادی و اجتماعی [به چه نتایجی باید برسند] که امکان دهد بلافاصله (ولو بنحوی موهمانه) با پاره‌ای از اثرات این بحران‌ها "مقابله شود" • مادام که تضادها در بطن بورژوازی دولتی بصورت حاد باقی می‌مانند این [تضاد]ها جناح برتر بورژوازی را وادار می‌سازند که در باره همه چیز بطور قاطع تصمیم بگیرند، و ایسن شیوه‌ای است برای ابراز "تفوق" خود •

در جریان سال‌های ۱۹۳۰ و تا آغاز سال‌های ۱۹۵۰، اتخاذ مواضع افراطی از طریق بینش‌ایدیه‌آلیستی "ماتریالیسم دیالکتیک"، ترجمان خود را در حدت بحران اقتصادی و سیاسی و، بویژه، در بحران کشاورزی می‌یافت: "لیسنکیسم"، شیوه توهم‌آمیزی برای حل این بحران بود •

### نتیجه

---

— مراحل تکامل آن را طی کند • لیسنکو با شوری ژن (Gène) به مخالفت برخاست و در این زمینه، کار او، گسترش شوری‌های ایوان و لادیمیر میچورین I.V. Mitchourine (۱۸۵۵-۱۹۳۵) بود • لیسنکو در زمان استالین به اوج اقتدار و افتخار رسید • بعدها شوری‌های او در شوری‌شدت مورد اعتراض قرار گرفتند و سرانجام به باد فراموشی سپرده شدند •

۱- در این زمینه مراجعه کنید به شارل بتلهایم ، " مبارزه طبقاتی —————  
 در ا. ج. ش. س. (URSS) " ، جلد دوم ، پاریس ، ۱۹۷۷ ، بخش چهارم ، فصل  
 سوم ( توضیح از متن اصلی مقاله ) .

در همینجا قابل تذکر است عبارتی که در فوق با " تحلیل " شروع می شود و به  
 " می انجامد " ختم می گردد در ترجمه انگلیسی مقاله وجود ندارد . ( شماره ۱ ) در متن  
 مقاله ، بر خلاف ترجمه انگلیسی نه در پایان جمله قبلی ، بلکه در پایان همین جمله  
 آمده است . اینگونه حذف ها در ترجمه انگلیسی مقاله ( نه فقط يك جمله بلکه  
 مواردی پاراگراف کامل ) فراوان است که اشاره مورد به مورد آن ها ضرورتی ندارد .

۲- در مورد جمعی کردن مالکیت وسایل تولید و مبادله (Collectivisation) در  
 " تاریخ حزب کمونیست ( بلشویک ) ا. ج. ش. س. (URSS) " ( ۱۹۳۸ ) ، چینی —  
 می خوانیم : " این انقلاب ، [ کلکتیویزاسیون در کشاورزی در زمان استالین ] از این  
 بابت بدیع (Original) بود که از بالا به ابتکار قدرت دولت ، با حمایت مستقیم  
 از پائین ، توسط میلیون ها روستائی در حال مبارزه علیه چنگ اندازی کولاک ها ، برای  
 زندگی آزاد کُلخوزی (Kolhchozienne) انجام یافته بود " ( مسکو ، ۱۹۳۹ ،  
 صفحات ۸۸-۲۸۷ ) . این تزا ، در سال ۱۹۵۰ ، بار دیگر توسط استالین ،  
 در جزوه اش : " مارکسیسم و مسائل زبان شناسی (Linguistique) " مورد تأیید  
 قرار گرفته است .

۳- بعنوان نشانه ای بر معنا به يك " ما " ی — عاری از هرگونه ابهام — اشاره کنیم  
 که استالین ، در آغاز سال های ۱۹۳۰ ، فراوان به آن تکیه می کرد . او به رهبران  
 صنایع چنین اظهار داشت : " ما — شما و ما — در قدرت هستیم و ما در مجموع  
 همه چیز هستیم از جمله [ پاسخگوی ] نقص مسئولیت " ( " موقعیت جدید ، وظایف  
 جدید در بنای اقتصاد " ، نطق ایراد شده در کنفرانس رهبران صنایع ، ۲۳ ژوئن  
 ۱۹۳۱ ، مسائل لنینیسم — از این پس م. ل. — مسکو ، ELE ، ۱۹۵۱ ، ص ۵۱۶ ) .

همچنین این عبارت را ذکر کنیم که استالین خطاب به کمیته  
 مرکزی حزب ایران کرد : " در دنیا ، حزبی نظیر حزب ما ، حزب کمونیست ، حزبی  
 این چنین با قدرت ، دارای اتوریته ای این چنین بزرگ وجود ندارد و هیچگاه وجود  
 نداشت . هیچ چیز مانع ما نمی شود و نمی تواند مانع ما بشود تا کُلخوزها را همان  
 طوری رهبری کنیم که منافع آن ها [ یعنی ] منافع دولت ، اقتضا دارد ( ۰۰۰ ) . زیرا  
 که این مائیم که در قدرت هستیم ، این ما ئیم که منابع دولت را در اختیار داریم . این

مائیم که برای رهبری گُلخوزها فراخوانده شدیم ، و این مائیم که باید تمام مسئولیت کار در روستا را بر عهده بگیریم" ( ۱۱ ژانویه ۱۹۳۳ ، م.ل قبل از اشاره شده ، صفحات ۱۳-۶۱۲ ) .

۴- " حذف طبقات انگل ، استثمار انسان از انسان را [ در شوروی ] ناپدید کس کرده است " ( استالین ، گزارش به کنگره هفدهم ، ژانویه ۱۹۳۴ ، م.ل ، صفحه ۶۸۱ ) .  
" دیگر نه طبقه سرمایه داران در صنایع ، دیگر نه طبقه کولاک ها در کشاورزی . دیگر نه تجار و بورس بازان در تجارت . کلبه طبقات استثمارگر تصفیه شده اند " ( در زمینه طرح قانون اساسی ، نوامبر ۱۹۳۶ ، م.ل ، ص ۷۵۲ ) . " ... نه سرمایه دار داریم ، نه مالک بزرگ ارضی ، نه استثمار و دقیق ترین که احدی وجود ندارد که بروی خلق ، اعمال فشار کند و خواست او را به انحراف بکشاند " ( نطق استالین در مقابل رای دهندگان در حوزه انتخاباتی استالین در مسکو ، ۱۱ دسامبر ۱۹۳۶ ، کلیات آثار ، جلد چهارم هم ، N.B.E [ کتابفروشی نورمن بتون ، پاریس ] ، ۱۹۷۷ ، ص ۱۷۵ ) .

۵- " در زمینه طرح قانون اساسی " ، م.ل ، ص ۷۲۵ .

۶- استالین ، گزارش به کنگره هفدهم ( ۱۹۳۹ ) ، م.ل ، ص ۸۸۱ .

۷- بنا به نظر ویشینسکی ( vichinsky ) : " اکنون دولت شوروی به چه چیزی بیشترین شباهت ها را دارد ، به ماشینی فوق العاده متکامل که اولین قوسه متحرکه ( Locomotive ) خود را پشت سر ، در محلی بسیار دور رها کرده است " ( The "teaching of stalin concerning the socialist state" in soviet legal philosophy, Cambridge, UHP, 1951, P.248 ).

A.Vichinsky, The law of the soviet (Macmillan, 1948)

این اثر از چاپ ۱۹۳۸ روسی [ به انگلیسی ] ترجمه شده است .

— ۸ —

P.Ioudine, La source principale du développement de la société soviétique. Accord parfait entre les forces productives et les rapports de production, Moscou, ELE, 1950, P.16.

۹- " در خصوص انحرافات در مسئله ملی " ، ۷ ژوئن ۱۹۳۰ ، مراجعه کنید بس—  
ژ. استالین در کتاب " مارکسیسم و مسئله ملی و مستعمراتی " انتشارات N.bethune [ پاریس ] ، ۱۹۷۴ ، ص ۲۳۸ . استالین در سال ۱۹۳۳ بر همین امر تاکید می گذارد :

" محو طبقات نه از طریق خاموش شدن مبارزه طبقاتی بلکه از طریق شدن آن بدست می آید . زوال دولت نه از طریق تضعیف قدرت بلکه از طریق

تحکیم حد اکثر آن بدست می آید و این برای خلاص کردنِ ته مانده های طبقات مشرف به موت و برای سازماندهی دفاع علیه محاصره سرمایه داری - که هنوز با از بین رفتن بسیار فاصله دارد و باین زودی ها از بین نخواهد رفت -، يك امر ضروری است. (بیلان برنامه پنج ساله اول م.ل، ص ۵۹۳).

۱۰- گزارش به کنگره هفدهم م.ل، ص ۸۷۵.

۱۱- همانجا، صفحات ۸۸۱-۸۸۰ استالین در سال ۱۹۵۰ (در "مارکسیسم و مسائل زیانشناسی")، با تکیه به تجربیاتی که جنگ علیه آلمان هیپتری در اختیارش قرار داد، این ترزا از نو مورد تاکید قرار داد.

۱۲- پس از ۱۹۳۶، حقوقدانان کرینکو (Krylenko) و پاشوکانیس (Pachoukanis) که هنوز از زوال دولت یاد می کردند، از گردونه خارج شدند. در این وقت، ویشینسکی بعنوان سردمدار مکتب حقوقی شوروی ظاهر شد. قانون اساسی ۱۹۱۸، R.S.F.S.R [جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه] را همچون عبور از يك "مرحله گذار" مشخص می کرد و بعنوان هدف برای حاکمیت شوروی، برقراری سوسیالیسم را در نظر می گرفت که "در آن نه تقسیم طبقات وجود خواهد داشت و نه حاکمیت (Pouvoir) دولت". قانون اساسی ۱۹۳۶، بر عکس، نقش اساسی را به "دولت سوسیالیستی" اعطاء می کرد (مراجعه کنید به گی دزولر Guy Desolre، "چهار قانون اساسی شوروی (۱۹۲۷-۱۹۱۷)", [انتشارات] ساولی، ۱۹۷۷).

۱۳- استالین در دسامبر ۱۹۳۷ اعلام داشت: "مسئله این نیست که انتخابات ما همگانی، مساوی، مخفی و مستقیم خواهد بود، گواين که همین امر بخودی خود دارای اهمیت بزرگ است. مسئله اینست که انتخابات همگانی ما، در مقام مقایسه با انتخابات تمام کشورهای دیگر، آزادترین و دموکراتیک ترین خواهد بود".

"در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه سرمایه داران وجود دارند، نه مالکان بزرگ ارضی"، در نتیجه، "هیچگونه فشاری نمی تواند از طرف طبقات متمکن به افراد بی چیز اعمال شود. در کشور ما، انتخابات در يك جو همکاری بین کارگران، دهقانان و انتلکتوئل ها، در يك جو اعتماد متقابل - حتی دلم می خواهد بگویم دوستی متقابل - انجام می شود" (سخنرانی در مقابل رای دهندگان، در اثر قبلا اشاره شده، صفحات ۱۷۵-۱۷۴).

در ماه مارس همین سال بود که او [استالین] در باره "وخامت مبارزه طبقاتی" سخن گفته بود.

۱۴- "بالاخره باید درك کرد که از میان کلیه سرمایه های با ارزش موجود در جهان، با ارزش ترین و تعیین کننده ترین آن ها را انسان ها و کادرها تشکیل می دهند.



باید درك كرد كه در کشور ما ، در شرایط کنونی ، گادرها در باره همه چیز تصمیم می گیرند " ( سخنرانی در کاخ کرملین به مناسبت اعطاء درجه به شاگردان مدرسه عالی ارش سرخ ، ۴ مه ۱۹۳۵ ، م-ل ، صفحه ۰۷۲۸ این سخنرانی ، بعدها به دفعات بیشتر بصورت جزوه ای تحت عنوان "انسان با ارزش ترین سرمایه" تجدید چاپ خواهد شد ) .

۱۵- " طرح قانون اساسی جدید ا. ج . ش . س ( URSS ) از این امر حرکت می کند که در جامعه ، طبقات متخاصم وجود ندارد ، که جامعه از دو طبقه دوست ، کارگران و دهقانان ، تشکیل یافته است ، که دقیقاً همین طبقات زحمتکش اند که حاکمیت را در دست دارند ، که رهبری سیاسی جامعه ( دیکتاتوری ) متعلق به طبقه پیشرو جامعه ، است . " ( ژوستالین ، " در زمینه طرح قانون اساسی " ، م-ل ، ص ۷۶۰ ) . در سال ۱۹۳۹ استالین چنین خواهد گفت : " فونکسیون سرکوب نظامی [ پلیسی ] در داخل کشور بی مورد شده ، از بین رفته است چرا که استثمار محو شده است ، استثمارگران دیگر وجود ندارند و دیگر کسی برای سرکوب شدن یافت نمی شود . " ( گزارش به کنگره هفدهم ، م-ل ، ص ۸۸۱ ) .

۱۶- کتاب The law of the soviet State سابق الذکر ، ص ۰۴۹ . ایضا :

" ما از مارکسیسم می آموزیم که پرولتاریا همچنین به دولت احتیاج دارد تا استثمارگران را پایمال سازد و توده عظیم مردم را بسوی قلمرو اقتصاد سوسیالیستی رهنمون گردد . در این رهگذر ، به ارگان هائی نظیر دادگاه ها - که فعالیت شان پیوسته است به موازین قانونی ، به مقررات ، به عادات ( Coutumes ) قانونی ، به بینش حقوقی یعنی به حقوق ( Droit ) در کلیت خود - يك نقش استثنائی تعلق می گیرد " ( همانجا ، ص ۵۰ ) .

۱۷- " در زمینه طرح قانون اساسی " ، م-ل ، ص ۰۷۶ .

۱۸- " گزارش به کنگره هفدهم " ، م-ل ، ص ۰۸۵۹ .

۱۹- " گزارش به پنجم کمیته مرکزی حزب کمونیست ( بلشویک ) ا. ج . ش . س ، ۳ مارس ۱۹۳۷ ، کلیات آثار ، جلد چهارم ، NBE [ کتابفروشی نورمن بتون ، پاریس ] ، ص ۰۱۴۴ .

۲۰- همانجا . در زمینه این مسائل مختلف ، مراجعه کنید به [ کتاب ] " کمونیسم " ، " مارکسیسم " استالینی ، که در پائیز ۱۹۷۹ در انتشارات Federoy بچاپ خواهد رسید .

۲۱- یکی از مضامین گسترش یافته توسط استالین در سخنرانی ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ اوست ، وقتی که اعلام داشت : " طبقه کار باید انطکتوتل های فنی خاص خود در تولید

را پرورش دهد . . . . (م-ل قبلا اشاره شده، ص ۵۱۹ . تاکید از متن اصلی است) .

۲۲- مبارزه علیه "انگلکوتل های قدیمی" ، بویژه در سطوح عملی ، تحت تاثیر ناراضی طبقه کارگر و تضاد های درونی در بورژوازی دولتی گسترش یافت . حتی در آغاز سال های ۱۹۳۰ ، جهت گیری "اصولی" در انطباق با خصومت آشکار علیه این جناح از "انطیزانتسیا (Intelligentsia)" نبود . بدینگونه، در سخنرانی اشاره شده در یادداشت قبلی ، استالین به افشاء کسانی پرداخت که هر متخصص یا مهندس "مکتب قدیم" را "یک جنایتکار یا خرابکار" ارزیابی می کردند و او تاکید کرد که باید "رفتار نسبت به مهندسان و تکنیسین های مکتب قدیم تغییر یابد ، توجه و رافت بیشتری به آنان معطوف گردد . . . . ( همانجا ، ص ۵۲۴ ، تاکید از متن اصلی است) .

۲۳- همانجا ، ص ۵۱۰ .

# در باره دین

مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

۳

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد ؟

"معرفی يك سرزمین"

مقدمه

در شماره های گذشته "اندیشه رهائی" ، پس از معرفی بیوگرافی محمد ، نوشته  
ماکسیم رودنسون ، تضاد کلی در باره این کتاب ، نویسند ه آن و نگاهی گذرا به  
شیوه تحلیل او در رابطه با اسلام و مسائل اسلامی ، پس از اشاره به هدف انتخاب  
این کتاب برای معرفی و علت و چگونگی تلخیص و در نتیجه ، نحوه ترجمه مطالب  
آن ، بخش هایی از پیشگفتار نویسند ه را ارائه دادیم ("اندیشه رهائی" ، شماره ۲،

آنگاه طی مباحثی باین امر پرداختیم: اسلام در ستر چه شرایط تاریخی و جهانی بوجود آمد یا امکان ظهور و استقرار یافت - بدوا در عربستان، سپس در بخش مهمی از جهان آن روز. و تحت چه شرایط جهانی مشخص، توانست سلطه خود را بر بسیاری از کشورها بویژه به دو امپراطوری بزرگ آن ایام (ایران و روم شرقی) تحمیل کند ("اندیشه رهائی"، شماره ۴-۳، صفحات ۲۹۳-۲۶۵).

در صفحات فوق الذکر، در متن و زیرنویس های نوشته، کتاب "محمد" را تقریباً فراموش کردیم چرا که بنظر ما، مباحث بسیار مهمی که در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام می باید مطرح شود، رود نسون در فصل اول کتاب خود ("معرفی یک جهان") یا به آن ها نپرداخته یا بسیار مختصر (بیش از حد مختصر) به آن ها اشاره کرده است. بهر دلیل و علتی که رود نسون به مسئله استقرار و گسترش اسلام توجه کافی مبذول نداشته باشد بنظر ما، همانظوری که در همانجا توضیح داده ایم، مسئله ای بسیار با اهمیت است. و بخاطر اهمیت بسیار این مسئله، در متن و زیرنویس های شماره گذشته، آن را در حد امکانات صفحات نشریه، گسترش دادیم. بطوری که خوانندگان خود متوجه شده اند، هدف واقعی ما در تهیه این سلسله مطالب، صرفاً معرفی، نقد و تلخیص یک کتاب نیست بلکه همچنین و بویژه این امر بهانه ایست برای طرح مسائلی در رابطه با اسلام، مسائلی که امروزه، بنحو موحشی گریبانگیر جامعه ما است.

باری، در همان شماره گذشته نشریه، علل و عوامل پیروزی مسلمین، بویژه در جنگ های خارجی، را بر شمردیم و بعنوان نمونه، بطور مختصر، پیروزی اعراب بر ایران را مورد بررسی قرار دادیم. در آن بخش از نوشته، بدستی، چه در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام در عربستان، چه بویژه در رابطه با پیدایش، استقرار و گسترش اسلام در خارج از مرزهای عربستان، ضمن تکیه بر اهمیت شرایط اجتماعی - اقتصادی - هم در کشور غالب و هم در کشورهای مغلوب -، خود را باین عوامل محدود نکردیم، چرا که بیش یک بُعدی، هیچگاه توضیح دهند و کامل ماهیت چند بُعدی و پیچیده مسائل نیست. در رابطه با مسئله مورد بحث در آنجا بنظر ما، شرایط تاریخی و جهانی، در گسترش و استقرار اولیه اسلام در بخش عمده ای از جهان آن روز، نقشی بسیار مهم ایفا کرده اند. در همانجا نوشتیم: "ظهور و استقرار یک دین فقط ناشی از شرایط اجتماعی یک سرزمین معین نیست. شرایط جهانی هم در ظهور و استقرار آن نقش مهمی دارند" (تاکید ها از همانجا) و در سرتاسر آن بخش از مقاله کوشیدیم که این را نشان دهیم. متعاقب این، ضمن توجه بر اهمیت شرایط سیاسی، نظامی و فرهنگی جوامع مغلوب، پس از تاکید بر این

که بحث ما در آنجا، "بر سر ظهور و استقرار يك دين در يك جامعه معين است نه تداوم و استمرار آن در طی قرون متبادی - که این خود از مگانیم های دیگـری پیروی می کند"، پس از تاکید بر نقش قدرت سیاسی و کاربرد اهرم های اساسی آن در يك جامعه طبقاتی، به يك عامل مهم دیگر در توسعه سریع اسلام، چـه در عربستان و چه بویژه در کشورهای مغلوب، را بر شمرديم و آن را "عامل زور" نامیدیم و تعریف آن را (که فقط "قهر" نیست) در همانجا ارائه دادیم. آنگاه انگیزه های اصلی غایبان عرب - با بدست دادن مفهوم درست و دقیق "غزوه" بویژه در جنگ های خارجی با کشورهای ثروتمند - را بیان داشتیم. چون بحث ما در آنجا (بعنوان مثال) عمدتاً درباره ایران بود، نمونه های تاریخی متعددی در این زمینه بدست دادیم و در آن بحث ها نکشیدیم، برای این که "علمی" سخن بگوئیم، يك مسئله باندازه کافی ساده را پیچیده کنیم. در نتیجه، محور مباحث خود را به احکام "کلی" و "جهاشمول" (یا آنچه بعنوان احکام کلی و جهاشمول جلوسه داده می شود) محدود نکردیم و کوشیدیم که در فراسوی آن ها، مسائل چهارده قرن قبل را با برداشت های عام یا عامیانه شده امروزی ننگریم. با این همه، مدعی نیستیم که تزه های ارائه شده در آنجا، بی نقص و کاملند چرا که امکان اشتباه در مباحث شوریک را هرگز منعی نمی دانیم، اگر جز این باشد نه با يك تئوری (نظریه - فرضیه) بلکه با يك حکم قاطع و لایزال مواجه ایم. و این، با قوانین سوسیالیسم علمی مغایر است.

با اطلاعات راقم این سطور (که بی شك کامل نیست)، برخی از تزه های ارائه شده در آن بخش از مقاله، در رابطه با ادیان و بویژه دین اسلام، تزه های کم و بیش جدیدند. جدید بودن را هیچ فضیلتی نیست. اگر فضیلتی متصور باشد، در درست بودن يك تزااست. و محک این درستی، سنتز حاصله از برخورد آراء و نظرهاست. از این رو، انتظار داشتیم (و داریم) که خوانندگان صاحب نظر در مباحث تاریخی و اسلامی در زمینه مطالب عنوان شده در آن بخش از مقاله درگیر شوند و نگارنده گمان نمی کند که مسئولان نشریه از اینگونه جدل های نظری استقبال نکنند و صفحاتی را باین امر اختصاص ندهند.



در این شماره، فصل "معرفی يك سرزمین" به شرایط اقتصادی، اجتماعي، سیاسی، جغرافیائی و مذهبی جامعه ای اختصاص دارد که اسلام در آن بوجود آمد و رشد کرد. در مقدمه این سلسله مقالات در شماره گذشته نوشته ایم: در شماره



قدیمی خبر می دادند .

بسترهای رودخانه (وادی) ، شواهدی بودند از دوره های مرطوب . ولی از دوره های تاریخی به بعد ، بیشتر اوقات خشک بوده اند . گهگاه چند مرداب در کنارشان دیده می شدند . و باران های ناگهانی ، گاهی اوقات ، در مدت زمانی کوتاه ، آن ها را به سیلاب های تند بدل می کردند . آب وجود داشت . ولی برای جستجویش می بایست به حفر چاه پرداخت . گاهی عمق این چاه ها به ۱۷۰ متر می رسید . ناگهان چشمه ای ظاهر می شد و در این حال ، واحه ای نظایم می گردید که گیاهان سبزش ، آن را از کویر اطراف ، مجزا می کرد . درجا های دیگر نیز ، بویژه در دشت های ساحلی که باران در آنجا بیشتر بچشم می خورد ، بسترهای درونی وادی (رودخانه) ها باندازه کافی آب ذخیره می کردند تا امکان نوعی کشت و زرع فراهم گردد . حتی در مناطق کویری ، رگبارها ، ناگهان برای چند ساعت ، گل ها و علف های وحشی را پدید می آوردند .

شرایط جغرافیائی ، نوع زندگی را تحمیل می کرد . با توجه به تسلط مطلق کویر بر شبه الجزیره ، نوع زندگی تحمیل شده در ارتباط با آن ، چادر - نشینی شبانی بود . ساکنان این مناطق ، در دومین هزاره قبل از میلاد مسیح ، شتر را اهلی کردند . از آن پس ، گروه های کوچک چادر نشین ، بدنیال شتر ، که معاش شان را تا مین می کرد ، براه افتادند . اسپرنگس (Sprenger) می گوید : عرب ، زائده شتر است .

در "بهار" ، وقتی که باران می بارید ، همه ، به همراه حیوانات خود بطرف مناطقی هجوم می بردند که آب ، سبزی را به ارمغان می آورد . این روزها ، روزهای سرور و شادمانی بود . روزهایی که حیوانات و آدم ها ، در چشم انداز دوره های قحطی آینده ، شکی از عزا در می آوردند . گروه های کوچک از هم جدا میشدند تا از این نعمت بزرگ بهره مند شوند . سپس ، زمان خشکی فرا می رسید و گروه های انسانی در اطراف نقاط دائمی آب ، متمرکز میشدند . در آنجائی که علی رغم خشکی ، گیاهان و بوته ها همچنان به حیات خود ادامه می دادند .

در دیگر مناطق ، برخی حیوانات کشت می شد . ولی در واحه ها ، جمع



کوچک یکجا نشینان (۲) ، درخت خرما - درخت درختان - را پرورش می دادند که نه فقط میوه اش بلکه تمامی عناصرش تا به انتها مورد مصرف قرار می گرفت (درختی که آن را "عمه و مادر اعراب" نام داده اند) ، و تنها ماده مقوی (اگر شیر شتر را کنار بگذاریم که بندرت به آن اضافه می شد) توده های محروم بدوی بشمار می رفت .

تمامی عناصر این جماعات - کشتکاران درخت خرما یا (ندرتاً) حیوانات، میوه و سبزی ، چادر نشینان پرورش دهند شتر در استپ ها و کویر، روستا نشینان و شهر نشینان مناطق اطراف - ، مجبور بودند که در ارتباط نزدیک بهم زندگی کنند چرا که هر دسته از این عناصر به دسته های دیگر نیاز داشت . **جمل سواران (Chamaliers)** ، بخاطر سوارکاری سریع شان ، از نظر نظامی به کسب برتری نائل شدند و عملاً بر یکجا نشینان ، بویژه ساکنان واحه های منزوی در اقیانوس کویر ، تسلط یافتند .

تجارت یکی از روابط مسالمت آمیز این جماعات را تشکیل می داد . شتر، یعنی گشتی کویر ، امکان می داد که این گستره های عظیم پیموده شود . این حیوان می توانست تا ۲۰۰ کیلو بار حمل کند و در طی یکروز ، صد کیلومتر را پشت سر بگذارد ، بمدت بیست روز ، در زیر پنجاه درجه حرارت راه برود بشرطی که کمی علوفه در اختیارش قرار گیرد و در غیر اینصورت یعنی در صورت فقدان علوفه نیز ، قبل از این که از پای در آید ، بمدت پنج روز راه می پیمود . کاروان ها می توانستند مناطق متعدد عربستان جنوبی (یمن) را به "هلال حاصلخیز" متصل کنند تا محصولاتش که در هر یک از آن ها تهیه می شد به دیگری

---

۲- یکجا نشینان را در مقابل واژه فرانسوی *Sédentaires* قرار داده ایم که در اینجا منظور از آن ، گروه های انسانی است که در محل ثابتی سکونت گزیده اند و در نقطه مقابل آن ، چادر نشینان و خانه بدوشان (*Nomades*) قرار دارد که هنوز در روزگار ما ، اعراب بادیه نشین ، کولیان ، ایلات ، آوارگان از آن جمله اند . قبل از پیدایش اسلام هر دو دسته در عربستان وجود داشت . دسته اول در شهرها ، واحه ها و در کنار چشمه ها زندگی می کرد و دسته دوم ، چادر بدوش ، بدنبال آب و علف - برای خود و شترش - ، مدام از نقطه ای به نقطه ای دیگر نقل مکان می داد .

برسانند و علاوه بر این ، محصولات ترانزیتی را همراهی می‌کردند که از یسک سواز هند ، افریقای شرقی و خاور دور و از سوی دیگر ، از تمامی دنیای مدیترانه‌ای می‌آمدند . اعراب بدوی (Bédouins) از این کاروان ها حـق عبور از مناطق مورد کنترل خود را طلب می‌کردند مگر این که یسک دولت قوی ، با قوای نظامی ، عبور کاروان ها را تضمین می‌کرد . در یسک سطح محدودتر ، مبادلات طبعاً بین چادر نشینان و یکجانشینان صورت می‌گرفت حتی در همین حد که امکان تهیه غذائی را فراهم کند تا شیر شتر چادر نشینان و خرما ی یکجانشینان بهم در آمیزد . یک سلسله بازار یا بازار مکاره وجود داشت که گاهی در اطراف یک چشمه یا یک معبد ، شکل دائمی بخـشود می‌گرفت . علاوه بر مداین (Cités) شکل گرفته در واحه ها ، مداین پراکنده ای نیز در کویر وجود داشت . این مداین ، محل اقامت بازرگانان و پیشه‌وران و - نیز در صورتی که وضعیت مکانی اجازه می‌داد - روستائیان و همچنین روسای قبایل چادر نشین بودند . این روسای قبایل ، از همیـن جا - به‌مراه رفاه نسبی و با ملتزمین کم و بیش متعدد شان - ، افراد قبایسل سرگردان و خانه بدوش خود را تحت نظر داشتند .

در این مداین و نیز در واحه ها و استپ‌های قابل کشت و زرع ، ساخت‌های اجتماعی مخصوص به زندگی بادیه نشینی ، حفظ می‌شد . گروههای کوچک انسانی - که بعد آن ها بر اثر ضرورت‌های حیاتی تحمیل می‌شود - و می‌توان آن ها را عشیره (Clan) یا مادون قبیله (Sous-tribu) نامید - ، سلول‌های پایه را تشکیل می‌دادند . عشایری که ، درست یا نادرست ، نوعی خویشاوندی در بین خود قائل بودند ، قبیله‌ای ایجاد می‌کردند . هر قبیله ، نسب اجداد خود را داشت . ایدئولوژی ها و سیاستمداران بادیه ، شجره نامه هائی را بر پا می‌داشتند که در آن ها ، خویشاوندی مفروض با این اجداد ، روابط کم و بیش نزدیک گروه هائـی را منعکس می‌کردند که نام آن اجداد را بر خود داشتند .

این روابط می‌توانست مسالمت آمیز باشد . ولی فقر و حشمتاکی که عمدتاً گروه های عرب را در بر می‌گرفت ، میل به تصرف - از طریق زور - دارائی های (غالباً نسبی) کسانی را شدت می‌بخشید که تقدیر کمی نسبت به اینان

روی خوش نشان داده بود . بدین ترتیب غازو (Ghazou) یا غـزوه ای (Razzia) (۳) ترتیب داده می‌شد که مقررات آن بطریق غیر مضبوط تنظیم

۳- در باره غزوه مراجعه شود به بسیاری از صفحات بخش قبلی این مقاله — در "اندیشه رهائی" ۳ و ۴ (بویژه به صفحات ۲۷۰، ۲۷۳، ۸۲، ۲۸۲ و ۸۸-۲۸۵) . غزوه همانطوری که قبلاً گفته شد، قبل از اسلام بمفهوم حمله و یورش برق آسا و غافلگیر کننده بود بمنظور تصرف اموال و دارائی فرد یا افراد بعد از اسلام، در زمان پیغمبر و جانشینان او (تا وقتی که اعراب فنون نظامی و جنگی را فرا گیرند) ، دقیقاً بهمان شکل و بهمان نام بکار برده می‌شده ولی با توجه جدید : جهاد علیه کفر .

تاکید بر نکته، دیگری — که در قسمت های قبلی این سلسله مطالب و نیز برخی دیگر از مطالب پیشین "اندیشه رهائی" کم و بیش به آن پرداخته شده، در دنباله این سلسله مقالات بیشتر به آن خواهیم پرداخت —، ضروری است : اسلام (مانند بسیاری از ادیان قبلی بویژه مسیحیت) هیچ چیز تازه ای ارائه نداده است . قرآن محمد اقتباسی است از ادیان قبلی، یهودی، مسیحی، ادیان شرقی بویژه ایرانی (بشکل نازل و غالباً مسخ شده، در حد اطلاعات محدود، دست دوم یا چندم محمد از آن ادیان) و از ادیان اعراب قبل از اسلام . بنابراین اهمیت قرآن بر خلاف پندار عمومی در بین مسلمین در تازگی آن نیست، در فاصله ای است که بین اقتباس صرف و انطباق وجود دارد . و محمد این را نه به وحی الله بلکه به تیز هوشی و قدرت انطباقی خود مدیون است . اقتباس عناصر تك تك موجود، ترکیب آن ها و پیاده کردن شان بر پایه شرایط مشخص . البته این اصل عمومی در قرآن را فرصت طلبی، پراگماتیسم، سیاست گام به گام و نیازهای لحظه ای محمد، غالباً مخدوش می‌کرد و منشاء احکام ناسخ و منسوخ در قرآن را باید در این امر جستجو کرد . تردیدی نیست که آن "اصل عمومی" و اولیّه اسلام محمد، بر اساس سنتز ارائه شده در فوق، در روند خود و در پراتیک اجتماعی و سیاسی محمد، دستخوش تغییر و تحولات بزرگی شد و این يك منشاء دیگر از احکام ناسخ و منسوخ قرآن است . چند مثال گذرا برای برخی از نکات اشاره شده در فوق :

— محمد پس از فرار از مکه به مدینه ("هجرت")، وقتی که در موضع ضعف و ناتوانی قرار داشت، برای بدست آوردن حمایت قبایل ثروتمند یهودی —

شده بود . مقررات مذکور مبتنی بر این بود : اموال افراد می تواند بغارت رود ولی ، تا سر حد امکان ، نباید خون انسانی ریخته شود . چرا که بر اساس قوانین غیر مکتوب بادیه ، ریختن خون ، عواقب بسیار وخیمی بدنبال داشت . هیچ حقوق (Droit) مجردی که در بند هایش بتواند اعراض آزاد را محدود کند ، هیچ دولتی که بکمک پلیس خود بتواند مقررات خویش را تحمیل کند ، در بادیه وجود نداشت . تنها حفاظ زندگی آدمی ، اطمینانی بود که عادات و رسوم ارائه می داد و عدم رعایت این ها پرداخت بهاء گزافی در برداشت . خون بجای خون ، زندگی بجای زندگی . شرمساری پساك نشدنی گریبانگر کسی می شد که قاتل فردی از افراد قبیله اش ، بر اساس رسوم ،

— مدینه ، قبله مسلمین را ، اورشلیم اعلام کرد . ولی پس از این که جای پای خود را در مدینه محکم کرد ، پس از این که تک تک این قبایل را ، گام به گام و هر يك به نوبت ، سرکوب کرد ، اموال و املاک شان را بغارت برد ، خودشان را از مدینه بیرون ریخت و یا تا نغز آخرشان را بقتل رساند ، نوبت بدست آوردن دل دشمنان قدرتمند مکه فرا رسید . باز از طرف خدا وحی نازل شد که مسلمین بطرف مکه تاز بگذارند .

— محمد سیاست باز ، به هنگام ناامیدی به ستایش و بت بزرگ "لات" و "غری" پرداخت و "شفاعت" آن ها را "پذیرفته" شدنی دانست و سپس به سجده افتاد ( تاریخ طبری ، جلد ۳ ، صفحات ۸۲-۸۸۱ و تفسیر شریف لاهیجی ، جلد ۳ ، ص ۲۰۱ ، بنقل از کتاب اسلام شناسی ) . این امر به ماجرای "غزایق" معروف است . متن این آیه از اکثر قران های موجود حذف شده است چرا که غالب مسلمانان معتقدند که آیه مبتنی بر ستایش از بت هـ را شیطان بر زبان پیغمبر جاری ساخته است . محمد ، بعد ها ، زمانه که دیگر به اینگونه بند بازی ها نیازی نداشت بارها در قران از واقعـه غزایق اظهار تدامت کرده است .

آنچه قبلا در باره محتوی قران گفته ایم در باب واژه ها و اصطلاحات آن نیز صادق است . بخشی از این واژه ها و اصطلاحات از ادیان قدیمی اقتباس شده ولی قسمت عمده آن ها از ادیان "اعراب دوره جاهلیت" گرفته شده است . نه تنها غزوه بلکه واژه هائی مانند جن ، کعبه ، الله و غیره در میان بت پرستان عرب رایج بوده است .

مستحق اجراء قصاص بود ولی به زنده ماندن او تن در می داد . ثار ( ۴ ) ، یکی از ستون های جامعه بادیه نشین بود .

ثار ، در منشاء خود ، مبتنی بر مساوات بود . چرا که هر عضو يك قبيله با هر عضو قبيله های دیگر ، مساوی بود . هر گروه برای خود يك رئيس تعیین می کرد که او را سيد می نامیدند . قدرت این رئيس صرفا به اعتبار شخصی اش وابسته بود . او می بایست هر لحظه مراقب باشد که این اعتبار ، کامل و دست نخورده باقی بماند . رئيس قبيله می بایست سرشار از صفات پسندیده باشد و با مهربانی و ادب و سعه صدر خود ، طرفدارانش را حفظ کند ، در هر شرایطی از جاده اعتدال منحرف نگردد ، اراده نهائی کسانی که رهبری شان را بر عهده دارد ، رعایت کند و در عین حال ، دلیلی را اقتدار خود را به نمایش بگذارد .

رود نسون سپس به مجامع عمومی قبيله اشاره می کند که با آنچه بعد ها در قرآن — فقط در سه جا ، آن هم بسیار متفاوت با مفهوم شورا در روزگار ما — بکار گرفته شد و یا اخیرا برخی از نیروهای سیاسی — مذهبی بعنوان نهاد شورائی در اسلام القاء شبهه می کنند ( ۵ ) ، براتب دموکراتیک تر بسود — او می نویسد :

۴- واژه های قصاص و ثار که به نحوست وجود حکومت اسلامی وارد زبان فارسی امروز شده ( قانون قصاص ، لشکر ثارالله ، گشت ثارالله ) ، از واژه هائیکه قبل از پیدایش اسلام نیز در جامعه عربستان وجود داشته است . واژه قصاص معروف تر از آنست که توضیحی در باره اش ارائه دهیم اما معانی ثار ، بنا به فرهنگ معین ، بدینگونه است : کینه کشی ، انتقام ، خون و خونخواهی . . .

نه تنها این واژه ها به برکت وجود حکومت اسلامی در زبان فارسی امروز راه یافته اند بلکه مضامین اجتماعی آن ها ، که یادگار دوران توحش ( دوره پیدایش اسلام و دوره قبل از آن ) است ، بر جامعه مدنی امروز ایران تحمیل شده اند .

۵- در باره مفهوم واقعی شورا در قرآن از یکطرف و تفاسیر خیالی بافانه برخی از نیروها و اشخاص سیاسی — مذهبی نظیر مجاهدین ، علی شریعتی ( و طرفداران وی ) ، بنی صدر و غیره از طرف دیگر ، مراجعه کنید به بخش ←

در مجامع عمومی قبیله (٦) ، وتوی فقط یک فرد می توانست یک تصمیم مهم را معلق کند .

با اینحال ، تمام عشیره ها (٦) بمفهوم دقیق کلمه ، با هم برابر نبودند . بعضی

سوم سلسله مقالات "شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک" ، قسمت "شورا و اسلام" ، اندیشه رهائی " ٣ و ٤ ، صفحات ٨٦-١٨٣ .

٦- رود نسون در کتاب خود ، چند جا ، از جمله در اینجا ، قبیله (Tribu) و عشیره یا خاندان (Clan) را بجای هم بکار می گیرد و در نتیجه عبارت بصورت غیر دقیق یا نامفهوم در می آید و ما در اینجا ( و هر جای دیگر ) واژه ای که بنظرمان درست می رسد ، انتخاب می کنیم . ( و در هر مورد بجای خود تذکر می دهیم ) . در اینجا ، هم مجامع عمومی قبیله ( نه عشیره ) درست است و هم عبارت بعدی نویسنده چنین حکمی را تأیید می کند . بطوری که می دانیم هر قبیله را چندین خانواده ایجاد می کرد . مثلا قبیله قریش از خاندان ها ( عشیره ها ) ی متعددی تشکیل میشد نظیر بنی هاشم ، بنی امیه ، بنی زهره ، بنی مخزوم ، بنی اسد ، بنی نوفل ، بنی جمح ، بنی تیم ، بنی سهیم ، بنی عدی ( "بامداد اسلام" ، عبدالحسین زرین کوب ، امیر کبیر ، چاپ ششم ، ١٣٦٢ ، ص ١٠ ) . هر چند گاه ، یکی از این خاندان ها در قبیله قسدرت بیشتری می یافت و در نتیجه ، ریاست امور کعبه ، ریاست دارالندوه ، حمل پرچم قریش به هنگام جنگ ، سقایت حج ( آب دادن به حجاج ) ، رفادت ( غذائی که برای حاجیان و زائران تهیه می شد ) و غیره را بر عهده می گرفت ( "تاریخ سیاسی اسلام" ، دکتر حسن ابراهیم حسن ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، انتشارات جاویدان ، چاپ چهارم ، ١٣٦٠ ، جلد اول ، صفحات ٥٢ - ٥١ ) . بنابراین ، ما Clan اولی در کتاب رود نسون را به قبیله تغییر داده ایم ولی Clans دومی را بصورت همان عشیره ها باقی گذاشته ایم .

در اینجا تذکر یک نکته دیگر نیز لازمست : " مجامع عمومی قبیله " متفاوت است با " دارالندوه " که هر دو در عربستان قبل از اسلام وجود داشتند . اولی در محل هر قبیله با شرکت کلیه افراد یک قبیله تشکیل می شد و دومی در مکه ، در درون کعبه و با شرکت " سران و بزرگان قبایل " که در باره کارهای مهم مشورت می کردند . در دارالندوه ، کسانی می توانستند حاضر باشند که دست کم چهل سال داشته باشند ( تاریخ سیاسی اسلام ، همان جلد ، ص ٥١ ) .

از آن ها از طریق غزوات، تجارت و از طریق دریافت بهره دیون مردم یکجانشین یا حتی چادر نشین، ثروتمند شده بودند. حتی افراد مهم یك عشیره مشخص، در يك زمان مناسب، ثروت فردی بدست می آوردند. بنا بر این، چه در يك قبیله چه در يك عشیره، هم ثروتمند وجود داشت و هم مستمند. ولی در يك دوره خشکسالی یا بد بیاری در جنگ کافی بود تا برابری در فقر را بوجود آورد. بعضی ها، با آن ثروت های موقتی، بردگانی در اختیار داشتند. بردگانی را که خریده یا در طی غزوات بسه اسارت خود در آورده بودند و یا بد هگاران که قادر به پرداخت دیون خود نبودند به بردگی شان در می آمدند. ولی شرایط زندگی چادر نشینی - بر خلاف یکجانشینی -، چندان اجازه انقیاد دائمی، مراقبت پذیر و سازمان یافته را نمی داد. از این نظر، غالباً این بردگان را آزاد می کردند. بردگان آزاد شده (مولی) (۷)، همچنان تحت ولایت اربابان سابق خسود باقی می ماندند.

نویسنده کتاب "محمد" از قول آمی بن مارسلن (Ammien Marcellin)

مورخ قرن چهارم میلادی (سه قرن قبل از پیدایش اسلام)، عبارت زیر را نقل می کند:

"اتحاد مرد و زن (برای آن ها) چیزی جز يك قرارداد اجاره نیست، بجای هر گونه شکل ازدواج، زن با قیمت و مهلت معین، به همسری می رسد در می آید و بعنوان جهاز، نیزه و چادر [خیمه ای] را به خانه شوهر می برد، همواره آماده است بمحضی که مهلت خاتمه یافت، با کمترین اشاره ای او را ترك کند. نمی توان تصور کرد که این ملت (Nation)، از هر دو جنس [زن و مرد]، به هنگام مقاربت، با چه خشونت جنون آمیزی بجان هم می افتند."

۷- مولی جمع مولی است. در زبان فارسی آن را غالباً مولا می نویسند.

مولا (مولی) از لغات اضداد است یعنی هم بمعنای سرور، مخدوم، آقا، خداوندگار است و هم بمعنای بنده، عبد، خادم. شعر زیر منوچهری دو مفهوم متضاد این واژه را در بردارد:

هر چه این ملکان بنده و مولای ویند هیچ مولا بتن خود سوی مولا نشود.

نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد چهارم، ص ۴۴۴۷ و ص ۴۴۴۹.

بنظر رود نمون :

"این توصیف ، بلاشک مبالغه آمیز است" ( ۸ ) .

و ادامه می دهد :

در مجموع بنظر می رسد که زنان یکجانشین ( قبل از اسلام در عربستان ) در مقام مقایسه با زنان چادر نشین ( در همان ایام ) ، نقش کم اهمیت تری داشته اند و این امر ( یعنی این نقش کم اهمیت ) بعد از اسلام هم باقی ماند ( ۹ ) .

نویسنده کتاب " محمد " در مباحث خود ، در رابطه با جامعه عربستان قبل از اسلام ، چنین می نویسد :

در این جامعه خشن و متحرک ، هنرها به هیچ وجه جایی نداشتند با یک استثنا : هنر سخنوری . اعراب مردان بلیغ را می پرستیدند ، کسانی که می توانستند در مقابل یک برهان دست و پا گیر و مزاحم ، سر ضرب پاسخی ظریف ارائه دهند ، کسانی که می توانستند نظریات خود در مباحث عنوان شده در شورای قبیله یا عشیره را به کرسی بنشانند . فرزنانگان عرب ، شهره بودند . شعر در نزد اعراب ، باز هم بیشتر از بلاغت و سخنوری ، ارج و ارزش داشت . شاعر ، فردی برجسته و هول انگیز بود که حدس زده می شد از ارواح الهام می گیرد . او ، مانند همه جا ، ترانه ، عشق ، ماتم ، شادی و اندوه هایش و زیبایی وحشی میهن خود را می سرود . از همان زمان ها ، تمامی یک هنر شاعرانه شکل گرفته بود . اما شاعر خصوصا بمثابه پرویاگانند نیست بکار گرفته می شد ، روزنامه نگار صحرا بود . نبردهای زبانی - غالباً بمناسبت بازارهای مکاره - بر پا می گردید که در آن ها ، شاعران به مدح قبیله خود و به

- 
- ۸- و بنظر ما فقط عبارت اول نوشته مارسلن " مبالغه آمیز " یا نادرست است .
  - ۹- در این ارتباط و نیز در ارتباط با موقعیت زن قبل از اسلام بشدید و انقیاد وی بعد از پیدایش اسلام و همچنین مقایسه وضعیت ازدواج ، طلاق و بیسه اسارت گرفتن زنان در دوره قبل و بعد از اسلام ( که برخلاف افسانه ————— بانی های رایج ، اسلام نه تنها هیچ ارمغانی برای زنان به همراه نیاورده بلکه زنجیرهای محکم تری به دست و پای آن ها بسته است ) ، مراجعه کنید بیسه ضمیمه شماره یک .



تحقیر یا ریشخند قبیله دشمن می پرداختند . حمله و پاسخ می بایست به یک وزن و با همان قافیه باشد . طنز، عمدتاً خیلی سریع، بجانب دشنام های نه چندان لطیف می لغزید ، مدیحه سرائی یا شعر حاوی خود ستائش گستاخانه براحتمی به چاپلوسی های حقیرانه و به گزافه گوئی تبدیل می گردید .  
 رود نسوم در باره دین قبل از اسلام در عربستان به نکات جالبی اشاره می کند :

بنظر می رسد که دین خیلی کم مورد توجه اعراب بادیه بود . آن ها رئالیست بودند و کمتر به خیالبافی گرایش داشتند ( ۱۰ ) . باورشان بر این بود که

۱۰- عبدالحسین زرین کوب آنجا که به دین در " دوران جاهلیت " عرب می پردازد ( یکبار برای همیشه توضیح دهیم که " دوران جاهلیت " در فرهنگ اسلامی و آثار نویسندگان اسلامی از جمله زرین کوب، بمعنای عدم اعتقاد به یکتاپرستی و در واقع اسم شب است که مرز پیدایش اسلام و قبل از آنرا مشخص می کند و نه ابداً به معنایی که این اصطلاح می تواند به ذهن متبادر کند ) ، به همین موضوع - البته بعنوان دلیلی بر " جاهلیت " اعراب قبل از اسلام - اشاره دارد :

" اعتقاد به بقای روح و دنیای دیگر نزد اعراب [ قبل از اسلام ] مقبول نبود . نزد آن ها زندگی با مرگ پایان می یافت و آن سوی مرگ دیگر چیزی نبود " .

اگر " جاهلیت " همین است پس زنده باد " جاهلیت " !

زرین کوب بدنبال عبارات فوق ادامه می دهد :

" اگر چیزی از این مقوله به گوش عرب خورده بود از قول یهود و نصاری بود و کسی نیز آن را باور نداشت . این فکر را هم یهود ظاهرآ از ایرانیان آموخته بودند و از این رو بعضی از فرقه های قوم آن را لازمه دیانت نمی شمردند . بهر حال اعتقاد به حیات بعد از موت را اعتراپ خرافه تلقی می کردند و از آن بابت دغدغه ای به خاطر راه نمی دادند . درست است که آداب و مراسم طواف [ بدور کعبه ] و قربانی را نسبت به بتان انجام می آوردند اما به دیانت علاقه چندانی نمی ورزیدند " .  
 و انجام این کارها را نیز " به سبب احترام و علاقه ای [ بود ] که به

زمین سرشار از ارواح ، از جن هاست که گرچه غالباً نامرئی اند ولی همچنین به اشکال حیوانات ظاهر می‌شوند . فرض می‌کردند که مردگان ، زندگانی مغضوب و اشباح گونه‌ای را دنبال می‌کنند . برایشان خیرات می‌دادند

← به خون و نسب و آباء و اجداد خویش نشان می‌دادند " . " تقدیم نذر و قربانی‌ها بین اعراب نیز تداول داشت . اما نزد آن‌ها این هدایا و نذورات و این مراسم حج و قربانی که در مورد نیایش جن و بت و خدایان بعمل می‌آمد بکلی مربوط به حوائج دنیوی و لوازم معیشت و زندگی بود " ( " باهداد اسلام " ، ص ۱۴ ) .

نویسنده " تاریخ سیاسی اسلام " ، از زاویه دیگر ، وضع دینی مردم عربستان و زمینه‌آباد پریدایش يك دین یکتا پرست را مورد بررسی قرار می‌دهد :

" هنگام تولد محمد ص بت پرستی رو به ضعف و انحطاط داشت و بعضی از عرب‌ها بدنیای دیگر معتقد بودند ، دین مسیح در عربستان نفوذ کرده بود و دین یهود پیروان بسیار داشت ، نفوذ یهودی گسترده و مسیحی‌گری عقیده طرفداران توحید را نیرو می‌داد " ( جلد اول ، ص ۶۶ ) .

ولی هیچیک از این ادیان و نیز دین زردشتی که در عربستان قبل از اسلام شناخته شده بود ، در این سرزمین نفوذ چندانی نیافت . همان نویسنده چنین ادامه می‌دهد :

" هیچیک از این دین‌ها در عربستان رواج نیافته بود . . . ولی شیوع اندیشه دینی و رواج مبادی دین زردشت و موسی و مسیح ، زمینه را برای ظهور مصلح بزرگ یعنی محمد ص پیغمبر مسلمانان فراهم آورد بود " ( همانجا ، همان جلد ، همان صفحه ) .

اگر تعارف " مصلح بزرگ " را کنار بگذاریم ، نتیجه‌گیری نویسنده در مجموع درست است . فقط می‌توان این نتیجه‌گیری را با فرمول بندی متفاوتی ارائه داد : ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی ، زمینه بروز يك دین جدید در عربستان را آماده کرده بودند ، اگر مجموعه شرایط جهانی ، تاریخی ( که در شماره گذشته نشریه به تفصیل از آن‌ها سخن گفته ایم ) و نیز شرایط مشخص جامعه آن روز عربستان ، احتمال ظهور يك دین را می‌داد ، این دین می‌بایست يك دین عربی بوده ( ولو این که جز تلفیق ادیان مذکور چیز جدیدی ارائه ندهد ) یعنی دینی که به تعبیر انگلس ، به قامت مرد عرب دوخته شده باشد .

و بروی گورشان ، الواح و توده هائی از سنگ می گذاشتند . در کنار ایسین گورها ، برخی درختان و بعضی سنگ ها را ( خصوصا آن نوع سنگ های آسمانی که ظاهراً به شکل انسان نزدیک بود ) ، بعنوان محل جلوس ارواح و خدایان ، قرار می دادند . خدایان در آسمان سکنی داشتند و حتی در زمره کواکب بودند . برخی از این خدایان ، فرزندان عرب بودند که به مقام خدائی می رسیدند . لیست این موجودات به مقام خدائی ارتقاء یافته ، بویژه اهمیت مختص به هر يك از آن ها ، برای قبیله های مختلف ، متفاوت بود . ولی می شد در هر گوشه عربستان ، مهم ترین شان را جستجو کرد . خصوصا الله ، خداوند ، پروردگار ، تجسمی از جهان الهی در عالی ترین شکل خود که خالق جهان و حافظ ایمان بود ( ۱۱ ) . در حجاز ، سه الهه پیش از دیگران مورد توجه بوده اند و بمطابق " دختران الله " تلقی می شدند . قبل از همه ، لات ( Allât ) بود که سابقا توسط هردوت از او بنام الیات ( Aliat ) سخن رفته بود ، و مفهوم آن خیلی ساده ، الهه است که شاید یکی از ابعاد

۱۱- کلمه الله در قرآن ، ۲۶۹۷ بار آمده است ( رجوع کنید به :

Dictionnaire des religions, P.U.F, Paris , 1984 , P.425 ) و

تقریباً در هر بیست کلمه قرآن یکبار یکی از اسماء خدا بچشم می خورد ( همانجا ،

ص ۴۲۴ ) . البته نه تنها کلمه الله بلکه تمامی اسماء دیگر خدا نیز یا قبائل

از محمد در عربستان وجود داشته یا از ادیان یهودی و مسیحی و ایرانی

اقتباس شده است . الله ، در حوالی پیدایش اسلام در عربستان ، قادر

متعال و خالق زمین و آسمان بود . حتی زبانی که محمد می خواست دل قبایل

عرب بویژه قبایل قدرتمند مکه را بدست آورد ، در قرآن می گوید : " ما نعبد هم

الا لقیروننا الا الله زلفی یعنی بت ها را می پرستیم برای این که ما را بخدا

نزدیک کنند " ( " تاریخ سیاسی اسلام " ، همان جلد ، ص ۶۳ ) . چنان که

از مندرجات قرآن مستفاد می شود و عرب ها در عین بت پرستی به خدای

متعال نیز معتقد بوده اند و بتان را وسیله ارتباط با خداوند می دانسته اند

( همانجا ، همان صفحه ) . بنابراین تنها " نوآوری " محمد در این زمینه

در بهترین حالت ، جانشینی چند بت پرستی به یکتا پرستی و ( یا تقویت یکتا

پرستی ) بود که این خود تحول قابل اهمیتی بشمار نمی رود و محمد آنرا

از ادیان یهودی ، مسیحی و ایرانی اقتباس کرده بود .

ونوس (۱۲)، ستاره سحر را تجسم می‌بخشید. ولی اعرابی که تحت تاثیر یونان قرار داشتند او را با آتنا (۱۳) مقایسه می‌کردند. بعد از لات، عژی، "قادر متعال" بود که برخی او را با ونوس یکسان می‌دانستند. سومین دختر الله، سات، الهه تقدیر بود که قیچی، برای بریدن رشته های تقدیر، در دست داشت و معبد او واقع در کنار دریا، محل زیارت بود. در مکه، خدای بزرگ، هبل بود، بتی از عتیق سرخ (۱۴).

برخی از اماکن که علامت حضور ربانیت در آنجا ملاحظه شده بود، اماکن مقدس نام می‌گرفت. محدوده این اماکن معین می‌گردید و در داخل این محدوده، هیچ موجود زنده ای نمی‌بایست از بین برده شود. بنا براین، اماکن امن تلقی می‌شدند و افرادی که از طرف صاحبان دم برای اجراء قصاص مورد تعقیب قرار داشتند، می‌توانستند به آنجا پناهنده شوند. عشیره یا قبیله ای که تولیت آن مکان مقدس را بر عهده داشت از آن‌ها حمایت می‌کرد. اعراب از طریق هدیه و قربانی حیوانات - و گاهی شاید انسان - ستایش از خدایان را بجا می‌آوردند. برخی از معابد، محل زیارت (حج - Hajj) بشمار می‌رفت و در آنجا مراسم گوناگونی بعمل می‌آمد. بویژه در اطراف شئی مقدس، طواف می‌کردند. به هنگام این مراسم، منکرات باید رعایت می‌شد مثلاً امتناع از مقاربت جنسی غالباً از آن جمله بود. پسر بچه ها را یا تشریفات یا شکوه ختنه می‌کردند. اعراب از طریق فال گرفتگی با تیر، در جستجوی هاتف غیبی و نظر خدایان بر می‌آمدند. سحر و جادو مورد استفاده قرار می‌گرفت. از چشم بد می‌ترسیدند و در مقابل آن، با ورد و طلسم، از خود محافظت می‌کردند.

در واقع، اعضاء این قبایل پراکنده، سرگردان، گرسنه، بنحو وحشتناکی

۱۲ - Venus، زهره، ناهید.

۱۳ - Athena، الهه یونانی، الهه عقل، هوشمندی، هنر، ادبیات، علوم و غیره.

۱۴ - هبل بتی بود از عتیق سرخ و بصورت آدمی. اما دست راستش از قدیم شکسته بود و قریش برای آن دست دیگری از طلا درست کرده بود ("بامداد اسلام"، ع. زرین کوب، ص ۱۳).

دستخوش هرج و مرج ، در جستجوی آن بودند که خود را با يك ایده‌ال اخلاقی که خامی خودشان بوده - و در شکل گیری این ایده‌ال ، دین هیچگونه نقشی نداشته باشد ، - منطبق کنند . مرد نمونه می‌بایست به حد اعلی دارای صفتی باشد که آن را مروت (Morauwa) می‌نامیدند که مترادف با " مردانگی " ("Virilité") (۱۵) است . صفت مروت در برگیرنده شجاعت ، طاقت و تحمل ، وفاداری نسبت به گروه و نسبت به وظایف اجتماعی خود ، سخاوت و میهمان نوازی بود . احساسی که مرد عرب را وامی‌داشت که خود را با آن ایده‌ال انطباق دهد ، احساس شرف بود . هر گونه تخلف از مقررات اخلاقی صحرا ، دشنام و توهین و ، از آنجا ، پایمال شدن ششرف تلقی می‌گردید . می‌توان گفت و نشان داد که مفهوم شرف در نزد اعراب ، جایگزین بسیاری از فونکسیون های معمولی دین می‌شد . بدینگونه ، در تمامی این ایده‌ال ها یعنی در این نیروی سازمان دهنده زندگی اجتماعی و شخصی ، هیچگونه نیازی به مراجعه به ماوراء الطبیعه احساس نمی‌کردند . همواره آن ایده‌ال ها به انسان ختم می‌شدند . انسان ارزش برتر برای انسان بود . ولی مسئله بر سر انسان اجتماعی ، انسان ادغام شده در عشیره خود و در قبیله خود بود . به همین علت است که و "مونتگمری وات" ، این بینش را "انسان گزائی قبیله ای" نام می‌نهد و این اصطلاح ، بجا و مناسب جلوه می‌کند . انسان در فعالیت هایش و در توانمندی های احتمالی اش - جز آنچه به سرنوشت کور (دهر - Dahr) مربوط می‌شود ، - حد و مرزی نمی‌شناسد . قدر مسلم ، دهر ، بیرحم و سرنوشت انسان ، غم انگیز است و هر آن میزان کمی که بشود از این بینش لزوماً بد بینانه از زندگی رهائی یافت همانا شتاب در برخورداری از لذات خشن ولی گریزند ه ایست که بما ارزانی می‌شود . با این همه ، فعالیت بشری تا حدی می‌تواند امکان به نظم و نسق بهتر در آوردن چیزی را فراهم کند که سرنوشت بر ایمان مقدر داشته است . عرب

۱۵- اگر مروت مترادف با مردانگی ( ورجولیت) و هر دو بمفهوم سخاوت ، انصاف و جوانمردی است ، واژه فرانسوی Virilité نه البته بمعنای حقیقی آن بلکه بمعنای مجازی هم دقیقاً با مردانگی ( بمعنای ذکر شده در فوق ) مترادف نیست و Virilité ( بمفهوم مجازی ) ، فقط با بخش دیگری از معانی مردانگی نظیر شهامت ، شجاعت ، توانمندی و دلوری مترادف است .

بدوی می تواند خرافی جلوه کند ولی رئالیست بود و — بر خلاف آنچه سابق  
براین ها بیهوده تلقی می شد — زندگی خشن صحرا، او را بیشتر در معرض  
ارزیابی دقیق از قدرت و ناتوانی اش قرار می داد و کمتر فرصت غرقه شدن  
در تفکرات مربوط به لایتناهی را داشت .

**آنگاه رود نسون می نویسد :**

برخی از مولفان را علاقه بر اینست که بطور سیستماتیک در صد تخفیف و تحقیر  
اعراب بر آیند (عادت مذمومی است بسیار رایج و باندازه کافی غیر متعارف  
در نزد عرب شناسان) و آن جامعه را بربر توصیف کنند (۱۶) .

**واضافه می کند :**

مسئله اینست که بربر را چه بنامیم . اعراب قدر مسلم در يك حالت  
هرج و مرج کامل زندگی نمی کردند باین دلیل روشن که يك چنین حالتی هرگز  
در هیچ جا وجود نداشته است . ولی باید قبول کرد قوانین غیر مکتوبی  
که اعراب از آن پیروی می کردند غالباً مورد تجاوز قرار می گرفت و در قلمرو فرهنگ  
مادی، دارای سطح بسیار نازلی بوده اند . طبیعتاً این سطح بسیار نازل  
از نقطه نظر تمدن به هیچ وجه بمعنای فروتر بودن از نظر خونی یا ارثی  
نیست ، بلکه از موقعیت اجتماعی آن دوره در محدوده شرایط طبیعی  
بسیار بد شبه الجزیره عرب سرچشمه می گیرد . گرسنگی هیچگاه مشاوری  
نیست و اعراب غالباً گرسنه بوده اند .

**بنظر نویسنده :**

از همین جاست که برخی از قبایل شان ، در بعضی از موقعیت ها ، مرتکب  
آنچنان زیاده روی در وحشی گیری میشدند که از حد تصور فراتر می رفت .  
در قرن چهارم (میلادی) **آمی بن مارسلن**، سرباز شریف سوری الاصل (۱۷) ،

---

۱۶ — "محمد" رود نسون، صفحات ۳۹-۳۸ . ماکسیم رود نسون در اینجا  
فراموش می کند که خود او، چند صفحه قبل، در صفحه ۳۰ (نگاه کنید به  
"اندیشه رهائی" ۴۳، ص ۲۷۹)، اعراب (و نیز ترك ها) را "اقوام  
بربر" خوانده بود .

۱۷ — رود نسون در فهرست اعلام کتاب خود (ص ۳۵۸)، **آمی بن مارسلن**  
را "مورخ لاتینی قرن چهارم میلادی" معرفی می کند و در اینجا "سرباز شریف"

از اینان چنان بوحشت افتاده بود که می‌گفت چنین مرد می را "نه به برای  
 دوستانم آرزو می‌کنم و نه برای دشمنانم" . او داستانی را تعریف می‌کند که  
 بیانگر خصلت این مردم است . در سال ۳۷۸ میلادی ، گروه بزرگی  
 از گوت‌ها (Goths) با یاری آلن‌ها (Alains) و هون‌ها (Huns) ، پس  
 از شکست دادن رومیان در مقابل اندرینوپل (Andrinople) بطرف  
 قسطنطنیه براه افتادند . عمده ترین زئرال های رومی و نیز امپراتور  
 والنس (Valens) جان خود را از دست می‌دهند . موقعیت بحد اعلی  
 بحرانی بود . در همین وقت ، یک گروه از چادرنشینان عرب (Sarrasins)  
 که در خدمت امپراتور روم بودند به بربرهای غربی حمله کردند . نتیجه نبرد  
 نامعلوم بود . آمی بین می‌نویسد : "ولی گروه های شرقی بخاطر واقعه ای ، که  
 تا آنوقت نظیر آن هرگز دیده نشده بود ، پیشی گرفتند : مردی با موهای

سوری الاصل" . ما در منابع مورد دسترس خود به نکته اخیر الذکر برخورد  
 نکرده ایم . مثلا نویسندگان کتاب "تاریخ ایران" بقلم تعدادی از محققان  
 شوروی ، انتشارات پیام ، ۱۳۵۴) چند جا به نوشته او بزبان لاتینی استناد  
 کرده ، از او بعنوان "نویسنده" ، "شاهد وقایع" (جنگ ایران و روم در زمان  
 شاپور دوم ساسانی و امپراتور ژولین یا ژولین مرتد) و "همراه و مشی  
 امپراتور" نام می‌برند . بهرحال ، مارسلن مکنست هم "مورخ لاتینی قرن  
 چهارم میلادی" بوده باشد و هم "سرباز سوری الاصل" در همان قرن  
 زیرا واقعه ای را که رودنسون از قول همین مارسلن نقل می‌کند مربوط  
 است به سال ۳۷۸ میلادی ، سالی که بربرها برای اولین بار رومی ها  
 را شکست دادند و والنس (که از طرف برادرش ، امپراتور روم ، والنسین  
 اول به امپراطوری شرق برگزیده شده بود) ، در همان جنگ کشته شد .  
 از طرف دیگر ، سوریه قریب هفت قرن (از سال ۶۴ قبل از میلاد تا سال  
 ۶۳۴ میلادی) در تسلط امپراطوری روم و روم شرقی (بیزانس) قرار داشت .  
 با این همه ، فرهنگ "روبر" (جلد دوم ، ص ۶۱) ، او را "مورخ یونانی الاصل  
 لاتن" معرفی می‌کند (تولد حدود ۲۳۰- مرگ حدود ۴۰۰ میلادی) که  
 شرح وقایع زمان خود را "در ۳۱ جلد تنظیم کرده که ۱۳ جلد اول آن از بین  
 رفته است" . در همین فرهنگ ، محل تولد آمی بین ، انطاکیه ذکر می‌شود  
 و انطاکیه شهری است واقع در ترکیه ، در حوالی مرزهای سوریه .

بلند ، گاملا برهنه - به استثنای تکیه ای که آتش را مخفی می کرد - ، در حالی که فریاد های گوش خراش و میشوم سر می داد ، با خنجری از نیام بر کشیده ، خود را بمیان ارتش گوت ها انداخت . مردی را بقتل رساند ، لب های خود را به خرخره اش نزدیک کرد و خونس را که جاری شده بود ، مکید . بربرها که از این صحنه عجیب و حیرت آور بو حشت افتاده بودند ، دیگر نمی توانستند شور و هیجان معمولی خود را در نبرد نشان دهند و از این پس ، با گام های مردد پیش می رفتند . \*



آنگاه رود نسون ، در فصل " معرفی یک سرزمین " ، صفحاتی را به معرفی عربستان جنوبی ( " عربستان خوشبخت " ) اختصاص می دهد ، سرزمینی که بر خلاف عربستان شمالی ( کشور چادر نشینان ) ، دارای فرهنگ و تمدن با سابقه و درخشانی بود . از جمله چنین می نویسد :

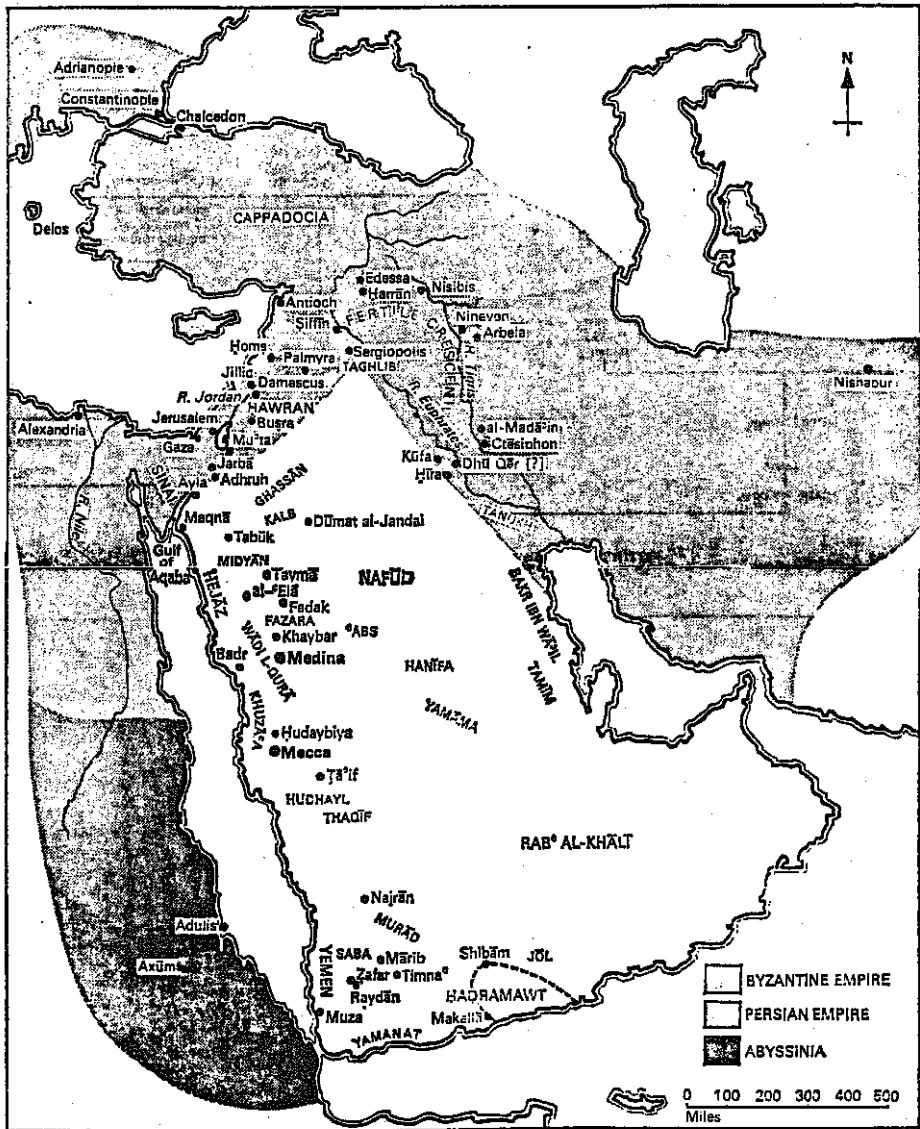
در سمت جنوب کشور چادر نشینان ( Saracènes ) یعنی کشوری که ما عربستان می نامیم ، سرزمینی قرار دارد که از نقطه نظر جغرافیائی ، جزء همان شبه الجزیره عربستان بشمار می رود ولی از بسیاری جهات ، گاملا با آن متفاوت است . این کشوریست که قدیمی ها آن را عربستان خوشبخت ( L'Arabie heureuse ) ، می نامیدند . مردم این کشور به لهجه ای بسیار متفارت با لهجه چادر نشینان صحبت می کردند . همان آمی یین ، منطقه را بدینگونه توصیف می کند :

" پارت ها ، از جنوب و مشرق ( بدینگونه بود بینش جغرافیائی آن دوره ) ( ۱۸ ) ، همسایگان اعراب خوشبخت ( Arabes beati ) بشمار می روند . آن ها بدینگونه نامیده شده اند زیرا که از نظر اراضی سرسبز ، کله ها ، درختان خرما و انواع و اقسام عطرها غنی اند . بخش بزرگی از کشورشان ، از سمت راست ، مشرف است به دریای سرخ و از سمت چپ ، مشرف به دریای فارس ( Mer persique ) : بدینگونه از ثروت های این دو عنصر بهره مند

۱۸ - با این که رود نسون مشخص نمی کند ولی بنظر می رسد که پراگمتر توسط

او به متن افزوده شده است .





آسیای غربی و عربستان، ۶۳۰ قبل از میلاد

می‌شوند. در آنجا لنگرگاه‌ها و بنادر امن بسیار، مراکز تجاری متعدّد، اقامت‌گاه‌های مجلل سلطنتی فراوان، چشمه‌های بسیار سالم آب‌های طبیعی گرم و تعداد زیادی رودهای کوچک و بزرگ وجود دارد. بالاخره، آب و هوای این سرزمین آنچنان پاکیزه و سالم است که برای یک شاهد عینی چنین می‌نماید که مردم هیچ چیزی کم ندارند تا کاملاً خوشبخت باشند" (جلد بیست و سه، فصل ششم، صفحات ۴۷-۴۵).

### طاکسیم رود نسون بر این نظر آمی بن، چنین می‌افزاید:

خود کشور نیز بسیار متفاوت از سرزمین چادر نشینان بود. کوه‌های جنوب عربستان، از باد‌های موسمی اقیانوس هند، بهره‌مند می‌شدند. باران‌های منظم باین مناطق امکان می‌داد که بنحو مطلوبی مرطوب باشند. در عربستان جنوبی، آب از زمان‌های بسیار دور، بر اثر یک سیستم آبیاری عالمانه، کاتالیزه شده بود و همچنین با آماده کردن دامنه تپه‌ها و کوهپایه‌ها برای زراعت، امکان ایجاد یک کشاورزی پر رونق و پیشرفته در دسترس قرار داشت. علاوه بر غلات، میوه‌ها، سبزی‌ها و درختان انگور مورد مصرف اهالی، در آنجا، درختان مر (۱۹) و گندر (Encens) نیز می‌روئید. مضاف بر

۱۹ - Myrrhe واژه ایست با منشاء یونانی که عربی آن مُر است. این واژه دو بار در "عهد جدید" - یکبار در انجیل بروایت متی، باب دوم، آیه ۱۱ و یکبار دیگر در انجیل بروایت یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۹ - بکار رفته است (مثلاً نگاه کنید به ترجمه‌های فارسی "عهد جدید"، چاپ تهران و چاپ عربی - در باره مشخصات این دو ترجمه فارسی مراجعه کنید - اندیشه‌رهائی"، شماره ۱، ص ۲۰۵ و شماره ۲، ص ۱۸۲).

سعید نفیسی، در فرهنگ "فرانسه - فارسی" خود (جلد دوم) در مقابل Myrrhe معادل‌های مرکی، مرصافی، مرصاف، صبر را قرار داده است (که معادل اخیر الذکر البته اشتباه است). درخت صبر، به فرانسه Aloès درخت مُر نیست. در این باره نگاه کنید به فرهنگ معین، جلد دوم، ص ۲۱۲۹).

محمد معین در فرهنگ خود، به نقل از منصفات بابا افضل، در باره مُر می‌نویسد:

این ها ، عطرها و ادویه های دیگری تولید می شدند که منبع ثروت قابل توجهی بشمار می رفتند . در حقیقت ، جهان مدیترانه ای ، از این محصولات مصرف عظیمی داشت . قبل از همه ، برای انجام مراسم مذهبی ولی همچنین برای نظافت ، آشپزی و نیز سایر مظاهر تجمل . بعلاوه ، از مدت ها قبل ، کشتی ها از یکطرف ، از هند و از طرف دیگر ، از افریقای شرقی ، محصولات را به عربستان جنوبی وارد می کردند . در بازارهای کشور ، مثلا در بندر بزرگ موزه ( ۲۰ ) ، مرورید های خلیج فارس ، عاج ، ابریشم ، پنبه ، پارچه ، برنج و بویژه لؤلؤ از هند ، و برده ها ، میمون ها ، عاج و طلا و پره های شتر مرغ از افریقای شرقی بچشم می خورد ، بی این که محصولات مجلسی و محصولات مدیترانه ای را — که بعنوان مبادله به عربستان جنوبی ارسال می شدند — از یاد ببریم . کالاها توسط کاروان ها بطرف شمال عربستان ارسال می شدند . عربستان جنوبی ها ، بازرگانان فعالی بودند . کتیبه های حک شده توسط آن ها در مصر ، در دیلوس ( ۲۱ ) و در بین النهرین بدست آمده است .

← " مر Mor ( r ) . . . درختچه ایست از تیره سماقیان و از دسته بورسراسه ها که برخی گونه های درختی نیز دارد . این گیاه متعلق به نواحی گرم کره زمین است و بیشتر در حوالی بحر احمر و هندوستان و ماداگاسکار و سنگال می روید . و از گونه های مختلف گیاه مذکور که به اسامی مرکی و مریهودی مشهورند ، صمغ سقزی بدست می آید که در طب مورد استفاده واقع می شود " . و از این گونه های مختلف : " مور ، عوجه ، میر ، درخت مر ، درخت مور ، مرصافی ، مور آغاجی " را ذکر می کند ( همانجا ، جلد سوم ، ص ۳۹۷۸ ) .

۲۰ — Muza . در منابع مورد دسترس خود مناسفانه تلفظ دقیق نام این شهر به عربی را نیافته ایم و از این نظر ، بجای Muza به تخمین ، " موزه " گذاشته ایم . در صفحات بعد ، در موارد مشابه ، خواننده را به همین زیر نویس ارجاع خواهیم داد و معنایش اینست که تلفظ آن نام یا واژه لزوماً دقیق ( بمفهوم اصطلاح قبلا بکار برده شده آن ) نیست .

۲۱ — سعید نفیسی در فرهنگ " فرانسه — فارسی " خود ( فهرست نام ←

بعد از يك دوره - که مباحثات عالمانه کنونی در صدد تدقیق آنست - بلاشك لااقل از قرن هشتم قبل از میلاد به بعد ، عربستان جنوبی ها خود را عرب نمی دانستند . به زبانی خویشاوند با زبان عربی ولی نه مشابه آن ، صحبت می کردند . به مرحله ای از تمدن یکجا نشینی و حتی شهرنشینی بر پایه کشاورزی و تجارت ، دست یافته بودند . دولت هائی تشکیلی داده بودند که آن ها را سبا (Saba) ، معاین (Ma'in) ، قطبان (Qatabân) ، حضر موت (Hadramout) ، عوسان (Awsân) می نامیدند . هر يك از این دولت ها توسط يك قبیله حاکم و ممتاز رهبری می شد . لااقل در برخی از ادوار حکومت های سلطنتی پارلمانی (Monarchies parlementaires) وجود داشت . پادشاهان و مجالس مشورتی . تصمیمات توسط پادشاه معاین و توسط [مردم یا نمایندگان مردم] معاین گرفته می شد (۲۲) . تمام این دولت ها ، بخاطر حوادث متعدد عجیب و غریبی که می شناسیم - و بدشواری بسیار می توانیم زمان وقوع شان را مشخص کنیم - ، با هم در جنگ و جدال

خاص ، جلد دوم ، ص ۱۱۵۰) دیلوس را در مقابل Délos ، قرار داده است .

دیلوس جزیره بسیار کوچکی بود در یونان و از چهارده قرن قبل از میلاد ، مرکز مهم مذهبی . دارای تمدنی درخشان ، که این تمدن از سال ۱۶۶ قبل از میلاد به نقطه اوج خود رسید . دیلوس بصورت يك مرکز جهانی و بیک خزینه مهم آثار هنری بین المللی درآمد . پس از تصرف و غارت دیلوس توسط مهرداد دوم ، پادشاه پارت ، در سال ۶۸ قبل از میلاد ، آن تمدن روبه افول گذاشت و بالاخره ، در قرن های ششم و هفتم ، با غارت این جزیره توسط امپراطوران بیزانس ، اسلاوها و اعراب ، بکلی خاموش شد . در کاوش های باستان شناسان بویژه فرانسویان ، از سال ۱۸۲۳ ، گنجینه های گرانبھائی از آثار باستانی ( مهم تر از کشفیات سراسریونان ) ، از همین جزیره بدست آمده است .

\* در مورد تمام اسامی مشخص شده توسط يك ستاره ، مراجعه شود به زیر نویس شماره ۲۰ .

۲۲- گیومه ها از کتاب رود نسون ( که بنظر می رسد از جایی نقل کرده است ) و گروه از ماست .



که معروف به دیسکوروس (۲۶) است بنظر می‌رسد پس از ریخته شدن در قالب گچ اسکندرانى، در قالب برنز ریخته شده باشد. امریکائی‌ها همچنین در شهر سیبائی-مارب (Mâreb) یا دقیق‌ترین که در معبد بزرگی که بلاشک مهم‌ترین ابنیه این شهر بود - و بقایای آن را، سابق بر این‌ها، سیاحان دیده بودند -، به کاوش پرداختند. این معبد، عوام (Awwâm) (۲۰) نام داشت و متعلق به خدای سیبائی-القاه بود. معبد محوطه بیضی شکلی بود بطول ۱۰۰ متر و به عرض ۷۵ متر، با دیوارهایی به ارتفاع ده متر، دزی بسیار پیچیده، ساختمان‌هایی بهم پیوسته و بالاخره، ردیفی از هشت ستون. بخشی از در ورودی از داخل تزیین شده بود، شبه پنجره‌هایی از سنگ داشت به تقلید از شبکه.

قبلا می‌دانستیم - و این اکتشافات نیز تأیید کرده‌اند - که عربستان جنوبی‌ها، استادان معماری بوده‌اند و ساخت (Structure) کاخ‌های باشکوه‌شان هنوز امروز در خانه‌های مرتفع چند طبقه یعنی منعکس است. عربستان جنوبی‌ها، تاسیسات هیدرولیک متکاملی ساخته بودند. مشهورترین آن‌ها در حوالی مارب قرار داشت و هنوز امروزه بقایای شکست‌انگیز آن‌ها را می‌توان مشاهده کرد: سه سد عظیم با پی دیواره‌هایی به ارتفاع پانزده متر که همچنان بر پا ایستاده‌اند.

بطور خلاصه این "اعراب خوشبخت"، از تمدنی بسیار عالی برخوردار بودند. این امر در هنرهای پلاستیک آن‌ها نیز منعکس است. در کنار برخی از آثار ناشیانه، مجسمه‌هایی دارای سبک و اسلوب نیز یافت می‌شود که نطاشگر مهارتی بزرگ و قریحه‌ای بدیع‌اند. همانطوری که قبلا دیده‌ایم، بسیاری از آثار، اگر رونوشت برداری از هنر یونانی و رومی یا حتی آثار وارداتی از آن کشورها نباشند، تحت تأثیر آن‌ها قرار دارند. تأثیر هند نیز در برخی از آثار دیده می‌شود. اشیاء لوکن که غالباً از سنگ

۲۶- کاستور (Castor) و پولوکس (Pollux)، فرزندان دو قلوی زئوس، ولدا (Lêda) را دیسکوروس (Dioscures) یعنی "پسران زئوس" می‌نامیدند. بر اساس روایت دیگری، فقط یکی از این دو (پولوکس)، بر اثر همخوابگی زئوس و ولدا زائیده شد و در نتیجه نامیرا (Immortel) است.

رخام (Albâtre) ساخته می‌شدند، از لطافت خاصی برخوردار بودند. خط عربستان جنوبی، بخاطر انتظام ظریف و توانمند حروفش، فی نفسه يك اثر هنری بشمار می‌رفت. انتظام این خط که حروفی چهار گوشه داشت، بعدها، با خم شدن بطرف داخل و با آراسته شدن به زیورهای يك کم منحنی، گاهش یافت. در عربستان جنوبی، زیاد می‌نوشتند. هزاران نوشته وجود داشته یا کشف شده که بیشتر آن‌ها متون حقوقی، اداری یا مذهبی اند. بدون هیچگونه تردید، ادبیات مکتوب، نوشته بروی پاپیروس (۲۷) یا بروی پوست نیز وجود داشته ولی متأسفانه، از آن همه، چیزی باقی نمانده است. رود نسون آنگاه مسئله دین در عربستان جنوبی می‌پردازد و می‌نویسد:

در عربستان جنوبی — برخلاف کشور چاد رنشینان (عربستان شمالی) —، پرستش (Le culte) بسیار رایج بود. معابد متعدد و ثروتمندی وجود داشت که توسط طبقه‌ای (Une classe) از روحانیان — که دارای نقوش اجتماعی بسیار مهمی بود — اداره می‌شدند. پرستش عبارت بود از هدیه دادن عطر، قربانی کردن حیوانات، انجام مراسم نماز و زیارت. در طول اجراء مراسم فوقی مقاربت جنسی ممنوع بود. اگر کسی یکی از احکام متعدّد مربوط به پاکی و ناپاکی را مورد تجاوز قرار می‌داد، می‌بایست با پرداخت جریمه و با اعتراف علنی — نوشتن بروی یکی از میزهای کوچک برنزی که در معبد قرار داشت —، جبران مافات کند. عربستان جنوبی ها، خدایان والیه‌های بسیار متعدّدی را می‌پرستیدند (۲۸).

۲۷ — درباره Papyrus مراجعه کنید به "اندیشه‌های"، شماره ۱،

ص ۲۰۸.

۲۸ — پرستش خدایان والیه‌های متعدد خاص عربستان جنوبی نیست بلکه در همه جا، از جمله در عربستان شمالی ("موطن اسلام")، قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست، مشاهده می‌شود. درباره خدایان مذکور و مونوتیسم در ادیان چند تا پرست Polythéiste (بعنوان نمونه: مصر و یونان باستان و عربستان قبل از اسلام) و خدا در ادیان یکتا پرست Monothéiste (بعنوان نمونه: یهودیت، مسیحیت و اسلام) مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۲ در آنجا نگاهی گذرا خواهیم داشت به تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی یا خدسداي —

نویسنده کتاب "محمد" پس از برشمردن این خدایان اضافه می‌کند که :

این خدایان بسته به این که در کدام معبد مورد پرستش قرار گرفته باشند ، بنحو متفاوتی نامیده می‌شدند و همچنین صفاتی که هر يك از خدایان — آن ها موصوف می‌شدند ، برای جنبه های متعددی از يك خدا بكار گرفته می‌شد . هر يك از این جنبه ها ، بلاشك مومنان خاص خود را داشت .

بین این عربستان جنوبی های یکجا نشین و تمدن که در میان تجمیل و رفاه زندگی می‌کردند و جمعیت این دولت های سازمان یافته — دولت هائی با مکانیسم پیچیده و مطمئنا با يك بوروکراسی کاملاً سر و سامان داده شده — را تشکیل می‌دادند . **اعراب یا چادر نشینان (Saracènes)** — یعنی مجموعه قبایل سرگردان با عادات خشن و گاه وحشی ، مرد می تقریباً محروم از تمامی وسایل زندگی ، گرسنه و آزاد — ، تفاوت عظیمی وجود داشت . اولی ها دومی ها را بعنوان مزدور (Mercenaire) در سپاه کمکی خود بكار می‌گرفتند . هر دولت ( در عربستان جنوبی ) ، " بدویان خود " را داشت . با اینحال ، آن دو گروه — شاید از دوره ای کهن ، همچنین بعدها — قبول داشتند که خویشاوندی بسیار دوری با هم دارند . برخی از قبایل شمال ( عربستان ) ، به حق یا به ناحق ، ابراز می‌داشتند که از منطقه تمدن جنوب آمده اند .

بعد از پیروزی اسلام ، که توسط يك عرب چادر نشین (Saracène) رهبری شده بود ، عربستان جنوبی ها بسرعت عربی شدند و مجموعه ساکنان شبه الجزیره (عرب) با هم برای فتح جهان براه افتادند .

---

— مذکر و پیغمبران مذکر ، و انعکاسات ایدئولوژی یکتا پرستی و واحد گرائیسی در عرصه اجتماعی ( از یکطرف ، دفاع از منافع نظام طبقاتی و از طرف دیگر ، تثبیت کامل و تسلط مطلق مرد سالاری ) و در عرصه سیاسی ، حکومت های مطلقه و رهبران مطلق العنان و از آنجا ، تضاد یکتا پرستی با دموکراسی و حقوق و آزادی های دموکراتیک ( ضمن اشاره به دموکراسی در یونان و جمهوریت در روم قبل از پیدایش ادیان یکتا پرست و پیدایش دموکراسی در قرون جدید ، بدنیال انقلاب های اجتماعی و سیاسی قرن های هیجده و نوزده که دقیقاً با شکاف برداشته شدن دگم های دین یکتا پرست مسیحیست ، امکان تحقق یافته است ) .



رود تسون اضافه می‌کند :

ولی خاطره تمدن درخشان شان بلافاصله از بین نرفت . یعنی ها  
در صفوف مسلمانان ، حزبی را تشکیل می‌دادند که با سماجت و سرسختی علیه  
اعراب شمال مبارزه می‌کردند . آشنائی با زبان قدیم و خط قدیم ، در نزد  
عده ای ، بمدت چند قرن باقی ماند . در اشعاری محزون ، از شکوه و جلال  
قبل از اسلام ، یاد می‌کردند با این مضمون : کجایند برف های قدیم؟ تا  
مدت های مدید بعد از اسلام ، نوعی ناسیونالیسم عربستان جنوبی گسترش  
می‌یافت تا جایی که شاعران در شعرهای خود ، اهمیت پیغمبر عربستان  
شمالی و پیامش را ناچیز می‌شمردند . ولی باز گردیم به زمان این پیغمبر .



در شماره آینده ، در دنباله فصل " معرفی يك سرزمین " ، بهمراه  
رود تسون ، مجدداً به عربستان شمالی ، به زادگاه اسلام ، باز خواهیم گشت  
و آن شرایط اجتماعی را دنبال خواهیم کرد که به محمد و دین او امکان  
داد که در چنان جامعه ای ظاهر شود .

## نگاهی گذرا به موقعیت زن در عربستان

### قبل و بعد از پیدایش اسلام

اسلام بجای این که مقام زن را در مجموع لااقل بحد مقام زنان چادر نشین آن زمان عربستان ارتقاء دهد، محدودیت های زنان یکجا نشین آن دوره را به زنان چادر نشین هم تعمیم داد. بدیگر سخن، برخلاف افسانه های رایج، اسلام نه تنها موقعیت زن در "دوره جاهلیت" را بهبود بخشید، نه تنها به تحکیم و شوریزه کردن سنت های خشن مردسالارانه موجود در بین یکجا نشینان پرداخت بلکه حتی در مواردی (مانند نحوه برخورد با زنان اسیر) سنت های جدید و ارتجاعی تری را پایه گذاشت. نه تنها زنان چادر نشین - هم بخاطر این که (بر خلاف زنان یکجا نشین) بند ناف شان از دوره مادرشاهی کاملاً قطع نشده بود و هم بخاطر زندگی خشن کویری و خانه بدوشی، مسئولیت بیشتر و حقوق بیشتری داشتند -، بعد از اسلام آزادتر شدند، بلکه تنه حقوق خود را هم از دست دادند و در حد "مقام" زنان یکجا نشین تنزل یافتند. حتی کسانی مانند نویسنده کتاب "تاریخ سیاسی اسلام" که در یک کتاب قطور سه جلدی، زحمت زیاد (و بسی حاصلی) بر خود هموار کرده است تا نظریات محققان اسلام شناس غیر مسلمان را "رد" کند و چهره خشن اسلام را برای مردم روزگار ما (بویژه برای غربی ها)، تصویر معصوم، مظلوم و در مظان اتهامات ناروا جلوه دهد، با این حال، ناخواسته، در کتاب خود واقعیت هایی را عنوان می کند. در مبحث زن در "دوره جاهلیت"، چنین می نویسد:

"... در آن عصر [قبل از اسلام، زن] از آزادی نصیب داشته و کارهای مهم به مشورت او انجام می گرفته و بلکه در بسیاری از کارها با مرد شرکت داشته است. بطور کلی مناسبات اجتماعی مرد با همسر خود خیلی بهتر از آن بود که ما تصور می کنیم" ("تاریخ سیاسی اسلام"، همان جلد، ص ۳۵).

موقعیت زن بعد از اسلام البته نه تنها در بین زنان چادر نشین بلکه همچنین در بین زنان یکجا نشین بهبودی نیافت بلکه در مواردی بدتر هم شد. بحث همچنان در باره دوره "جاهلیت عرب" است:

"عرب ها برای ازدواج نظامات معینی داشتند. معمولاً کسی که

می‌خواست با زنی ازدواج کند ، رضایت کسان وی را جلب می‌کرد .  
و بعضی ها نیز فقط با زن در این باب وارد گفتگو می‌شدند " ( تاریخ  
سیاسی اسلام " ، همان جلد ، همان صفحه ) .

حتی در مواردی این زن بود که از مرد خواستگاری می‌کرد . نمونه اش  
ازدواج خدیجه با محمد . بطوری که بعدا نیز در کتاب " محمد " رود نسون  
( فصل : " تولد يك پیغمبر " ، ص ۷۴ ) خواهیم دید ، خدیجه بنت خولد ، که  
قبل از محمد دو بار ازدواج کرده بود ، با این که گفته می‌شود پسندش  
در آن ایام زنده بود ( همانجا ، همان صفحه ) ، این خدیجه بود که غیر مستقیم  
( از طریق فرستادن نفیسه بنت منیه نزد محمد ) تمایل خود به ازدواج با  
او را اعلام داشت .

نویسنده " تاریخ سیاسی اسلام " ، در دنباله مطالب فوق الذکر خود  
در باره ازدواج در " دوران جاهلیت " اضافه می‌کند :

" البته نباید موضوع زناشویی با روابطی که بعضی عرب ها بطریق دیگر با  
زنان داشتند مخلوط کرد . روابط نامشروع در نزد همه کس پسندیده  
نیبود . . . . " ( همان جلد ، همان صفحه ) .

البته محمد ، جز " بعضی عرب ها " نبود و " از طریق دیگر با زنان " رابطه  
داشت . مثلا بعنوان نمونه می‌توان از " ارتباط نامشروع " محمد " از طریق  
دیگر با زنان " از رابطه او با زنیسی بنام  
ام هانی یاد کرد . ام هانی دختر عموی محمد بود . محمد قبل از او دواج با  
خدیجه ( یا قبل از ازدواج خدیجه با محمد ) ، از او خواستگاری کرده بسود  
ولی ام هانی این درخواست را رد کرد . بعد ها وقتی که ام هانیسی بیوه  
شد ، روابط حسنه بین او و محمد باقی ماند . جالب است که بدانیم که محمد  
در " شب معراج " در خانه همین ام هانی خوابید ( " محمد " ، رود نسون ،  
ص ۷۲ ) و از همین جا بود که " . . . آن حضرت صلی الله علیه وآله به امر  
خداوند تبارک و تعالی عروج کرد و به سوی خدا و نزد يك گردید به وی و بسه  
مقامی رسید که هیچیک از خلائق به آن مقام نرسید و نخواهند رسید " ( ناظم  
الاطباء سیه نقل از لغت نامه دهخدا ، شماره مسلسل ۲۱۴ ، معد - مفروس ،  
ص ۷۱۱ ) .

در بین اعراب " دوران جاهلیت " ، درست مانند بعد از اسلام ( در دوره  
" رهائی " زن و در دوره اعطاء " حقوق انسانی - اسلامی به زنان " ) ، به اسارت  
گرفتن زنان بچشم می‌خورد با این تفاوت که در " دوران جاهلیت " :

"بعضی ها از این عادت متفر بودند زیرا وقتی زن اسیر را تصرف می کردند و از او فرزندی بدنیا می آوردند اسارت مادر مایه ذلت فرزندان شان می شدند و از اینرو در انتخاب همسر خویش دقت کامل داشتند" ( "تاریخ سیاسی اسلام" ، همان جلد ، ص ۳۵ ) .

البته بعد از اسلام، نه "بعضی ها" بلکه خیلی ها از "این عادت" هیچ "متفر" نبودند بلکه از آن استقبال هم می کردند . قبل از همه، محمد و نیز تقریباً تمام سرداران، یاران و هواداران او و همچنین تمام امامان شیعه از علی به بعد . فی المثل محمد ، که زنان اسیر بسیاری را به "تصرف" خود در آورده بود هیچ نگران نبود که "اسارت مادر مایه ذلت فرزندان" اش بشود بلکه بر عکس از این که پسرش ابراهیم ( که از "ماریا" اسیر زیبای مصری - مسیحی - متولد شده بود ) ، فوت کرد بسیار غمگین شد . و علی شریعتی این قضیه را با چه آب و تاب سوزناکی شرح می دهد . تمام امامان شیعه چند یا چندین اسیر یا کنیز را در "تصرف" خود داشته اند . مثلاً مادر محمد حنیفه ( ابوالقاسم محمد بن علی بن ابیطالب ) ، رهبر فرقه شیعه کسانیه ، يك اسیر عرب یا سندی بنام خوله بود . یا شهربانو ، دختر یزدگرد سوم ، آخرین پادشاه ساسانی ، که زن امام سوم شیعیان ، حسین بن علی و مادر امام چهارم بود ، پس از شکست ایرانیان توسط اعراب به مدینه برده شده بسود ، از طرف علی به ازدواج حسین درآمد ( نگاه کنید به :

Le shi'isme en Iran, Iman et Revolution, Yann Richard, Maisonneuve, Paris, 1980, P.16 et P.87).

نویسنده کتاب فوق این نکته را از قول تاریخ طبری نقل می کند . محمد معین ، از قول تاریخ یعقوبی بهمین مسئله اشاره دارد ( نگاه کنید به فرهنگ معین ، جلد پنجم ، "اعلام" ، بی بی شهربانو و شهربانو ، صفحه ۳۰۷ و صفحه ۹۳۷ ) .

در مورد طلاق هم ، در بهترین حالت ، اسلام چیزی بسه " دوران جاهلیت" نیفزوده است :

"طلاق [قبل از اسلام] در میان عرب معمول بود . طلاق بدست مردان بود ولی بعضی زنان به هنگام ازدواج با مردان خود شرط می کردند که اختیار دار طلاق خود باشند که این حق برای آن ها مسلم می شد و هر وقت می خواستند با استفاده از این حق ، خود را طلاق می دادند ( "تاریخ سیاسی اسلام" ، همان جلد ، ص ۳۶ ) .



اساره ای ندرا به تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی و انعکاسات ایدئولوژی یکتا پرستی و واحد گرائی در

عرصه اجتماعی و سیاسی

( مرد سالاری و حکومت های استبدادی )

الله در زبان عربی مذکر والهه مونث آنست . قبلا گفته ایم که در عربستان ، در آستانه پیدایش اسلام ، هر چند خدایان مذکر و مونث بسیار مورد توجه بودند ولی خدای بزرگ و قادر متعال ، الله بود . یعنی یکتا گرائی تحت نفوذ ادیان زردشتی ، یهودی و مسیحی ، داشت کم کم جای خود را بازمی کرد . یعنی ، حتی قبل از تولد محمد ، روند حرکت بجانب یکتا پرستی ، در عربستان ، آغاز شده بود .

در زمان محمد ، علاوه بر الله ، سه الهه یعنی لات ، عزی و منات ( " دختران الله " ) مورد احترام و پرستش بودند . نه فقط در عربستان قبل از اسلام بلکه در تمام ادیان قبل از یکتا پرستی ، خدایان زن مقام ارجحندی داشتند . در اینجا اگر خود را به خدایان مصریان ، یونانیان و اعراب قبل از اسلام محدود کنیم باید به اختصار بگوئیم که معات (Māat) ، دختر رع - Rê ، تجسم خورشید - بود " با نطای جذاب زنی جوان با کلاهی از پرشتر مرغ که نامش بر آن ترسیم شده بود . معات یکی از پیچیده ترین و مهم ترین مفاهیم دین مصری را تجسم می بخشید " \* . دوازده خدای الپ ، شش خدای مذکر و شش خدای مونث ( الهه ) بودند . قبلا گفته ایم که در آستانه ظهور اسلام و در آغاز پیغمبری محمد ، سه الهه نامبرده شده در فوق ، در مقام بلافاصله بعد از الله قرار داشتند و حتی محمد ، در آغاز ، برای بدست آوردن دل مردم مکه و بادیه نشینان ، در قرآن ، همین الهه ها را مورد تجدید قرار می دهد .

از یک سو ، هر چه از دوره مادر سالاری دورتر می شویم و یا پدر سالاری هر چه بیشتر حاکمیت خود را تحکیم می کند و از سوی دیگر ، هر چه به دوره گذار از چند تا پرستی به یکتا پرستی نزدیک تر می شویم ، به اهمیت مقام و به تعداد خدایان مرد افزوده می گردد و از اهمیت مقام و از تعداد خدایان زن کاسته می شود ( مثلا در یونان و مصر ) تا بالاخره با تسلط مطلق پدر سالاری و حاکمیت یکتا پرستی ، خدایان زن بکلی ناپدید می شوند .

\* " فرهنگ ادیان " ، ص ۹۸۳ و ص ۱۴۰۹ .

خدای ادیان یکتا پرست همه جا ( از جمله در همان نمونه های مورد بحث: یهودیت، مسیحیت و اسلام )، واحد و مذکر است . تحول چند تا پرستی به یکتا پرستی، با خدای مذکور پیغمبران مذکور، مرد سالاری را بطور مطلق تثبیت کرد. تمام پیغمبران یهود، پیغمبر مسیحیان و پیغمبر مسلمانان، مذکرند . بسا این که نام خدایان یهودیان ( یهوه )، از زمان پیغمبران متأخر یهود، در تورات تلفظ نمی شود . خدای یهودیان مذکر است . در تورات، یهوه، " پادشاه پادشاهان " است، " نجات دهنده ( Libérateur ) منحصر بفرد اسرائیل " است، " خالق ( Createur ) زندگان " است . \* \* \* " پسر جاودانی، " یهوه، تو خدای واقعی ( Vrai Dieu ) هستی " و غیره .

با این که در مورد خدای مسیحیان از بکار بردن حرف تعریف ( مذکر یا مؤنث ) خود داری می شود، با اینحال خدا، در سطر سطر انجیل، مذکر است . قبلا در " اندیشه رهائی " ( شماره های ۱ و ۲-۳ ) دیده ایم کسه میان یکصد و چهل و چهار هزار نفری که به عرش الهی بار یافتند، حتی برای نمونه، یک زن وجود نداشته است . در مسیحیت، " عیسی فرزند منحصر بفرد یک پدر ( خدای ) منحصر بفرد " است . خدا یا پدر ( Père-Dieu )، پسر ( Fils ) و روح القدس ( Saint-Esprit )، هر سه مذکرند . مریم، مادر عیسی، " در عقد یوسف " ( نجار ) است ولی باکره است و " قبل از این کسه به خانه شوهر برود "، " روح القدس در او فرود می آید " و " آریستین " می شود. یوسف پس از شنیدن ماجرا تصمیم می گیرد که مریم را طلاق دهد ولی فرشته او را از این کار منع می کند \* \* \* . بهر حال، یوسف، " پدر نان آور " عیسی

\* رجوع کنید به " اندیشه رهائی "، شماره ۱، ص ۲۲۲ .

\* \* \* یهوه در تورات، " خدای زندگان " ( نه مردگان ) است . خدای مسیحیت، " خدای زندگان و مردگان " است ( بزرگترین دلیل این امر، زنده کردن عیسی پس از مطلوب شدن اوست ) . ولی خدای اسلام، در قرآن، نه تنها خدای زندگان و مردگان بلکه خلق اشیاء نیز هست، علاوه بر انسان ها و حیوانات، اشیاء هم از او اطاعت می کنند و او را گرامی می دارند .

\* \* \* در باره حامله شدن مریم باکره، عکس العمل های اولیه یوسف و مریم و قانع شدن بعدی آن ها توسط فرشته و سایر ماجرا ها مراجعه کنید به فصل " تولد عیسی " در انجیل بروایت متی و انجیل بروایت لوقا به ترتیب بسه

صفحات ۴-۵ و ۵۶-۱۵۵ ترجمه فارسی " مژده برای عصر جدید " ( مشخصات ←

است ولی " پدر واقعی او" ، خداست .

خدا همه جا در انجیل مذکور است . مثلا :

"Dieu père, créateur tout puissant", "Tout est de lui et par lui et pour lui".

در زبان فرانسه ، تمام اصطلاحات مذهبی که در رابطه با خدا وجود دارد ، همه مذکرند . بعنوان نمونه :

Bon Dieu, le vrai Dieu, croire à un Dieu, Dieu soit loué, mon Dieu, croire en lui (Dieu), un seul Dieu , Dieu est un.....

در قرآن از الله که بگذریم ( در زیر نویس شماره ۱۱ در همین مقاله در باره آن توضیح داده ایم ) ، دو نام خاص دیگر خدا ، الرحمن والرحیم است . محمد در اوایل پیغمبریش در مکه خیلی کم از این دو نام استفاده می کرد و بیشتر ترجیح می داد همان الله قبل از اسلام را بکار گیرد و یا کلمه رب را مورد استفاده قرار دهد . نام اخیر الذکر ، ۹۹۰ بار در قرآن تکرار شده است . علاوه بر این ها ، تعداد زیادی از نام ها و صفات خدا در قرآن وجود دارد که برخی از شارحین قرآن تعداد آن ها را به ۹۹ می رسانند - صدین آن ها جزء اسرار است \* .

علاوه بر نام های فوق ، بقیه " اسطه حسنی " ( زیباترین نام ها ! ) در قرآن

---

→ این ترجمه فارسی ، در " اندیشه رهائی " ، شماره ۱ ، ص ۲۰۵ آمده است ) .

\* " فرهنگ ادیان " ، ص ۴۲۵ .

کاشانی در " مصباح الهدایه " تفسیر دیگری از این امر ارائه می دهد :

" خداوند عالم را اسطه حسنی است نام معدود و صفات او نیز نام محصور است و هر اسمی دلیل صفتی و هر صفتی سبیل معرفتی و هر معرفتی معرفتی ربوبیتی و هر ربوبیتی مطالب عبودیتی و از جمله اسطه نامتاهی مشیبت الهی نود و نه اسم و هزار و یک بحسب استعداد و فهم و طاقت بشعری از پرده غیب بصحرای ظهور آیند و جمال صفات را در آن مظاهر بر دیده عاشقان و مشتاقان لقاء و بقاء لقاء خود جلوه گر کرده و همچنان که اسطه را نهایت نیست معانی و بطون هر اسمی را غایت نیست " ( بنقل از " فرهنگ معارف اسلامی " ، دکتر سید جعفر سجادی ، شرکت مولفان و مترجمان ایران ، اسفند ۵۷ ، جلد اول ، ص ۱۸۸ ) .



نظیر قاسم، عادل، اکبر، قادر، غفار، عزیز، غفور، ملک، عالم، کریم، حلیم، حکیم و غیره، کلمات مذکرند \*

باری، یکتا پرستی، بهمهراه خدای مذکر یعنی علاوه بر تسلط مطلق و بلامانزع مردسالاری در عرصه اجتماعی، از طرف دیگر، با پیدایش خدای واحد، پایه های حاکمیت سیاسی رهبر مستبد را تحکیم بخشید. شاه بصورت سایه خدا درآمد \*\*\*. پاپ در قرون وسطی و خمینی، در عصر جدید، بعنوان نماینده خدا بروی زمین \*\*\*. ولی این واحد گزائی و مطلق طلبی در زمینه های ایدئولوژیک و سیاسی، در طول تاریخ چند هزار ساله ادیان یکتا پرست و حکومت های مطلقه در جوامع طبقاتی نه قادر به تعطیل مبارزه طبقات ستم دیده شدند و نه از تفرق و دسته بندی های بسیار متعدد یک دین واحد (با خدای واحد و پیغمبر واحد) جلوگیری کردند \*



---

\* در باره نام ها و صفات خدا در قرآن مراجعه کنید به "طبقات آیات"، خلیل الله صبری، امیر کبیر، ۱۳۶۲، صفحات ۵۰-۱. و نیز به "فرهنگ معارف اسلامی"، همان جلد، صفحات ۱۹۱-۱۸۷.

\*\* السلطان ظل الله:

"بداند که ما (اسکندر) تخت را پایه ایم جهاندار پیروز را سایه ایسم شاهنامه فردوسی. ظل الله تعالی فی ارضه: "ابوبکر بن سعد بن زنگی ظل الله فی ارضه" گلستان سعدی. پادشاهان شیعه صفوی را "حضرت ظل الله" می گفتند: "چون حضرت ظل الله دانست که به امر پادشاه دست و پا می زند، تقصیر او را غفو و اغماض نمود" عالم آرای شاه اسمعیل. "حضرت اعلی شاه فی ظل الله (شاه عباس) در مازندران جنت نشان...". عالم آرای عباسی (بنقل از فرهنگ معین، جلد چهارم، صفحات ۹۷-۱۹۶). \*\*\* از قول منابع خبری عربستان سعودی، حزب اللهی ها در تظاهرات چند سال پیش در مکه، شعار می دادند:

الله واحد، خمینی واحد. رژیم اسلامی این خبر را همانوقت تکذیب و آن شعار را بدینگونه تصحیح کرد: الله واحد، خمینی رهبر. آن خبر و این تکذیب، از نقطه نظر بحث ما در اینجا، با هم تفاوتی ندارند \*

قبل از این که بحث خود را در دو محور اساسی مورد نظر در این ضمیمه  
— یعنی همزمانی پیدایش ادیان یکتا پرست با حاکمیت و تسلط مطلق  
مردسالاری در زمینه اجتماعی و بازتاب آن یکتا پرستی در عرصه سیاسی با  
تحکیم موقعیت رهبران مستبد و حکومت های سرکوبگر — را دنبال کنیم، ضروری  
است بمنظور جلوگیری از برداشت های نادرست قبلا چند نکته را به اختصار  
تذکر دهیم :

۱- وقتی که از تحکیم پایه های حاکمیت سیاسی رهبران مستبد و دولت های  
سرکوبگر سخن می گوئیم نکته پیداست منظور ما این نیست که قبل از پیدایش  
ادیان یکتا پرست، دولت های سرکوبگر و رهبران مستبد وجود نداشته اند  
و یا همزمان با پیدایش ادیان یکتا پرست بوجود آمده اند. قبل از پیدایش  
این ادیان نیز هر دوی آنها وجود داشته چرا که جامعه طبقاتی و دولست  
بمطابق ابزار سرکوب طبقه حاکم وجود داشته است. بحث ما اینست : ادیان  
یکتا پرست که با ادعای برقراری عدالت اجتماعی، مساوات، تبلیغ کردار نیک،  
مبارزه با ظلم و ستم، حمایت از مستمندان و محرومان جامعه و غیره پا به  
عرصه گذاشتند از آنجا که زائیده نظام طبقاتی و مدافع آن بوده اند، بلافاصله  
یا پس از مدتی، بمحض بدست گرفتن قدرت دولتی یا مشارکت در آن، بمطابق  
دستگاه ایدئولوژیک طبقات حاکم وارد عمل شدند و بصورت ابزار سرکوب  
همان طبقات محروم درآمدند.

۲- وقتی که از ادیان یکتا پرست بعنوان مدافع جامعه طبقاتی سخن می گوئیم  
منظور نه نقطه آغاز حرکت این یا آن دین، نه ایده های شکل نایافته، مجرد  
و مبهم اولیه آنها است بلکه شکل گیری قطعی آنها و شوریزه شسستن  
آنها و ایده ها و بصورت سیستم درآمدن آنهاست. جدل بر سر این  
آیه یا آن آیه مشخص در کتاب های مقدس این ادیان هم نیست، بر سر کلیت  
و تأیید آنهاست. با این که می دانیم که غالب ادیان یکتا پرست،  
در زمان پیدایش خود، مرحله عالی تری از تکامل اجتماعی را نمایندگی  
می کردند (مثلا اسلام در عربستان)، با اینحال، همه آنها در چارچوب  
جامعه طبقاتی محدود ماندند و به دفاع از جامعه طبقاتی برخاستند.  
مستند ترا، علاوه بر کتاب های آسمانی این ادیان، پراستیک اجتماعی  
آنهاست در طی طول قرون متناهی. غسیرهای عجیب نه نافی متون صریح  
و روشن است، نه ادعاهای جدید (مثلا "حاکمیت مستضعفان زمین"،  
"جامعه بی طبقه توحیدی" و غیره)، ناقص تجربیات طولانی کهن و کهنه

شده ۰ مثلا کسانی که در رویای دوره طلایی ۲۳ سال ( حکومت محمد + علی یعنی ۱۸ سال + ۵ سال ) ، که هیچ آس و هن سوزی نیست ، بسر می بردند ( و یا هنوز کم و بیش بسر می برند ) ، باین نکته پایه ای توجه نداشتند ( و ندارند ) که برای تحقق آن رویا باید بتوانند که جامعه و مناسبات اجتماعی آن را نیز به آن " دوره طلایی " برگردانند ۰ وقتی که چنین نشود ( که هرگز نمی شود ) ، وقتی که سرها به سنگ خورد ، باید خواهی نخواهی پایه های خود را بر روی زمین سخت گذاشت ۰ و چاره ای جز انطباق رویاها با واقعیت نظام طبقاتی موجود باقی نمی ماند ۰ تازه ترین نمونه ها ، سرنوشت رژیم ولایت فقیه و سازمان مجاهدین خلق است ۰ و این ، " گناه " رژیم خمینی یا مجاهدین نیست ( اگر گناهی باشد در رویا زندگی آن هاست ) ، بلکه از این امر سرچشمه می گسرد که با تکیه به قرآن نمی توان به " حاکمیت مستضعفان " یا به " جامعه بی طبقه " توحیدی " رسید ، فقط می توان به نظام طبقاتی رسید ۰

از سوی دیگر ، اگر از این فرض - قابل جدل - حرکت کنیم که سازندگان ادیان یکتا پرست ( یا بقول انگلس " ادیان ساختگی " ) یعنی پیامبران و رهبران مذهبی ، در آغاز با نیت خیر یعنی بمنظور تغییر مناسبات استثماری جامعه وارد عمل شده باشند ولی لزوماً می بایست در چارچوب نظام طبقاتی محدود بدانند و بدیگر سخن ، می بایست یا خود را با نظام طبقاتی موجود انطباق دهند و یا نابود شوند چرا که در دوره پیدایش آن ادیان ، از نظر تاریخی امکان امحاء طبقات فراهم نبود ۰ تحول مسیحیت اولیه به مسیحیت قرن چهارم میلادی ( که انگلس ، در مقالات چاپ شده در شماره های قبلی " اندیشه رهائی " ، به تفصیل از آن سخن گفته است ) و یا تحول اسلام محمد در مکه به اسلام او در مدینه و بویژه پس از بدست گرفتن قدرت سیاسی ، نمونه های بسیار گویایی در این زمینه اند ۰ این ثروتمندان مکه نبودند که بخاطر " حقانیت " دین محمد از منافع طبقاتی خود دست شستند ، این محمد بود که دین خود را با خواست های طبقاتی تجار قریش انطباق داد ۰

۳- وقتی که از ادیان یکتا پرست در اینجا سخن می گوئیم منظور ما ادیانی است که قدرت دولتی را در دست داشته اند یا دارند و یا برای تسخیر آن تلاش می کنند ۰ البته در این رابطه نیز - با این که امکان بازکردن جنبه های مختلف پدیده ها و یا یک پدیده مشخص نیست ولی فقط اشاره کنیم - تفاوت ها و ویژگی های ادیان یکتا پرست جهانی ( مسیحیت و اسلام ) و ادیان یکتا پرست ملی ( زردشتی قبل از اسلام و یهودی بعد از تاسیس دولت

اسرائیل) ، به تفاوت های هر يك از این ادیان جهانی و ملی چه با خود و چه با دیگری ، به ویژگی های هر يك از آن ها چه بطور عام و چه بطور مشخص در دوره های مختلف تاریخی و به نحوه عملکرد های هر يك از آن ها در شرایط تاریخی متفاوت ، بی توجه نیستیم\* . ولی بحث ما در اینجا در تفاوت این دین با آن دین ، و این مذهب با آن مذهب و این گرایش با آن گرایش نیست . در اینجا خطوط کلی و اصول مشترک ادیان یکتاپرست مورد توجه ماست . بحث بر سر ادیان یکتاپرست و واحد گراست با خداپسنان و پیغمبران مذکر و بازتاب این ایدئولوژی است در عرصه اجتماعی (مردسالاری) و در عرصه سیاسی (حکومت های مستبد و مطلقه) . علاوه بر این هسا ، ادیان (مذاهب، گرایش های مذهبی) یکتاپرست ، با هر نقطه حرکت متصور اولیه ، در صورت بدست گرفتن قدرت سیاسی ، نمی توانند مداخله نظام طبقاتی و استثمار نباشند چرا که ادیان یکتاپرست برخاسته از نظام طبقاتی و مداخله آنها این نه يك ادیان بلکه حکمی است هم متکی بر نصوص "کتاب های آسمانی" ادیان یکتاپرست و هم متکی بر تجربیات تاریخی چند هزار ساله . از طرف دیگر ، وقتی از ادیان یکتاپرست بخواهیم دستگیر ایدئولوژی یک طبقه حاکم و بخواهیم ابزار سرکوب طبقات زحمتکش سخن می گوئیم منظور ادیانسی است که قدرت دولتی را در دست داشته یا در دست دارند و یا در جهت

---

\* مثلا تفاوت مسیحیت اولیه با مسیحیت در قرن چهارم ، با مسیحیت در قرون وسطی با مسیحیت بعد از انقلاب های بورژوازی و در حال حاضر ، تفاوت عملکرد مسیحیت در نظام های برده داری ، فئودالی و سرمایه داری ( و در هر يك از مراحل مختلف این نظام ها ) ، تفاوت مسیحیت در غرب بعنوان دین اکثریت و دین حاکم و در شرق بعنوان دین اقلیت و دین تحت سلطه یا تفاوت اسلام در زمان محمد با اسلام در دوره های مختلف خلافت اسلامی یا سلاطین مسلمان ، تفاوت های آن در هر کشور مسلمان با کشور دیگر ، در هر دوره تاریخی در يك کشور با يك کشور دیگر در همان دوره . یا تفاوت هسا ، ویژگی ها و نحوه عملکرد دین زردشتی قبل از اسلام با دین مسیحی در همان ایام . یا تفاوت ها و ویژگی های ادیان زردشتی و یهودی بعد از اسلام با ادیان مسیحی و اسلام . این تفاوت ها ، ویژگی ها و عملکرد های ادیان یکتاپرست همینطور فهرست وار می تواند چند صفحه ادامه یابد و باز کردن هر يك از آن ها به مقالاتی چند محتاج است .

تسخیر آن تلاش می‌کنند. پیداست که ادیان یکتاپرست نظیر زردشتیسم بعد از اسلام تا امروز و یهودی در طی چند هزار سال (تا قبل از پیدایش دولت اسرائیل) را نمی‌توان در مقوله مورد بحث طبقه بندی کرد. از مجموعه این مباحث و نتیجه (بظاهر) متفاوت بدست می‌آید: گرچه

۱- هر دین (یا هر مذهب یا هر گرایش مذهبی) برکنار از قدرت سیاسی بالقوه توانائی آن را دارد که بصورت دستگاه ایدئولوژیک طبقه حاکم و بصورت ابزار سرکوب توده های زحمتکش درآید.

با اینحال

۲- وقتی که از مبارزه با دین (نه پیروان دین) بعنوان یکی از وظایف اصلی کمونیست‌ها (در جوامعی از نظر تاریخی تکامل نیافته، دفرمه، غیرکلاسیک، یا بورژوازی ناقص الخلقه و عاجز از انجام وظایف تاریخی خود) صحبت می‌شود، منظور دینی است که در حاکمیت است یا در خدمت یک طبقه حاکم. بنابراین، یکی از پایه های نظام طبقاتی را تشکیل می‌دهند. و در نتیجه، مبارزه با آن در عرصه سیاسی و تبلیغی، بر خلاف غاسپیرو عوام فریبانه و مبتذل نه "دین ستیزی" بلکه مبارزه با یکی از ارکان نظام طبقاتی و استثنای است. \* وگرنه، نکته پیداست که، حتی در همین جوامع مورد بحث، مثلا دیروز از مبارزه با دین یهودی و امروز از مبارزه با دین زردشتی بعنوان یکی از وظایف اصلی کمونیست‌ها سخن گفتن، حرفی است بی معنا.



پس از اشارات لازم فوق، برگردیم به ادیان یکتاپرست در رابطه با مردسالاری و استبداد سیاسی. در صفحات قبل دیده ایم که با پیدایش ادیان یکتاپرست، با کنار زده شدن خدایان زن (اله‌ها) و با یگانه و مذکر شدن خدا، مردسالاری در عرصه اجتماعی تسلط مطلق یافت و بازتاب سیاسی ایدئولوژی واحد گرائی و یکتاپرستی، خلافت و سلطنت مطلقه بود. نکته اخیر الذکر را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم:

دموکراسی در یونان و حکومت جمهوری در روم البته حاصل مبارزه طبقاتی و ناشی از ایجاد نوعی تعادل در قوای طبقاتی بود ولی با اینهمه،

---

\* "رهائی" شماره ۵، در مقاله "کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین"، دوره سوم، باین موضوع بطور همه جانبه پرداخته است.

در زبانی بوجود آمدند که دین یکتا پرست هنوز در آن جوامع پدیدار نشده بود. دموکراسی در یونان، پس از جنبش های توده ای و شورش های بی دریبی ناشی از بحران کشاورزی، حرص و آرز بیش از حد اشراف و فقر بی نهایت کشاورزان، پس از عبور از حکومت جابریان (Tyrans) در قرن های هفتم و ششم قبل از میلاد - که اغلب فرماندهان نظامی بودند -، بوجود آمد. رفورم های کم و بیش رادیکال برخی از این حاکمان جابر و سرکوب های خونین برخی دیگر از آن ها، نتوانست شورش ها و جنبش های توده ای را رام و مهار کند. بالاخره طبقه حاکم مجبور شد که قوانین عرفی را - که به میسنل و اراده اشراف تفسیر و اجرا می شدند - به قوانین مکتوب تبدیل کند و حقوق دموکراتیکی را برای توده های مردم در نظر بگیرد. دوران دموکراسی در یونان، دوران شکوفائی هنر، ادبیات، معاری، موسیقی، فلسفه و علوم بود و نوابغ بزرگی در تمامی زمینه های فوق بوجود آمدند که در اینجا سه نام چند تن از معروف ترین آن ها اکتفا می کنیم: هروdot، اورپیپیدس، سوفوکل، اشیل، هراکلیت، سقراط.

حکومت جمهوری در روم، در قرن پنجم قبل از میلاد، بدنبال مبارزات سرسختانه "عوام الناس" (Plèbiens) و "نجیب زادگان" (Patriciens) پدیدار شد. توده های مردم (Plèbiens) با شکل خود، با ایجاد همبستگی در میان خود و همچنین بخاطر نقش و موقعیتی که در امور نظامی دولت روم داشتند کم کم موفق شدند در سیاست آن دولت اثر بگذارند و خواست های قابل تحقق خود در آن زمان را به طبقه حاکم، سه نجبا (Patriciat)، تحمیل کنند. در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد، به تحمیل اصول حقوقی "دوازده میز" \* نائل شدند. این مبارزات برای تحقق خواست های دیگر همچنان ادامه یافت تا این که در آخرین سال های

---

\* (قانون) "دوازده میز"، در سال های ۴۴۹-۴۵۰ قبل از میلاد، بدنبال مبارزات مردم به طبقه حاکم تحمیل شد. تا آن زمان، قوانین روم شفاهی بود و به میل و اراده "حقوقدانان" (که توسط دولت انتخاب می شدند) به مورد اجراء در می آمد. خواست مردم این بود که قوانین باید بصورت مکتوب در آید. بدنبال این خواست و مبارزات مردم برای تحقق آن، قوانین بروی دوازده میز برنزی حگ گردید و در میدان عمومی شهر قرار داده شد.

قرن پنجم قبل از میلاد ، توده های مردم حق دخالت در نهاد های حقوقی را بدست آوردند . با این که قدرت در اساس در دست طبقه حاکم باقی ماند ولی به یمن آن مبارزات ، نوعی توازن قدرت بوجود آمد . حکومت جمهوری روم بر سه پایه استوار گردید : سنا ، حقوقدانان و مردم . سنا ، نبض و مرکز ثقل قدرت همچنان در دست طبقه حاکم باقی ماند ولی حقوقدانان یا قوه اجرائی حکومت روم توسط مردم انتخاب می شدند ( و تحت قیمومیت سنا انجام وظیفه می کردند ) .

آیا تضاد فی است که دموکراسی در یونان و حکومت جمهوری در روم — که در آن دوران ، دستاورد بزرگی بود و بر اثر مبارزات توده های مردم به طبقات حاکم تحمیل گردیده بود — ، هر دو قبل از استقرار یکتاپرستی در یونان و روم پدیدار شدند ؟ آیا تضاد فی است که در طی قرون متمادی حاکمیت یکتاپرستی یعنی در طی دوران سیاه یکه تازی ایدئولوژیک و استبداد سیاسی ، با چنین نمونه هایی برخورد نمی کنیم ؟ آیا باز تضاد فی است تا قبل از انقلاب های اجتماعی قرن های هیجده و نوزده یعنی دقیقاً در دوره ای که یکه تازی ایدئولوژیک و استبداد سیاسی ، بیمن مبارزات توده های مردم بزیر کشیده می شود ، با دموکراسی و نهاد های دموکراتیک مواجه نمی شویم ؟ \*

\* یکی از انحرافات بزرگ بینشی در چپ ایران در رابطه با دموکراسی ، برداشتی بغایت نادرست و عمیقاً غیر مارکسیستی است . برای اجتناب از تکرار هر باره باید تذکر داد : وقتی که در اینجا از دموکراسی سخن می گوئیم منظورمان نه دموکراسی بمفهوم یک سیستم حکومتی یا نظم بورژوازی بلکه بمفهوم جامعه مدنی ، بمفهوم حقوق و آزادی های دموکراتیک و بمفهوم ارزش ها و نهاد های دموکراتیک است . در نوشته های سازمان وحدت کمونیستی در زمینه دموکراسی سخن بسیار رفته است و برخی از آحاد مهم برداشت انحرافی موجود در چپ ایران از دیدگاه مارکسیستی به نقد کشیده شده است . در آن نوشته ها ضمن تفکیک بین مفهوم دموکراسی و مفهوم آزادی ( که فقط در جامعه کمونیستی می تواند متحقق شود ) ، ضمن تفکیک بین وسیله یا یکی از وسایل ( دموکراسی ) و هدف ( آزادی ) ، ضمن نفی نظم بورژوازی ، بایستی نکته مهم پرداخته شده است که وظیفه کمونیست ها نه رد دموکراسی یعنی حقیر شمردن و مطرود دانستن آن بلکه نفی دموکراسی است یعنی کوشش برای

پس از انقلاب های اجتماعی قرن های هیجده و نوزده، فئودالیسم و دین هر دو از تخت قدرت برزیر کشیده شدند. در سد محکم دین یکتا پرست مسیحیت - با انعکاسات ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی آن - پس از پانزده قرن حاکمیت مطلق یا شرکت در حاکمیت سیاسی، ترک ها و منفذ هائی ایجاد شد. گرچه در ضد انقلاب های بعدی، کلیسا برخسی از این ترک ها و منفذ ها را تعمیر و ترمیم کرد ولی دیگر هیچگاه آن دوران طلائی قرون وسطی تجدید نشد. بورژوازی انقلابی، با خواست مشخص طبقاتی خود، در کنار توده های زحمتکش مبارزه کرده بود و رهبری انقلاب را در دست داشت. برای این که سرطیه داری بصورت یک نظام مسلط در آید می بایست ستون فقرات فئودالیسم و متحد آن - کلیسا - در هم شکسته شود (بورژوازی که ایدئولوگ ها و ایدئولوژی خاص خود را داشت، به ایدئولوژی دین یکتا پرست نیازی نداشت). سرطیه داری برای تکامل خود، به از بین بردن و به ضربه زدن برخی از "تابو" های مسیحیت در زمینه سیاسی و اجتماعی نیاز داشت. این نیاز یا پیش شرط های تکامل سرطیه داری - در کنار خواست توده ها و مبارزات آن ها که از سنگینی

---

→ ارتقاء دادن و تعالی بخشیدن آن. تردیدی نیست که دموکراسی ناکامل، محدود، کم و بیش صوری و بالقوه ناپایدار است. نفی آن در همین رابطه معنا پیدا می کند. اما بود آن بهتر از نبود آنست (به آنچه امروز در جامعه ایران می گذرد نظری بیندازیم تا دریابیم آنچه در چند قرن پیش در غرب از آریکه قدرت برزیر کشانده شد، چه دستاورد بزرگی بود). چرا نمی توان و نباید دموکراسی را رد کرد زیرا که دستاورد بشریت است، مرحله ای از تکامل تاریخی است، خواست های زحمتکشان جامعه است که تا این زمان، تا این حد، در یک نظام طبقاتی، امکان تحقق یافته است. حداکثر تحمل یک نظام طبقاتی (سرمایه داری پیشرفته) است. بنابراین برای گذار از دموکراسی به آزادی، راهی جز تغییر مناسبات اجتماعی (یعنی تغییر زیر بنای اقتصادی + رویانای سیاسی)، جز سوسیالیسم و امحاء جامعه طبقاتی وجود ندارد. یک نکته اساسی دیگر در رابطه با دموکراسی اینست که دموکراسی برخلاف یک تصور رایج و مبتذل دیگر، هدیه و صدقه بورژوازی غرب نیست، دستاورد بشریت ستمدیده است، حاصل انباشت مبارزات توده های محروم و بی حقوق، کارگران و سایر زحمتکشان جوامع غربی در قیام ها،



خفگان آور دگم های مسیحیت به تنگ آمده بودند و هوای تازه‌ای برای تنفس می‌طلبیدند، از بین بردن و ضربه زدن به آن "تابو" ها را تسریع کرد.

جدائی دین از دولت و برکناری دین از قدرت دولتی و اهرم‌های آن، از نقطه نظر تاریخی، یک گام بسیار مثبت به جلوست ولی از آنجا که دین زائیده نظام طبقاتی است، نقش دین و فونکسیون خدا با امحاء جامعه طبقاتی است که کاملاً غلط و بی‌مصرف می‌شود. "تابو"ی دیگری که بدنبال انقلاب اجتماعی مورد بحث و مبارزات متعاقب آن، در رابطه با دین یکتاپرست ضربه خورد، ترک برداشتن دگم پدر سالاری در غرب در دموکراسی‌های بورژوازی است از یکطرف بخاطر نقش زنان در پرورشی تولید اجتماعی و از طرف دیگر، بدنبال مبارزات پیگیر و گسترده آنان. این دستاورد یعنی تساوی (کم و بیش صوری) زن و مرد در جوامع بورژوازی غربی، معنای واقعی و راه حل قطعی خود را در سوسیالیسم و در امحاء جامعه طبقاتی خواهد یافت.



شورش‌ها و انقلاب‌های گذشته است. این دموکراسی متعلق به بورژوازی نیست بلکه در عصر سرمایه‌داری - بدنبال انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی دو سه قرن اخیر و تداوم مبارزات کارگران و سایر زحمتکشان پیدایش از آن -، پدیدار و به بورژوازی تحمیل شده است. هیچیک از حقوق و آزادی‌های موجود در دموکراسی‌های غربی بدون مبارزات طولانی و خونین و تحمل فداکاری‌های بزرگ توسط توده‌های ستمدیده و زحمتکش بدست نیامده است. کسانی که آن حقوق و آزادی‌ها را به بورژوازی منسوب می‌کنند ضمن این که به یک طبقه استثمارگر و ستمگر، به ناحق امتیاز می‌دهند، مضافاً، بعنوان مدعیان دفاع از حقوق کارگران و توده‌های زحمتکش و محروم و رهایی انسان‌ها از ستم طبقاتی، به آن همه فداکاری‌ها و تحمیل‌مشقات، به آن همه خون‌های ریخته شده همین کارگران و توده‌های زحمتکش و محروم در طی تاریخ و قرون اخیر تا امروز، عملاً دهن‌کجی می‌کنند.

برای ریشه‌یابی یکی از مهم‌ترین انحرافات چپ‌ایران، که توسط برخی از پیامبران کوچک‌ادیان جدید تبلیغ می‌شود، این بحث لازمست در جائسی بطور همه‌جانبه باز و این‌دل شکافته شود.

## لیست کمک های دریافتی

کمک های دریافتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله

انتشار شماره ۳-۴ و این شماره "اندیشه رهائی"

<p>پلاتفرم چپ آمریکا :                      آزاد ۲۶۴ دلار                      بهمین ۱۵۰۶ دلار                      سمندر ۴۰۰ دلار                      شاهین ۵۰ دلار                      الف-۱ ۱۳۰ دلار</p>	<p>پلاتفرم چپ آمریکا :                      ماجد ۴۰۴ دلار                      توسن ۷۰ دلار                      سمندر ۳۰۰ دلار                      بهمین ۲۲۶ دلار</p>
<p>هواداران سازمان وحدت                      کمونیستی در اروپا :                      ۲۰۰۰ مارك                      ۲۵۰۰ مارك</p>	<p>پلاتفرم چپ آمریکا :                      بهمین ۷۵۱ دلار                      ن.ك ۱۴ دلار                      الوند ۱۵۰۰ دلار                      ماجد ۱۹۰ و ۱۲۵ دلار                      توسن ۷۰ دلار                      الوند-پ ۵۰ دلار                      سمندر ۳۰۰ دلار</p>

رفیق ر.ك : ۷۳۰۰ فرانك فرانسه

رفیق ح.سوئد : ۲۰۰۰ فرانك فرانسه

اف.ام : ۵۰۰ فرانك فرانسه

# تصحیح و پوزش

پس از انتشار شماره ۳ و ۴ "اندیشه رهائی" متوجه شده ایم که برخی اغلاط در آن راه یافته بود. ضمن پوزش، از رفقا و خوانندگان می‌خواهیم که اغلاط زیر، در آن شماره را اصلاح کنند.

صفحه	سطر	غلط	درست
۹	۱۱	دگماتیست	دگماتیک
۱۲	۲	جلیل*	جلیل ۰۰۰*
۱۲	۱۳	نویسندگان	نویسندگان
۱۳	۱۳	قبلا	قبل
۱۴	۱۷	بدلیل	بخاطر
۱۵	۱	رزانتتر	ارزانتتر
۱۷	۲۷	از	از آن
۲۳	۲۶	ژوئن	ژوئیه
۳۶	۲۵	قدرت‌منشانه	قدر منشانه
۴۱	۱۴	خواهد	خواهند
۴۴	۶	آتش‌بس	آتش‌بس
۶۷	۱۳	است	است (
۸۳	۸	فرزند	فرزند است
۹۲	۲۱	کارگران دنیا	کارگران، دنیا
۱۰۰	۱۹	مواجه شود.	مواجه شود،
۱۰۵	۱۸	تصمیم و حتی تبادل	تعمیم و یا تبادل
۱۰۶	۷	باشند	می‌باشند
۱۰۶	۳۱	و یا این و آن	و این یا آن
۱۰۷	۱۶	رارد	وارد
۱۰۸	۲۱	خود	خود را
۱۱۲	۱۳	کرد	نکرد
۱۲۲	۱	متصور	متصور
۱۲۲	۱۹	خود را	خود
۱۲۵	۲۲	بگیرند	می‌گیرند
۱۳۷	۳۰	می‌خواهید	می‌خواهد

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۳۸	۳۲	"تشکیلات ما	۸- "تشکیلات ما
۱۳۹	۱۵	دامن	و دامن
۱۴۰	۱	نوامبر ۶۷	نوامبر ۷۶
۱۴۰	۲۰	رویزونیسم	رویزونیست
۱۸۲	۹	"آر"	"آرمان"
۱۹۹	۲۳	را دارد	دارد
۱۹۹	۲۷	شماره ۴	شماره ۴، دوره سوم
۲۱۹	۲۷	موتیر	موتیر
۲۲۱	سطر آخر	منابع	منبع
۲۲۳	سطر آخر	۲۱۳	۲۲۳
۲۲۵	۲۲	"سریع الاشتغال"	"سریع الاشتغال"
۲۲۵	۲۶	این	به این
۲۳۳	۱۵	می شوند	می شود
۲۳۳	۱۸	مستمراتی	مستمراتی
۲۳۷	۵	در مورد	در مورد مسائل
۲۴۱	۱۲	زیر	بعدی
۲۴۱	۲۵	(۱۶۴) (به)	(۱۶۴)
۲۴۱	۲۶	(۵۵) تحت عنوان	تحت عنوان
۲۴۱	بین سطر ۲۵ و ۲۶ این عبارت از قلم		
	افتاده بود		
			سند شماره ۵۵ به
			نقل از چهل و
			هفتمین شماره
			نشریه:
			Zizen'Natis-nal'
			nostej
۲۴۴	۱۹	دومی نوئی	می نوئی
۲۴۴	۲۵	۲۷- تاکید از متن	۲۷- مراجعه
		است. مراجعه	
۲۶۵	۲۷	می طلبید)	می طلبید
۲۹۹	۲۲	راقعی	واقعی
		۳۴۱	

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۰۵	۵	طمعه	طمعه
۳۱۲	۲۹	تارائه	تا آرائه
۳۳۳	۱۸	نه	نه؟

ضمناً در شماره اول "اندیشه رهائی" در "توضیح مترجمان" مقاله انگلس آمده بود: "در مورد اسامی اشخاص و مکان‌ها کوشیده ایم تا حد امکان معادل فارسی یا عربی آن‌ها را نقل کنیم. ۰۰۰ فقط در يك مورد، در خصوص یکی از پیاپی‌ها نیهود، بعلمت عدم دسترسی به ترجمه فارسی یا عربی تورات، متأسفانه به تلفظ فارسی یا عربی آن نام دسترسی نیافته. ۰۰۰ اجباراً تلفظ فرانسوی آن نام را آرائه داده ایم" (ص ۱۲۹).

در این فاصله مشخص شده که آن نام را در عربی و فارسی، حزقیل می‌نویسند. بنابراین، ازه شی ییل در صفحات ۱۹۵ و ۲۱۶ همان شماره بصورت حزقیل تصحیح می‌شود.



### توجه

★ در آخرین لحظاتی که نشریه به زیر چاپ من رفت، متوجه شده ایم که به هنگام حروفچینی واژه بمثابه در عنوان مقاله بتلهایم و شائانس (پشت جلد، صفحه دوم جلد و صفحه ۲۶۴) جا افتاده است. عنوان درست آن مقاله چنین است: استالینیسیم بمثابه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی.

★ هنگام صفحه بندی ضمیمه شماره يك مقاله "آب در خوابگاه. ۰۰۰"، بعلمت عدم تطابق اندازه مطالب چاپ شده در نشریه "کمونیست" با صفحه بندی "اندیشه رهائی" و نیز بعلمت چاپ مقاله مذکور در صفحات مختلف آن نشریه، مجبور شدیم ایم که متن کامل آن مقاله را مجدداً صفحه بندی کنیم. در نتیجه، صفحات ارجاع شده در متن مقاله "آب در خوابگاه. ۰۰۰" نه با صفحات ضمیمه شماره ۱، بلکه با صفحات متن چاپ شده در نشریه "کمونیست" در انطباق است.

رهائی

دوره سوم شماره ۱  
دی ماه ۱۳۶۱

رهائی

### وضعیت کنونی و انتشار مجدد رهائی

فیب به بیست سال از انتشار آخرین شماره رهائی (۱۱۱) می گذرد. آن چه در این بیست سال بر جامعه و بر جنبش چپ گذشت آن قدر عظیم و وسیع بود که گزافه نخواهد بود اگر بگویم مقصود و تمایلات آن سال های سال طول می کشد و ریخته اند آرزو این است که درست در دوران سرمت ترهائی تحولات و رویدادها که سازمان های سیاسی باید فعالیت ترین دوران خود را در ترویج و تبلیغ و سازمان دهی بگذرانند و کارها گشاده آن ها به صورت دور تسلسلی از موانع نامطلوب - انفعال و فساد و شکست و اعدام - گریزان همه را گرفتند. و این علاوه بر رویداد ترازوی فی نفسه و از لحاظ حساسیت و روایت فعالیت های روشنگرانه این سازمان ها در میان توده های مردم و عسک ترازوی را صاف کرده و دانسته

### در انتظار یک معجزه اقتصادی

آن هم بدو روز را به رسمیت شناختند و تر و با هم بزداند. امری که تا حدودی گریزان یکسازگون تا و سایر سازمان های چپ به سهولت از عدم بروز پدید می که همه و به جا و تا به جفا و انتظار را می کشیدیم - جنبش توده می - هر یک برای خود توضیحات و شاید توجیهاتی در اینم و این را جدا از هم خود و به مردم بدین هشتم که توضیح در همین همه شده چرا چنین شده و چرا چنان نشده و بالاخره اگر نتوانیم جواب ها را پیدا کنیم - که در لایق ندارد با این همه تشریح نتوانیم - به آن جفا برسیم که چه کنیم و از کیا دوباره آغاز کنیم. شاید این بار - و بگوئیم که بگوئیم باید این بار - هنگامی که دور حدی حوالت و رویدادها آغاز می شود. این ما بانسیم که در کنار توده نانی که تیره حکومست اسلامی را با پوست و گوشت نسوز کرده اند سرود رهائی بخوانیم. رهائی از حبس و از ظلم و از استبداد با آن که معتقد هستیم که عوارض و در هر شرایط سائل اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است و

ولی از آنجا که آن را بانسیم که شایسته سرمایه داری می دانیم و بی تناسبت نمی دانیم که چرا در دوران هر توده بی سانه حکومت های تروپیک - انتشار می - طرح اقتصادی و رفع آسایش را بررسی کنیم و در کنار جنبش و آسایش در حکومت های تروپیک - جنبش را در شرایط اقتصادی و سیاسی بررسی کنیم - آسایش از آن هم اکنون طولانی از بیست و پنج بندی در مورد حوالت گذشته و وضعیت رهائی برای آینده بسیاری مطالعه و اوضاع نظر همه رفته در سازمان در دستور کار است که چرا از تصحیح و تکمیل در شماره رهائی بعدی منتشر خواهد شد.

مخاطبین ما در این شماره های رزائی توده های چپ خواهند بود. و این از حدت جهت استند در شرایط و اوضاع فعلی و سطح تماس با توده های مردم بسیار محدود است و فعالیت های تبلیغاتی

منتشر کرد

در این شماره:

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مثنی آینده چپ

نشریه  
سازمان وحدت کمونیستی  
دوره سوم شماره ۲  
استند



# رهائی

در این شماره:

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند:  
دمکراسی و سوسیالیسم

نشریه  
سازمان وحدت کمونیستی  
دوره سوم شماره ۴  
بهمن ماه ۶۲



# رهائی

در این شماره:

- رژیم ولایت فقیه، یک رژیم  
ضد تشییت
- انقلاب پنجم  
یا گروه‌گانگیری دوم

نشریه  
سازمان وحدت کمونیستی  
دوره سوم شماره ۳  
تیرماه ۶۲

منتشر شد



# رهائی



★ نگاهی گذرا به وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی

★ آزادی و دموکراسی :  
بسی در برادشها

★ انتخابات امریکا و پیروزی مجدد ریگان

موقفیت کنونی  
و  
وظایفها  
سازمان وحدت کونیستی  
شماره ۱۲۱۱

نشریه  
سازمان وحدت کونیستی  
دوره سوم شماره ۶  
پس ۱۳۳۲



# رهائی



## کمونیسیتها

## و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

نشریه  
سازمان وحدت کونیستی  
دوره سوم شماره ۵  
تیر ماه ۱۳۳۲

منتشر





# رهائی

★ جمهوری اسلامی پر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه  
در پرتو رویدادهای اخیر

★ پوپولیزم،

بونڈیزم،

استالیٹیزم،

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

تشریح

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۸

مهر ماه ۱۳۶۴



# رهائی

★ مروری بروضعیت کنونی و چشم انداز آینده

بودجه سال ۱۳۶۴

★ بیان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی  
بک بررسی اجمالی

نقد طرح برنامه ۵۰ ج. ف. خ. ا.

★ «برنامه»، مسأله این نیست!

★ قلب جهان بی قلب برپوته نقد

★ اعلامیه های منتشر شده

تشریح

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۷

خرداد ماه ۱۳۶۴

منتشر  
شده

# اندیشه رهائی

سربلندی از کشور سازمان وحدت کمونیستی



شورای ملی مقاربت تنها اثرات دموکراتیک؟

آسیب‌های جنگ جهانی

بی‌طرفی

شورای ملی از الف تا م

توزیع جای بحران در جهان سرمایه داری

توضیح چند تئوری

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟

شخصی، بی‌شمار که کرد

یک داستان کوتاه

نهفته سخنان «سوسیالیسم و انقلاب»

امیته های کهن ، لالتهای نوی

در افشاء ماهیت دین

۱ - ف . انگلس : اداه سهم نسبت به مسیحیت اولیه

سناریی محرمانه : پیرامون اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی

گزارش رابرت های اقتصادی کشورهای بازار متحرک

معرفی کتاب

منتشر شده

# اندیشه رهائی



نمبره خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

شماره ۲ مهر ۱۳۶۳

پیشگفتار

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۲ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران

ملاحظاتى درباره اترناسیونال سوم و مسئله شرق

۱ - از انقلاب اکبر تا پایان کنگره اول

کردستان در درازنای شب

يك داستان

از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»

خط چهار یا خط حزب توده

چند شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۲ - پاسخ متدل به سوتیزی : چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست ؟

چهره اپوزیسیون در آئینه

جسک طبقاتی در «سیت» پاریس ۱

در باره دین

۱ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

ف . انگلس : پروتو بائر و مسیحیت اولیه

منتشر شد

# اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
شماره های ۳ و ۴ ، اسفند ۱۳۶۳



پیشگفتار

یادی از ۲۲ بهمن

درگیری های مسلحانه حزب دموکرات و کومله به نفع کیست؟

پرونده درگیری های اخیر : ریشه ها ، شیوه ها ، عملکردها ، اثرات و بی آمدها

وقتی که سرمایه داران نعلین پوش قانون کار می نویسند

نقدی بر پیش نویس قانون کار جمهوری اسلامی

«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟

(۱) مدخلی بر مباحث

روایتی که می ماند

گزارشی از مسلخ اوین

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی یک ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب درونی شورا

بحران بانک های جهان سرمایه داری

جنبه هایی از یک مسئله

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمترین

سیمرغ های زمانه - یک شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۳ - پیل سونیزی به ارست مندل پاسخ می دهد

نثر آخوندی - از علی اکبر دمغدا

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

«کتاب مکاشفه»

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

جهان وهم آلود پندار بافان حرفه ای

بررسی کتاب علی شریعتی : «فاطمه ، فاطمه است»

منتشر شده است



## هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالی تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT

6020 21 27837

Schottengasse 6

1011 Wien

AUSTRIA

مقالات ، پیشنهادات ، نامه ها ، قبوض کمک های نقدی و غیره  
را ، به هریک از آدرس های زیر که می فرستید ، لطفاً رونوشت ( و یا  
فتوکپی ) آن را به آدرس دیگر نیز ارسال دارید .

آدرس ها :

ALIAS  
Postfach 396  
1060 Wien  
AUSTRIA

ANDICNE-BANAI  
Bue du Pargros, 111a  
2300-LA CHAUX-DE-FONDS  
SUISSE

آدرس بانکس :

CREDITANSTALT  
6020 21 27037  
Schottengasse 6  
1011 Wien  
AUSTRIA